



صاحب امتیاز:

جنبش عدالت خواهی افغانستان

مدیر مسؤل:

دکتر حیات الله رسولی

جانشین مدیر مسؤل:

دکتر محمد جواد محسنی

سر دبیران:

یوسف عارفی و محمد مهدی صادقی

ویراستار علمی:

دکتر حبیب الله فهیمی

مدیر اجرایی:

محمد هاشم مسعودی

طراح و صفحه آرا:

محمد هادی رحیمی

اعضای هیئت علمی به ترتیب حروف الفبا:

قربانعلی احسانی، محمد عوض اعتمادی،

رمضان اکبری، علی احمد امیری، عبدالعلیم

برهانی، عمران حلیمی، حمید زکی علی دوست

سبحانی، علی اکبر شریفی (رهگذر)، حسین

صالحی، غلام عباس فیاض، خالقداد ناصری،

سلمان نوری

سرمقاله ۲

مدالهای شانهای من ۵

بر اساس زندگی نامه رهبر شهید بابه مزاری ۵

زندگینامه یاران رهبر شهید ۹

مقالات سیاسی

مبانی قرآنی مبارزات ظلم ستیزانه شهید مزاری ۱۷

نقش و جایگاه مردم در اندیشه ی سیاسی رهبر شهید ۲۳

سیر تحول جنبش عدالت خواهی افغانستان ۲۷

نگاهی به شخصیت سیاسی - دینی شهید مزاری (ره) ۳۱

اصول جنبش عدالت خواهی در افغانستان ۳۴

بازخوانی سه نکته در آخرین سخنرانی تاریخی شهید مزاری (ره)

..... ۳۷

عدالت طلبی رهبر شهید مزاری ۳۹

شهید مزاری و رهبری سیاسی عادلانه ۴۰

زمینه های گفتمان عدالت خواهی در دوران عبدالرحمن ... ۴۲

مقالات اجتماعی

مزاری، نمونه و نماد خوبی ها در ذهن انسان هزاره. ۴۵

شهید مزاری، روایتی تازه از رنج دیرین ۴۹

زندگی و مرگ مردان بزرگ ۵۳

دین مداری شهید مزاری ۵۵

جایگاه زنان در اندیشه شهید مزاری (ره) ۵۷

نقش زنان در مقاومت عدالت خواهانه غرب کابل ... ۶۰

نقش رسانه تصویری در انتقال اندیشه شهید مزاری (ره) .. ۶۲

عدالت در آموزه های دینی و اندیشه شهید مزاری (ره) (ره) ۶۴

شهید مزاری، تجلی عینی روح علوی ۶۶

مزاری راست قامت جاودانه تاریخ ۶۹

جایگاه زن در اندیشه شهید مزاری ۷۳

مقالات حقوقی

ماهیت کیفری جنایت کندیشت ۷۴

حقوق بشردوستانه بین المللی و نقض آن در جنگ های تحمیلی علیه

جریان عدالت خواهی در غرب کابل ۷۸

بررسی حقوقی دفاع مشروع با تأکید بر مقاومت غرب کابل ۸۰

حقوق اجتماعی زنان از دیدگاه شهید مزاری (ره) ... ۸۲

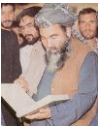
(ادب و هنر) ۸۵

خوش به حالت بابه!!) ۹۰

شهید مزاری در آینه خاطرات ۹۱

Last Speech by Martyr Abdul Ali Mazari, Founder
۱۰۶ of Justice-seeking Movement in Afghanistan





سرمقاله

شهید مزاری (ره)، پاسخ ضرورت دیروز، نیاز امروز و فردا

قرآن کریم: "ولا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله امواتا، بل احياء عند ربهم يرزقون." (آل عمران / ۱۶۹)
ترجمه: هرگز شهدها را مرده نپندارید، آنها حیات ابدی دارند، و در نزد خداوند منتعم اند.

امکان‌های متفاوت پیش‌رو، و راه‌های پیمودنی که باید در مورد آینده تصور واقع‌بینانه و تصویر داشته باشد. از نگاه شهید مزاری (ره) راز ناکامی تمام اقدامات گذشته - از اقدامات نوگرایانه و سکولار "امان‌الله خان" تا جریان‌های چپ و دولت بی‌بنیاد مجاهدین - در جهت تغییر و دگرگونی، همه در این است که بدون اعتراف به اشتباهات گذشته و بدون تغییر رویکرد خواسته‌اند بر این خانه‌ی سست بنیاد و فاسد، سقف و ستون تازه و سالم سازد، غافل و جاهل از اینکه اصل مسیر اشتباه بوده، و هر اقدام تازه بجای حل مشکل، خود مشکلات تازه‌ای خلق کرده و خواهد کرد!

از دید شهید مزاری (ره)، تنها راه حل ممکن و عملی این است که همه بپذیریم با پیمودن مسیر غلط نمی‌توان به مقصد دلخواه رسید؛ ما تا ندانیم که از کجا آمده‌ایم، در حقیقت نمی‌دانیم به کجا باید برویم و راه آینده را به کدام سو و با چه آهنگ و شتابی بپیماییم. شهید مزاری (ره) با شناخت درست از واقعیت‌های گذشته و تحلیل دقیق از اوضاع زمانه‌اش، به اقدامی که تنها از مردان تاریخ‌ساز بر می‌آید دست یازید، و با جسارت و شجاعت کم‌نظیر به این گذشته‌سیاه و نکبت‌آلود نه گفت، و با زیر سوال بردن سنت و منطق حکومت‌داری پیشین، همه انسان‌های ساکن این جغرافیا را به پیمودن راه نو و تازه فرا خواند، با بنیان گذاشتن «جنبش عدالت‌خواهی» کوشید تاریخ افغانستان را در مسیر متفاوت با گذشته هدایت کند.

خاستگاه قومی - فرهنگی شهید مزاری (ره) مردم شریف، عزیز، مقاوم، غیور و در عین حال محروم «هزاره» است، و میراث او «خواست عدالت»، و این تحفه گرانبهایی است که او به بهای جانش به همه اقوام این سرزمین هدیه کرده است؛ از این‌رو پاسداری از این میراث مشترک اسلامی و ملی، وظیفه همه فرزندان دوران‌دیش و نیک‌خواه این وطن است، از هر قوم و نژادی؛ رهایی از این سرنوشت سیزیفی و بن‌بست مکرر، تنها در پرتو استقرار نظم و مناسبات عادلانه میان

شخصیت‌ها و یا اندیشه‌ها به هر میزان که بتواند به نیازهای واقعی، فطری و اصیل آدمیان پاسخ گوید، به همان اندازه به جاودانگی نزدیک می‌گردد. راز ماندگاری تعلیمات پیامبران الهی همین است، در سطح فروتر افکار مصلحان و انسان‌های بزرگ نیز. شاهکارهای عالم ادب و هنر، پیوند آن‌ها با حقایق جاودان و فرا زمانی است، این که متناسب با هر زمان پیام نو برای مخاطبان دارد و می‌تواند پرسش‌ها و نیازهای روز افزون آنان را پاسخ گوید.

یکی از مصلحان و مردان بزرگی که در پاسخ به نیاز تاریخی افغانستان ظهور کرد، شهید جاودان یاد، حضرت حجت‌الاسلام و المسلمین استاد عبدالعلی مزاری (ره) است. وی با همت و شکوه مردانه‌اش توانست «خواست عدالت» را در این دیار استبداد زده، فراگیر سازد، و عدالت را تبدیل به خواست همگانی کند، ایشان با درک درست و دقیق از تاریخ پر مشکلات گذشته این سرزمین و مردم، برای خوشبختی آینده فرزندان این آب و خاک، طرح نو در افگند. از نگاه شهید مزاری (ره) مشکلات اکنون و امروز افغانستان ریشه در عملکرد گذشته دارد. هرچند ما گذشته را پشت سر گذاشته‌ایم ولی از آن نگذشته‌ایم؛ همانگونه که تاریخ و گذشته افغانستان از قتل عام و آوارگی ۶۲ درصدی مردم ما تا استبداد مطلقه "نادری" و "داوودخانی" ادامه داشت، امروز ما نیز - نسل کشی "افشار"، "کندی پشت"، "یکاولنگ" و "مزار شریف" تا اسیرکشی "زابل" و هزاره‌کشی "جلریز" و "دایچوپان" - جریان دارد.

امروز ما هم سرشت و سرنوشت فردای ما را خواهد ساخت. از این‌رو، اندیشیدن مؤثر و راهگشا به آینده تنها در پرتو عبرت آموزی و دستمایه معرفت‌هایی است که از گذشته به دست آورده‌ایم، و اگر جز این باشد آینده‌اندیشی با «آرزو اندیشی» متفاوت نخواهد بود، انسان آرزواندیش نه از واقعیت‌ها و تنگنای زمان شناخت دقیق و سنجش‌گرانه دارد و نه هم از



نشان مسیر و راهنما است، و او همچنان رهبر "جنبش عدالتخواهی افغانستان"، و رهروان راه او عدالتخواهان نترس و متعهد خواهد ماند، و... ما به "آن عهدی که بستیم بر آنیم هنوز".

در این راستا ناگفته نماند که؛ مقاومت عدالتخواهانه و "دادخواهی" مردم و ملت شهید مزاری (ره) پس از او، اکنون و آینده‌ها، همگی الهام‌گرفته از عدالتخواهی دینی، بوده و موج‌های متفاوتی از تداوم "جنبش عدالتخواهی افغانستان" است، تداوم این جنبش ضرورت دایمی مردم ما در تمام عرصه‌های سیاسی، فرهنگی، اجتماعی، حقوقی، آموزشی، اقتصادی و... خواهد بود، در این مسیر خطیر، مهم، و ضروری، "دادخواهی تبسم" تنها یک نمونه از جوانه‌های دیگر بود، ملت و مردم ما مصمم، توانمند و امیدوار به "موج‌های" قدرتمند دیگر است، و اگر فتنه‌هایی با رنگ سیاه، سفید و یا... سر بر آورده و تبعیض‌خواهی‌های دیگری نیز چهره نمایند، مردم ما را هراسی از تداوم "جنبش عدالتخواهی" نبوده و نخواهد بود!

برای تکریم از "بنیانگذار جنبش عدالت‌خواهی افغانستان"، و تعیین نسبت ما و زمانه با اهداف آن لازم است هر ساله در سالروز شهادت او راه رفته را نگاه کنیم، و به برکت روح بلند او از خداوند استمداد همت و توفیق نماییم، تا انشالله بتوانیم در صراط مستقیم "عدالت"، متعهد، سرفراز و ثابت قدم بمانیم. برای اینکه نشان راه گم نشود و "جنبش عدالت‌خواهی" به بیراهه نرود کارهای بسیار لازم است انجام شود؛ پیش از هر کار دیگری ضروری است کسانی که شهید مزاری (ره) و روزهای دلهره‌آمیز و افتخار آفرین مقاومت عدالتخواهی او را بیاد ندارند با شخصیت، شیوه زندگی، سلوک فردی و اجتماعی، و اندیشه‌های راهگشای آن شهید سعید، بیش از پیش آشنا گردند، برای پاسخگویی به این نیاز، جمعی از سربازان فرهنگی "جنبش عدالتخواهی" و دوستداران بی‌ادعای راه عدالت، بر آن شدند علی‌رغم همه موانع و کمبودها، و در حد توان اندک خویش به معرفی اندیشه و شخصیت آن شهید والا مقام اقدام کنند، به این منظور با انتشار فراخوان ارسال اثر برای درج در «ویژه نامه» بیست و یکمین سالگرد عروج ملکوتی آن قافله سالار مبارزه و شهادت، از صاحبان اندیشه و قلم، و ادب و هنر دعوت به عمل آمد تا با فرستادن آثار علمی، ادبی، هنری و خاطرات

انسان‌های این سرزمین میسر است؛ و جز این، همه بیراهه، که نه تنها رسیدن به مقصد را به تاخیر می‌اندازد، چه بسا آن را نا ممکن نماید.

همانطوری که میراث شهید مزاری (ره) ویژه یک قوم، مذهب و نژاد نیست، رهروان راه مزاری (ره) نیز همه انسان‌های عدالت‌طلب از هر قوم و مذهب و نژاد، و با هر گرایش فکری است؛ مصادره و محدودیت شخصیت و اندیشه آن شهید به یک قوم و مذهب و یا گرایش فکری خاص، با شخصیت شهید مزاری (ره) و اندیشه‌های بلند ایشان ناسازگار است. شهید مزاری (ره) را همانطوری که بوده باید درک و تفسیر نمود، نه چیزی غیر از آن.

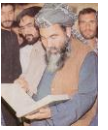
خوشبختانه تبار اندیشگی و شخصیت شهید مزاری (ره) همانند آفتاب روشن است؛ هر انسان منصف و با وجدان، با اندک آشنایی که با شخصیت و اندیشه‌های شهید مزاری (ره) داشته باشد، ادعان خواهد کرد که خاستگاه فکری، پشتوانه اعتقادی و بستر تربیتی آن شهید سعید تنها مکتب اسلام و فرهنگ اهلبیت پیامبر (ص) است و بس.

شهید مزاری (ره) فرزند حوزه علمیه، دانش آموخته مکتب امام صادق (ع) و رهرو راستین راه امام امیرالمومنین علی (ع) است؛ و این حقیقت در سخن و سیره سیاسی شهید مزاری (ره) به روشنی بازتاب یافته است؛ جز این هر تفسیر دیگر از شخصیت و اندیشه او نشان بیگانگی، بیماری، ضعف وجدان و یا بی‌خبری خواهد بود؛

«ای که تاویل کردی حرف بکر را / خویش را تاویل کن نه ذکر را».

علی‌رغم پندار طیبیان مدعی و فرصت طلبان رند و عوام فریب، شهید مزاری (ره) با کمال صداقت و خلوص، دواي تمام دردهای تاریخی مردمان این سرزمین را "عدالت" می‌دانست؛ عدالتی که الهام گرفته از قرآن و مکتب امیرالمومنین (ع) بود، تا آخرین لحظه زندگی آن را فریاد کرد و با نثار خورشید به این خواست الهی و خدایی در اندیشه و فرهنگ سیاسی کشور عزیزما رنگ جاودانگی بخشید.

اگر نیک بنگریم، تا امروز، هنوز و تا فرداهای دور و دیر، و تا زمانی که استبداد و ستم ادامه داشته باشد، نادیده گرفتن حقایق و بیداد بر بندگان خدا به آیین و آهنگ دیگر رسم زمانه باشد، نیرنگ و فریب هر چند در جامه نو، با ادبیات و زبان متفاوت جلوه‌گری و رعنائی کند، و در یک کلام تا "عدالت" در این سرزمین حکومت نکند، اندیشه انسانی او



خویش، در حد توان دین خود را نسبت به راه و رهبر "جنبش عدالت خواهی" کشور ادا نمایند. اکنون حاصل این تلاش، هرچه هست - لنگ ملخ و تحفه سلیمان - با کمال اخلاص و ارادت، به تمام رهروان راه عدالت خواهی تقدیم می گردد. با توجه به گستره و تنوع مخاطبان این «ویژه نامه» رویکرد اصلی ما در تدوین مقالات سادگی مطالب و روانی سخن بوده است، در حد توان کوشیده ایم چنین شود، ولی برای اشباع نیازهای معرفتی و ارتقای سطح علمی عموم رهروان "جنبش عدالت خواهی"، از درج مطالب پیچیده فنی و مقالات وزین علمی نیز دریغ نورزیده ایم، و اینکه اثری حتی المقدور جامع و پاسخ گوی نیازهای همه مخاطبان گردد؛ البته داوری به عهده مخاطبان عزیز است. اعتراف داریم؛ کاری درخور شخصیت و اندیشه آن شهید، و یاران فداکارش انجام نتوانسته ایم، اما خداوند را شاکریم که با توجه به محدودیتها و اقتضائات زمانی و مکانی و ... در راه ادای این مسئولیت سنگین دینی و الهی از توان و بضاعت خویش دریغ ننموده ایم. نکته پایانی این که همان گونه که بسیاری از خوانندگان عزیز می دانند در آستانه بیست و یکمین سالگرد عروج خونین

رهبر "جنبش عدالت خواهی"، بانوی صبر و قناعت، مادر غیرت و ایمان و شجاعت، مادر عزیز شهید مزاری (ره) به ملکوت اعلی پیوست، روح ملکوتی اش که سالها در فراق فرزندان، شوهر و دیگر بستگان شهیدش سوخته بود، به دیدار عزیزانش شتافته و در جوار رحمت و رضوان الهی آرام گرفت. حق آن بانوی بزرگوار بر ملت و مردم ما بسیار است، با این وجود، مردم قدر شناس و شجاع شهید مزاری (ره) تشییع جنازه کم ماندی نمودند، و تجلیل خوبی را در اطراف و اکناف عالم رقم زدند. با رحلت این الگوی ایثار و شهامت و توکل، ملت یتیم شهید مزاری (ره) از دعاهای خیر و مستجاب بانوی عدالتخواه محروم شد، او مادر نمونه عدالتخواهان بود و یکی از الگوهای خوب زن امروز و فردای هزاره و شیعه. ضمن عرض تسلیت ارتحال جانسوز ایشان به اعضای خانواده شهید مزاری (ره) و سایر بازماندگانش، با کمال خضوع و خشوع از خداوند متعال می خواهیم روح این انسان وارسته و بزرگ را با حضرت صدیقه طاهره، فاطمه زهرا (س) محشور گرداند و بر علو درجاتش بیفزاید، و ما را فرزندان و ادامه دهندگان صدیق و متعهد راه شهید مزاری (ره) قرار دهد!





مدال‌های شانه‌ی من

بر اساس زندگی‌نامه رهبر شهید باب‌به مزاری

درس می‌خوانده هم به پدر و مادرش کمک می‌کرده، روزهای تعطیل زیر دست بنا کار می‌کرده، حتا زمانی که سرباز بوده سر فرصت پیش یک مولوی سنی درس می‌خوانده، سه ماه رجب، شعبان و رمضان را روزه می‌گرفته بدون سحری و با شکم خالی، ایران آمده بوده جا نداشته شب‌ها داخل حیاط مدرسه می‌خوابیده و روزها درس می‌خوانده. همه چیز پول نیست، همی آقا می‌توانسته و حق داشته از وجوهات (شهریه) که طلاب می‌گیرند) استفاده کنه، اما نمی‌کرده. همین آقا در مدت پنج سال درس های سطوح عالی حوزه را تمام کرده و در کنارش به کارهای جمعی هم پرداخته مثلا از طریق دوستانش یک مجموعه را در کابل، یکی را در قم یکی را در نجف، ایجاد کرده تا با مطالعات هفتگی منظم، تمرین سخنرانی و برنامه ریزی برای آینده کشور و مردمش داشته باشد. به خاطر پشت کار و لیاقتی که داشته کسانی مثل مرحوم امام، مقام معظم رهبری، شهید رجایی، شهید محمد منتظری و برخی دیگر از سران انقلاب اسلامی ایران او را از نزدیک می‌شناخته اند و از خیلی ایرانی‌ها به او بیشتر اعتماد داشته اند. این آقا مثل من و تو افغانی بوده، ساواک ایران او را به جرم همکاری با امام خمینی زندانی و شکنجه می‌کنه،

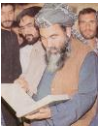
■ سلمانعلی زکی *

مردی جوان، با ریش کم پشت نگاهی به بلیطش انداخته کنارم می‌نشیند، حوشحال می‌شوم که همسفری از جنس خودم یافته ام، صورتش را بر می‌گرداند و آرام سلام می‌کند، اندوه عمیق از صورت لاغر و سفیدش جاری است، با صدای خش دار و غمگین، می‌پرسد کجا می‌روی بخیر»

- عمو تهران، پیش پسر خاله ام.
- تهران برای چه، الان که وقت مدرسه است
- میرم کار کنم عمو، از درس خوشم نمی‌یاد
- نه نه پسرم خیلی کار بدی می‌کنی مردم ما به شما احتیاج دارد شما باید درس بخوانید، احساس میکنم اندوهش بیشتر شده است و زخم‌های عمیق تر.
- بدون پول عمو چه فایده داره، مردم که به آدم پول نمی‌دن، بخوانیم که چه بشه؟ کار که به مو نمیده. با شکم خالی که نمیشه. درس خواند.
- همه چیز پول نیست پسر، مرد با نگاه نافذ و اندوه باره چشمانم می‌گوید: من یک فردی را می‌شناسم که هم

* دانش‌پژوه دکتری اندیشه معاصر





آتش سیگار را بر پیشانی اش خاموش می‌کنه تا شاید یک آخ بگوید اما او برای اینکه عزت یک طبله افغانی را نگهداشته باشد چشم در چشم مامور ساواک خیره مانده و یک آخ نگفته. حالا هم اگر از من می‌شنوی برگرد برو درست را بخوان. مرد آه عمیقی می‌کشد. به صندلی تکیه داده کمی در خود فرو می‌رود.

- حالا زندگی فرق کرده عمو خیلی سخت شده، پولدار نباشی افغانی هم که هستی دیگه هیچی، افغانستان هم که درست بشو نیست. پدرم می‌گه هزاره‌ها در افغانستان کم است مجاهدین دولت تشکیل داده مردم ما را سهم نداده گفته شما کم هستید.

- بلی سختی هست، افغانستان را شما ها باید با زبان، قلم، هنر و مقاومت خود بسازید. می‌بینی، زندگی میدان جنگ است مقاومت نکنی می‌بازی، همین آقای را که گفتم چندین بار بر علیه روسها جنگیده، در یکی از جنگ‌ها شانه اش را تکیه گاه تیر بار همسنگرش قرار داده بود به همین خاطر یکی از گوشه‌هایش آسیب دیده است در جنگ دیگر فقط باهفت نفر یک شب تا صبح در برابر نیروهای روسی مقاومت کرده. پدر، دو تا برادر و یک دایی اش را شهید کرده اند. او برای اینکه بچه‌های مردمش بی سواد نماند بارها از ایران کتاب برده، مدرسه و کتابخانه تاسیس کرده. تا حالا بارها به ایران، پاکستان، عراق و سوریه سفر کرده، دوستانش را برای تعلیمات چریکی با شهید چمران به لبنان فرستاده، سازمان نصر و حزب وحدت اسلامی را با دوستانش تاسیس کرده در شورای اتفاق به عنوان معاون دوم نقش داشته است، مجله پیام خون، پیام مستضعفین، جبل الله و هفته نامه وحدت را راه اندازی کرده تا برای مردمش کاری بکند. می‌خواسته رادیو هم راه اندازی کنه اما موفق نشده است.

- عمو اسم این آقا چه بود؟ چه کاره هست؟

- اسمش عبدالعلی مزاری است الان هم رهبر حزب وحدت (شیعیان افغانستان) است. مردم بهش بابه مزاری می‌گویند، پدرت درست گفته مجاهدین افغانستان در پیشاور پاکستان دولت تشکیل داده و به مردم ما حق نداده بودند، بابه مزاری در افغانستان وقتی این قضیه را شنید، به تمام مناطق هزاره جات سفر کرد با تعدادی از دوستانش از جمله شهید صادقی، فرماندهان مجاهدین را دید، حزب وحدت را برای اتحاد هزاه‌ها در بامیان تاسیس کرد، تا در مقابل بی عدالتی‌ها ایستادگی کرده و از حق مردمش دفاع کند بعد با دوستانش

آمد ایران تمام گروه‌ها را منحل کرد و یک دفتر به نام حزب وحدت اسلامی افغانستان به وجود آورد، اون وقت ها هزاره‌ها ۹ تا حزب داشتند و همه با هم در گیر بودند، زبان‌ها و آدم‌کشی احزاب در مناطق بسیار بیشتر از زبان‌های دولت کمونیستی بود، به جان و مال هم رحم نمی‌کردند، خانه‌ها را تاراج می‌کردند، جوان‌ها را می‌کشتند و پیران را اسیر می‌کردند، هر منطقه برای خود حکومت مستقل داشت رفت و آمد ممنوع بود. هی پسرم خبر نداری داستان‌های اتفاق افتاد که دل آدم را خون می‌کند. بابه مزاری و دوستانش بودند که مردم را از این بلاها نجات داد.

آری پسر، بابه مزاری وقتی برگشت به افغانستان به کاروان او حمله کردند، همه ازش خواستند به ایران برگردد او گفت: «می‌خواهم به افغانستان بروم تا جوانان افغانی باور کنند که می‌شود به این کشور بازگشت.» چهار ماه هیچ کس از سرنوشتش خبر نداشت سران حزب وحدت او را در غیابش به عنوان دبیر کل حزب وحدت انتخاب کردند. بامیان با حضور بابه بسیار زود اقتدار پیدا کرد، جنرال‌های ناراضی از حکومت داکتر نجیب الله با او در تماس شدند و او با هماهنگی با احمدشاه مسعود و جنرال دستم زمینه فروپاشی دولت کمونیستی را در شمال و سپس در کابل فراهم کرد. حالا دولت کابل سقوط کرده دولت جدید هم مردم ما و شما را قبول ندارد.

- یعنی چه مگر ما افغانی نیستیم؟

- چرا، ما هم افغانستانی هستیم، برای این سرزمین خون داده ایم، این خاک را دوست داریم، اما کی بگوید، زور با زوربرابر نیست، گذشته از آن در افغانستان رسم بر این بوده هر قومی که حاکم شده است، قدرت را بین اقوام خود تقسیم کرده اند، بعد نوبت مردم ما که رسیده است، مسایل مذهبی را مطرح کرده گفته این‌ها شیعه هستند، تا از صحنه خارج بمانیم، به همین خاطر است که بابه مزاری می‌گوید «در افغانستان عملکردها، قومی اما شعارها مذهبی است.»

- این که گفتم یعنی چه؟

- یعنی پشتون و تاجیک هرکدام به قدرت برسند دیگری را شریک نمی‌کند چون از قوم شان نیست. هردو ازبیک را سهم نمی‌دهد چون قوم شان نیست. اما به شیخ آصف، جاوید، انوری و... سهم می‌دهند، چون شیخ آصف پشتون است، جاوید و انوری هردو مثل سیاف سید هستند. اما ما را شریک نمی‌کنه چون می‌گوید هم مذهب و هم تبار



همه چیز را برای خود شان می‌خواهند، دوست ندارند کسی دیگری مخصوصن هزاره‌ها سهم داشته باشند. تو خبر نداری من هم در کتاب‌ها خوانده ام، عبدالرحمن خان که یکی از حاکمان پشتون افغانستان بود. شصت و دو درصد مردم هزاره را نابود کرد بعضی‌ها را کشت، بعضی‌ها را به عنوان برده فروخت و بعض دیگر را از سرزمین شان آواره کرد، این خاوری‌های مشهد همه در دوران عبدالرحمن آواره شده اند. اگر طالبان حاکم شود مردم را قتل عام خواهد کرد، حالا هم که دولت ربانی سه سال است در کابل مردم ما و شما را می‌کشد، فیلم قتل عام افشار را اگر دیده باشی، کودک، زن و مرد هرکسی را یافته کشته. سر زن را بریده، روی دیوار با خون مردم ما نوشته «یادگاری گل آغا». اگه بابه مزاری نمی‌بود معلوم نبود چه بلاهای سر مردم ما می‌آوردند. بابه مزاری برای دفاع از مردم مقاومت کرد، امروز حزب وحدت به عنوان نماینده مردم هزاره در موقعیتی است که قضایای افغانستان در نبود آن‌ها قابل حل نیست، هریهت خارجی که می‌آید پیش بابه مزاری آمده نظرش را می‌پرسد. قبلن مردم جرات نمی‌کردند بگویند من هزاره‌ام، بابه مزاری گفته ما برادری اقوام را می‌خواهیم... می‌خواهیم دیگر هزاره بودن جرم نباشد. می‌خواهیم در تعیین سرنوشت خود شرکت داشته باشیم، مذهب مان رسمیت داشته باشد و عدالت تامین گردد « به مردم گفته بیدار باشید «فرق خائین و خادم را بدانید، اجازه ندهید کسی با سرنوشت شما معامله کند گفته من بدون شما زندگی را نمی‌خواهم «می‌خواهم در بین شما بمانم و خونم در بین شما ریخته شود» مردم هم خیلی دوستش دارند. برایش دعا می‌کنند تو هم بعد نماز مغرب برایش دعا کن.

- باشه حتمن ولی عمو، این بابه مزاری که گفتی خونه اش کجاست بچه‌هاش کجایند؟

- پسر بابه مزاری مثل من و تو غریب است، این‌جا که می‌آمد گاهی به سختی باری یارانش می‌توانست نامه تردد بگیرد. خانواده اش توقم هستند، یک مادر پیر داره یک زن که بیوه برادرش بوده و یک دختر سه ساله، که هنوز هردو همدیگر را ندیده اند. خانه هم مال خودش نیست. اتوبوس توقف می‌کند کمک راننده می‌گوید آقایون پیاده شن برای بازرسی هرکس ساک خودش را برداره، ساکم را از جعبه بر می‌دارم سر صف می‌استم «بچیم خدا بزرگه یک لقمه تر یا خشک پیدا می‌شه، تو درس بخوان، مره نا امید نکن، من نمی‌خواهم تو مثل مه شوی» پدرم راست می‌گفته سرم را به

شان نیستیم. یعنی اینکه شیخ آصف محسنی شیعه که از نظر فکری به جامعه سنتی علمای شیعه در نجف تعلق دارد، وقتی بین ما و سیاف در غرب کابل جنگ می‌شود فتوا می‌دهد که هزاره‌ها محارب هستند.

- این طور که باشه ما هم اون‌ها را قبول نداریم

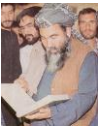
- نه این صحیح نیست ما نباید اشتباه دیگران را تکرار کنیم، بابه مزاری می‌گوید: « حذف اقوام راه حل مساله افغانستان نیست. باید اول سر شماری صورت گیرد بعد انتخابات بر گذار شود مردم با رای مستقیم خود رئیس دولت را تعیین کنند، به اندازه نفوس خود نماینده در پارلمان بفرستند، قانون اساسی تصویب شود که حافظ حقوق اقوام باشد، به زبانها و مذاهب موجود در کشور رسمیت داده شود»، کسی که دلسوز افغانستان است نباید دنبال جنگ باشد، جنگ راه حل نیست اگه می‌بود باید تا حالا مشکلات حل شده بود. به همین خاطر بابه مزاری تلاش کرد شورای هماهنگی و جبهه نجات اسلامی را با همکاری دیگر احزاب به وجود بیاورد تا جنگ صورت نگیرد.

- اونا مگه این چیزا را قبول نداره؟

- اگه قبول می‌داشتند که جنگ نمی‌کردند، یکی از آشنایان ما از کابل آمده بود می‌گفت، شورای نظار و اتحاد سیاف، با توب و تانک و هواپیما، خانه‌های مردم بی گناه را می‌زند، تمام راه‌ها را بسته اند مردم مواد خوراکی پیدا نمی‌توانند. نزدیک ده بار بالای مردم بی دفاع از هوا و زمین حمله کرده اند. در افشار یک خانه که سقف داشته باشد پیدا نمی‌شود، همه را خراب کرده اند. اما من دلم روشن است روزی می‌رسد که ما به تمام خواسته‌های خود برسیم، مذهب، زبان و حضور مان در دولت، قانونی شود. به اندازه جمعیت خود نماینده در پارلمان و وزیر در کابینه داشته باشیم، آن روز مردم ما به شما نیاز خواهد داشت، پس یادت باشد درس بخوان تلاش کن زندگی میدان مسابقه دومیدانی است هرکه کمتر بدود زود تر شکست می‌خورد، پس باید کمر همت ببندی و راهی را که پیش رو داریم ادامه بدهی.

- راستی عمو احمدشاه مسعود مگه مجاهد نیست چرا با یاراش مردم ما را می‌کشند؟

- چرا مسعود، ربانی و سیاف همه شان مجاهد بوده اند، مشکل افغانستان این است که هرکه به قدرت رسید همه چیز را برای خود می‌خواهد. قبلن که پشتون‌ها حاکم بودند تمام قدرت را برای خود می‌خواستند حالا هم تاجیک‌ها



صندلی تکیه می‌دهم و سیاهی دشت را تماشا می‌کنم. دیوارهای شهر یکی پس از دیگری جایش را به سینه سرد و هموار دشت می‌سپارد، دشت‌های شاد از طروات سبزه‌ها و خالی از معصومیت بره‌ها و نوای چوپان‌ها، می‌خواهم برگردم، پشت سرم را ببینم، گذشته را باید دید، باید خواند، اما می‌ترسم مسافران فکری بدی بکنند. به بیابان پیش رو خیره می‌مانم و غرق در نوای چوپان‌ها و زنگ رمه‌های که به آبادی بر می‌گردند. بیابان کم کم هول انگیز تر می‌شود، سیاهی و اندوه از چهار طرف به سویم هجوم می‌آورد و من به زمین می‌افتم هرکسی با هرچه که در دست دارد به بدنم می‌زند و عبور می‌کند با خود می‌گویم دیگر چیزی از من باقی نمانده است، هنوز زنده ام و نفس می‌کشم جز هفت زخم روی شانه راستم اثری از زخمها نمی‌بینم با تعجب نگاه می‌کنم یکی از زخمها خیلی عمیق است اما از هیچ یک خون بیرون نزنده است، اتوبوس توقف کرده است سرباز می‌گوید: «برگه ترد...» برگه را به دستش گرفته نگاهم می‌کند و به طرفم پرت می‌کند. اتوبوس راه می‌افتد، پلکهایم سبک تر از بال پروانه شده است خواب به چشمانم نمی‌آید، هر وقت خواب‌های بدم را برای مادرم تعریف می‌کردم با نگرانی صبر می‌کرد تا وقتی که می‌گفتم خون از بدنم جاری شد ... نفسی راحتی کشیده می‌گفت: خدا را شکر خوابت باطل است. دیشب خواب زخم دیده بودم زخمهای که مرا آزار می‌داد اما خون ازش بیرون نمی‌زد.

رو کردم به بغل دستی ام: می‌خواستم پیرسم عموساعت چنده؟ این چندمین باری بود که این سوال را می‌پرسیدم. مرد لاغر اندام پریشان تر از من تو لاک خودش گوشی زده بود و مشغول شنیدن رادیو بود، یک زمان دیدم آه کشید و اشک بر گونه هایش جاری شد. نگرانش شدم از دیشب حال خوشی نداشت، اندوه پنهان قلبش را می‌فشرده گاه ناخواسته آه می‌کشید. پرسیدم عمو چه شده چرا ناراحتی؟ گونه‌هایش را با پشت دست پاک کرده گفت: چیزی نیست «بابه... بابه ...خدا یا تو به حال مردم ما رحم کن» گریه امانش نداد آرام تر که شد رو کرده گفت:

۱- بلی

- عمو دیشب خواب بدی دیده ام، خواب هفت زخم ناسور بر بازوی راستم، خیلی نگرانم، آرام و قرار ندارم. اشک در چشمانش حلقه زد، «پسرم، بابه مزاری و شش تن از همراهانش را طالبان شهید کردند تعبیر خواب تو همین

است» گیج شده بودم، پرسیدم: شهید مزاری؟ با گریه گفت: «آری تو شهید عبدالعلی مزاری را می‌شناسی؟» من که قبلن زندگی‌نامه شهید عبدالعلی مزاری امام جماعت مسجد علی بن ابی طالب را در کتابخانه مدرسه مان خوانده بودم، گفتم: اون که ایرانی بود و سال‌ها پیش شهید شده بود.

- نه پسرم، شهید مزاری در ولسوالی چهارکنت ولایت بلخ به دنیا آمده بود، همان کسی که دیروز داستان زندگی اش را برایت تعریف کردم، رهبر شیعیان افغانستان بود، رفته بود به خاطر سرپیچی کردن طالبان از توافقات با سران طالب مذاکره کند طالبان گرفته در چهار آسیاب شهیدش کردند، حالا مدعی هستند که هلیکوپتر حامل آنان در غزنی سقوط کرده. آن روز از صحبت مرد همسفرم گیج شده بودم، حتی وقتی ازش خدا حافظی کردم اسمش را هم نپرسیدم. اتاق پسر خاله‌ام که آمدم او اصلن گرم نگرفت بی‌حوصله و ناراحت بود، حوصله حرف زدن نداشت شب‌ها فقط اخبار گوش می‌داد گوشی می‌زد زیر پتو دراز می‌کشید. سر کار نمی‌رفت، کسی دیگر هم نبود که بپرسم چه شده است مجبور سکوت می‌کردم چند روز گذشت کم کم داشت بهتر می‌شد، یک شب که حالش بهتر بود بعد از شام پرسیدم

- حسن تو بابه مزاری را می‌شناسی

- اشک در چشمانش جمع شد مگه تو نمی‌شناسی؟

- کمی چرا اما خوب نه با گریه گفت:

- بابه مزاری را طالبان شهید کردند مردم جنازه اش را از غزنی تا بامیان از آن جا تا مزار در بین برف‌ها روی شانه خود به مدت ۱۲ روز تشیع کردند، برایش جانشین تعیین کردند. تو حالا می‌پرسی؟ احساس شرمندگی می‌کنم، احساس کوچکی و ناتوانی سرم را پایین می‌اندام، حالا معنی حرف‌های مرد همسفرم را می‌فهمم، احساس می‌کنم شش مدال کوچک دور یک مدال بزرگتر به جای شانه ام بر صفحه دلم حک شده اند و مدام با من هستند، هفت زخم پاک، هفت دروازه گشوده شده به افق پیش رو، حالا دیگر می‌فهمم که می‌شود بدون پول درس خواند، با دست‌خالی برای مردم خدمت کرد و برای رسیدن به هدف مبارزه و تلاش کرد، حالا می‌فهمم که می‌توان بزرگ بود و ساده و بی‌آلایش، رهبر بود مثل مردم زیست. آری من به مدال‌های پاره پاره ام افتخار می‌کنم. چون رسمیت، مذهب، زبان، هویت، آزادی و حضور سیاسی ام را مدیون آن‌ها هستم، من رهبر شهید حجت الاسلام و المسلمین بابه مزاری را خوب می‌شناسم.



زندگی نامه یاران رهبر شهید

■ احمد بخش اخلاصی*

◀ زندگی نامه سردار شهید ابوذر غزنوی



شهید ابوذر در سال ۱۳۳۶ هجری شمسی در قریه سبز سنگ پاتو از ولسوالی جاغوری چشم به جهان گشود. پدرش چمن علی مشهور به قاضی، یکی از موسفیدان منطقه است. شهید ابوذر بعد از تحصیلات ابتدایی برای ادامه تحصیل به مدرسه تبقوس جاغوری رفت و مدت سه ماه نزد آقایان اکبری و فصیحی تلمذ نمود. در سال ۱۳۵۱ وارد مدرسه حوت قول جاغوری گردید. طی دو سال سیوطی، حاشیه و معالم را از مرحوم استاد قربانعلی وحیدی، شهید استاد رمضانعلی شریفی، استاد توسلی و عظیمی فرا گرفت. در سال ۱۳۵۳ در امتحانات سالانه مدرسه محمدیه کابل شرکت کرد و با نمرات عالی پذیرفته شد. در مدرسه مذکور مطول، لمعه و اصول مظفر را خواند و مشغول به خواندن رسائل و مکاسب شیخ بود که کودتای هفت ثور ۱۳۵۷ به وقوع پیوست و پرونده درس او را برای همیشه بست. شهید ابوذر اهل مطالعه و تحقیق بود. گاهی با بزرگان علم و معرفت بحث می کرد. موضوعات مورد مطالعه اش تاریخ، شعر، ادبیات و... بود. به مولوی، فردوسی، بیرونی، اقبال لاهوری و... علاقه ی زیاد داشت و گاه گاهی با صدای رسا اشعاری از شاهنامه

فردوسی و اشعار عرفانی مولانا را به زمزمه می نشست. طلبه، دانشجو و هر کسی که اندک سوادی داشت مورد احترام وی بود. با تجاوز نیروهای شوروی سابق در افغانستان، مبارزات چریکی و مسلحانه ی او آغاز گشت و در فرایند جهاد و مبارزه حماسه ها آفرید. هیبت فرماندهی، او را هیچ گاه از هدفی که برگزیده بود، غافل نساخت، و همیشه با احترام از قومندانان و سرداران جهادی یاد و تشکر می کرد. او با اراده پولادین مجاهدین را در نبردها و مبارزات حق طلبانه همراهی می کرد. جسور بود و از هیچ کس جز خدا باکی نداشت. او در تمام صحنه های نبرد در یک دست کتاب و در دست دیگر تفنگ داشت و علم و شجاعت را در پرتو سیره ی علوی با هم در آمیخته بود.

شهید ابوذر بعد از انحلال احزاب سیاسی، و تشکیل حزب وحدت اسلامی، هم چون پروانه ی عاشق دور شمع اهداف و آرمان های مردم خویش می سوخت و حضور عاشقانه در صحنه های سیاسی، نظامی، و فرهنگی داشت. او شب نمی گفت، روز نمی گفت یا در میدان نبرد بود، و یا در کنج اطاق تاریک مشغول مطالعه و تحقیق، تا شاید راهی برای تحقق اهداف و آرمان های هزاره های مظلوم پیدا کند. گاه به گذشته ی مردم خویش می نگریست، و گاه گوشه چشمی به آینده می افکند، و راهی را می پیمود که تابلوی راهنمای آن عدالت اجتماعی بود.

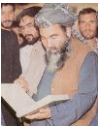
او به خوبی دریافته بود که حق گرفتنی است، و برای گرفتن حق باید تاوان زیادی پرداخت نمود. بدین جهت بود که:

شهید ابوذر هیچ گاه نگفت مرا چه به تفنگ به دست گرفتن، دیده بود که سرزمینش اشغال شده است، لحظه ی آرام نمی گرفت. اگر تپه، تپه و وادی، وادی هزارجات، شمال، جنوب، کابل و سایر ساحات افغانستان زبان داشت از حماسه های او سخن می گفت. او در آخرین روزهای زندگی اش از مظلومیت غرب کابل، یتیمان افشار، بازار سوخته چنداول و... فریاد می زد.

شهید ابوذر در آخرین سخنرانی در زادگاهش، تراژدی افشار و چنداول را همگام با تراژدی کربلا می داند و با صدای گرفته و با چشمان اشک آلود فریاد می زند: «ای حسین عزیز، ای زینب بزرگ!! ما در ادامه قیام شما قتل عام شده ایم. دختران ما به اسارت رفتند، فرزندان ما را سر بریدند، جوانان ما را دست بسته قتل عام کردند». حادثه ی افشار بر شعله های آتش که در سینه ی شهید ابوذر شعله ور بود، افزود و بارها تکرار می کرد: «از کدامین درد بنالیم و از کدامین رنج شکایت کنیم». او که از حادثه ی غرب کابل بسیار متأثر گردیده بود، چنان فریاد حزن و اندوه سر می داد، که انگار قلبش پاره می شود.

شهید ابوذر فریاد مظلومیت مزاری بزرگ را بیش تر درک می کرد، و در سخت ترین شرایط در کنار رهبر شهید باقی ماند، و در

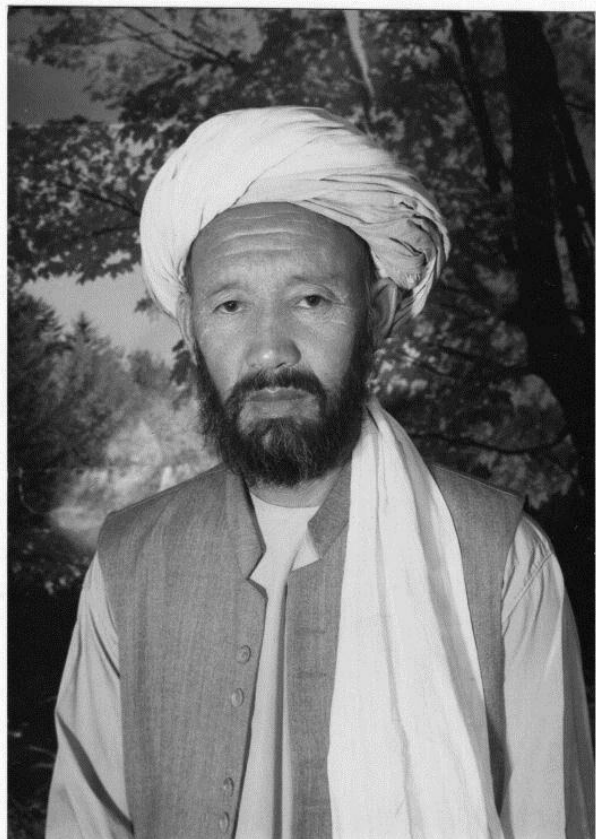
* لیسانس علوم تربیتی



جنگ‌های که بر مردم ما تحمیل گردید، حضور فعال داشت. او جنگ‌های تحمیلی را که به جرم هزاره بودن، شیعه بودن، و حق خواستن مردم ما تحمیل شده بود، چنان وحشتناک توصیف می‌کند، که نمی‌توان آن را با شعر، با داستان، با خطابه، با قصه و افسانه تفسیر کرد. شهید ابوذر بعد از حادثه افشار به فرمان رهبر شهید به غزنی رفت، و همگام با صدها جوان سلحشور و برومند غزنی که با سخنان گیرا و آتشین وی به دریای خروشان جبهه‌ی مقاومت پیوسته بودند، راهی کابل گردیدند و تا آخرین نفس در کنار رهبر شهید ماند و با رهبر شهید از رودبار معشوق سیراب گشته، و آتش عشقی که در سینه داشت با وصال به معشوق خاموش گردید.

نام مزاری، ابوذر و سایر شهدای جبهه‌ی مقاومت هیچ‌گاه از دل تاریخ فراموش نمی‌شود و همیشه در قلب تاریخ می‌تپند و هم‌چون ستاره درخشان در قلب تپنده‌ی تاریخ مردم خویش می‌درخشند. یاد همه شهدای مظلوم و گمنام افغانستان و شهدای جبهه‌ی مقاومت به خصوص شهید مزاری بزرگ، شهید ابوذر قهرمان، شهید اخلاصی، شهید ابراهیمی، شهید سید علی، شهید حاج محمد ترکمنی و شهید عباس لومانی را گرامی می‌داریم.

◀ زندگی‌نامه شهید حجت‌الاسلام ابراهیمی بهسودی



یکی از شهدای والا مقام که خون پاکش را در پای درخت تنومند انقلاب نثار نمود، حجت‌الاسلام شهید ابراهیمی بود. او شهیدی

است که در کنار رهبر شهیدش «مزاری بزرگ» برای نجات مردم از بند اسارت و بی‌عدالتی‌هایش را فدا نمود و به حیات جاوید پیوست. اینک گوشه‌های از زندگی او را مرور می‌کنیم.

الف) دوران کودکی و تحصیل

شهید حاج عید محمد ابراهیمی در سال ۱۳۱۷ش، در یک خانواده مذهبی در قریه «شینیه» مربوط حصه دوم بهسود از ولایت میدان، چشم به جهان گشوده، ایام کودکی را در آغوش گرم خانواده سپری نمود. سواد ابتدایی را نزد علمای منطقه در حسینیه و مساجد فرا گرفت. اما از آنجایی که وی از هوش و استعداد سرشار برخوردار بود، پدرش حاج ابراهیم (که مردی متدین و مذهبی بود) او را به فراگرفتن علوم اسلامی تشویق نموده نزد استادان بزرگ منطقه چون شیخ سلطان باقری و آیت‌الله شیخ عزیز الله کابلی (ره) برد. شهید ابراهیمی ادبیات عرب و معالم الاصول را نزد آنان فرا گرفت؛ اما این مقدار، روح پر عطش او را سیراب نمی‌کرد، لذا با رونق یافتن مدارس در کابل، منطقه را ترک گفته رهسپار کابل شد و با سکنی گزیدن در مدرسه محمدیه جمال مینه کابل، سطوح عالی‌ه را نزد استادان بزرگ آن‌جا فراگرفته و روزهای سخت دوران تحصیل را با تمام مشکلات و تنگنای آن با جدیت و تلاش سپری نموده آن‌چه را که باید می‌آموخت، آموخت.

ب) آغاز مبارزه و کارهای سیاسی

شهید ابراهیمی در شرایطی وارد کابل شد که اختناق حاکم بر کابل و ظلم و استبداد حاکمان جلاد و سفاک امن و امان را از مردم گرفته بود. یک طرف، هیولای فقر و محرومیت بر همه جا سایه افکنده وضعیتی رقت‌انگیز و فاجعه‌باری را به وجود آورده بود که دل هر انسان بیدار و آزاده را می‌آزرده و از سوی دیگر، شاه و شاهزادگان و دربار با ریخت و پاش‌های بی‌رویه و وضع مالیات‌های سنگین و کمرشکن مردم را به ستوه آورده بودند. تأسف‌بارتر اینکه در همچون وضعیتی، عده‌ای از علماء درباری، در منابر و مساجد سایه شوم و ظالمانه حاکمان مستبد و ستمگر را «ظل‌الله» خوانده تمام بدبختی‌ها و مصائب که از ناحیه آنان بر مردم تحمیل می‌شد، به عنوان قضا و قدر الهی توجیه کرده با زمزمه‌های خویش جامعه را به ذلت و سکوت دعوت می‌نمودند، در چنین شرایطی بود که فرزندان دلسوز و بیدار ملت، جمعی از طلاب جوان و دردمند که رنج و محرومیت مردمش را با ذره ذره وجود خویش لمس کرده بودند، برای براندازی و سرنگونی رژیم ستمگر و استبدادی، هسته‌های مقاومت را پایه‌ریزی نموده حلقات مبارزاتی خویش را تحت نام «روحانیت نوین» و «حزب حسینی» متشکل و منسجم ساخته برای یک مبارزه تمام‌عیار آماده می‌شدند. و شهید ابراهیمی نیز از جمله کسانی بود که در این حلقات مبارزاتی شرکت فعال داشت؛ زیرا او کسی بود که



دوم بهسود ساخت که از باقیات و صالحات او محسوب می شود و یادگار آن شهید سعید است.

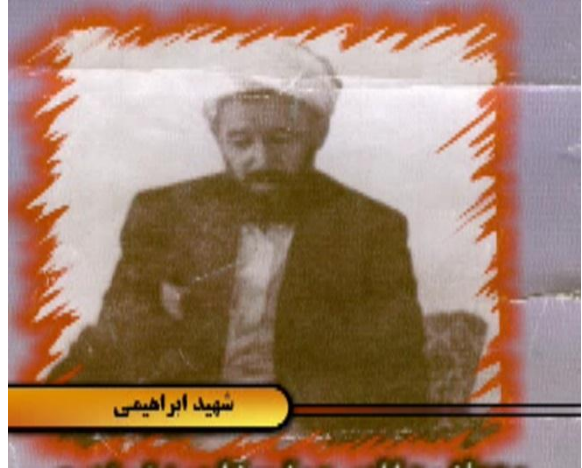
د) از تشکیل حزب وحدت اسلامی تا شهادت

شهید ابراهیمی سرگرم کارهای جهادی خود در بهسود بود که فریاد وحدت طلبی پرچم دار جهاد «مزاری بزرگ» در سرتاسر هزاره جات پیچید. فریاد مردی که سالیان دراز کوشیده بود تا هزاره جات از هم پاشیده شده و ستم رسیده را انسجام بخشد و اینک او بود که با گام‌های بلند و استوارش درّه‌های صعب و پریچ و خم هزاره جات را می‌پیمود و وحدت و عزت و اقتدار مردم ما را فریاد می‌کرد.

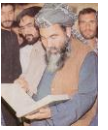
شهید ابراهیمی از نخستین کسانی بود که این فریاد رسا را لبیک گفت و دوشادوش «استاد مزاری» برای تحقق وحدت و انسجام مردم تلاش‌های بی‌وقفه نمود و با کوشش‌های او بود که زمینه دومین کنگره حزب وحدت اسلامی در بهسود آماده شد و تمام سران و نخبگان مردم ما برای پایه ریزی و استحکام وحدت سرتاسری در آنجا جمع شدند. و می‌توان گفت او نیز یکی از بنیان گذاران حزب وحدت اسلامی محسوب می‌شود. و بر اساس همان صداقت و تلاش‌های صادقانه او بود که عضویت شورای مرکزی حزب وحدت اسلامی را کسب کرد و بعد از آن به عنوان یک عضو فعال حزب وحدت به مسئولیت‌های ملی - اسلامی خود ادامه داد و با پیروزی مجاهدان و فتح کابل در بهار ۱۳۷۰ شهید ابراهیمی از جمله پیش قراولان فاتحی بود که با تصرف بزرگراه میدان شهر با جمعی از نیروهایش وارد کابل شده در مناطق استراتژیک و حساس جابجا شدند. با استقرار رهبر شهید در علوم اجتماعی او نیز در کنار رهبر و مرادش به فعالیت ادامه داد تا اینکه پس از چند ماه به دستور رهبر شهید به بهسود بازگشته در قالب شورای تصمیم گیری ولایت میدان به امور جبهه و مشکلات مردم رسیدگی می‌کرد. و باز در زمستان سال ۷۳ در شرایطی که غرب کابل در محاصره تنگاتنگ دشمنان مردم ما قرار گرفته بود و سه جبهه زر و زور و تزویر دست به دست هم داده بودند تا فریاد مقاومت و عدالت خواهی هزارستان اسلامی را خاموش سازند، ابراهیمی شهید به کابل شتافته در کنار قائد محبوبش به دفاع از حیثیت و عزت و ناموس مردمش برخاسته تا آخرین لحظه به مردم و رهبر و آرمان خویش وفادار می‌ماند تا اینکه در تاریخ ۷۳/۱۲/۲۱ با سرور و سالارش «مزاری» همراه با جمعی دیگر از یاران صادق و صدیق شان به دست «گروهک غدار طالبان» اسیر و در تاریخ ۱۳۷۳/۱۲/۲۲ به صورت بسیار فجیع و غیر انسانی به شهادت می‌رسند و به سرای باقی و لقای حق نایل می‌شوند. یادشان گرامی و راهشان پر رهرو باد

نمی‌توانست در قبال آن همه ظلم و ستم نسبت به جامعه و مردمش بی توجه باشد و در گوشه انزوا و یا کنج مدرسه پناه گزیند و با توجیه‌های کاذب وجدان خویش را قانع سازد، این بود که وارد صحنه و میدان مبارزه شد.

ج) دوران انقلاب و جهاد



با به قدرت رسیدن عناصر مارکسیسم و مزدوران روس، عملاً درس و بحث تعطیل شد و مبارزه فرزندان دردمند و مسلمان شکل تازه و ابعاد گسترده تری یافته جنگ‌های مسلحانه و چریکی در سطح شهر کابل آغاز گردید. از جمله در قیام چنداول و بالاحصار شهید ابراهیمی سهم فعال داشت؛ اما با تشدید اختناق، کشتارهای دسته جمعی مردم بی گناه و شکنجه‌های وحشیانه زندانیان توسط مزدوران (کا.گ.ب) مبارزان مسلمان هم ناگزیر شدند تا مراکز تشکیلاتی و مبارزاتی خویش را به اطراف پایتخت انتقال داده از آنجا رهبری مقاومت را بعهده گیرند. شهید ابراهیمی نیز در همین رابطه و با همین هدف در سال ۱۳۵۸ کابل را به قصد بهسود ترک گفته در آنجا با دیگر مبارزان و مجاهدان در قالب تشکیلات «سازمان نصر افغانستان» صف واحد تشکیل داده جبهه مقاومت را گرم می‌کنند. یک‌بار در اثر بمباران بمب افکن‌های روسی مجروح شد که پس از سلامتی به جهاد و مبارزه ادامه داد. شهید ابراهیمی، مرد متدین و سخت کوش بود که در ابعاد مختلف انقلاب نقش مؤثر و سازنده داشت هم جبهه جنگ را سازماندهی و رهبری می‌کرد و هم به منازعات و مرافعات مردم رسیدگی نموده حل و فصل می‌کرد و هیچ‌گاه به جبهه و جهاد پشت نکرد و همیشه در کنار مجاهدان و مردم خویش به سر برد. تنها دو بار طی مأموریتی سفر کوتاه مدت به جمهوری اسلامی ایران نمود و بس، جز این تماماً در جبهه و منطقه بود و تمام هم و غمش نظم امور منطقه و رفع گرفتاری‌های مردم و در عین حال از مسایل تربیتی و فرهنگی غافل نبود و در این زمینه کوشش‌های قابل ملاحظه نمود که از جمله هشت باب مدرسه را در ولایت میدان سرپرستی و رسیدگی می‌کرد. گذشته از این‌ها مدرسه ای در حصه



زندگی نامه حجت الاسلام شهید خادم حسین اخلاصی



شهید حجت الاسلام خادم حسین اخلاصی فرزند سرور علی در سال ۱۳۳۵ش، در منطقه چوب بوسعید ولسوالی جاغوری مربوط ولایت غزنی در یک خانواده متدین و مذهبی دیده به جهان گشود، دوران طفولیت و کودکی را در آغوش گرم و پر عاطفه پدر و مادر، با تربیت سالم سپری کرد. مسائل دینی و اسلامی و فرائض مذهبی را نزد والدین خود آموخت، جهت فراگیری علوم ابتدائی نزد ملای مکتب همان منطقه مشغول تحصیل گردید، او با تلاش و جدیت بسیار درس می خواند و از هوش فوق العاده خدادادی نیز برخوردار بود که به زودترین وقت توانست کتاب های ابتدائی را تمام نماید. سپس برای کسب علوم عالییه دینی وارد مدرسه مهاجرین بوسعید می شود.

روحانی شهید به خاطر علاقه زیادی که به فراگیری درس و علوم دینی داشت در این زمینه همیشه موفق بود، بطوریکه به روایت همگان و هم دوره هایش، از طلبه های ممتاز و فاضل مدرسه به حساب می آمد و در اندک زمان در همین مدرسه به کتاب های فقهی ارتقا یافت.

شهید همیشه جاوید، برای تکمیل دروسش در سال ۱۳۵۵ راهی شهر کابل شد و در مدرسه «شیخ محمد امین افشار» مشغول تحصیل و کسب علم گردید، این دوره در زندگی ایشان از اهمیت ویژه برخوردار است، با جرأت می توان گفت که دوره شکوفایی و رشد استعداد سرشار آن شهید بزرگوار بود، در این دوره فعالیت های سیاسی جریان ها و گروه ها، ابعاد وسیع یافته و عناصر انقلابی مسلمان فعالانه دست به کار شده بودند در این شرایط وی از

جمله مبارزینی بود که دست به فعالیت های سیاسی زد و روحیه مبارزه و پیکار با مظالم اجتماعی در این دوره در اندیشه او شکل گرفت و با این اندیشه انقلابی وارد فعالیت های اجتماعی گردید تا با بیان رسا و شیوا، مردم محروم خویش را به مسئولیت های سیاسی و اجتماعی شان آشنا نماید تا زمینه یک انفجار اجتماعی به وجود آمده و دوران سیاهی و تباهی به پایان برسد. وقوع کودتای ننگین مارکسیستی مسئولیت های شهید اخلاصی را سنگین تر نمود و از او یک چهره فداکار جهادی و مبارزاتی ساخت و صحنه های گرم جهاد و پیکار، با نفس های گرم و آتشین او داغ و داغ تر می شد. و مجاهد مردان سنگر نشین از شجاعت و شهامت و از فکر و اندیشه او راه مبارزه و پیکار خویش را باز یافته و هدف دار و مؤمن در راه مبارزه خود دلگرم و عاشقانه ادامه می دادند.

در شرایط که آتش خشم ملت از هر طرف زبانه می کشید، و موج سهمگین انقلاب به تلاطم درآمده بود شهید اخلاصی برای آزادی وطن و نجات ملت، هم خیز با مردم جنگ آشنا در سنگرها و کوه ها، جهاد مقدس مسلحانه را علیه دشمن آغاز نمود.

مجاهد خستگی ناپذیر در طول چهارده سال جهاد اسلامی با نشان دادن شایستگی و کارائی بسیار ارزنده به مقام های بالای سیاسی نظامی در تشکیلات «سازمان نصر افغانستان» منحل افغانستان ایفای مسئولیت می کرد، و فعالانه برای خدمت به مردم، شب و روز در تلاش بود فعالیت های نظامی او شرکت در عملیات های ضد روسی در غزنی و قره باغ و لومان جاغوری و بسیج نیرو برای اعزام به کابل و هم چنین فعالیت در پایگاه شهید مظفری و شهید رضائی و سمت مسئولیت در پایگاه شهید احمدزاده را نیز بعهده داشت.

فعالیت های فرهنگی

ارشاد و راهنمای جامعه، و رونق بخشیدن به مدارس، بسیج نیروهای فکری جوانان و نوجوانان برای تعالی و رشد فرهنگ ملی و مذهبی.

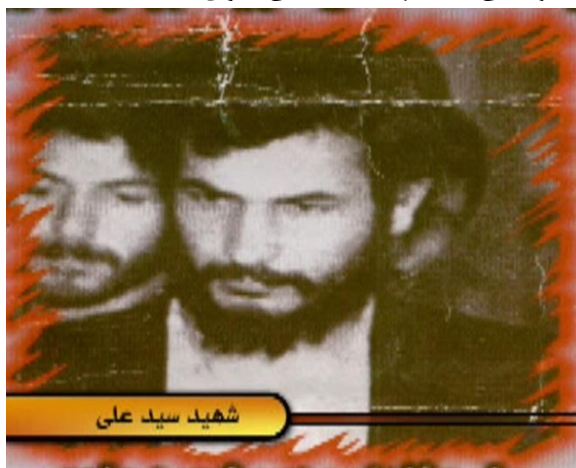
فعالیت های سیاسی

نقش فعال در تصمیم گیری های سیاسی منظوقی: از قبیل کیفیت مبارزه با عوامل دولت دست نشانده روس، امنیت منطقه و مهار کردن جنگ های خانمان سوز داخلی، مأموریت به عنوان ریاست هیأت صلح برای خاموش کردن جنگ داخلی در جاغوری و موفقیت او در این زمینه.

ویژگی های اخلاقی

از خصوصیات اخلاقی شهید اخلاصی می توان، صداقت، امانت داری، اخلاص، شجاعت، مقاومت، تلاش و ساده زیستی را نام برد، او واقعاً الگو بود. الگوی پاک و ایثارگری و عصاره تعهد و تقوا بود.

زندگی نامه شهید سید علی علوی



شهید سید علی

شهید سید حبیب الله «حاکم زاده» مشهور به سید علی «علوی» فرزند سید سلطان شاه در سال ۱۳۴۴ شمسی در یک خانواده مذهبی و سرشناس شهر مزار شریف دیده به جهان گشود او برخلاف اطفال دیگر در سن ۵/۵ سالگی شامل مکتب سلطان غیاث‌الدین گردید و پس از طی دوره متوسطه در این مکتب تحصیلاتش را تا صنف یازدهم در لیسه تجربوی شهید عبدالخالق مزار شریف ادامه داد. سال‌های تحصیل سید علی در این لیسه با کودتای ننگین هفت ثور و پدیدار گشتن سایه شوم مکتب الحادی کمونیسم در کشور مقارن بود. از آنجایی که سید علی در جریانات فرهنگی - سیاسی کتابخانه جوادیه شرکت داشت به تلاش و جدیت بیش از پیش پرداخت تا اینکه در سال ۱۳۶۱ عرصه را برای فعالیت‌های انقلابی تنگ دید و خطر دستگیری تهدیدش نمود لذا شهر مزار شریف را به قصد ایران ترک کرد و بلافاصله بعد از ورود به ایران به جمع بچه‌های «بابه مزاری» در تهران پیوست و مشغول آموزش معارف اسلامی گردید.

در اوایل سال ۱۳۶۲ استاد شهید مزاری نظر به وسعت فکر و اندیشه که داشت و از نزدیک با نهضت‌های اسلامی آشنا بود، تعدادی از جوانان علاقمند معارف اسلامی را مشمول حوزه علمیه «قائم» کرد که سید علی هم جزء آنان بود این مرکز تعلیمی که در آن از سراسر کشورهای آسیایی و آفریقائی طلاب جوان گرد آمده بودند در شکل‌گیری شخصیت سید علی نقش مهمی داشت؛ زیرا که در این مرکز وی ضمن فراگیری زبان عربی و علوم دینی از طریق گفتگو با طلاب کشورهای مختلف اسلامی و برگزاری محافل، با دردهای مسلمانان آشنایی بیشتر حاصل کرد. شهید سید علی در این دوره به همراه تعدادی از دوستانش یک نشریه دانشجویی به راه انداخت و همزمان به همکاری در نشر مجله وزین حبل الله و بولتن خبری که تحولات نظامی و سیاسی کشور را انعکاس می‌داد می‌پرداخت.

شهید سید علی از آنجائی که قلبش برای مردم و آیینش می‌طپید در مدرسه تاب نیاورد و پس از قریب دو سال تحصیل را رها کرد

شهید اخلاصی این مرد روحانی دلسوز، پیروزی مردم خویش را در سایه وحدت و همدلی می‌دانست و در گرما گرم جهاد، مردم و گروه‌های جهادی را بر این امر حیاتی توجه می‌داد، و خود این حقیقت را در گفتار و رفتار خویش به نمایش گذاشت، او ضرورت آن را با تمام وجودش لمس می‌نمود و از اوجب واجبات می‌دانست و در این راه زحمتهای بسیار کشید تا اینکه مسئولین احزاب جهادی این حقیقت را به طور عملی اقدام کردند و اختلافات داخلی را کنار گذاشته و حزب وحدت اسلامی را پایه گذاری نمودند.

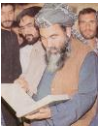
وقتی که کنگره حزب وحدت اسلامی در بامیان برگزار گردید ایشان ابتدا به سمت معاونت کمیسیون اطلاعات انتخاب و سپس به عنوان عضو شورای مرکزی حزب انتخاب گردید زمانی که شورای مرکزی حزب وحدت اسلامی به کابل انتقال یافت او در پوشش هیئت صلح در کابل از طرف حزب وحدت اسلامی کار می‌کرد و آرمان مقدس رهبرش استاد مزاری شهید و مردم مظلوم تشیع را در جلسات مطرح می‌کرد.

شهید بزرگوار اخلاصی همیشه در کنار «رهبر شهید» بود، دوشادوش او و مجاهد مردان جان برکف از حیثیت و آرمان شیعه دفاع می‌کرد، کمتر موفق می‌شد که به خانه و زادگاهش برگردد، تا جای که توفیق نیافت تا مرگ پدر و مادر و همسرش، و همچنین شهادت پسر برادرش را دریابد.

قدرت و عظمت شیعیان در کابل، انحصار طالبان غدار را دچار تشویش کرد شخصیت‌های مهم و دلسوز شیعه خار چشم برای آن‌ها گردید، توطئه‌ها و دسیسه‌های همه جانبه از سوی استکبار جهانی و ایادی داخلی آن‌ها، برای تضعیف شیعیان در کابل شروع شد. دشمن نتوانسته ما را شکست دهد اما همیشه موفق شده که ضربت را افراد خودی و خائنین به مردم بر پیکر همیشه مظلوم شیعه وارد سازد، لذا انسان‌های ضعیف‌النفس را در برابر این مردم تجهیز و آماده ساخت تا اینکه رو در روی مردم خویش قرار گرفت.

در گیرودار همه این توطئه‌ها، شهید اخلاصی در کنار شهید استاد مزاری (ره) فعالیت می‌کرد و هیچ‌گاه او را تنها نگذاشت و تا مرز شهادت با رهبر عزیزش به دست پست‌ترین افراد، موسوم به گروه طالبان پیش رفت.

و ما به تو ای شهید قهرمان تعهد می‌بندیم که راهتان را ادامه داده و نخواهیم گذاشت که دشمنان و خائنین به مردم مظلوم شیعه، آرمان مقدس‌تان را کم رنگ کنند، فرزندان اصیل انقلابی تشیع ادامه دهندگان هدف و آرمان‌تان می‌باشند.



و با کسب اجازه از استاد مزاری شامل آموزش نظامی که از سوی برادران مبارز بحرینی و عراقی دایر شده بود گردید، هرچند پیشنهاد استاد این بود که او همراه با یک تن دیگر جهت فراگیری فنون اسلحه سازی و امور نظامی در سازمان آزادی بخش فلسطین «الفتح» بروند ولی انبوه کارها و امورات عملی و یکسری مسائل دیگر مانع انجام این کار شد. او به زودی لیاقت خود را در این رشته به نمایش گذاشت و با فن نظامی که در آن وقت جنگ چریکی بود آشنایی یافت. بعد از آن به عنوان یک انسان مسئول و مؤثر وارد میدان کارزار عملی شد و در امور اجرائی انجام وظیفه می کرد. در اعزام های نیروهای «سازمان نصر افغانستان» در سال های ۶۳ و ۶۴ سهم فعال داشت و سال ۶۳ را اکثراً در جبهات هرات بادغیس و فراه و... سپری نمود. در موسم حج سال ۱۳۶۴ در جمع هیأت تبلیغی مجاهدین به سرپرستی حجت الاسلام و المسلمین شهید استاد حسینی از سوی شخص استاد مزاری انتخاب شد که علی رغم جو اختناق حاکم در آنجا کارهای محوله را به نحو احسن انجام و نشریات مجاهدین را به طور شایسته پخش نمود.

سال ۱۳۶۵ زمانی که استاد مزاری به قصد به وجود آوردن اتحاد بین گروه ها عازم ولایات مرکزی گردید باز سید علی شهید هم رکاب و همدوش و همراه استاد مزاری بود که در این راه مشکلات فراوانی را در مسیر راه ها دیدند که یکبار خداوند (ج) او و استاد عزیز را از یک کمین دولتی نجات داد به شکرانه آن در شولگره آمد و در این جبهه ها همانند سرباز مجاهد در کنار دوستان مجاهدش قرار گرفت. بالاخره پس از سال ها فعالیت و تلاش خستگی ناپذیر رهبر شهید «استاد مزاری»، مردم ما طعم شیرین وحدت را چشیدند و این سید علی بود که در سال ۱۳۶۸ بنا بر دستور استاد پیام رسان «وحدت» برای مهاجرین مقیم ایران بود. هنوز بیش تر از یک سال را در ایران سپری ننموده بود که بار دیگر استاد مزاری در رأس یک هیأت بلند پایه حزب وحدت اسلامی به جمهوری اسلامی ایران تشریف فرما شدند و سید علی بار دیگر در کنار استاد شهید مزاری بزرگ قرار گرفت. کاروان عشق و شهادت یکبار دیگر توسط استاد مزاری راهی سرزمین افغانستان گردید و این بار سید علی مثل همیشه همدوش استاد در جمع کاروانیان قرار گرفت این کاروان که مرکب از چهل موتر حامل کتب و وسائل فرهنگی بود در سال ۱۳۷۰ از طریق ولایت فراه وارد کشور گردید در این سفر شیاطین با همکاری رژیم نجیب الله دست به دست داده و طرح و توطئه بسیار خطرناک علیه آن ریختند که با هوشیاری و قاطعیت استاد مزاری کمین گیری های نیروهای دولتی و بمباران های متعدد آنان دفع و خنثی گردید و کاروان مجدداً در منطقه چکاب برگشت و سید علی فدائی و سرباز درخشان این جمع بود. در همین سفر زمانی که

تعدادی از دوستان استاد شهید به دنبال شایعه شهادت و اسارت او و یارانش وارد خاک افغانستان می گردند سید علی را در کنار استاد می یابند در حالی که استاد از دریا ماهی می گیرد و برای چند نفر محدود که نزدش مانده اند نان می پزد، عکس های که سید علی و استاد را با مسافران از ایران رفته در این دشت برهوت «دشت بکوا» نشان می دهد حکایت از رازهای دارد که هنوز مردم ما بدان آشنائی کامل نیافته اند و آن وقت بود که دوستانش سرنوشت عمر مختار رهبر مبارز لبیبایی را برای استاد شهید مزاری بزرگ و محافظ دوست داشتی او سید علی پیش بینی می کرد که عاقبت هم چنین شد. استاد مزاری که تنها سید علی جوانمرد را در کنار خود داشت از بیابان های مناطق قندهار و زابل گذشته و خود را به طور شگفت انگیزی در جاغوری و از آنجا به بامیان رسانیدند و این زمانی بود که کنگره بامیان در غیاب، استاد مزاری را به عنوان دبیر کل حزب وحدت اسلامی برگزیدند. شهید سید علی پس از سقوط مزار شریف در اوائل سال ۷۱ طی یک مأموریت و دستور استاد چند روز قبل از سقوط کابل خود را آنجا می رساند.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی

پس از پیروزی انقلاب اسلامی و رفتن استاد مزاری به کابل شهید سید علی به عنوان منشی و یاور استاد در کنار او ایفای وظیفه می نماید در جنگ های اخیر بارها و بارها شجاعت و شهامت خویش را به نمایش می گذارد و به رتبه دگر جنرالی نایل می شود. در خزان ۷۲ به دستور استاد مزاری، سید علی مأموریتی به ایران می رود در این سفر بود که خانواده سید علی در صدد برآمد تا برای این سرباز فداکار شریک زندگی انتخاب کنند اما سرنوشت و دست تقدیر خیال دیگر داشت تلاش خانواده منجر به این شد که دختری را برای او نامزد کردند و تمامی زمینه ها برای عروسی آماده شد که پیغام استاد مزاری رسید که سید علی باید به کابل برگردد این سرباز قهرمان و قومندان وظیفه شناس مراسم عروسی را رها کرده به سوی کابل شتافت در حالی که نامزد و خانواده اش در انتظار برگشت و عروسی او بودند خبر اسارت و شهادت او را در کنار رهبرش شنیدند، به نقل از یکی از شاهدان عینی در روز شنبه ۱۳۷۳/۱۲/۲۰ که استاد مزاری می خواست برای مذاکره با گروه طالبان با موتر به سوی چهار آسیاب برود یکی از همراهان استاد را از موتر پایین و خود سوار می شود و این جمله را می گوید:

«من در کنار استاد می نشینم چون در روزهای خوشی در کنار او بودم باید در روزهای سختی هم در کنار «بابه ام» باشم. سرانجام پیکر پاک و شکنجه شده سید علی و رهبرش مزاری بزرگ پس از ۱۷ روز تشییع روی شانه های مردم عاشق و فداکار هزاره جات و صفحات شمال کشور و به تاریخ ۷۴/۱/۷ مقارن ظهر روز دوشنبه به دست برادر بزرگوارش و مسئولین حزب وحدت اسلامی در کنار رهبر و در زادگاهش به خاک سپرده می شود و



سابق مستقیماً وارد خاک افغانستان می‌شود. تجاوز روس‌ها به کشور دید وی را نسبت به زندگی و اوضاع جامعه تغییر می‌دهد و راه سنگر و مبارزه و جهاد را بر می‌گزیند و تصمیم می‌گیرد تا سقوط رژیم کمونیستی و برقراری نظام اسلامی دست از ستیز نکشد.

او بار دیگر به ترکمن محلّ تولّد خویش بر می‌گردد و به صفوف برادران مجاهد خویش پیوسته و ایفای وظیفه می‌نماید، در کنار برادرانش مردانه می‌جنگد همان طور که در میدان زندگی قهرمانانه جنگید لیاقت و شجاعت خویش را در میدان جهاد حق علیه باطل به اثبات می‌رساند. پس از چندین سال جهاد و مبارزه - از آنجایی که لیاقت و شجاعت ایشان بر همگان آشکار می‌شود - به سمت معاونت یکی از قوماندان‌های ارشد می‌رسد. در پست جدید خویش وی احساس مسئولیت بیشتری می‌نماید و همواره در پی خدمت به مردم رنج کشیده خویش و ضربه وارد نمودن بر پیکره ارتش تا دندان مسلح روس بود، و موفق گردید که در طی مبارزه مسلحانه ضربات شکننده بر اشغالگران وارد سازد، که بر اثر آن رشادت‌ها و حماسه آفرینی‌ها بود که ارتش سرخ شکست خورد...

رمز موفقیت آنان در این بود که هرچند در مقابل دشمن از نظر نیرو و تجهیزات قابل مقایسه نبودند؛ لکن هر مبارز و مجاهد افغانستانی در هر گوشه از خاک میهن که بودند هدف و نهایت آرزویشان فقط و فقط جهاد و به زانو درآوردن دشمن و ایجاد حکومت اسلامی خلاصه می‌شد نه قدرت و مقام. شهید جان محمد نیز با این هدف سال‌ها مبارزه کرد. نتیجه زحمات و جان فشانی‌های این عزیزان شکست مفتضحانه ارتش کمونیستی شوروی سابق شد و آنان با ذلّت و خواری کشور افغانستان را ترک کردند.

پس از سال‌ها جهاد و مبارزه فشار اقتصادی، چه بر خانواده‌اش و چه بر سنگرها، طاقتش را طاق نمود، و به این فکر افتاد که برای مدتی به بهبود وضع زندگی خانواده و رونق وضع مالی مجاهدین پردازد، که برای سامان بخشیدن به اوضاع اقتصادی عازم پاکستان می‌شود و از آنجا به کویت سفر می‌کند و در آنجا دست به فعالیت اقتصادی می‌زند با پشتکار مداوم تلاش می‌کند ولی در آنجا هم مردم و برادرانش را فراموش نمی‌کند بین برادران مهاجر مقیم آنجا می‌رود و آن‌ها را تشویق به کمک و مساعدت مالی نسبت به برادران مجاهد می‌کند و برای ایشان پول و البسه جمع آوری و کمک‌ها را به افغانستان ارسال می‌کند. شب و روز در فکر مردم و برادران مجاهد بود و فکر محرومیت آنان لحظه وی را آرام نمی‌گذاشت. وی که علاقه زیاد به مشرف شدن به بیت الله الحرام و زیارت عتبات مقدّسه داشت موفق گردید که از کویت به مکه، کربلا و نجف مشرف شود و دوباره به وطن بازگردد و راه

حفره تنگ قبر به بیشتر از یک دهه تلاش و شورشگری او خاتمه می‌دهد. اما این شورشگری و تلاش از سوی یاران سید علی هرگز به پایان نخواهد رسید مگر اینکه آرمان بلند این قهرمان تاریخ تحقق پیدا کند.

روحش شاد و راهش پر رهرو باد

◀ زندگی نامه شهید حاج جان محمد ترکمنی



شهید حاج جان محمد در سال ۱۳۳۶ ش، در یک خانواده متدین و مذهبی در ولایت پروان در درّه ترکمن قریه دهن خاکریز چشم به جهان گشود، در خانواده ای که صفا و صمیمیت ارکان اصلی آن و معنویت و ایمان سرلوحه اعمال شان بود. وی دوران کودکی را در دامان پرمهر و عطوفت پدر و مادر متدین پشت سر گذاشت.

از همان اوایل کودکی پدر ایشان سعی در تعلیم و تربیت صحیح ایشان داشت. علاقه فراوان خانواده به تحصیل فرزند وی را بر آن داشت که نزد ملای محلّ بفرستد تا به فراگیری کلام الهی و سواد فارسی پردازد.

او دوران کودکی را با شادی کودکانه، بدون دغدغه خاطر پشت سر گذاشت و سواد خواندن و نوشتن را آموخت و با قدم نهادن در سنین جوانی با مشکلات جامعه آشنا شد، عقب‌ماندگی ملت را درک نمود، فشار و تبعیض موجود را لمس کرد و لذا دیگر بی تفاوت نبود و فقر اقتصادی خانواده و جامعه، آزارش می‌داد، به همین سبب برای کمک به پدر و خانواده، مشغول به کسب و کار می‌شود و بعد از چند سال کشاورزی به طرف کابل پایتخت کشور مهاجرت می‌کند و در آنجا به کار می‌پردازد، همواره در تلاش و تکاپو بود تا وضع کنونی شان را بهبود بخشد، تا اینکه کودتای ننگین و خونین ۷ ثور صورت گرفت و کمونیست‌ها در پی برچیدن بساط اسلام از افغانستان افتادند و سپس ارتش متجاوز شوروی



◀ زندگی نامه شهید عباس جعفری لومانی



مبارزه و جهاد را در پیش گیرد و به نبرد ادامه داد، تا رژیم مارکسیستی سقوط نمود.

شهید حاجی جان محمد از اولین کسانی بود که در پایتخت حضور یافت و به همراه برادرانش جاهایی را که برای دولت نقش اساسی و کلیدی داشت تصرف کرد، تا اینکه از طرف حزب اتحاد بر ضد حزب وحدت اسلامی جنگ تحمیل شد و ایشان آنچنان رشادت و شجاعتی از خود نشان داد و چنان جواب دندان شکنی به متعرضان گفت که آنها انگشت حیرت به دندان می‌گذارند، و یکبار دیگر شجاعت و پامردی این شهید قهرمان به همگان ثابت می‌شود و به این دلیل قومندان یکی از پایگاه‌های مهم منصوب می‌گردد.

شهید حاجی جان محمد بارها در جنگ زخمی شد و لکن هر بار پس از بهبودی، قاطعانه تر از قبل به مبارزه و جهاد ادامه داد، تا اینکه در حوت (اسفند) سال ۱۳۷۳ در اثر خیانت خیانت کاران و تهاجم گسترده هوایی و زمینی شورای نظار همراه با مزدوران زرخریدش به غرب کابل و سپس حمله وحشیانه طالبان بر مناطق شیعه نشین غرب کابل، معاویه صفتان از خدا بی خبر، ایشان را همراه با رهبر شهید عبدالعلی مزاری (ره) و دیگر یارانش دستگیر می‌کنند، در مدت اسارت که چندان هم طولانی نبود، شکنجه و آزار و توهین را تحمل می‌کند و آن مسلمان نماهای یزیدی مسلک نیز از هیچ‌گونه آزار و اذیت و توهین نسبت به ایشان خودداری نمی‌کنند تا اینکه پس از مدت کوتاهی وی را به همراه دیگر هم‌زمانش به طرز فجیعی به شهادت می‌رسانند. بدین صورت زندگی پر بار یکی دیگر از مجاهدین قهرمان و دلسوز و متعهد به پایان رسید و دوستداران خود را به سوگ نشانند، شهیدی که تا لحظه شهادت با محرومیت و مظلومیت مردم خویش هم‌نشین بود و همواره برای بهبودی اوضاع آشفته کشور سعی داشت. شهیدی که آرزویش شهادت بود و تنها خواستش وحدت و برقراری حکومت بر حق اسلام راستین بود.

شهیدی که از محرومیت مردم رنج می‌برد و آشفستگی کشور آشفته‌اش می‌ساخت، شهیدی که همه چیز را برای ملت خود می‌خواست حتی خود را نه برای خود بلکه برای مردم می‌خواست و شهیدی که همگام با «رهبر شهید، مزاری بزرگ و قهرمان» حرکت کرده از مردم خویش در سخت‌ترین شرایط جدا نشد و هر آنچه را که داشت در راه هدف وقف کرد و در نهایت جانش را در راه خدمت به مردم مظلوم خویش فدا کرد.

شهید عباس جعفری لومانی فرزند محمد ایوب در سال ۱۳۴۶ ش. در یک خانواده متدین و مذهبی در تمقول لومان چشم به جهان گشود.

در سن ۷ سالگی وارد مدرسه کلاسی شد و با این که از استعداد خوبی برخوردار بود، [صرفاً] تا کلاس هفتم به تحصیل ادامه داد و بعد بر اثر مشکلات زندگی نتوانست به تحصیلاتش ادامه دهد.

شهید جعفری و برادرش حسینعلی جعفری در سال ۱۳۶۵ عازم ایران شدند، اما در راه پاکستان توسط سربازان دولت مزدور شوروی دستگیر و در حومه کابل به عسکری (سربازی) اعزام شدند. مدت یک سال را به اجبار عسکری نمودند، در این مدت [شهید جعفری] به این فکر بود تا به قسمی از عسکری دولت مزدور فرار نموده به مجاهدین بپیوندد، تا این که پس از یک سال موفق به فرار شد.

شهید جعفری اوایل سال ۱۳۷۳ ازدواج نموده و بعد از مدتی عازم جبهه خونین کابل می‌گردد و همراه با سردار رشید اسلام، شهید اخلاصی به فعالیت‌های فرهنگی و نظامی می‌پردازد و تا آخرین رمق حیات با پرچم‌داران جهل و جور جانبازی می‌نماید و سرانجام پای تابلوی زرین آرمان مقدسش را با خون مطهرش امضا نمود و به کاروان شهدا پیوست و در رکاب رهبر دلیر و قهرمانش "شهید بابا مزاری" و همراه دیگر شهیدان این حادثه جان‌گداز به خیل سبک بالان عالم قدسی و گل‌های پرپر شده جهاد و به دیدار معشوق شتافت. روحش شاد و یادش گرامی باد.

مبانی قرآنی مبارزات ظلم ستیزانه شهید مزاری

■ محمدجواد محسنی*

مقدمه

شهید مزاری^(۱) که یک مجاهد و مبارز به راستی ظلم ستیز و عدالت خواه بود، به اقتضای وظیفه‌ی دینی و الهی خود با بیدادگری و بیدادگران سر ستیز داشت و چنانکه همه می‌دانیم تمام زندگی‌اش را بر سر مبارزه با ظلم و استبداد گذاشت. او به راستی مسیر تاریخ کشور افغانستان را که مملو از ظلم و ستم،^۲ استبداد و انحصارطلبی و تبعیض نژادی، مذهبی و قومی بود، به سوی عدالت و برابری تغییر داد.

در دین مقدس اسلام، قرآن کریم معیار و میزان همه‌ی رفتارها و اندیشه‌ها است. هر اندیشه و رفتاری که با قرآن مطابق و هماهنگ باشد، هدایت، رستگاری، فلاح و سعادت است و هر رفتار و اندیشه‌ای که با قرآن هم‌نواپی و همخوانی نداشته باشد؛ ضلالت، گمراهی، شقاوت و خسران ابدی است؛ لذا در این نوشتار^۳ می‌کوشیم با مراجعه به قرآن کریم ابتدا دیدگاه این کتاب آسمانی و الهی را درباره‌ی ظلم ستیزی و عدالت گستری بررسی نماییم و سپس مبارزات برحق و ظلم ستیزانه شهید مزاری را با این میزان و معیار روشن و قاطع بسنجیم تا به حقانیت موضع گیری‌ها، رفتارها و گفتارهای آن شهید سعید بیش از پیش پی ببریم و در این راه که راه حق و صواب است، ثابت قدم بمانیم و در پیمودن این راه کمترین تزلزلی به خود راه ندهیم.

نوشته حاضر در سه بخش تدوین یافته است. بخش اول متشکل از سه نکته‌ی مقدماتی در تعریف مفاهیم اصلی و کلیدی این نوشتار است. بخش دوم، دیدگاه قرآن کریم را درباره‌ی ظلم ستیزی و استراتژی‌های آن بیان می‌کند و بخش سوم آن، از شهید مزاری^(۴) به عنوان بزرگ‌ترین مجاهد ظلم ستیز و عدالت خواه افغانستان، به عنوان مصداق عینی این آیات در روزگار ما یاد کرده است.

توضیح مفاهیم

۱. «عدل» از نظر شیعه یکی از اصول دین است. اصل عدل ریشه در عدل الهی دارد و از این اعتقاد نشأت می‌گیرد که خداوند متعال عادل است و جهان آفرینش را بر اساس عدل و داد استوار نموده است. خداوند متعال نه تنها جهان هستی را بر عدل استوار کرده، بلکه خلقت انسان را نیز بر عدل استوار کرده و به همین خاطر از انسان که خلیفه او در زمین است، نیز می‌خواهد که روابط و مناسبات بشری‌اش را در حوزه‌ی خصوصی و عمومی بر مبنای عدل استوار نموده و به مقتضای عدالت زندگی کند. در این راستا

و برای دستگیری و کمک به بشر، انبیاء و رسولانش را به همراه کتاب و میزان - معیار عدل - به سوی بشر گسیل داشته تا بشر را با اصول عدالت آشنا نموده و فرهنگ عدالت خواهی و ظلم ستیزی را در جوامع انسانی نهادینه و تثبیت نمایند. اصل عدل در اسلام نه تنها به یکی از صفات خداوند اشاره دارد، بلکه فلسفه قیام قیامت و هدف رسالت انبیاء الهی نیز محسوب می‌شود.

عدالت به لحاظ مفهومی در مقابل ظلم و ستم قرار دارد و به لحاظ منطقی نقیض آن به شمار می‌رود. بنابراین، عدالت خواهی و ظلم ستیزی دو روی یک سکه به شمار می‌روند و به لحاظ منطقی لازم و ملزوم یکدیگرند. به عبارت دیگر عدالت خواهی بدون ظلم ستیزی و مبارزه با ظالمان و ستمگران امکان ندارد و بالعکس یعنی ظلم ستیزی بدون عدالت خواهی نیز معنایی نخواهد داشت، مگر آنکه یک ظلم با ظلمی دیگر جایگزین شود.

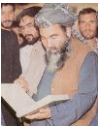
همه‌ی جوامع بشری متشکل از گروه‌های مختلف اجتماعی و سیاسی است و در همه‌ی جوامع افراد و گروه‌هایی وجود دارند که به روابط و مناسبات عادلانه اجتماعی و سیاسی حق و حقوق مشروع خویش قانع نبوده و استیلاطلبی و سلطه جویی را پیشه‌ی خود ساخته و با افزون خواهی و انحصارطلبی درصد تملک و تصرف حقوق دیگران برمی‌آیند. از آنجایی که ماهیت ظلم، تجاوز به حدود و حقوق دیگران است، ظلم ستیزی و عدالت گستری به معنای دفاع از حقوق مظلوم در برابر ظالمان و ستمگران است؛ بدین جهت مبارزه و پیکار با ظلم همواره جنبه‌ی دفاعی دارد؛ دفاع از حقوق مظلوم چه آن مظلوم خود شخص باشد یا دیگری. پس دفاع از جان، ناموس، مال و آبروی انسان بارزترین مصداق ظلم ستیزی است.

فطری بودن دفاع

دفاع یکی از اصول بنیادین زندگی است. این اصل نه تنها در زندگی انسانی جاری است، بلکه در عالم حیوانات و جانوران نیز به مقتضای طبیعت زیستی آن‌ها جاری و ساری است. اصل دفاع به اقتضای فطرت انسانی مشروع و مجاز است و به همین خاطر کسی که برای دفاع از خود و متعلقات خود - اعم از جان، دین، خانواده، اموال و دارایی و نظایر آن - اقدامات لازم و شایسته را انجام می‌دهد، مورد تحسین و تمجید همه‌ی انسان‌های آزاده و باوجدان قرار می‌گیرد. از نظر اسلام ظلم پذیری هیچ توجیه شرعی و عقلی ندارد و هیچ مسلمانی حق ندارد در مقابل ظلم و ستمی که بر او یا هم‌نوعانش روا داشته می‌شود، سکوت پیشه کند و تن به ظلم دهد. اسلام ظلم ستیزی و پیکار با ستم را جهاد نامیده و در قرآن کریم جنگ و قتال را برای کسانی که مورد ظلم و تجاوز

* دانشجوی دکترای جامعه شناسی





قرار گرفته و از خانه و کاشانه‌ی خود آواره گشته‌اند، وظیفه شرعی و دینی قلمداد می‌کند:

(أَذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ * الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ وَ لَوْ لَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهَدَمْتُمْ صَوَامِعُ وَ بَيْعُ وَ صَلَوَاتُ وَ مَسَاجِدُ يُذَكَّرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا وَ لَيُنصَرْنَ اللَّهُ مِنْ يَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ)؛ به کسانی که جنگ بر آنان تحمیل گردیده، به این دلیل اجازه‌ی جهاد داده شده که مورد ستم قرار گرفته‌اند و خدا بر یاری آن‌ها تواناست. همان‌ها که به‌ناحق و به این جرم از خانه و شهر خود رانده شدند که می‌گفتند: «پروردگار ما خدای یکتاست!» و اگر خداوند بعضی از مردم را به وسیله بعضی دیگر دفع نکند، دیرها و صومعه‌ها و معابد یهود و نصارا و مساجدی که نام خدا در آن بسیار برده می‌شود، ویران می‌گردد و خداوند کسانی را که یاری او کنند (و از آیینش دفاع نمایند) یاری می‌کند خداوند قوی و شکست‌ناپذیر است. (الحج/۴۰-۴۱)

این آیه مبارکه به نظر بسیاری از مفسران، نخستین آیه‌ی تشریح جهاد بر مسلمین است. منظور از مظلومان در این آیه، مسلمانان صدر اسلام‌اند که به علت ظلم و ستم‌های مشرکین مکه، از آنجا به مدینه مهاجرت کرده بودند. البته حکم جهاد که در این آیه نازل شده، حکم عام است و اختصاصی به مهاجرین و یا مسلمان صدر اسلام ندارد، بلکه به همه‌ی مسلمانان تسری می‌کند. بنابراین این آیه به‌صراحت تمام، به همه‌ی کسانی که مورد تجاوز واقع شده‌اند و حق و حقوقی از آنان ضایع و پایمال شده و یا جنگی بر آنان تحمیل شده و خانه و کاشانه و سرزمین آن‌ها مورد تاراج قرار گرفته و خود به اجبار از آنجا آواره شده‌اند، دستور دفاع می‌دهد و جهاد و مقاومت برای دفع ظلم و ستم را وظیفه شرعی و دینی آنان قرار می‌دهد. بنابراین از نظر قرآن کریم هرکسی که مورد ستم واقع می‌شود، وظیفه‌اش این است که در برابر ظلم و ستم مقاومت کند و حتی مقاومت نظامی و جنگ و کشتار برای دفع ظلم و اجرای عدالت یک وظیفه دینی است. (طباطبایی، محمدحسین، ج ۱۴، ص ۵۴۵. برای تفصیل بیشتر در این باره ر. ک. به همو، المیزان، ج ۲ و ۱۹)

• لزوم استمداد از دیگر مؤمنان برای دفع ظلم

با توجه به لزوم شرعی و عقلی مقاومت در برابر ظلم و ستم، حال سؤالی که در اینجا به ذهن انسان خطور می‌کند این است که اگر ستم‌دیدگان قادر نباشند ظلم و ستم را به تنهایی از خود دفع کنند، چه وظیفه‌ای دارند؟ آیا در برابر ظلم و ستم باید تسلیم شوند؟ یا نه؛ باز هم وظیفه دارند در برابر ظلم و تجاوز استقامت کنند؟ دین مقدس اسلام به این سؤال پاسخ منفی می‌دهد یعنی اسلام تسلیم شدن در مقابل ظلم و ستم را جایز نمی‌داند. از نظر اسلام

کسانی که مورد ستم واقع شده‌اند اگر به تنهایی قادر به دفع ظلم و اجرای عدالت نباشند، باز هم حق سکوت در برابر ظلم و تجاوز را ندارند بلکه وظیفه‌شان این است که از دیگر مسلمانان و آزادگان جهان کمک و یاری طلب کنند و این نشانه‌ی ایمان آنان است. قرآن کریم وقتی ویژگی‌ها و صفات مؤمنان را برمی‌شمارد، یکی از اوصاف مؤمنان را این می‌داند که وقتی به تنهایی قادر به دفع ظلم و تجاوز از خود نباشند، در برابر ظلم تسلیم نمی‌شوند، بلکه از مسلمانان دیگر و نیز آزادگان جهان طلب یاری می‌کنند: (وَ الَّذِينَ إِذَا أَصَابَهُمُ الْبَغْيُ هُمْ يَنْتَصِرُونَ) یعنی مؤمنان کسانی هستند که هرگاه مورد تجاوز و ستم واقع شوند، در برابر ظلم سکوت نمی‌کنند بلکه برای دفع ظلم و اجرای عدالت از دیگران کمک و یاری می‌خواهند. (الشوری/۳۹)

• وظیفه دینی مؤمنان در دفع ظلم از دیگری

سؤال دیگری که در پیوست به سؤال قبلی مطرح می‌شود این است که وظیفه‌ی دیگران در مقابل کمک خواستن و یاری طلبیدن مؤمنان چیست؟ در پاسخ باید گفت که از کلمه‌ی «یانتصرون» که از ماده‌ی «انتصار» به معنی یاری خواستن است چنین فهمیده و استنباط می‌شود که وقتی گروهی از مؤمنان از هم‌کیشان خود کمک و یاری می‌طلبند، بر دیگر مؤمنان و مسلمانان نیز واجب است که به نصرت و یاری آنان بشتابند؛ چرا که امر به یاری طلبیدن بدون لزوم و وجوب یاری کردن و کمک کردن لغو و بیهوده است. در حقیقت هم مظلوم موظف به مقاومت در برابر ظالم و فریاد برآوردن است و هم مؤمنان دیگر موظف به پاسخگویی و نصرت و یاری او هستند. (مکارم شیرازی و همکاران، تفسیر نمونه، ج ۲۰، ص ۴۶۴)

پس وظیفه هر مظلومی این است که هرگاه مورد ستم و تجاوز واقع شود، در برابر ظلم و بیداد مقاومت کند و اگر به تنهایی قادر بر دفع ظلم و ستم نباشد، موظف است از دیگر مؤمنان استمداد بجوید و با استفاده از نیروی دیگران به مقابله با ظلم قیام نماید و بر دیگران نیز واجب و لازم است که به کمک و یاری آنان بشتابند. قرآن کریم این وظیفه‌ی دینی را در هفتاد و دومین آیه از سوره‌ی انفال چنین گوشزد کرده است: (وَ إِنْ اسْتَنْصَرُوكُمْ فِي الدِّينِ فَعَلَيْكُمُ النَّصْرُ)؛ هرگاه آن‌ها از شما برای حفظ دین خود یاری بطلبند بر شما است که آن‌ها را یاری کنید. (الانفال/۷۲) بنابراین همان‌گونه کمک خواستن یک وظیفه‌ی دینی است، کمک کردن برای دفع ظلم نیز یک وظیفه‌ی الهی و دینی است.

قرآن کریم مبارزه با ظلم و ستم را در هر شرایطی وظیفه‌ی مؤمنان می‌داند. وقتی گروهی از انسان‌ها و مؤمنان مورد ظلم و تعدی قرار گیرند، حتی اگر درخواست کمک و یاری از دیگران نکرده باشند و یا به دلیل عدم دسترسی به مجاری قانونی و رسانه‌ای و... نتوانسته باشند از دیگران چنین درخواستی بنمایند، در



این است که در جریان کمک‌رسانی نباید از مسیر عدالت خارج شوند و فقط به دفع ظلم و اجرای عدالت اکتفا کنند و به ظلم و تجاوز دست نیازند: (وَ جَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِّثْلُهَا) (الشوری/۴۰) کیفر هر کردار بد و افعال ناشایست کیفر و مجازاتی همانند آن است، نه چیزی بیش از آن و نه چیزی کمتر از آن.

یاری و نصرت و همکاری مؤمنان انواعی دارد که پس از بررسی آن‌ها به نمونه‌هایی از مبارزات ظلم‌ستیزانه شهید مزاری اشاره‌ای خواهیم کرد.

انواع کمک و یاری برای ظلم‌ستیزی

کمک و یاری به همونوع با توجه به شرایط و اقتضای زمان و مکان، وجوه ابعاد مختلفی پیدا می‌کند. یکی از نوع کمک‌ها، کمک مالی و اقتصادی است که قرآن کریم از آن تحت عنوان «انفاق» و یا «جهاد مالی» تعبیر نموده است. این نوع کمک‌ها امروزه عمدتاً در قالب کمک‌های غذایی و دارویی و دیگر کمک‌های بشردوستانه صورت می‌گیرد. نوع دوم کمک و یاری سیاسی است که امروزه در سطح بین‌الملل در قالب روابط میان دولت‌ها و در داخل کشورها در قالب ائتلاف‌ها و اتحادیه‌های احزاب و جریانات سیاسی حول اهداف و مسائل مشترک سامان می‌یابد و مهم‌تر از همه، نوع سوم کمک است که کمک و یاری نظامی است و در شرایط جنگی مورد نیاز است.

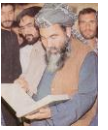
کمک نظامی نیز خود به دو نوع تقسیم می‌شود: قسم نخست، عهد و پیمان عدم تجاوز است که بین کشورها و گروه‌های مسلحی منعقد می‌شود که احتمال درگیری و امکان جنگ میان آن‌ها زیاد است. هدف از انعقاد چنین پیمانی بین کشورها و گروه‌های بالقوه متخاصم، جلوگیری از جنگ و حفظ حالت صلح میان آن‌ها است. پیمان عدم تجاوز فواید بسیاری دارد: اولاً زمینه‌ی بسیاری از خصومت‌ها و دشمنی‌ها منتفی می‌گردد، ثانیاً دامنه و گستره‌ی جغرافیا و ابعاد جنگ محدود می‌شود، ثالثاً از گشوده شدن جبهات جدید و تازه جلوگیری به عمل می‌آید و در نتیجه گروه مظلوم از گشوده شدن جبهات جدید علیه خود خاطر جمع می‌گردد و می‌تواند تمام نیرو و توان خود را برای دفع ظلم و تجاوزی که علیه آن صورت گرفته متمرکز کند.

قسم دوم یاری نظامی، پیمان همکاری نظامی و دفاع مشترک از یکدیگر است. به موجب این پیمان هر یک از متحدان که مورد تجاوز و ستم قرار گیرند بر طرف دیگر پیمان لازم است که به دفاع از هم‌پیمانان خود برخیزد و ظلم و تجاوز را از آنان دفع نمایند. قرآن کریم این دو نوع کمک کردن و یاری‌رساندن را نیز به حکم آیاتی که وفای به عهد و پیمان را واجب و لازم می‌شمارند، لازم و واجب می‌داند. به این ترتیب هر مسلمانی که با دیگران عهد و پیمانی می‌بندد، حق تخلف از آن پیمان را ندارد و

چنین وضعیتی نیز وظیفه‌ی دینی مسلمانان ایجاب می‌کند که به یاری آن‌ها شتافته و به دفاع از آن‌ها بپردازند و در برابر ستمگران مقابله کنند. قرآن کریم در جریان نزاع حق و باطل و عدل و ظلم سکوت و بی‌تفاوتی را بر نمی‌تابد و وظیفه‌ی مسلمانان و مؤمنان را حمایت از جریان عدالت‌خواهی دانسته و به آنان نهیب می‌زند که چرا به یاری مظلومان نمی‌شتابید و برای برپایی عدالت و دفع ظلم به مقاتله و جهاد با ظالمان بر نمی‌خیزید: (وَ مَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَ النِّسَاءِ وَ الْوَالِدَانِ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا وَ اجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ نَصِيرًا)؛ چرا در راه خدا و (در راه نجات) مردان و زنان و کودکانی که (به دست ستمگران) تضعیف شده‌اند، پیکار نمی‌کنید؟! همان افراد (ستم‌یده‌ای) که می‌گویند: «پروردگارا! ما را از این شهر (تحت سلطه ستمگران) که اهلش ستمگرند، بیرون ببر! و از طرف خود، برای ما سرپرستی قرار ده! و از جانب خود، یار و یآوری برای ما تعیین فرما! (النساء/۷۵)

از آیات فوق به روشنی معلوم می‌گردد که ظلم‌ستیزی و مبارزه با ستمگری وظیفه‌ی دینی هر مسلمانی است. هر مسلمانی همان‌گونه که موظف است از جان و مال و آبرو و حیثیت خود در برابر ظلم و تجاوز ظالمان و ستمگران دفاع کند، موظف است در برابر ظلم و ستمی که بر دیگر مسلمانان و انسان‌ها روا داشته می‌شود و قرآن کریم از آن‌ها تحت عنوان «مستضعفین» یاد می‌کند نیز بایستد و به یاری و کمک مظلومین بشتابد. به این ترتیب روشن می‌شود که از نظر اسلام مبارزه با ظلم و ستم بر دو گونه است: گاهی از سوی کسانی صورت می‌گیرد که خود مورد ستم و تجاوز قرار گرفته‌اند و برای دفع تجاوز از خود مبارزه می‌کنند؛ گاهی مبارزه با ظلم، برای دفع ظلم و تجاوز از انسان‌های دیگری است که مظلوم واقع شده‌اند؛ از نظر انسان‌های وارسته و بلندهمت و دارای اهداف و آرمان‌های عالی، این نوع مبارزه ارزشمندتر از مبارزه نوع اول است، زیرا در این نوع مبارزه هیچ نشانه‌ای از منافع شخصی و سودجویی وجود ندارد و صرفاً مبارزه‌ای است نوع‌دوستانه و تنها برای رضای الهی صورت می‌گیرد.

البته از یاد نباید برد که دین مقدس اسلام جنگ، کشتار و شرارت طلبی را نمی‌پسندد، صلح و مسالمت‌جویی در حوزه‌ی اجتماعی و سیاسی را یک اصل رفتاری می‌داند. از این رو، هدف از کمک به مظلومان صرفاً این است که دست تجاوز و بیدادگری از سر مظلومان کوتاه شود و متجاوز با اجرای عدالت؛ یعنی دریافت کیفری همانند و سزای مشابه تنبیه گردد. پس هدف انتصار و نصرت (یاری خواستن و یاری کردن) دفع بیدادگری و تجاوز است و نه چیزی بیش از آن؛ لذا تأکید و توصیه قرآن کریم به مؤمنان



وظیفه دینی و اخلاقی او است که پای عهد و پیمان خود تا پای جان بایستد. (مؤمنون/۸؛ معارج/۳۲؛ بقره/۱۷۷؛ اسراء/۳۴)

دین مقدس اسلام، عهدشکنی و نقض پیمان را غدر و خیانت می‌داند و به شدت آن نکوهش کرده و جزو قبیح‌ترین اعمال می‌شمارد؛ از نظر اسلام کسانی که نقض پیمان می‌کنند از زمره انسانیت خارج و در ردیف بدترین جنبندها و چارپایان قرار می‌گیرند و کیفر و سزای چنین کسانی، مجازات و عقوبت‌های چنان سختی است که مایه‌ی عبرت دیگر غداران و خیانت‌کاران گردد. (انفال/۵۵-۵۶)

خلاصه آنچه تاکنون گفتیم نتیجه می‌گیریم که مبارزه با ظلم و ستم یک وظیفه‌ی دینی است. مؤمنان هرگاه نتوانند خود به تنهایی ظلم را از خود دفع کنند، باید از دیگران کمک و یاری طلب کنند و بر دیگران نیز لازم است که به هر نحو ممکن - چه به صورت کمک مالی، چه در قالب ائتلاف‌ها و همکاری‌های سیاسی و یا همکاری نظامی در قالب پیمان‌های دفاعی یا پیمان عدم تجاوز و امثال آن، آنان را در پیمودن راه ظلم‌ستیزی یاری کنند.



شهید مزاری رهبر جنبش ظلم‌ستیزی و عدالت‌خواهی

زیست‌نامه‌ی مبارزاتی شهید مزاری^(ره) تابلوی تمام‌نمای ظلم‌ستیزی و عدالت‌خواهی در وجوه و ابعاد مختلف آن است. او در طول زندگی‌اش هیچ‌گاه در برابر ظلم و بیداد سر خم نکرد و تا جایی که در توان داشت و امکانات و شرایط اجازه می‌داد به کمک و یاری دیگر مظلومان می‌شتافت و هر جا هم که نیاز به جلب همکاری دیگران داشت، به حکم وظیفه دینی از آنان - در قالب ائتلاف سیاسی و یا نظامی - کمک و یاری می‌جست. در ادامه این نوشتار ضمن اشاره مختصر به زندگی مبارزاتی آن شهید سعید، نمونه‌هایی از وجوه و ابعاد ظلم‌ستیزی ایشان را در سه دوره‌ی مختلف پی می‌گیریم:

۱. مبارزه فرهنگی و سیاسی با استبداد ظاهرشاهی و داوودخان که مربوط به زندگی دوران جوانی آن شهید سعید است. شهید مزاری در این دوره از زندگی پربارش همان‌گونه که خود با تحصیل علم و کسب آگاهی با هیولای جهل و نادانی مبارزه می‌کرد، با انتقال کتب اسلامی آگاهی‌بخش و انقلابی به داخل

افغانستان و تشویق و جذب جوانان به مطالعه و مبارزه با استبداد، مبارزه فرهنگی و آگاهی‌بخشی را سرلوحه کار خود قرار داده بود. او در کنار تحصیل علوم دینی و معارف اهل‌بیت^(ع) با مسافرت به کشورهای اسلامی ایران، عراق، سوریه و لبنان ضمن آشنایی و مبادله تجارب مبارزاتی و سیاسی با شخصیت‌های علمی و مبارز و انقلابی مسلمان، برای طرح یک مبارزه هماهنگ بین‌المللی بر ضد ظلم و استبداد حاکم بر کشورهای اسلامی رایزنی و هم‌فکری کرده بود.

۲. مجاهدت و پیکار مسلحانه در برابر نظام کمونیستی؛ پس از به قدرت رسیدن احزاب کمونیستی خلق و پرچم در سال ۱۳۵۷ و سپس اشغال افغانستان توسط اتحاد جماهیر شوروی سابق در سال ۱۳۵۸، شهید مزاری که موجودیت، استقلال و تمامیت ارضی کشور و کیان دینی جامعه افغانستان را در خطر جدی می‌دید به حکم وظیفه‌ی دینی و اسلامی‌اش، در کنار مبارزه فرهنگی و آگاهی‌بخش خود، برای دفاع از کشور و ارزش‌های دینی به مبارزه نظامی و مسلحانه روی آورد و جبهه‌ی مقاومت و جهاد را در قالب «سازمان نصر افغانستان» در شمال کشور فعال نمود. او برخلاف بسیاری از رهبران سیاسی احزاب، در طول چهارده سال جهاد ضد کمونیستی به طور پیوسته و مداوم در جبهات جنگ علیه کمونیسم حضور داشت و برای برپایی حکومت اسلامی مبتنی بر عدالت و برابری مبارزه و تلاش می‌کرد.

۳. مبارزه و پیکار با انحصارطلبی و تبعیض؛ پس از خروج نیروهای شوروی سابق از افغانستان در سال ۱۳۶۷، اولین دولت احزاب جهادی پیشاور نشین و با فروپاشی دولت کمونیستی کابل در سال ۱۳۷۱ دومین دولت مجاهدین پیشاور نشین در پاکستان ساخته شد که متأسفانه بنیان هر دو دولت بر انحصار و تبعیض قومی - مذهبی نهاده شده بود؛ در هر دو دولت پاکستان ساخت جهادی نه تنها حقوق اجتماعی و سیاسی شیعیان و هزاره‌ها، بلکه حقوق دیگر اقلیت‌های محروم نیز نادیده گرفته شده بود. بدون شک طرد و انکار شیعیان و دیگر اقلیت‌های محروم، بر انتخاب استراتژی‌های مبارزاتی شهید مزاری اثری عمیق گذاشت. وی می‌گوید وقتی در سال ۱۳۶۷ ما را نادیده گرفتند و وجود ما و حقوق ما را انکار کردند، ما به این فکر افتادیم که باید اول خود را تثبیت کنیم تا دیگر کسی نتواند ما را حذف کند و به فکر حذف ما باشد. در این راستا بود که شهید مزاری با همکاری دیگر احزاب شیعی طرح تشکیل «حزب وحدت اسلامی افغانستان» را ریختند و با امضای میثاق وحدت، به تضادها و تنش‌های درونی میان جامعه‌ی شیعی پایان بخشیده، خود را برای مبارزه‌ای طولانی، سخت و طاقت‌فرسا با انحصار و تبعیض آماده کردند.

پس از سقوط دولت کمونیستی و پیروزی جهاد پرافتخار مردم افغانستان در سال ۱۳۷۱، وقتی سران تازه به دوران رسیده دولت



کرد. شهید مزاری طرح حقوق اقوام را به معنای برادری ملیت‌های افغانستان و بنیاد صلح پایدار در کشور می‌دانست و هیچ ظلمی را بالاتر از ایجاد و تشدید دشمنی ملیت‌ها در افغانستان سراغ نداشت: در ثور (اردیبهشت) ۱۳۷۲ خطاب به رهبران احزاب چپین اظهار کردند:

«اینجا برای شما واضح می‌گویم در افغانستان دشمنی ملیت‌ها فاجعه بزرگی است. در افغانستان برادری ملیت‌ها مطرح است. حقوق ملیت‌ها یعنی برادری ملیت‌ها. دو برادر که در یک‌خانه

زندگی می‌کنند، چطور برایشان حق قائل‌اند که در این خانه من هم حق دارم آن هم حق دارد. این برادری است نه دشمنی.» (شهید مزاری، احیای هویت، ص ۸۷)

در مصاحبه‌ای با تلویزیون پیام آزادی نیز در این رابطه می‌گوید: «ما حقوق ملیت‌ها را می‌خواهیم حقوق ملیت‌ها به معنای برادری ملیت‌ها است. این به معنای دشمنی یک برادر نیست. هرکس در



راستای دشمنی در افغانستان گام بردارد فاجعه است و آن‌کس

خائن ملی است.» (شهید مزاری، فریاد عدالت، ص ۳۱۴)

شهید مزاری همان‌گونه که خود می‌گفت ما در افغانستان با هیچ‌کس سر دشمنی نداریم و هر دستی که برای صلح به طرف ما دراز شود، آن دست را به گرمی می‌فشاریم، خواهان روابط نیک و حسنه با همه‌ی گروه‌های سیاسی موجود بود و هیچ‌گاه در جهت ایجاد تفرقه و یا گسترش دامنه‌ی دشمنی میان اقوام و گروه‌های سیاسی اقدامی نکرد. او کوشید میان همه‌ی گروه‌ها همسویی ایجاد کند و آنان را به هم پذیری و احترام نهادن به حق و حقوق یکدیگر دعوت می‌کرد:

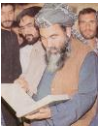
«ما معتقد هستیم... مسئله افغانستان وقتی حل می‌شود که مردم و احزاب همدیگر را تحمل نکنند، درصد حذف یکدیگر نباشند، چه از نگاه اقوام، چه از نگاه احزاب و چه از نگاه مذاهب... راه حل برای افغانستان تفاهم است، نه حذف یکدیگر.» (همان، ص ۱۴۸-۱۴۷)

او از آنجایی که تأمین حقوق ملیت‌ها را در افغانستان، تنها اصل تضمین‌کننده‌ی پایان جنگ‌های داخلی، تأمین‌کننده‌ی وحدت ملی و عامل حفظ تمامیت ارضی کشور می‌دانست، نه تنها در سخنرانی‌ها و مصاحبه‌های خود، بلکه در موضع‌گیری‌های سیاسی

وقت کابل، به جای پذیرش خواسته‌های مشروع و برحق شهید مزاری، از زبان اسلحه و توپ و تانک سخن گفته و سه سال جنگ خانمان‌سوز و وحشتناک را بر مردم سرافراز و شجاع غرب کابل تحمیل کردند، شهید مزاری به منظور دفاع از کیان مذهبی و اجتماعی مردمش، رهبری مقاومت غرورآفرین و بی‌نظیر غرب کابل را به عهده گرفت و تا آخرین لحظه زندگی در سنگر دفاع از مردم باقی ماند. او هدف این مبارزات خستگی‌ناپذیرش را چنین بیان می‌فرمود:

«هدف ما تشکیل یک حکومت اسلامی، مردمی، فراگیر و مبتنی بر عدالت اجتماعی در افغانستان است. ما می‌خواهیم ستم‌های چند قرنه بر مردم افغانستان پایان یابد و جامعه‌ای به وجود آید که در آن از تبعیض، برتری‌گری، تفاخر و افزون‌خواهی خبری نباشد و کلیه‌ی مردم افغانستان از هر قوم و نژاد و با هر رنگ و زبان برادرانه و برابرانه [در سایه‌ی آن] زندگی کنند... خواست ما تأمین عدالت، برابری و برادری میان مردم افغانستان است.» (شهید مزاری، فریاد عدالت، ص ۶۸)

شهید مزاری در تداوم مبارزات ظلم‌ستیزانه‌اش در افغانستان، با انعقاد پیمان جبل السراج مبنی تأمین حقوق ملیت‌های محروم، بین حزب وحدت اسلامی افغانستان، جنبش ملی و اسلامی افغانستان و شورای نظار در سال ۱۳۷۱ جبهه‌ی فکری و سیاسی تازه‌ای گشود که تحقق عینی عدالت اجتماعی در کشور را نوید می‌داد. هرچند این پیمان به زودی از سوی یکی هم‌پیمانان نقض گردید، اما شهید مزاری به حکم وظیفه‌ی دینی و الهی خودش مبنی بر حرمت عهد و پیمان، تا آخرین نفس بر سر این پیمان ایستاد و از حقوق اقلیت‌های محروم با تمام توان و قدرت دفاع



و نظامی خود نیز بر آن سخت پافشاری و اصرار می‌ورزید و بر همین مبنا بود که تا آخرین لحظه‌ی زندگی خود بر حمایت همه‌جانبه از جنبش ملی - اسلامی افغانستان استوار باقی ماند و به حذف آن از صحنه‌های سیاسی، اجتماعی و نظامی افغانستان رضایت نداد و همواره از حقوق اجتماعی و سیاسی ازبک‌ها نیز دفاع کرده و به دیگران نیز توصیه می‌کرد که جنبش ملی - اسلامی را به عنوان یک واقعیت بپذیرند. (همان، ص ۱۶۰) زیرا معتقد بود که هر طرحی که بدون توجه به واقعیت‌های عینی جامعه‌ی افغانستان ارائه شود، هرگز موفق نخواهد بود.

وقتی هیولای جنگ خانمان‌سوز شهر کابل و مردم آن را در کام خود فروبرده بود، شهید مزاری برای تأمین وحدت ملی در افغانستان و جلوگیری از گسترش جغرافیای جنگ و نیز برای درهم شکستن محاصره‌ی اقتصادی و تسلیحاتی جبهه‌ی عدالت‌خواهی که از سوی حکومت وقت تحمیل شده بود و همچنین برای جلوگیری از سیر صعودی آمار تلفات انسانی و خسارات اقتصادی با حزب اسلامی به رهبری گلبدین حکمتیار (۱) ائتلاف نظامی و سیاسی تشکیل داد. او با انعقاد این ائتلاف، به دوگانه‌سازی دروغین شیعه در مقابل سنی یا هزاره در مقابل افغان (۲) (پشتون) که از سوی دشمنان مردم ما به شدت تبلیغ می‌شد، پایان (۳) بخشید و دشمنی را تبدیل به دوستی نمود. سپس در تداوم مبارزات عدالت‌خواهانه‌اش، بین جنبش ملی - اسلامی به رهبری (۴) ژنرال دوستم و حزب اسلامی حکمتیار میانجیگری کرد و دشمنی دیرینه‌ی آن‌ها را تبدیل به اخوت و دوستی نمود و همچنین با ایجاد هم‌سویی میان احزاب قدرتمند جهادی مثل جنبش ملی - (۵) اسلامی، حزب اسلامی، حزب وحدت اسلامی و جبهه نجات ملی به رهبری حضرت صاحب مجددی و... «شورای عالی هماهنگی»

را به وجود آورد تا زمینه‌ای باشد برای مبارزه‌ی مشترک برای ظلم‌ستیزی و تحقق عدالت اجتماعی و مشارکت عادلانه همه‌ی اقوام و مذاهب کشور در ساختار قدرت سیاسی و توزیع فرصت‌ها و امکانات اجتماعی. بدین ترتیب او اولین شالوده و سنگ بنای وحدت ملی را پس از فروپاشی کامل مبانی حیات ملی در افغانستان، تهداب‌گذاری کرد. (شهید مزاری، احیای هویت، ص ۱۴۶-۱۴۹)

تغییر ساختار سیاسی و نظام حقوقی افغانستان که بر مبانی موافقت‌نامه بن و قانون اساسی صورت گرفته و در قالب نظام موجود کشور جمهوری اسلامی افغانستان تجلی‌یافته، نمونه‌هایی از دستاوردها و نتایج مبارزات، مقاومت‌ها و رشادت‌های بی‌مانند آن شهید عزیز و یاران هم‌سنگر و همراه‌شان است. یادش گرامی و راهش پر رهرو باد!

منابع

قران کریم

مکارم شیرازی و همکاران، تفسیر نمونه، قم، انتشارات نسل جوان.

طباطبایی، محمد حسین، تفسیر المیزان، قم، جامعه مدرسین.

شهید مزاری، عبدالعلی، احیای هویت، قم، مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان، ۱۳۷۴.

_____، فریاد عدالت، (مجموعه‌ی مصاحبه‌ها)، به کوشش عبدالله غفاری لعلی، قم، مؤسسه‌ی فرهنگی تحقیقاتی و آموزشی شهید سجادی، ۱۳۷۳.

_____، منشور برادری، (مجموعه‌ای از سخنرانی‌ها، مصاحبه‌ها، پیام‌ها و دیدارها)، بنیاد رهبر شهید بابه مزاری، ۱۳۷۹.

نقش و جایگاه مردم در اندیشه‌ی سیاسی رهبر شهید



■ عبدالعلیم برهانی بامیانی *

مقدمه

در فرجام و فردای پیروزی جهاد ملت مسلمان افغانستان، آنگاه که اغلب رهبران و فرماندهان جهادی در اندیشه‌ی اشغال قدرت و به دست آوردن کرسی‌های دولت بودند و در واقع تصاحب آن‌ها را تنها مزد جهاد خویش می‌پنداشتند اما رهبر شهید استاد مزاری (رحمة الله علیه) با بینش عمیق که داشت حامل پیام بس عمیق‌تری برای جهاد و انقلاب و خون شهیدا بود. در اندیشه‌ی سیاسی رهبر شهید جهاد مسلحانه تنها آغاز یک مرحله از مبارزه بود اما در تداوم و فرجام آن رهبر شهید پیروزی را نه تنها در استقلال کشور از متجاوزان خارجی بلکه یک فرصت تاریخی برای رهایی کشور از انحصار و استبداد داخلی و آزادی مردم از سلطه‌ی دیکتاتوری و ستم‌های تاریخی و سرانجام تحقق عدالت اجتماعی در جغرافیای سیاسی افغانستان معنا می‌کرد. زمان که رهبر شهید به درستی تشخیص داد که چهارده سال جهاد و مبارزه مسلحانه نه تنها تغییر در نگرش سیاسی و باور اجتماعی بسیاری از رهبران جهادی به وجود نیآورده است بلکه عده‌ی با سلاح جهاد و با رویکرد به ظاهر اسلام‌گرایانه و در باطن نژاد گرایانه در صدد انحصار قدرت و تحکیم سلطه‌ی دو باره بر هستی سیاست و فرهنگ و اقتصاد کشورند، مرحله‌ی دیگری از مبارزات سیاسی رهبر شهید شکل گرفت و آن قیام برای عدالت و برگزیدن منطق مقاومت بود؛ مرحله‌ی که برای مردم ما از بسیاری جهات مهم‌تر و حساس‌تر و دارای ابعاد و صف‌بندی‌های وسیع‌تری نسبت به مرحله اول بود و عبور از این مرحله نیز به مراتب دشوارتر بود و هزینه‌های بسیاری را بر مردم ما تحمیل کرد که با ارزش‌ترین آن ریختن خون رهبر شهید استاد مزاری (ره) در دفاع از حق و در سنگر عدالت بود اما آثار این مقاومت و خون‌ریزی رهبر شهید همانا عزت اسلامی، حیثیت و کرامت انسانی، خلق شعور سیاسی و احیای هویت امروزی مردم ما و تقویت روحیه ایستادگی، حق‌خواهی و عدالت‌طلبی در کشور است که تبلور عینی آن را در اعتراض میلیونی مردم کابل در اعتراض به شهادت شهدای زابل و حضور در ارگ ریاست جمهوری شاهد بودیم.

در خلق حماسه‌های شکوهمند و تاریخی مقاومت غرب کابل، پیوند دو عامل رهبری شهید مزاری و حضور آگاهانه مردم نقش اساسی داشت که این نوشتار به جایگاه مردم در اندیشه‌ی سیاسی رهبر شهید و نقش آنان در مقاومت غرب کابل اشاره خواهد داشت.

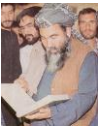
۱. جایگاه مردم در اندیشه‌ی دینی و تفکر

سیاسی رهبر شهید

از آنجا که رهبر شهید در کسوت یک عالم دینی و از بستر حوزه و حجره‌های طلبگی به سنگر مبارزه و مقاومت شتافته بود، تفکر سیاسی او نیز دارای شاخصه‌های دینی و مبنای قرآنی بود. قرآن کریم در موارد متعدد دو فریضه‌ی مهم امر به معروف و نهی از منکر و قیام برای عدالت را که هر دو جنبه‌ی سیاسی نیز دارد، وظیفه همگانی مردم می‌داند. «وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ» (باید که از میان شما گروهی باشند که به خیر دعوت و امر به معروف و نهی از منکر کنند) (آل عمران: ۱۰۴) و قیام برای عدالت را نیز وظیفه عمومی مردم به حساب می‌آورد «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ» (ما پیامبران را با دلیل‌های روشن فرستادیم و با آن‌ها کتاب و ترازو را نیز نازل کردیم تا مردم به عدالت قیام کنند و آهن (اسلحه) را که در آن نیرویی سخت و منافی برای مردم است فرو فرستادیم). (حدید: ۲۵)

در مقاومت عدالت‌خواهی غرب کابل که اساس و بنیان جنبش عدالت‌خواهی افغانستان محسوب می‌شود رهبر شهید نیز تفکر عدالت‌خواهی را عمومی و همگانی ساخت و بسیاری از مفاهیم سیاسی مانند «مشارکت سیاسی»، «حقوق اقوام و ملیت‌ها»، «دولت با پایه‌های وسیع»، «مشارکت در تصمیم‌گیری»، «اصلاح ساختار اداری» و از جمله مفهوم «عدالت» را وارد گفتمان سیاسی افغانستان نمود و بر همین اساس شهید مزاری را بنیان‌گذار "جنبش عدالت‌خواهی افغانستان" نامیده‌اند؛ امری که پیش از آن در تاریخ سیاسی افغانستان هرگز تحقق نیافت هرچند که در طول تاریخ حیات سیاسی مردم ما عدالت‌خواهانی مانند علامه فیض محمد کاتب هزاره، ابراهیم خان گاو سوار، علامه سید اسماعیل بلخی و کسانی دیگری بوده‌اند که هر کدام فعالیت‌ها و حرکت‌های را در راستای تحقق عدالت انجام داده‌اند؛ اما هیچ‌کدام مانند شهید مزاری قادر به بسیج توده‌ها، فراگیر ساختن فریادها و عمومی ساختن قیام‌ها برای دفاع از حق و عدالت نبوده‌اند و این شهید مزاری بود که هم خود منطق مقاومت در دفاع از حق و عدالت را برگزید، بنیادهای استبداد را به لرزه درآورد و حلقه‌های انحصار را شکست و هم گفتمان سیاسی را از سلطه‌ی سیاستمداران دولتی و محافل رسانه‌ی و آکادمیک خارج و آن را وارد فضای عمومی جامعه ساخت و تمامی اقشار مردم را در برابر حوادث و جریان‌های کشور وادار به موضع‌گیری و کنش سیاسی نمود. بر همین اساس است که گفته‌اند: «شهید مزاری از جمله سیاستمدارانی وطن

* دانش‌پژوه دکتری قرآن و علوم سیاسی



ماست که جهت حرکت تاریخ را تغییر داد.» (پیام اشرف غنی رئیس‌جمهور اسلامی افغانستان به مناسبت بیستمین سالروز شهادت رهبر شهید)

۲. خلق شعور سیاسی در مردم

شهید مزاری با آنکه ظاهر ساده و بی‌آلایش داشت اما دارای اندیشه‌ی سیاسی ژرف، آرمان‌های بلند، تفکر بس عمیق و استراتژیک بود و با مهارتی که داشت قادر بود پیچیده‌ترین مسائل سیاسی را با زبان نرم و ساده برای عموم مردم تبیین و تفهیم کند و حس آنان را نسبت به مسائل جاری و شرایط موجود در کشور برانگیزاند. او هیچ‌گاه مانند سایر رهبران سیاسی نخواست مردم را در جهل و نادانی نگه دارد، با آن‌که در روزگار مقاومت غرب کابل دسترسی به اطلاعات و ابزار اطلاع‌رسانی بسیار محدود بود اما شهید مزاری از طریق ارسال پیام‌های کتبی به مردم در داخل و مهاجرین خارج، آنان را در جریان آخرین تحولات جبهه و جنگ، صلح و سازش و معاملات و معادلات سیاسی کشور قرار می‌داد. رابطه تنگاتنگ مردم و رهبری در طول دوره‌ی مقاومت غرب کابل شگفت‌انگیز بود. با یک فراخوان از سوی رهبر شهید از طریق بلندگو در خیابان‌ها با شکوه‌ترین محافل و گردهمایی‌ها در غرب کابل و آن‌هم در سایه‌ی جنگ و تفنگ شکل می‌گرفت. در واقع همین حضور آگاهانه مردم در تمامی حوادث سه‌ساله‌ی غرب کابل بود که تمامی توطئه‌های دشمنان مقاومت و رهبر شهید را نقش بر آب می‌ساخت؛ حضوری که مخالفان رهبر شهید را از آن زمان تاکنون در انزوای سیاسی قرار داده است اما رهبر شهید با اطمینان که به سیاست‌ها و موضع‌گیری‌های خود و با اعتماد که به مردم داشت آنان را محرم اسرار حزب و رهبری آن می‌دانست. هر از گاهی با مردم مسائلی را در میان می‌گذاشت که شاید در مواردی جزء اسرار اطلاعاتی محسوب می‌شد و برای بسیاری از سیاستمداران بازگو کردن آن در مجالس و محافل عمومی نوعی "تابو" محسوب می‌شد. رهبر شهید می‌کوشید حتی الامکان مسائل سیاسی و جبهه و جنگ را برای مردم روشن کند تا آن‌ها خود تصمیم مقتضی را اتخاذ نمایند. در بسیاری از موارد رهبر شهید مستقیماً مردم را طرف مشورت قرار می‌داد و تأکید می‌نمود که: «برخلاف باور دیگران که معتقدند مردم ما عقب‌مانده‌اند و از نگاه سیاسی پایین است و از نگاه فرهنگی، من این باور را ندارم. من می‌گویم بحمدالله مردم ما در چهارده سال انقلاب از نگاه هوش سیاسی و مسائل اجتماعی بسیار بالا رفته حتی از مسئولین جلوتر رفته است.» (احیای هویت، مجموعه سخنرانی‌های رهبر شهید، ص ۷۵)

در جای دیگری تأکید می‌کند که: «(دشمن) خیالی خام در سر دارند؛ امروز مردم قهرمان ما سبب تحول بزرگ شده‌اند، جهان را متحول ساخته‌اند و باید این مردم حق زندگی کردن و حق تعیین

سرنوشتشان را داشته باشند و خواهند داشت.» (احیای هویت، ص ۹)

۳. ایجاد روحیه‌ی خودباوری در مردم

در اندیشه سیاسی شهید مزاری مردم نه ابزار سیاست بلکه در متن سیاست حضور دارند، تصمیم می‌گیرند و در فرصت مناسب هر کدام نقش خود را ایفا می‌کنند. اساساً یکی از تفاوت رهبری شهید مزاری با دیگر رهبران سیاسی در این نکته نهفته است که شهید مزاری حضور مردم در صحنه‌های سیاسی و نظامی را به صورت واقعی تمثیل می‌کند نه به صورت سمبلیک و به این نقش و حضور اهمیت می‌دهد و از آنان تجلیل می‌کند. به‌ویژه مردمی که از نظر روحی و روانی سال‌ها آسیب‌دیده و قرن‌ها تحقیر شده‌اند. شهید مزاری به خوبی درک می‌کند که باید پیش از هر امری دیگری باید به این مردم "هویت سیاسی"، "منزلت اجتماعی" و "روحیه خودباوری" داد و آنان را بزرگ شمرد. در ادبیات آن روزگار هزاره تنها به عنوان "جوالی" و بارکش مورد خطاب قرار می‌گرفت اما رهبر شهید آنان را تکریم و در هر فرصتی از آنان تجلیل می‌کند و آنان را "نمونه" و "الگو" معرفی می‌کند: «شما مردم یک‌بار دیگر شعور سیاسی خود را ثابت کردید. این احساس اسلامی، این نظم و انضباط، افتخار شماس. شما در افغانستان نمونه هستید. (احیای هویت، ص ۸)

در تمامی سخنرانی‌ها، مصاحبه‌ها و آثار بر جامانده از رهبر شهید آنچه بیش از همه نمود و برجستگی دارد واژه‌ی «مردم» است و در واقع تمامی افتخارات مقاومت سه‌ساله‌ی غرب کابل نیز در همین نکته نهفته است که این مقاومت تنها با حمایت مردم و بدون پشتوانه‌ی قدرت‌های خارجی و منطقه‌ی شکل گرفت. این در حالی بود که مخالفان رهبر شهید از تمامی امکانات نظامی و بودجه‌ی دولتی و کمک قدرت‌های منطقه‌ی بهره می‌گرفت اما رهبر شهید بعد از خداوند تمامی اتکایش به مردم در داخل و خارج کشور بود. پیام زیر تنها نمونه‌ی از ارتباط رهبر شهید با مردم و نقش مردم در حمایت از مقاومت غرب کابل است: «برادران و خواهران مهاجر! علما و طلاب حوزه‌های علمیه! کارگران و کسبه کاران و مسئولین محترم دفاتر نمایندگی حزب وحدت اسلامی افغانستان در خارج از کشور! ... این جانب شایسته می‌دانم که به نمایندگی از هیئت رهبری حزب وحدت اسلامی و مجاهدین جان برکف و همیشه در صحنه‌ی کابل، احساسات پاک و اسلامی شما را ستوده و از شما بخواهیم که برای دفاع از موجودیت تشیع و تأمین حقوق حقه‌ی شیعیان کشور در جهت تحقق یک حکومت عادلانه و اسلامی با پایه‌های وسیع اجتماعی به یاری سنگر داران مجاهد خویش در شهر کابل شتافته و از بذل هیچ‌گونه کمک مالی و دارویی و اقتصادی دریغ نورزید. عبدالعلی مزاری - کابل ۲۴ دلو ۱۳۷۱.» (چراغ راه برگزیده‌ی مجموعه سخنرانی‌ها،

مصاحبه‌ها و پیام‌های استاد شهید باب‌المزاری، تألیف رضا ضیایی، (ص ۳۰۸)

زمانی که دشمنان شایعه‌ی فرار رهبر شهید از غرب کابل را در رسانه‌های دولتی منتشر کردند، ایشان طی یک فراخوان عمومی مردم را در غرب کابل جمع نمود و آخرین بار به مردم اطمینان داد

و تعهد سپرد که: «از خدا هیچ‌وقت نخواستیم که من بدون شما درجایی بروم، شما را در معرکه‌تنها بگذارم و خودم جان خود را نجات بدهم، نه این را از خدا نخواستیم، خواستیم که در کنار شما خونم اینجا بریزد، در



بین شما کشته شوم. در خارج از کنار شما زندگی برایم هیچ ارزش ندارد. (احیای هویت، ص ۲۲۲)

۵. نقش مردم در دفاع از سنگرهای مقاومت

در سه سال مقاومت غرب کابل حضور مردم در سنگرهای دفاع از عزت و شرف و در پاسداری از حق و عدالت، صحنه‌های بی‌بدیل را خلق کرد که در تاریخ ماندگار شد. این حضور مایه‌ی ناامیدی مخالفان سیاسی رهبر شهید و موجب ناکامی دشمنان مردم ما گردید و در تاریخ حیات سیاسی مردم ما بی‌سابقه بود. رهبر شهید در تجلیل از حضور مردم و فداکاری آنان می‌گوید: «من معتقدم فداکاری شما مردم در تاریخ سیاسی هیچ ملت سابقه ندارد، با این اندازه حمایت و پشتیبانی از این جمعیت سیاسی، خون شما مردم دادید، نان شما مردم دادید، شهید شما دفن کردید، همه این کارها و این فداکاری‌ها را شما مردم کردید... کمیسیون فرهنگی حزب وحدت که یک بیانیه صادر می‌کرد از شما ملت ایثارگر و فداکار زن و مرد در کنار صلیب سرخ صف بسته و خون دادند. من کوچک‌تر از آن هستم که برای احسان شما تشکر کنم؛ گفتم که در تاریخ سابقه ندارد.» (احیای هویت، ص ۵۶)

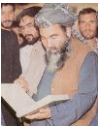
این حضور و مقاومت برای دشمنان که با تمامی توان سیاسی و نظامی کمر به نابودی مردم ما بسته بودند نیز غافل‌گیر کننده و تعجب‌برانگیز بود. رهبر شهید می‌گوید: «بعد از آن که آمدند و این‌طور جنگیدند، در وزارت دفاع رفتند بررسی کردند و نشستند که چرا با این امکانات و این غرور، سر این مردم ستم‌دیده موفق

۴. اعتماد متقابل رهبری و مردم

در دفتر خاطرات مقاومت شکوهمند غرب کابل در زمینه‌ی نقش مردم در دفاع از رهبر شهید و ایستادگی بر موضع حق طلبانه‌ی ایشان سخن‌ها فراوان گفته شده است؛ از کمک و شتاب مردم به سنگرهای دفاع، تا خون دادن به زخمی‌ها و مجروحین جنگی در شفاخانه‌ها و تا آن پیره زن که تنها چند مرمی را به عنوان تنها دارایی‌اش در گوشه‌ی چادرش بسته و به اصطلاح خودش "برای باب‌آورده است" و این سخنان رهبر شهید در تجلیل از مردم که «شما در افغانستان نمونه هستید» یا از نظر «هوش سیاسی شما نسبت به مسئولین جلوترید» مبالغه نبود بلکه شهید مزاری واقعاً به مردم اعتماد و باور داشت. همان‌گونه که مردم به رهبری و موضع‌گیری‌های سیاسی رهبر شهید اطمینان داشت.

اساساً اعتماد بین مردم و رهبر شهید اعتماد متقابل بود و در جریان مقاومت سه‌ساله‌ی غرب کابل این اطمینان برای مردم به وجود آمده بود که استاد مزاری تنها کسی است که در سخت‌ترین شرایط از آن‌ها دفاع خواهد کرد؛ با سرنوشتشان معامله نخواهد کرد و آن‌ها را در روزهای دشوار تنها نخواهد گذاشت. رهبر شهید نیز بارها به مردم تعهد سپرده بود و مردم هم به این تعهد اطمینان داشتند: «این تعهد را به شما سپرده‌ام که تا روزی که زنده‌ام از شما دفاع کنم... حتی اگر یک مرمی هم داشته باشم برای دفاع مردم می‌دهم، حالا اگر کسی بیاید و تبلیغ کند و مرا جنگ‌طلب بگوید هیچ باکی ندارم. (احیای هویت، ص ۶۲)





نشدیم، خودشان بررسی کردند و این گزارش از جلسه‌ی خودشان است. گفتند ما سلاح‌های خود را بررسی کرده بودیم، امکانات حزب وحدت را بررسی کرده بودیم؛ جنگ خسته‌کننده‌ی که در دو سه ماه مرتب سر حزب وحدت انجام دادیم، این را هم بررسی کرده بودیم، (تنها) حمایت مردم حزب وحدت را بررسی نکرده بودیم. این اعتراف دشمن است و افتخار شما.» (احیای هویت، ص ۵۷)

۶ نقش مردم در تثبیت جایگاه رهبری سیاسی شهید مزاری

یکی از دستاوردهای اساسی مقاومت غرب کابل ظهور الگوی نوین رهبری سیاسی در جامعه شیعه و هزاره افغانستان بود؛ امری که در طول تاریخ حیات سیاسی مردم ما پیشینه نداشت و برای اولین بار در مقاومت عدالت‌خواهی غرب کابل تحقق یافت و عمده‌ترین نقش مردم در این دوره علاوه بر دفاع از سنگرهای مقاومت، تثبیت جایگاه "رهبری سیاسی" رهبر شهید بود. در واقع عنوان "رهبری" را مردم و مجاهدین به رهبر شهید دادند. پیش از مقاومت غرب کابل از شهید مزاری تنها به عنوان "رئیس شورای مرکزی" یا "دبیر کل حزب وحدت اسلامی" یاد می‌شد و این مردم بودند که در حمایت از رهبری استاد شهید تا پای جان ایستادند؛ تمامی توطئه‌ها را در این جهت نقش بر آب ساختند. تبلور حضور مردم در حمایت از رهبری و زعامت سیاسی رهبر شهید در جریان کودتای ۲۳ سنبله سال ۱۳۷۳ رقم خورد. کودتای که با سازمان‌دهی دولت نام نهاد آقای ربانی و با تحریک عناصر داخلی حزب وحدت اسلامی شکل گرفت اما در اثر بیداری مردم و هوشیاری مسئولین ناکام ماند و رهبری شهید مزاری در این جریان بیش از پیش تحکیم یافت.

اوج حضور و دلدادگی مردم به خط و آرمان رهبر شهید را در تشییع پیکر مطهر رهبر شهید از غزنه تا بامیان، از یکه و لنگ تا بلخ باستان و نیز در جریان تظاهرات میلیونی مردم ما در ۲۰ عقرب ۹۴ در اعتراض به شهادت شهدای زابل و حضور هزاران دل‌باخته از نقاط مختلف ایران در جریان تشییع پیکر مادر رهبر شهید در شهر مقدس قم شاهد بوده‌ایم.

عظمت رهبر شهید و تکریم خانواده ایشان توسط مردم پس از گذشت دو دهه از فقدان ایشان نشانه‌های روشن از جایگاه مردم در اندیشه‌ی سیاسی رهبر شهید در زمان حیات ایشان است و پاسخ به فداکاری‌ها و از خودگذشتگی‌های رهبر شهید است. خبرگزاری فارس می‌نویسد: «حضور عاشقانه مردم افغانستان و ایران در مراسم تشییع مادر شهید مزاری این موضوع را ثابت کرد که همچنان مزاری بر قلب‌ها حکومت می‌کند زیرا او هنوز نامش

گرمی‌بخش دل‌های یخ‌زده انسان‌های عدالت‌خواه در هر نقطه از جغرافیای گیتی است.»
<http://af.farsnews.com/culture/news/>

(۳۹۴۱۱۱۰۰۰۴۶۵)

نتیجه

سه سال مقاومت غرب کابل به رهبری شهید مزاری (رحمة الله علیه) از حساس‌ترین و درخشان‌ترین مقاطع تاریخ حیات سیاسی مردم ما محسوب می‌گردد. این دوره‌ی کوتاه و پر بار در واقع پایان صدسال سکوت و اسارت و عصره‌ی چهارده سال جهاد و مبارزه مردم مجاهد و عدالت‌خواه افغانستان و شکل‌گیری «جنبش عدالت‌خواهی افغانستان» به رهبری استاد مزاری (ره) است. در این مقطع شهید مزاری بر اساس آگاهی تاریخی و بینش اسلامی در برابر تفکر انحصارطلبی منطق مقاومت و گزینه‌ی دفاع از حق و عدالت را برگزید.

مهم‌ترین شاخصه‌ی اندیشه‌ی سیاسی رهبر شهید عمومی ساختن تفکر مبارزه برای عدالت‌خواهی و مقاومت در برابر تفکر انحصارطلبی بود. رهبر شهید با بسیج توده‌های مردم و خروج آنان از چند قرن انزوای سیاسی، حماسه‌های بی‌بدیل را در تاریخ حیات سیاسی مردم ما رقم زد. پیوستن مردم به جنبش عدالت‌خواهی و پیروی از خط فکری آرمان سیاسی و عدالت‌خواهی شهید مزاری تاکنون شکوهمندترین صحنه‌ها را در افغانستان خلق نموده است؛ به گونه‌ی که شهید مزاری نه تنها در دوران حیات سیاسی خود بلکه پس از شهادت نیز به عنوان مردمی‌ترین رهبر سیاسی افغانستان باقی مانده است.

هم‌چنین "جنبش عدالت‌خواهی" را که رهبر شهید بنیان گذاشت، به عنوان پویاترین، مردمی‌ترین و مؤثرترین جنبش‌های سیاسی در افغانستان معاصر شناخته می‌شود و امروز این جنبش، ارزشمندترین میراث سیاسی رهبر شهید استاد مزاری (ره) برای مردم ما محسوب می‌شود.

منابع

۱. قرآن کریم.
۲. بیانیه محمد اشرف غنی (رئیس‌جمهور اسلامی افغانستان) به مناسبت بیستمین سالروز شهادت رهبر شهید، حوت ۱۳۹۳.
۳. احیای هویت (مجموعه‌ی سخنرانی‌های رهبر شهید)، مرکز فرهنگی نویسندگان، سراج، قم، ۱۳۷۳.
۴. چراغ راه برگزیده‌ی مجموعه سخنرانی‌ها، مصاحبه‌ها و پیام‌های استاد شهید بابه مزاری، تألیف رضا ضیایی، بنیاد رهبر شهید در اروپا، ۲۰۰۹م.
۵. <http://af.farsnews.com/culture/news>

سیر تحول جنبش عدالت‌خواهی افغانستان

■ محمد مهدی صادقی*

مقدمه

جنبش عدالت‌خواهی افغانستان حرکتی است برخاسته از متن دین مبین اسلام و مکتب اهل‌بیت و در حقیقت واکنشی است در برابر استبداد، بی‌عدالتی و انحرافی که در جامعه‌ی مسلمین به وجود آمد. بررسی جنبش عدالت‌خواهی بدون توجه به پیشینه‌ی آن کاری نا تمام به شمار می‌رود، بنابراین به محیطی شکل‌گیری و سیر تحول آن می‌پردازیم. این نوشته نگاهی است گذرا به خیزش‌ها و قیام‌های عدالت‌خواهانه در دوره‌های از تاریخ جغرافیایی که امروزه افغانستان نامیده می‌شود؛ همان خیزش‌ها و قیام‌های عدالت‌خواهانه‌ای که زمینه‌ساز تکامل عدالت‌خواهی در کشور گردید و می‌تواند به عنوان پیشینه‌ی تاریخی برای جنبش عدالت‌خواهی افغانستان به رهبری رهبر شهید استاد مزاری به حساب آید.

مردم هزاره و غور پیشینه‌ی حکومت‌های عادل همچون حکومت‌های پیشدادیان، کیانیان و خاندان آل شنسب را دارند. حکومت پیشدادیان را به این دلیل پیشداد می‌گفتند که اولین حاکمانی بودند که داد (قانون) را وضع کردند. (یار شاطر و دیگران، ۱۳۸۳، ج ۳: ۵۳۰؛ بهار، ۱۳۷۶: ۸۳) ویرانه‌های شهر ضحاک و شهر غلغه که مرکز پیشدادیان بودند، در ولایت (استان) بامیان در افغانستان کنونی قرار دارند. دره کیان (کیانیان) نیز در ولایت (استان) بغلان در افغانستان کنونی موجود است.

هزاره‌ها در زمان خلافت امام علی (ع) به اسلام گروید. دلیل روی آوردن آنان به اسلام، عدالت ورزی آن حضرت بود. امام علی (ع) پس از رسیدن به خلافت، جعده (خواهرزاده‌اش) به فرمانروایی خراسان منصوب کرد: (ابن الأثیر، ۱۴۰۹ق/۱۹۸۹م، ج ۱: ۳۴۰) نصب وی که به اتفاق شیعه و سنی فردی مورد اطمینان و از اصحاب رسول خدا بود، سبب جذب مردم به اسلام و گرایش خراسانیان به تشیع شد؛ چنان‌که غوریان نیز تحت تأثیر سیاست‌های امیرالمؤمنین (ع) که جعده آن‌ها را اجرا می‌کرد، به اسلام و تشیع گرویدند. (جوزجانی، ۱۳۶۳، ج ۱: ۳۱۹)

دلیل این ادعا که آل شنسب حاکمان عادل و شایسته بودند، این است که هدف اسلام از ورود در هر سرزمین از بین بردن حاکمان جور و ظالم آن منطقه بود و اسلام در هر سرزمینی که وارد شد، حاکمان ظالم آن را برکنار کرد و یا از بین برد و تنها حاکمان این سرزمین است که نه تنها برکنار نشدند که به جای برکناری از قدرت، از دست امام علی (ع) لوای حکومت دریافت کردند لذا بعد

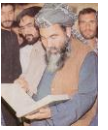
شهادت امام علی (ع) مظلومیت اهل‌بیت پیامبر اکرم (ص) و بی‌عدالتی در دستگاه خلافت؛ اولین جنبش و قیام از طرف مردم غور شکل گرفت و این جنبش در مخالفت با امویان و اندیشه‌ی ضد علوی آنان صورت گرفت. استاد شهید مطهری می‌نویسد: «مورخین می‌نویسند در زمان بنی‌امیه که امیرالمؤمنین را در منا بر سب می‌کردند و حکام بنی‌امیه مردم را وادار به این عمل می‌نمودند، مردمان غور زیر بار این عمل نرفتند و حکام غور و غرستان نسبت به آن جناب اسائه ادب نکردند.» (مطهری، ۱۳۸۱، ج ۱۴: ۳۴۴)

این مقاومت و جهاد، سرآغاز جنبش شیعیان افغانستان بود بعد از حادثه کربلا و شهادت امام حسین (ع) یارانش و اسیر شدن خاندان و اهل‌بیت رسول اکرم (ص) اولین اعتراض را مردم سیستان نشان دادند. (تاریخ سیستان، ۱۳۶۶: ۱۰۰) در سال‌های ۷۴، ۸۵ و ۹۹ جنگ‌های بین حکومت اموی و مردم غور ادامه یافت. در این سال‌ها حجاج ابن یوسف ثقفی حاکم سفاک و خون‌ریز امویان بود. حاکم غور نیز فردی به نام ژونبیل نام داشت. بعد از آن نیز این جنبش و قیام بر ضد امویان ادامه داشت تا این‌که ابومسلم از شمال افغانستان قیام خود را آغاز کرد، مردم غور به سرکردگی امیر فولاد غوری شنسبی به کمک وی شتافت. (جوزجانی، ۱۳۵۸: ۲۳۴) ترس از همین قیام‌ها بود که دستگاه عباسی را مجبور کرد، با امام رضا (ع) در خدعه و نیرنگ وارد شود و امام رضا (ع) به مرکز حکومت یعنی «مرو» بیاورد و به ایشان مقام ولیعهدی را بدهد. بعد از شهادت ابومسلم و مشخص شدن نیرنگ عباسیان، قیام‌ها و جنبش‌های غوریان و مردم هزاره یکی پس از دیگری شکل می‌گیرد. یکی از این جنبش‌ها، قیام برازنده غرستانی است. (زین الاخبار، نسخه خطی، ورق ۷۳ب؛ طبری، بی‌تا، ج ۶: ۱۵۰ به بعد؛ یعقوبی، بی‌تا، ۲۹؛ حبیبی، ۱۳۶۳: ۳۱۴-۳۱۴)

جنبش دیگر که بر ضد حکومت عباسیان شکل گرفت، قیام حمزه فرزند عبدالله فرزند زو طهماسب آذرک شاری بود. «حمزه بن عبدالله از نسل زو طهماسب و مردی شجاع و از رون و جول بود. از عمال یکی آنجا بی ادبی‌ها کرد، حمزه عالم بود و بر او امر به معروف کرد.» (تاریخ سیستان، ۱۳۶۶: ۱۵۶) این سخن نشان می‌دهد که آغاز قیام وی یک واجب الهی یعنی امر به معروف و نهی از منکر بوده است. شاری منسوب به شاران غرستان و از منطقه «رون و جول» است. جول یعنی دشت و این همان «زمین داور» محلی در جنوب هزارستان کنونی است. حاکمان سیستان و به خصوص علی بن عیسی چنان بر مردم عرصه زندگی را تنگ کرده بودند و مالیات و خراج گزاف می‌گرفتند که وی را مجبور به جنبش و قیام کرد. وی مدت ۴۳ سال در برابر دستگاه ظالم

* کارشناسی ارشد روابط بین الملل





عباسی ایستاد و با لشکر ۳۰ تا ۵۰ هزار نفری آرامش را از عباسیان گرفت و عباسیان نتوانستند قلمرو حمزه آذرک یعنی سیستان تاریخی را به جز مرکز سیستان یعنی «شهر زرنگ» در اختیار بگیرد که گاهی دست به دست می‌شد. وی خواب را از چشم عباسیان گرفته بود. نامه‌های افتخارآمیز و شجاعانه‌ی او که به «هارون عباسی» فرستاده است، در کتاب ارزشمند تاریخ سیستان موجود است. حمزه خود را امیرالمؤمنین معرفی می‌کند و با این کلام عدم مشروعیت هارون الرشید و دستگاه عباسی را نشانه می‌گیرد. وی در ادامه‌ی نامه بر پابندی خود به کتاب خدا و سنت نبوی تأکید می‌کند و از هارون می‌خواهد بر اساس این دو رفتار کند. (تاریخ سیستان، پیشین: ۱۶۴-۱۶۸)

بعد از تشکیل حکومت افغانستان و به تخت نشستن احمدخان ابدالی (۱۷۴۷م) تخم تبعیض، انحصارطلبی، و بی‌عدالتی در این سر زمین کاشته شد. «از زمان قدرت‌یابی احمدخان تا پایان دوره‌ی که قدرت را در اختیار داشتند... ایشان برای قبضه‌ی کامل قدرت و دور نگه‌داشتن سایر اقوام از حوزه‌ی حاکمیت به سیاست پشتونی کردن افغانستان روی آورد. سیاستی که با تحریکات خارجی به خصوص اقدامات تفرقه افکنانه‌ی انگلیس جهت درهم شکستن اتحاد اقوام و قبایل و با هدف نفوذ بیشتر در سر زمین‌های مجاور هندوستان تشدید شد. در این بین شیعیان که اکثریت ایشان هیچ‌گونه سنخیت فرهنگی چه به لحاظ مذهب و چه به لحاظ زبان با حکام پشتون نداشتند، بیشترین صدمات و خسارات را متحمل گردیدند.» (عبدلی، بی‌تا. گرفته‌شده از سایت پژوهش سرای تاریخ افغانستان

Afghanistanhistory.net

این پایه‌های منحرف و این ظلم و بی‌عدالتی را جانشینان وی نیز ادامه دادند تا حکومت به بارکزیایی‌ها رسید. آنان نیز تغییری در این رویه به وجود نیاوردند و همان تبعیض و بی‌عدالتی را ادامه دادند؛ به خصوص در زمان دوست‌محمد خان این بی‌عدالتی و ظلم با گرفتن مالیات‌های سنگین شکل ظالمانه‌تری به خود می‌گیرد. (تیمور خانوف، ۱۳۷۲: ۱۴۹) در سال ۱۸۸۰م عبدالرحمن به قدرت رسید. او هزاره‌ها را خطری جدی برای خود می‌دانست و در صدد نابودی آنان برآمد لذا مأموران حکومتی را دستور داد تا مالیات‌ها را افزایش دهند. مردم نیز قبول کردند و مردان خود را برای سربازی به کابل می‌فرستادند اما او که به دنبال بهانه بود و می‌خواست مردم را تحریک به قیام کند، با اشاره یا چشم‌پوشی او سربازان حکومتی در هزارستان ظلم و تعدی به مال و نوامیس مردم را از حد گذرانند. (کاتب، ۱۳۷۲، ج ۳: ۲۴۵) «یکی از معانی لشکرکشی عبدالرحمن خان به مناطق هزارستان (دایزنگی، دایکندی، بهسود، مالستان، جاغوری، دای چوپان) به اطاعت واداشتن مردم و سران غیرقبیلوی مناطق مرکزی و جامعه شیعه افغانستان بود که با

ضرب و شتم سردار عبدالقدوس خان این مامول بر آن‌ها تحمیل گردید. حال آنکه مردم هزارستان نه در مقام یاعی و سرکش بلکه در خط دفاع از نوامیس ملی خود بر ضد سردار عبدالقدوس خان قیام کرده بودند» (فرخ، ۱۳۷۱، ج ۱: ۴۰۳). مظالم امیر در هزارستان سابقه‌ای در تاریخ کشور نداشت و فقط می‌توان مثال آن را در تاریخ هجوم چنگیز مطالعه کرد و بس. (غبار، پیشین: ۶۷۰) این دوران را می‌توان سیاه‌ترین دوران تاریخ کشور افغانستان یاد کرد که انسان‌های بی‌گناه زیادی قتل‌عام، آواره و در داخل و خارج کشور به‌عنوان غلام و کنیز به فروش رسیدند. مردم هزاره در زمان عبدالرحمن با نهایت بی‌عدالتی روبرو شدند و فقط در دوره‌ی این شاه مستبد ۶۲٪ از مردم هزاره را قتل‌عام کردند. (مزاری، ۱۳۷۴: ۸۶)

وقتی حکومت به خاندان آل یحیی رسید، نادرشاه تصمیم گرفت کار تمام نشده عبدالرحمن را تمام کند. چون عبدالرحمن به باز ماندگان خود گفته بود، بعد از من به راحتی حکومت کنید، چون در وطن سر نگذاشته‌ام. (دولت‌آبادی، ۳۲۷) در دوران نادرشاه استبداد و فشار بر مردم به خصوص مردم هزاره بسیار شدید بود. بنابراین مردی از هزاره به نام عبدالخالق تصمیم گرفت این استبداد را درهم شکند. «عبدالخالق فرزند فقر و محرومیت بود و ارث رنج‌های بیکران مادر خیل و دردهای استخوان سوز پدر خیل خود بود... نادر انعامات مکاتب و تورنامنت خزانی را به مستحقین آن توزیع می‌کرد. او از برگزاری این قسم محافل قصد خاصی داشت... به نظر او آن‌چنان سری که در آن فکر باشد، در افغانستان زنده نمانده بود. از این‌رو نادر باکمال اطمینان بچه‌های مکتب را که اکثرشان با یک نیکر و یک پیراهن بودند، تلاشی نکرد... همین‌که نادر در پیش روی صف رسید، اسحاق شیردل و محمود خود را به یک‌طرف گرفته، خالق یک‌قدم پیش آمد و در کمال آرامش گلوله اول را به دهان نادر... شلیک کرد، گلوله دوم به قلب نادر نشست و گلوله سوم چشم راست او را پاره کرد. نادر فقط یک تکان خورد و نقش زمین شد. (فارانی ۱۳۷۲: ۷۷-۷۹)

وقتی پسر به جای پدر نشست، همان سنت غلط پدر را ادامه داد چون پسر بچه‌ی بیش نبود و اطرافیان او را مدیریت می‌کردند. بنابراین در زمان ظاهر شاه مالیات کمرشکن به‌عنوان‌های مختلف از مردم هزاره (شیعه) گرفته می‌شد. یکی از این مالیات شرکت روغن به نام کته پاوی بود. عبدالجلیل حاکم شهرستان که از افغان‌های کوه‌دامن بود، بر تعدادی از بدهکاران روغن شرکت کته پاوی خشمگین بود. آن‌ها را به نوبت چوب می‌زد و دشنام می‌داد. حاکم به مذهب شیعه نیز اهانت کرد. در این هنگام ابراهیم خان گاو سوار طاقت نیاورد و ابتدا نزد مفتی رفت و از او خواست که حاکم را از توهین بازدارد. مفتی پذیرفت و نزد حاکم رفت اما این تذکر مفتی، باروتی بر آتش تعصب و کینه‌ی مذهبی



توده‌های مردم زیر ستم و هم عناصر سیاسی و رجال فرهنگی و اجتماعی را جذب کرده، بطور جدی و پرتلاش کار را برای یک حرکت و قیام نهایی سرعت می‌بخشد. او با مجامع مذهبی و سیاسی تماس برقرار کرده و از اردو و پلیس نیروهایی را جذب می‌کند. و این مقدمه‌ی می‌شود برای قیام نوروز ۱۳۲۹ و دستگیری او و یارانش. (پیشین)

چند دهه پس از شهادت بلخی، رهبری جنبش عدالت‌خواهی، به مردی می‌رسد که تاریخ جامعه‌ی ستم زده ما هرگز مثل او کسی را سراغ ندارد. او کسی نیست جز، شهید سرافراز استاد عبدالعلی مزاری که با اراده‌ی آهنین خود، توانست مسیر تاریخ کشور را تغییر دهد. شهید مزاری از متن ارزش‌های دینی برخاست. او در خانواده‌ی متدین بزرگ شد و پدرش سفارش نموده بود که درس دینی بخواند و از سهم امام (ع) نگیرد. از این رو شهید مزاری «ره» سال‌های که در حوزه علمیه قم بود، شهریه نمی‌گرفت و پدرش برایش پول می‌فرستاد. (حسینی مزاری، ۱۳۷۸) شهید مزاری در سخنرانی‌ها و مصاحبه‌های خود هدف مقاومت خویش را به روشنی شرح می‌دهد: «هدف ما تشکیل یک حکومت اسلامی، مردمی، فراگیر و مبتنی بر عدالت اجتماعی در افغانستان است. ما می‌خواهیم ستم‌های چندین قرنه بر مردم افغانستان پایان یابد و جامعه‌ای به وجود آید که در آن از تبعیض، برتری‌گری، تفاخر و افزون‌خواهی خبری نباشد و کلیه‌ی مردم افغانستان از هر قوم و نژاد و با هر رنگ و زبان برادرانه و برابر زندگی کنند و حقوق حقه‌ی تمامی ملیت‌های افغانستان تأمین گردیده...» (مزاری، ۱۳۷۱: ۶۸)

ایشان با توجه به پیشینه‌ی حکومت‌های استبدادی در این سرزمین، به ترسیم حکومت عادلانه در این کشور پرداخته و می‌گوید: «حکومت‌های گذشته حکومت‌های مردمی و مبتنی بر اراده و انتخاب آزاد مردم نبودند... باید همه‌ی ملیت‌های کشور در حکومت اسلامی آینده بر طبق نفوس‌شان سهمیم باشند.» (پیشین: ۱۲۰) شهید مزاری به عنوان یک روحانی دردمند شیعه خواسته اصلی خود را در این جمله خلاصه می‌کند. «سه چیز در این مملکت، در آینده می‌خواهیم: یکی رسمیت مذهب ما [تشیع] و دیگر این که تشکیلات گذشته ظالمانه بوده و باید تغییر کند و سوم این که شیعه در تصمیم‌گیری شریک باشد.» (مزاری، ۱۳۷۴: ۷۵) ایشان برای برون‌رفت از این بی‌عدالتی راه‌حل ارائه کرده و در مرحله‌ی اول حکومت فدرالی را ارائه می‌کند که تا حدودی به واقعیت جامعه‌ی افغانستان نزدیک بود. از درخشان‌ترین آثار جنبش عدالت‌خواهی، به رهبری شهید مزاری، رسمیت یافتن مذهب تشیع در قانون اساسی، رسمیت یافتن زبان ازبکی برای ازبک‌های افغانستان، موج اعتراضی تبسم و بازیابی هویت

حاکم بود لذا گستاخ‌تر شد و به مقدسات شیعه نیز هتاکی کرد. ابراهیم‌خان این بار خود در برابر حاکم ایستاد (نجفی، ۱۳۷۷: ۸۹-۹۰) و از اینجا جنبش و قیام او آغاز شد. او همان کلمه‌ها را به حاکم گفت و تفنگچه اش را از بغل کشید و برای تیراندازی آماده کرد. حاکم بی‌درنگ صحنه را خالی کرد و از پیش چشم و خشم ابراهیم‌خان گریخت. ابراهیم‌خان نیز به طرف برگر زادگاهش رفت. (پیشین: ۹۰)

مرحله‌ی دیگر جنبش عدالت‌خواهی افغانستان، قیام شهید بلخی است. شهید بلخی واقعیت‌های جامعه را به خوبی درک کرده و با زبانی انتقادی و ادبی به صورت طنز، اوضاع اسفبار سیاسی و اجتماعی افغانستان را در برابر پیشرفت سریع جهان ترسیم می‌کرد. شهید بلخی تبعیض نژادها و فخرفروشی اقوام گوناگون بر یکدیگر را مورد نکوهش قرار می‌داد. در اشعار و سخنان او روح مبارزه‌طلبی و مخالفت با حکام جور مشهود است.

از خون بی‌نویان اخذ مفاد تا کی؟

وز رنج نامرادان جستن مراد تا کی؟

تا رتبه انتصابی است مشکل بود توازن

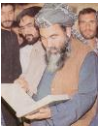
فرمانروای مطلق هر بی‌سواد تا کی؟

بیداد بر ضعیفان جای نگشت تحریر

لا فیدن جراید از عدل و داد تا کی؟

تعصب نژادی و مذهبی از جمله مواردی است که شهید بلخی را رنج می‌داد؛ بنابراین او تصمیم به تشکیل حزب گرفت. او و همفکرانش کم‌کم در ادارات و نهادهای دولتی نفوذ کرده و بعضی از کارمندان متعهد و مؤمن را به سوی خود جذب کردند. همچنین جهت گسترش قلمرو نفوذ خود با شهرها و ولایات دیگر کشور به ویژه کابل و شمال تماس می‌گرفت. وقتی مقامات دولتی به این نتیجه رسیدند که دیگر نمی‌توانند بلخی را در هرات کنترل کنند، او را به مزار شریف تبعید کردند. بلخی به منظور برپایی حکومت اسلامی تلاش می‌کرد و خیلی زود فعالیت او در مزار شریف اوج گرفت؛ زیرا مردم شمال کشور پیش از این با او آشنا بودند و خیلی زود حلقه‌ی ارشاد گسترش یافته و کسانی چون قومندان امنیه مزار شریف خواجه محمد نعیم را به خود جذب کرده بود. (بلخی، ۱۳۸۳: ۲۵-۲۹)

علامه بلخی بعد از فعالیت در مزار به کابل رفته و با ورود به کابل بازداشت می‌شود. اما با دخالت و واسطه‌گری بزرگان کابل مثل میرعلی اصغر شعاع و دیگران پس از سه شبانه روز آزاد می‌گردد. رژیم شرط عدم دخالت در مسائل سیاسی را مطرح می‌کند، اما بلخی می‌گوید: سیاست روح من است و بدون دخالت در مسائل کشورم نمی‌توانم زندگی کنم. بلخی از طرف مجامع سیاسی و مذهبی و قشر باسواد به گرمی استقبال می‌شود و بسیار زود، هم



هزاره‌های سنی مذهب است که برای اولین بار در افغانستان اتفاق می‌افتد.

نتیجه گیری

جنبش عدالت خواهی افغانستان ریشه در تاریخ و باورهای دینی مردم هزاره دارد. قبل از اسلام و نیز در صدر اسلام ریشه‌های این جنبش را می‌توان مشاهده کرد. در حقیقت، حافظه تاریخی هزاره با عدل، عدالت و قیام‌های تاریخ ساز برای استیفای عدالت ساخته شده است. اوج و کمال قیام‌های عدالت خواهانه هزاره را در جنبش عدالت خواهی افغانستان به رهبری و هدایت رهبر شهید مزاری می‌توان مشاهده کرد؛ جنبشی که اکنون به الگو و اسوه عدالت خواهی هزاره تبدیل شده است.

فهرست منابع

۱. ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، بیروت، دار صادر، ۱۳۵۸ق، ج ۲.
۲. ابن الأثیر، عز الدین أبو الحسن علی بن محمد الجزری، اسد الغابه فی معرفه الصحابه، ج ۱، بیروت، دار الفکر، ۱۴۰۹ق/۱۹۸۹م.
۳. اشعری، ابوالحسن علی بن اسماعیل، مقالات الاسلامیین و اختلاف المصلیین، ترجمه محسن مؤیدی، امیرکبیر، ۱۳۶۲.
۴. برهان الدین میر خواند، روضه الصفا، ج ۴، تهران، کتاب فروشی مرکزی، بی تا.
۵. بغدادی، ابوالمنصور عبدالقادر، الفرق بین الفرق، ترجمه محمدجواد مشکور، چاپ چهارم، انتشارات اشراقی، ۱۳۶۷.
۶. بلخی، خدیجه، ستاره شب دیجور، گردآورنده: اسحاق شجاعی، چاپ سوره، ۱۳۸۳.
۷. بهار، مهرداد، جستاری چند در فرهنگ ایران، تهران، انتشارات فکر روز، ۱۳۷۶.
۸. تاریخ سیستان، تصحیح: ملک الشعراء بهار، چاپ دوم، انتشارات پدیده، ۱۳۶۶.
۹. تاریخ طبری، ج ۶، نرم افزار المکتبه الشامله
۱۰. تیمور خانوف، ل. تاریخ ملی هزاره، ترجمه عزیز طغیان، قم، اسماعیلیان، ۱۳۷۲.
۱۱. حبیبی، عبدالحمید، تاریخ افغانستان بعد از اسلام، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۳، چاپ دوم.
۱۲. حسینی مزاری، عبدالعظیم، هفته نامه وحدت، شماره ۳۷۷، ۱۳۷۸/۱۲/۱۹.
۱۳. خواجه نظام الملک، ابوعلی حسن طوسی، سیر الملوک (سیاست نامه)، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۳، چاپ هفتم.

۱۴. دولت آبادی، بصیر احمد، هزاره‌ها از قتل عام تا احیای هویت، قم، ابتکار دانش، ۱۳۸۵.

۱۵. روشن ضمیر، مهدی، تاریخ سیاسی و نظامی دودمان غوری، تهران، دانشگاه ملی، ۱۳۶۵.

۱۶. زین الاخبار، نسخه خطی

۱۷. عبدلی، حسین، بررسی اوضاع سیاسی-اجتماعی شیعیان افغانستان از فرمانروایی درانی تا کودتای سرخ، پایان نامه کارشناسی ارشد، بی تا. گرفته شده از سایت پژوهش سرای تاریخ افغانستان.

۱۸. فارانی، داود، در آینه تاریخ، منتشر شده از تلویزیون کابل، یادنامه مبارزه راه آزادی و قهرمان ضد استبداد شهید عبدالخالق، مرکز فرهنگی نویسندگان، ۱۳۷۲.

۱۹. فرخ، مهدی، «نظری به مشرق» تاریخ سیاسی افغانستان، ج ۱، قم، احسانی، ۱۳۷۱، چاپ دوم.

۲۰. کاتب، ملا فیض محمد، وقایع افغانستان به نام بدل سراج التواریخ، ج ۳، تهران، ارگان نشراتی سید جمال الدین حسینی (حبل الله)، ۱۳۷۲، چاپ اول.

۲۱. مزاری، عبدالعلی، احیای هویت، انتشارات سراج، زمستان ۱۳۷۴، چاپ اول.

۲۲. مزاری، عبدالعلی، فریاد عدالت، قم، مؤسسه فرهنگی-تحقیقاتی و آموزشی شهید سجادی، پاساژ قدس، پ ۲۲؛ خبرنامه وحدت، شماره ۷۳، پنجشنبه ۱۳۷۱/۹/۲۶، کابل.

۲۳. مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، تهران، قم، صدرا، مرداد ۱۳۸۱، چاپ ششم، ج ۱۴.

۲۴. مفتخری، حسین، قیام حمزه بن آذرک خارجی در سیستان و خراسان، رشد آموزش تاریخ، پاییز ۱۳۸۰، سال سوم، شماره ۷.

۲۵. منهج سراج جوزجانی، طبقات ناصری، تصحیح: عبدالحمید حبیبی، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۵۸.

۲۶. منهج سراج جوزجانی، طبقات ناصری، تحقیق: عبدالحمید حبیبی، ج ۱، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۳، چاپ اول.

۲۷. نجفی، علی، روایت افتخار (تاریخچه مبارزات ابراهیم خان گاو سوار)، چاپ اول، قم، مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان، ۱۳۷۷.

۲۸. یار شاطر، احسان و دیگران، تاریخ ایران کمبریج، قسمت اول، ترجمه حسن انوشه، تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۳، ج ۳.

۲۹. یعقوبی، البلدان، نرم افزار المکتبه الشامله.

نگاهی به شخصیت سیاسی - دینی شهید مزاری (ره)



■ غلام عباس فیاضی*

ولاتحسین الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احياء عند ربهم
یرزقون. (آل عمران/ ۶۹)

مهندارید که کشته شدگان در راه خدا مردگان اند، بلکه زندگانی
هستند که نزد پروردگار شان روزی می‌خورند.

در منطق قرآن شهیدان نه تنها مرده بلکه زندگان الهام‌بخش
هستند که نام و یاد شان یادآور آرمان‌ها، ارزش‌ها و اهداف متعالی
آنان بوده و معناگر زندگی توحیدی یک انسان موحد است.

در این منطق آسمانی شهید و شهادت واژه‌های مقدس، آرمان ساز
و انگیزه آفرینی هستند که ملت‌های آزادی‌خواه و عدالت‌پیشه را
در مسیر پرپیچ و خم تاریخ و در عبور از دل طوفان‌های حوادث به
سوی افق‌های روشن و امیدبخش رهنمون گشته و روحیه
ایستادگی، پایداری و مقاومت را در میان توده‌های محروم زنده و
پابنده نگه می‌دارد.

جامعه‌ی هزاره افغانستان که صدها سال با ظلم، ستم، بیدادگری،
کشتار بی‌رحمانه، تبعید، نسل‌کشی و کوچ اجباری به وسیله
حاکمان جائز، ستمگر، مستبد و خون‌آشام (عبدالرحمن خانی)
دست به گریبان بوده است، مهم‌ترین سنگر و پایگاه معنوی که
این ملت زجر کشیده را به زندگی امید بخشیده و در پی
آرمان‌های بلند عزت و آزادگی به حرکت آرام و پیوسته واداشته
است، تکیه بر نیروی رهایی‌بخش شهید و شهادت آگاهانه بوده
که از عالی‌ترین آموزه‌های دینی و اعتقادی به شمار می‌آیند.

ایمان معرفت‌آمیز به آرمان، اهداف، پاسداری از عزت و آزادگی،
ایستادگی در برابر بیدادگری و افزون‌طلبی و مجاهدت و تلاش
برای تحقق عدالت‌خواهی و عدالت‌گستری و صدها آموزه اصیل و
اساسی دیگری را که مردم و ملت ما از مکتب پرفروغ شهید و
شهادت فرا گرفته و در مسیر مبارزاتی خویش در چارچوب (جنبش
عدالت‌خواهی) به کار بسته‌اند تا بنیان ظلم و نابرابری را برچیده و
عدالت و دادگری را به آیین زندگی انسان مسلمان در جغرافیای
افغانستان تبدیل نمایند.

دوران پراکندگی انقلاب که تمامی سنت‌های معمول زندگی جمعی
را به هم‌ریخت، معادلات سیاسی اجتماعی را از ریشه دگرگون
ساخت و شرایط طوفانی را بر کشور حاکم نمود. در چنین اوضاع
آشفته و نابسامان بود که مزاری کبیر شهید(ره) به عنوان یک
مجاهد مکتبی و یک مسلمان مسؤولیت شناس و مسؤولیت پذیر
با تکیه بر جهان‌بینی توحیدی و ایدئولوژی شیعی، پرچم سرخ

جنبش عدالت‌خواهی را آگاهانه بدوش کشیده و مسؤولیت مدارانه
وارد عرصه‌ی مقدس جهاد رهایی‌بخش کشور اسلامی ما از سلطه
کفر و بیگانگان گردید.

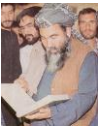
این شخصیت فرزانه و این تربیت یافته مکتب امام صادق(ع) در
دوران جهاد و مقاومت با هدف آزادی کشور، نفی استبداد سیاسی
و تأمین عدالت اجتماعی رهبری جنبش عدالت‌خواهی را عهده‌دار
گردید.

اما به‌راستی این رهبر کم‌نظیر و انقلابی که شخصیت او
الهام‌بخش، اندیشه‌های رهایی‌بخش و سخنان به ظاهر ساده و
بی‌پیرایه‌اش که امروز به اساسی‌ترین خواسته‌های عدالت‌خواهان
کشور تبدیل گردیده است را چگونه باید شناخت؟

آیا مزاری صرفاً یک مرد سیاسی بود؟ یا تنها یک رهبر قومی بود؟
یا نه؛ بلکه یک انسان مسلمان آگاهی بود که بر اساس آرمان‌های
اعتقادی و به حکم ادای تکلیف شرعی و باهدف احیای ارزش‌های
دینی فعالیت‌های سیاسی، جهادی و مبارزاتی خویش را آغاز نمود؟
سال‌هاست که اندیشمندان، متفکران و صاحبان قلم و اندیشه
پیرامون ابعاد شخصیت شهید مزاری با شیوه‌های گوناگون سخن
گفته و در جهت تبیین اهداف و آرمان‌های تلاش‌های علمی
فراوان نموده‌اند تا مطابق نیازها و شرایط سیاسی فرهنگی حاکم
بر کشور، پیام‌های همیشه زنده و پابنده تفکر آن شهید والامقام را
برای نسل در حال رشد کشور بازخوانی نموده‌اند تا رشد سیاسی
اجتماعی نسل امروز و فردای کشور مطابق اندیشه‌های والا و
رهایی‌بخش شهید مزاری(ره) شکل بگیرد که این تلاش‌ها در
جای خود ارزشمند و قابل قدر است.

اما در اوضاع آشفته‌ی فرهنگی کنونی کشور که جریان‌های متعدد
فکری و سیاسی با هدف دست‌یابی به موقعیت‌های تعیین‌کننده
سیاسی اجتماعی و حتی فکری، فرهنگی از نام بلند مزاری کبیر
شهید(ره) به عنوان مرجع مشروعیت بخش حرکت‌های تشکیلاتی
و سازمانی خود استفاده کرده و بعضاً در صدد تحریف شخصیت
دینی آن مرد بزرگ از یک چهره‌ی دین‌مدار به یک رهبر تقریباً
قرارداد محور و سکولار مشرب هستند، رسالت دینی و مسؤولیت
انسانی و اسلامی رهروان صدیق آن شهید راه عدالت به خصوص
آگاهان جامعه‌ی هزاره و شیعه ایجاب می‌کند که با درک شرایط
حساس کنونی به تفسیر و تبیین درست شخصیت مکتبی این
مجاهد مرد سنگرهای جهاد و مقامت پرداخته و از تحریف راه و
رسم مبارزاتی آن پرچم‌دار جنبش عدالت‌خواهی راستین توسط
عدالت‌سرایان دروغین جلوگیری نمایند.

* کارشناسی ارشد علوم سیاسی



به نظر می‌رسد که با توجه عمیق، واقع‌بینانه و آگاهانه به این واقعیات که مزاری کبیر شهید؛

۱. شاگرد مدرسه جهاد و مجاهدت،

۲. سردار سنگرهای پایداری و مقاومت،

۳. رهرو طریق آزادی و عدالت،

۴. آرزومند پرواز آسمانی شهادت بود، تنها در پرتو این چهار محور اصلی و اساسی است که می‌توان راه و رسم زندگی سیاسی، جهادی و مبارزاتی آن شهید سعید را به گونه‌ی درست تحلیل و ارزیابی نمود.

الف) در مدرسه‌ای جهاد و مجاهدت

تردیدی وجود ندارد که شخصیت و اندیشه‌ای رهبر شهید در فضای علمی معنوی حوزه‌های علمیه (چه در داخل و چه در خارج کشور) شکل گرفته و مزاری بزرگ در میان حلقه‌ی از مجاهدان و مبارزان مشهور و نام‌آور جهان اسلام (مانند امام خمینی(ره)، شهید صدر، امام موسی صدر و سید عباس موسوی از رهبران حزب‌الله لبنان) و با الهام پذیری از علامه شهید بلخی(ره) راه و رسم سیاسی و مبارزاتی خویش را فرا گرفته که خواستار حاکمیت فراگیر حکومت اسلامی در سراسر جهان اسلام بودند و اهداف مقدسی را که رهبر شهید ما در دل جهاد و مقاومت دنبال می‌نمود، بدون شک الهام گرفته از مکتب، مذهب، جهان‌بینی توحیدی و ایدئولوژی شیعی بوده که آیاتی مانند:

۱. والذین جاهدو فینا لنهدینهم سبلنا و ان الله لمع المحسنین (عنکبوت/۶۵)

و آن‌ها که در راه ما جهاد کنند، قطعاً به راه خود، هدایتشان خواهیم کرد و خداوند با نیکوکاران است.

۲. ولتکن منکم امه یدعون الی الخیر یامرون بالمعروف و ینهون عن المنکر و اولئک هم المفلحون (آل عمران/۱۰۴)

باید از میان شما جمعی دعوت به نیکی و امر به معروف و نهی از منکر کنند و آن‌ها همان رستگاران‌اند.

۳. فضل الله المجاهدین علی القاعدین اجرا عظیما (نسا/۹۵)

برتری داده خداوند مجاهدان را بر نشستگان به اجر عظیم.

جهاد در راه خدا، دعوت مردم و جامعه به ارزش‌ها و دستیابی به جایگاه رفیع و معنوی مجاهدان درس‌ها و آموزه‌های هستند که آن (پیر خردمند) را به دنیای مقدس جهاد کشانید تا مسؤولیت انسانی و رسالت اسلامی خود را در قبال مردم، تاریخ و کشورش ادا نماید و حقا که چنین کرد.

ب) در سنگر مقاومت

سنگر مقاومت شهید مزاری در غرب کابل، افق جدید درخشش شخصیت شهید مزاری است. درست زمانی این سنگر ارزش‌مدار و عدالت محور شکل گرفت که حرکت‌هایی جهادی از مسیر اصلی خودش منحرف گشته و اندیشه‌ای جهاد و مجاهدت جایش را به

تفکر قدرت محوری و انحصارطلبی بانگیزه‌های فاشیستی و قبیله‌گرایی عوض کرده بود.

مزاری کبیر شهید(ره) در فضای که جنون قدرت و ریاست از یکسو و توطئه و نیرنگ دشمنان ملت افغانستان از سوی دیگر سایه‌ای شوم خود را بر سر مردم بی‌چاره این کشور گسترده بود، در سنگر مقامت از عدالت، برادری و برابری ملیت‌ها در افغانستان سخن گفته و چنین می‌فرمود: «ما مردم افغانستانیم هیچ نژادی را نفی نمی‌کنیم. ترکمن است، هزاره است، تاجیک است، افغان است، ایماق است. (احیای هویت، ص ۳۳) ... «باید آگاه بود که حق داده نمی‌شود بلکه گرفته می‌شود، لذا برای حق گرفتن باید آماده بود.» (همان، ص ۲۸) ... «وحدت ملی را ما در افغانستان را یک اصل می‌دانیم.» (همان، ص ۱۴۶)

فریادهای عدالت‌خواهانه‌ی شهید مزاری در غرب کابل و در سنگر مقاومت نشان‌دهنده‌ی عمق تفکر دینی و آرمانی آن رهبر فرزانه و خردمند است که (همیشه فریادش خدا، ارزش‌ها و نفی غرور و تکبر بود تا رهروانش را در مسیر عدالت‌خواهی بر اساس آموزه‌های دینی تربیت نماید) و امروزه سخنان آن مرد بزرگ گران‌بهارترین سرمایه برای پیروانش هست تا با استفاده از این سرمایه گران‌سنگ خط فکری و آرمانی آن مجاهد مرد عدالت‌خواه را به گونه‌ی شایسته و بایسته تفسیر و تحلیل نموده و چشم‌انداز آینده‌ی نسل مزاری شناس و مزاری باور را اصیل، حق محور، عدالت‌خواهانه و مکتب‌گرایانه ترسیم نمایند.

ج) در مسیر عدالت‌خواهی

بدون شک کلیدی‌ترین واژه‌های که در تفسیر و تحلیل درست شخصیت دینی، سیاسی و مبارزاتی رهبر شهید اثرگذار بوده و رمزگشای اندیشه‌های والای آن رهبر فرزانه می‌باشد، عدالت‌خواهی، است.

مشکل تاریخی و درد بی‌درمان جامعه‌ی افغانستان همیشه ظلم، بیدادگری، طغیان و توحش بوده است که قرن‌ها روح و روان ملت افغانستان را به‌طور عام و هزاره‌های این کشور را به گونه‌ی خاص آزار داده و یک ملت را سال‌ها از قافله‌ی دانش، تمدن، فرهنگ و پیشرفت عقب نگه‌داشته است.

مزاری بزرگ(ره) با درک این واقعیت تلخ تاریخی که ریشه‌ای

مصیبت‌ها و مشکلات جاری در افغانستان حاکمیت برخاسته از

ظلم و بی‌عدالتی است. تمام تلاش و کوشش خود را به کار بست

تا مسیر قدرت و حاکمیت را از ظلم، تبعیض و انحصار به عدالت،

مشارکت و هم‌پذیری سیاسی و اجتماعی برگرداند.

اگر می‌فرمود: «ما می‌خواهیم دیگر در این کشور هزاره بودن عیب نباشد و یا می‌فرمود: «سه چیز در این مملکت در آینده می‌خواهیم: رسمیت مذهب ما و دیگر این که تشکیلات گذشته ظالمانه بوده باید تغییر کند، سوم این که شیعه در تصمیم‌گیری شریک باشد.»



عشق به لقاءالله آن چنان در تار و پود مردان حق رسوخ می کند که دنیا با تمام زرق و برقش در نظر آنان کوچک تر از آن است که توان فریب دادن آن ها را داشته باشد.

مزاری کبیر شهید(ره) یکی از آن مردان بزرگی است که عشق به لقاءالله در وجودش موج می زد. آن گونه که در آخرین سخنرانی اش فرمود: «خواستیم که در کنار شما خونم این جا بریزد، در بین شما کشته شوم.» (همان، ص ۲۲۲) در حقیقت همین خداشناسی، خداباوری و خداگرایی است که او را به سمبل عدالت خواهی و الگوی الهام بخش تبدیل نموده تا نسل امروز و فردای کشور بدانند که آن شاگرد مکتب جهاد و مجاهدت، آن سردار



سنگرهای پایداری و مقاومت، آن فریادگر عدالت و دادگری و آن آرزومند عشق و شهادت، استوارترین اسوه ای تاریخ معاصر کشور است.

نتیجه

در یک قضاوت واقع بینانه شخصیت رهبر شهید تفسیری جز یک مجاهد آگاه، مسؤولیت شناس و مسؤولیت پذیر و جز یک رهبر دینی که خط فکری اش الهام گرفته از مکتب انبیا و اولیا(ع) بوده، تفسیر دیگری ندارد!

منابع

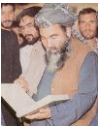
۱. قرآن کریم
۲. احیاء هویت (مجموعه سخنرانی های استاد شهید(ره))

(همان، ص ۷۵) و اگر اصرار داشت مشکل جنبش شمال به رهبری (جنرال دوستم) را قبل از خواسته های خود و مردمش حل نماید. تمامی حرکت های واقع بینانه و صلح طلبانه آن شهید عزیز در راستای همان هدف متعالی عدالت خواهی ایشان قابل تحلیل و

بررسی هست، زیرا آن سردار سرافراز با داشتن طرح و اندیشه در صدد التیام دردهای بی درمان مردم و ملت افغانستان به گونه ای ریشه ای و بنیادین بود که برای دسترسی به این هدف ارزشمند، الهی، کارساز و کارآمد تا پای جان در سنگر مقاومت ایستادگی و پایداری نمود.

(د) در آرزوی شهادت

مردان باورمند، بزرگ منش و آزاده که روح مواج شان در قفس تنگ مادیت دنیا آرام و قرار نداشته و پیوسته به سوی بی کرانه های معنویت در پرواز است، در کنار تلاش و تکاپو برای رهایی انسان ها از بند استبداد و استثمار حاکمان جور، آرزوهای بزرگ و فرا مادی نیز زندگی آرمانی و اعتقادی شان را رقم زده و پیوسته در جستجوی وصال جان به جانان و پیوند دل به دلبر بی همتای خویش اند!



اصول جنبش عدالت خواهی در افغانستان

■ علی دوست سبحانی*

پیش در آمد

جریان عدالت خواهی در افغانستان از آغاز قیام های ضد ظلم و ستم، تا شکل گیری جنبش عدالت خواهی به رهبری شهید مزاری، اصولی را راهنمای عمل خود قرار داده که در تمامی مراحل مبارزاتی تجاوز از آن اصول به هیچ وجه جایز نیست؛ اصل استقلال، اصل وحدت ملی، اصل برابری اقوام، اصل آزادی و مبارزه با استبداد و اصل دفاع از ارزش های دینی از اصول پایدار و غیر قابل چشم پوشی است که بنیاد مبارزات جنبش عدالت خواهی در افغانستان را تشکیل می دهد. در پرتو این اصول است که ما می توانیم رهروان حقیقی شهید مزاری را از مدعیان دروغین آن باز شناسیم. در این نوشته اصول مزبور به اختصار توضیح داده می شود.

۱. اصل استقلال

یکی از اصولی که در طول تاریخ، عدالت خواهان برای به دست آوردن آن، جان شان را فدا کردند، استقلال افغانستان است. افغانستان چه در زمانی که رسماً تحت حمایت انگلیس قرار داشته و چه بعد از آن، هیچ گاه از استقلال کامل برخوردار نبوده است. حاکمان افغانستان همیشه به قدرت های خارج از افغانستان وابسته بوده و اکثراً بر اساس اهداف آن ها عمل می کرده اند. به خصوص از زمان عبدالرحمن که به خاطر سر سپردگی وی به دولت بریتانیا، کشور ما به طور رسمی تحت حمایت انگلیسی ها قرار گرفت و بر اساس دستورات آن ها سیاست های تفرقه افکنانه را در میان مردم افغانستان اعمال نموده و مردم مسلمان را به نام پشتون، تاجیک، هزاره، ازبک، شیعه و سنی به جنگ های خانمان سوز گرفتار کرد. حاکمان بعد از او نیز بدون استثنا این وابستگی را به نحوی ادامه دادند که تداوم جنگ، نا امنی و عقب ماندگی همه جانبه ی افغانستان نتیجه این وابستگی ها بود. عدالت خواهی در افغانستان از زمان مشروطه ی اول به این طرف، دفاع از استقلال و عدم وابستگی به اجانب را چه در عمل و چه در مرام نامه ها، به عنوان یکی از اصول خدشه ناپذیر خود مورد تأکید قرار داده است. (حبیبی، ۱۳۷۲، ص ۳۲) اصل استقلال افغانستان، هم در مشروطه ی اول و هم در مشروطه ی دوم مورد تأکید صریح مشروطه خواهان بوده است. (غبار، ۱۳۷۵، ج ۲، ص ۱۲۲۱)

جنبش عدالت خواهی رهبر شهید بابه مزاری نیز به شدت در مقابل دخالت کشورهای که به بهانه ی کمک در زمان جهاد، در امور داخلی افغانستان دخالت می نمودند، ایستاده و می گوید:

«شانزده سال کشورهای اسلامی به جهاد ما کمک کرد، سر جایش؛ ما از این ها تشکر می کنیم؛ چه سعودی باشد یا پاکستان باشد یا ایران باشد یا کشورهای دیگر باشد، حق نمی دهیم بر این که در مسایل داخلی ما دخالت بکند.» (ضیایی، ۱۳۸۸، ص ۱۶۴)

۲. اصل وحدت ملی و هویت ملی

اصل دیگری که از مشروطه اول تا شکل گیری جنبش عدالت خواهی به رهبری شهید مزاری روی آن تأکید فراوان صورت گرفته، وحدت و هویت ملی است. هویت ملی زمانی شکل می گیرد یا تقویت می شود که روحیه ی هم کاری و پذیرش اقوام ساکن در کشور به وجود آمده و از تبعیض و نابرابری های اجتماعی دوری گردد؛ چیزی که متأسفانه در افغانستان از زمان تأسیس آن تاکنون عملاً تحقق پیدا نکرده است. از این رو است که در افغانستان تاکنون وحدت ملی و هویت ملی به معنای واقعی آن شکل نگرفته است.

عدالت خواهان در طول تاریخ، وحدت و هویت ملی را به عنوان یک اصل در نظر گرفته و خواهان شکل گیری و تقویت آن در کشور بوده اند. وحدت ملی زمانی به وجود می آید که همه ی افراد متعلق به افغانستان، از حقوق مساوی و وظایف و تکالیف یکسان برخوردار باشند و بین ساکنان کشور تبعیض قومی، زبانی، مذهبی و منطقه ی وجود نداشته باشد. در بند ۴ مرام نامه جنبش مشروطه اول «آشتی و تفاهم بین تمام اقوام و قبایل افغانستان و تحکیم وحدت ملی» و در بند ۹ «تأمین اصول مساوات و عدالت اجتماعی». مورد تأکید قرار گرفته است. (حبیبی، ۱۳۷۲، ص ۳۲)

بنیان گذاران مشروطه ی اول، توجه داشته اند که وحدت ملی وقتی شکل می گیرد که در جامعه مساوات و عدالت اجتماعی وجود داشته باشد، روی این ملاحظات این موارد را جزء مرام نامه و اصول اساسی جنبش قرار داده اند، در مرام نامه حزب وطن (ماده، ۵) نیز بر تقویت وحدت ملی، عدالت اجتماعی و حفاظت از حقوق و منافع عامه تأکید شده است. (غبار، ۱۳۷۵، ج ۲، ص ۳۳۴) در اینجا وحدت ملی و تأمین عدالت اجتماعی باهم ذکر شده، و مشخص است که بدون عدالت اجتماعی دم زدن از وحدت ملی، فریبی بیش نیست. شهید مزاری بنیانگذار جنبش عدالت خواهی نیز وحدت ملی را به عنوان یک اصل مطرح کرده و می فرماید: «وحدت ملی را ما در افغانستان یک اصل می دانیم و روش حزب وحدت این است که با کس جنگ نداریم و ما با همه احزاب و ملیت ها احترام قائلیم و برای همه حق مساوی طبق نفوسشان می خواهیم و بر همین اساس برای مردم خود حق می خواهیم.

* دانش پژوه دکتری قرآن و علوم تربیتی



پذیرفته، حقوق هر قوم و جمعیت مطابق میزان حضور شان داده شود. تنها در چنین وضعیتی است که کشور ما می‌تواند آرامش و آسایش را تجربه کند. چنانچه این حقیقت پذیرفته نشود و کسانی سعی در کتمان هویت و تضييع حقوق اقوام ساکن در کشور نمایند، جامعه‌ی ما هیچ‌گاه به امنیت و آسایش نخواهد رسید. در این جهت ما برای این که حرف خود را مستند کرده باشیم، نگاهی سنجش‌گرانه به جمعیت چند ولسوالی مناطق پشتون نشین و هزاره نشین می‌اندازیم، با توجه به این که امکانات دولتی، از جمله

کرسی‌های نمایندگی مجلس افغانستان بر اساس واحدهای اداری یعنی ولسوالی توزیع می‌گردید، این تفاوت و تبعیض معنی دار خواهد بود. بر اساس تخمین یک موسسه‌ی آمریکایی در سال ۱۹۹۰م ولسوالی‌های دایکندی دارای ۱۲۱۳۶۱، شهرستان ۸۰۵۱۷ نفر، جاغوری ۱۲۰۵۵۴ و ناور ۷۷۹۶۹ نفر نفوس و ولسوالی‌های علیشینگ ۷۸۸، موسی خیل



۳۰۰۰، دومه ۵۹۲۱ و ورمه‌ی ۴۳۳۳ از ولایت پکتیکا؛ از این مقایسه معلوم می‌شود که در یک منطقه ۷۸۸ نفر، مستحق یک واحد اداری دانسته شده و در مقابل در منطقه دیگر ۱۲۱۳۶۱ نفر، هر دو از حق نمایندگی یکسان و امکانات برابر برخوردارند. (دولت‌آبادی، ۱۳۸۰، ص ۱۳۶-۱۶۷)

روی این ملاحظات، جنبش عدالت‌خواهی روی برابری اقوام در برخورداری از مزایا و تکالیف و همچنین روی به رسمیت شناخته شدن هویت اقوام تأکید داشت. شهید مزاری رهبر جنبش عدالت‌خواهی همواره بر این نکته تأکید می‌کرد: «ما حقوق همه‌ی مردم افغانستان را طبق نفوس و به تناسب حضور شان در صحنه‌های جهادی، می‌خواهیم. خواست ما تأمین عدالت، برابری و برادری میان مردم افغانستان است و ما می‌خواهیم ستم‌های چندین قرن بر مردم افغانستان پایان یابد و جامعه‌ی به جود آید که در آن از تبعیض، برتری‌گری، تفاخر و افزون‌خواهی خبری نباشد و کلیه‌ی مردم افغانستان از هر قوم و نژاد و با هر رنگ و زبان برادرانه و برابر زندگی کنند.» (غفاری لعلی، ۱۳۸۳، ص ۶۸-۶۹).

۵. اصل آزادی و مبارزه با استبداد

راه‌حل برای افغانستان تفاهم است نه حذف یکدیگر» (احیای هویت، ۱۳۷۵، ص ۱۴۷)

۳. اصل دفاع از ارزش‌های اسلامی

دفاع از ارزش‌ها و دستورات دین مقدس اسلام، به عنوان یک اصل تغییر ناپذیر برای احزاب و رهبران عدالت‌خواه در نظر بوده و هیچ‌گاه از این اصل کوتاه نیامده اند. این اصل در مرام‌نامه‌ها و گفته‌ها انعکاس یافته است. در بند ۱ مرام‌نامه جنبش مشروطه آمده است: «اطاعت به اصول اسلام و تقدیس قرآن کریم و قبول

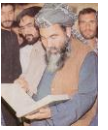
تمام احکام اسلام.» (حبیبی، پیشین، ص ۳۳)

شهید مزاری نیز بر اسلامی بودن نظام سیاسی تأکید داشت و می‌فرمود: «بزرگ‌ترین آرزوی من ایجاد یک حکومت اسلامی است که حقوق همه‌ی ملیت‌ها طبق اسلام به آن اعاده شود و ما برای این خاسته مبارزه می‌کنیم و اگر موفق شویم خوشوقت هستیم.» (ضیایی، پیشین، ص ۲۴۵)

ندای اسلام‌خواهی و دفاع از ارزش‌های دینی در گفته‌ها و عمل کرد شهید مزاری بیش از همه انعکاس یافته است. ایشان از این که می‌دید کسانی به نام اسلام ظلم و استبداد روا می‌دارند، رنج می‌برد و اسلام را تنها راه نجات جامعه‌ی انسانی می‌دانست: «اسلام یک مکتب زنده‌ای است که برای نجات دادن بشریت در عالم عرض اندام نموده و مکاتب دیگر روز به روز به طرف بطلان می‌رود. اسلام روز به روز حقایق، عدالت و جامعیت را به اثبات می‌رساند.» (همان، ص ۲۵۹).

۴. اصل عدالت اجتماعی

یکی از واقعیت‌های غیر قابل انکار، وجود اقوام مختلف در این کشور است. بهترین راه آن است که همه، اصل هویت اقوام را



یکی دیگر از اصولی که در طول تاریخ، روی آن تأکید زیادی صورت گرفته است، اصل آزادی است؛ آزادی در تمام عرصه‌های فردی، اجتماعی، سیاسی و مذهبی. در افغانستان به خصوص از زمان حاکمیت عبدالرحمن به بعد استبداد، در تمام عرصه‌های حیات اجتماعی حاکمیت مطلق پیدا کرد به گونه‌ای که هیچ صدای اعتراضی شنیده نشده و بلکه انتقاد به منزله‌ی دشمنی تلقی شده و منتقدان یا سر به نیست می‌شد و یا جای شان در زندان بود. اگرچه در برهه‌ای از زمان مجلس ملی، به صورت نمایشی، در جامعه‌ی ما وجود داشته اما تصمیم‌گیری‌ها هیچ وقت بر اساس نظر و رای شورای ملی و اکثریت جامعه نبوده است. در تمام موارد، معیار عمل، رأی و نظر حاکمان بوده است.

به همین خاطر عدالت‌خواهان در طول تاریخ، بر اصل آزادی سیاسی و اجتماعی، به عنوان یکی از اصول اساسی خود تأکید کرده است. در دو بند از مرام‌نامه مشروطه اول، روی آزادی سیاسی و اجتماعی و کشاندن تصمیم‌ها به سمت شورا، با صراحت تأکید شده است. به عنوان مثال در بند دوم می‌خوانیم: «کوشش مداوم در به دست آوردن حقوق ملی و مشروط ساختن رژیم حکومت تحت نظر نمایندگان ملت و تأمین حاکمیت ملی و حکم قانون» و در بند هفت همین مرام‌نامه «تأسیس مجلس شورای ملی از راه انتخابات آزاد نمایندگان مردم.» مورد تأکید قرار گرفته است. (حبیبی، پیشین، ص ۸۸)

شهید علامه بلخی یکی از آزادی‌خواهان، استبداد را منشأ همه‌ی مشکلاتی دانسته که مغز مردم و جوانان را می‌پوساند. ایشان در اشعار گوناگون این وضعیت اسف‌بار را مورد انتقاد قرار داده و از آن به عنوان مادر همه مشکلات یاد می‌کرد. (یادواره شهید بلخی، ۱۳۶۸، ص ۱۵۴-۱۵۵)

شهید مزاری رهبر جنبش عدالت‌خواهی نیز استبداد و انحصارطلبی را باعث محرومیت می‌داند: «تا حکومت قانونی به وجود نیاید و آزادی اجتماعی مدنی سیاسی و فرهنگی وجود نداشته باشد

هم‌چنان محرومیت است. (ضیایی، پیشین، ۲۸۴) در جای دیگر از زورگویی و تحمیل اراده‌ی فردی به عنوان مشکل اساسی جامعه‌ی افغانستان یاد می‌کند: «هر کسی از راه زور بخواهد اراده‌ی خود را بر مردم تحمیل کند و واقعیت‌هایی عینی جامعه را انکار کند، مورد ملامت ماست.» (همان، ص ۲۷۷)

سخن آخر

از نظر شهید مزاری تنها راه حل مشکلات افغانستان این است که کشور از حالت انحصارگرایی خارج شده و از طریق انتخابات آزاد و عادلانه، دولت مردمی به وجود آید. وانگهی وحدت و هویت ملی و عدالت اجتماعی تأمین می‌گردد.

فهرست منابع

- ۱) احیای هویت، کانون نویسندگان افغانستان، قم ۱۳۷۵.
 - ۲) حبیبی، عبدالحی، جنبش مشروطیت، قم، نشر احسانی، ۱۳۷۲.
 - ۳) دولت‌آبادی، بصیراحمد، شناسنامه افغانستان، تهران، عرفان، ۱۳۸۰.
 - ۴) شفایی، حسین، «نظام ظاهر شاهی از دیدگاه بلخی»، یادواره شهید بلخی، قم، بخش فرهنگی سازمان نصر، ۱۳۶۸.
 - ۵) ضیایی، رضا، چراغ‌راه، اروپا، بنیاد رهبر شهید، ۱۳۸۸.
 - ۶) غبار، غلام محمد، افغانستان در مسیر تاریخ، قم، ۱۳۷۵.
 - ۷) غفاری لعلی، عبدالله، فریاد عدالت، قم، مؤسسه تحقیقاتی و آموزشی شهید سجادی، ۱۳۷۴.
 - ۸) یادنامه شهید علامه بلخی، شورای فرهنگی سازمان نصر، انتشارات بلخی، ۱۳۶۸.
- عدالت طلبی رهبر شهید مزاری

بازخوانی سه نکته در آخرین سخنرانی تاریخی شهید مزاری (ره)



■ حسین صالحی مالستانی*

مقدمه

شهید مزاری فقط یک قدرت را به رسمیت می‌شناسد و آن قدرت لایزال حق است (احیای هویت، ۲۲۰) و در ماه مبارک رمضان از مردم می‌خواهد که در مسجدها تجمع کرده و شبها را احیا کنند و از خدا بخواهند که خدا آن‌ها را یاری کند تا ذلت گذشته بر آن‌ها تکرار نشود (همان، ۲۲۳). باور عمیق شهید مزاری به قدرت الهی، در تمام زوایای زندگی او نمود برجسته داشته و او هیچ‌گاه خود را به تظاهر، فخر فروشی، خودنمایی، تملق، ریاکاری و مال‌اندوزی آلوده نکرد.



۲) حساسیت در سرنوشت و هوشیاری در برابر خائنان
شهید بابہ مزاری (ره) با اشاره به دوره تاریک عبدالرحمن جنایت‌کار و قتل‌عام ۶۲٪ مردم هزاره، ضربه خائنان داخلی را به مراتب شکننده‌تر از جنگ‌های رو در رو با دشمن برشمرده و استمرار محرومیت‌های تاریخی مردم از مزایای شهروندی را مرور کرده است. ایشان بخصوص به مسائلی مانند: محرومیت بچه‌های هزاره از مکتب در رشته حربی پوهنتون، جوالی‌گری تحمیلی مردم، مسئله کوچی‌ها و تجاوز و ستم آنان تکیه و تاکید کرده است تا مردم از گذشته عبرت بگیرند و تاریخ بر آن‌ها تکرار نشود. ایشان در این راستا می‌گوید: «وقتی که ۶۲٪ مردم ما نابود شد، از آن تاریخ تا حالا که بیش از صدسال می‌شود، ما محروم بودیم، تحقیر می‌شدیم، هزاره بودن عیب بود، شیعه بودن عیب بود، تعمد بود بر این‌که ما را نگذارند به مکتب‌ها، ما را نگذارند به کار کردن و تجارت‌ها، آنچه در این جامعه امتیاز به حساب می‌رفت ما محروم بودیم، در زمان شاه محمود خان رسماً مکتوب می‌نویسد به وزارت فرهنگ که بچه‌های هزاره و شیعه را در مکتب حربی پوهنتون و مکتب‌های ارزش‌دار نگیرد» (احیای هویت، ۲۱۲-۲۱۳).

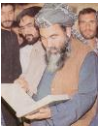
درد مزاری درد محرمیت تاریخی مردم است که متأسفانه در دولت کنونی نیز ما شاهد چنین محرومیت‌های تاریخی هستیم و خدمات متوازن و عادلانه در کشور اعمال نشده و در موارد بسیاری از کنکور گرفته تا استخدام در فرصت‌های شغلی دولتی و اردوی

در روزهای سخت مقاومت عدالت‌خواهی غرب کابل به رهبری استاد عبدالعلی مزاری (ره) در حوت ۱۳۹۳ که از یک‌سو شورای نظار و از سوی دیگر طالبان بر حزب وحدت اسلامی و مردم بی‌دفاع غرب کابل فشار آورده بود و شهید مزاری بنا بر صداقت و رسالت رهبری، از صف مقدم جبهه دیدار می‌کرد، شایعه سازان شایعه فرار ایشان را در کابل پخش کرده بودند، شهید مزاری که دغدغه‌ای جز دلسوزی و همنوایی با مردم نداشت، برای تکذیب این شایعه و امید بخشیدن به مردم با دهان روزه در میان سیل از مشتاقان جریان عدالت‌خواهی در دشت آزادگان غرب کابل حاضر شد و مردم را در جریان تحولات قرار داد. سخنرانی که به عنوان وصیت‌نامه‌ی سیاسی اجتماعی ایشان یاد شده است، حاوی نکات دینی، سیاسی، اجتماعی و تاریخی قابل توجه است که نسل‌های امروز و فردای کشور به آن نیازمندند. در این مقاله، به برخی از نکات کلیدی سخنان استاد شهید اشاره می‌شود تا ادای دینی باشد در برابر خون سرخ آن شهید سعید و یاران صدیقش هم‌چنین ادای رسالتی باشد در مسیر احیای جنبش عدالت‌خواهی، زیرا جامعه خسته از وحشی‌گری و جنگ‌های تحمیلی، امروز بیش از دیروز به بازخوانی زوایایی آن نیازمند است.

۱) توحید باوری و وحدت طلبی

از نکته‌های کلیدی که شهید مزاری (ره) در آخرین سخنرانی خود روی آن تأکید کرده و باور قلبی به آن داشت، توحید باوری و اهتمام به وحدت است و اصولاً پاک دستی، صداقت، صراحت، امانت‌داری، ساده زیستی و پیراستگی از ریاکاری و تملق در وجود شهید مزاری، ریشه در همین تفکر توحیدی ایشان دارد؛ زیرا او غیر از قدرت مطلق الهی به هیچ نیروی دیگر متکی نبوده و تنها در برابر قادر متعال کرنش می‌کرد. مسئله توحید و اتکا به قدرت لایزال الهی بود که شهید مزاری را به وحدت طلبی سوق داد و شعار عدالت را نیز بر بستر توحیدی به رسمیت شناخته و راهکار مبارزه سیاسی خود قرار داد تا بساط ظلم و برتری‌طلبی‌های شیطانی و شرک‌آلود را از جامعه برچیند. شهید مزاری این روحیه را از کانون عمیقاً مذهبی خانواده و تحصیل در حوزه علوم دینی آموخته بود. ایشان از بستر همین اندیشه به مردم سفارش کرد: «شما دو چیز را این‌جا مدنظر بگیرید. یکی توجه به خدا داشته باشید که خدا از همه قوی است. هیچ‌کس در مقابل قدرت او قدرت نیست» (احیای هویت، ۲۱۲، ۲۱۸، ۲۲۰).

* کارشناسی ارشد فقه و معارف



ملی تبعیض‌های ناروایی بر مردم ما روا داشته می‌شود. حادثه‌ی جلریز و دای چوپان در سال ۹۴ و قتل‌عام سربازان هزاره که صادقانه به دولت و ملت خدمت می‌کردند، در بی‌تفاوتی معنا دار دولت‌مردان، تداوم همان سیاست حذف از حربی پوهنتون صورت گرفت.

ایشان از خیانت خائنین در مقاومت عدالت‌طلبانه غرب کابل نیز به تلخی یاد کرده و حادثه غمبار افشار و ۲۳ سنبله را ناشی از توطئه دشمن و خیانت سست عنصرهای خودی، دانسته و نسبت به تکرار تاریخ اکیداً هشدار داده است: «یک مسئله هم در این است که پیر، جوان، مرد، زن، کوچک، بزرگ متوجه باشید که در بین شما کسی خیانت نکند. اگر خائنی می‌آید، تبلیغ می‌کند، خلاف منافع شما ایجاد وحشت می‌کند، ایجاد تشویش می‌کند، باید دستگیر بکنید و بیاورید که جزا بدهیم. این مسئله است که اگر در این دو تا مسئله (توجه به خدا و حساسیت نسبت به خیانت خائنین) توجه نکنید یک‌بار دیگر تاریخ تکرار می‌شود و باز اگر از این شانس گذشت، محروم شدید، صدسال دیگر وقت ضرورت دارد که شما در این موقعیت بیایید» (همان، ۲۱۹). شهید مزاری در قسمت اخیر سخنرانی خود ضمن درخواست همکاری صمیمانه مردم با مدافعان از حقوق آن‌ها، باز هم هوشیاری در برابر خیانت خائنان و معرفی آنان به مراکز ذی‌صلاح تأکید کرده است (همان، ۲۲۴).

جنبش عدالت‌خواهی در افغانستان فراز و فرود بسیاری داشته و انسان‌های بزرگی در این راه فدا شده‌اند اما همه افغانستانی‌ها می‌دانند که اوج عدالت‌خواهی از مقاومت غرب کابل و رهبری شهید بابه مزاری پایه‌ریزی شد و امروزه به یک شعار عمومی و خواسته ملی در افغانستان تبدیل شده است که حرکت مدنی ملت افغانستان از همه‌ی اقوام و جناح‌های سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و زن و مرد کشور در واکنش به جنایت طالبان و داعش در زابل، شاهد گویای این مدعاست و از سوی بسیار حائز اهمیت و درخور دقت بوده و پاسداری از آن برای همه‌ی اندیشمندان، متدینان، خردمندان و اقشار مختلف کشور مهم و ضروری است. دولت نیز باید با وجدان خواب‌رفته خود کلنجار رفته و به خواست وجدان ملی و خاسته‌ی ملت، پاسخ مناسب داده و از همه مهم‌تر باید تصمیم خردمندانه بگیرند و بیندیشند که پادشاهان و سران حکومت در تاریخ این کشور که از عمل کردن طبق عدالت ابا کردند، به کجا رسیدند. دست از قبيله‌گرایی برداشته و به خواسته‌های به‌حق مردم که جزء وظایف اولیه حکومت است بدون فرافکنی و اظهارات ریاکارانه عملاً پاسخ دهند؛ دست از معامله با دهشت افکنان برداشته و به جای رقابت‌های ناسالم و منفی برای خدمت به مردم قدم بردارند.

۳) بازگشت به حق (آرزوی شهادت در راه حق)

شهید مزاری در قسمت دیگری از سخنان خود، ضمن اشاره به شایعه فرار خود از میان مردم با مردمی خسته از جنگ‌های

تحمیلی اطمینان داد که هیچ‌گاه و در هیچ شرایطی مردم را تنها نمی‌گذارد. ایشان آرزوی نهایی خود را صادقانه با مردم در میان گذاشت و به زودی به آن عمل کرد: «من هیچ منفعتی غیر از منافع شما ندارم، اگر من می‌خواستم روی منافع شخصی خود فکر می‌کردم، در این دو سال و هشت ماه هم در کنار شما نمی‌نشستم و این را هم برای شما اطمینان می‌دهم که کمک و یاری از خداست، به امید شما و رحمت الهی، از خدا هیچ‌وقت نخواستیم که من بدون شما درجایی بروم، شما را در معرکه بگذارم و خودم جان خود را نجات بدهم، نه این را از خدا نخواستیم، خواستیم که در کنار شما خونم اینجا بریزد، در بین شما کشته شوم و در خارج از کنار شما هیچ زندگی برابم ارزشی ندارد... از خدا خواستیم که در زندگی خود حقوق شما را از همه بگیرم، آن روزی که حقوق را گرفتم، آن روز از خدا می‌خواهم که برای ما توفیق بدهد، توفیق شهادت را که در بین شما شهید بشوم» (احیای هویت، ۲۲۲-۲۲۳).

سخن اخیر و صادقانه شهید مزاری نکته‌های بسیار آموزنده دارد، هم از لحاظ اعتقادی و خداباوری و هم از لحاظ طرز رهبری و صداقت که استاد مزاری به وعده خود عمل کرد و مردم را تنها نگذاشت.

فرجام سخن

شهید مزاری هویت ملی و دینی داشت؛ هویت ملی ایشان را تعلق او به قوم هزاره و هویت دینی ایشان را باور عمیق توحیدی او تشکیل می‌داد. شهید مزاری را باید با همین هویت بشناسیم و او را به شکل کاریکاتوری، نامتوازن و تقطیع شده از برخی زوایای شخصیتی و تاریخی او مطرح نکنیم. تمام اوصاف مثبت شهید مزاری، ناشی از باور عمیق توحیدی آن رهبر شهید است. نکته دیگر؛ عبرت‌گیری از تاریخ و حساسیت نسبت به مارهایی خوش خط و خال و خائنان داخلی است که در طول تاریخ مهلک‌ترین ضربات را بر پیکره مردم وارد کرده‌اند. شهید مزاری، صادقانه در کنار مردم ماند، دفاع و مظلومانه به شهادت رسید و شهادت او بیش از زندگی آن شهید سرافراز، موجب احیای هویت، وحدت، حق‌طلبی و عدالت‌خواهی گردیده و هم‌چنان، حرکت آفرین است و این خود نشانه‌ی حق بودن راه و خط شهید مزاری است و رمز آن همان ایمان و باور عمیق به خدای واحد است.

منابع

قرآن کریم

۱. شرف‌الدین، عبدالحسین، اجتهاد در مقابل نص، ترجمه علی دوانی، بی‌جا، کتابخانه اسلامی، ۱۳۹۶ق.
۲. مزاری، عبدالعلی، احیای هویت، (مجموعه سخنرانی‌های شهید عبدالعلی مزاری (ره))، قم، سراج، ۱۳۷۴.

عدالت طلبی رهبر شهید مزاری

■ مهدی صالحی *

مقدمه

بدیهی است که رسیدن به پیشرفت و ترقی یکی از مهم‌ترین اهداف هر ملت و دولتی است چرا که رسیدن به آرمان‌ها و دفاع از حقوق خود در عرصه‌های گوناگون، فقط در سایه‌ی پیشرفت میسر می‌شود. ولی برای پیشرفت یک سرزمین پارامترهای متعددی لازم است تا دست به دست هم دهند و زمینه‌ی پیشرفت یک سرزمین را فراهم سازند؛ پارامترهایی هم‌چون عدالت اجتماعی، وحدت تمامی اقشار، توجه به نیروی کارآمد جوان، افزایش میزان تولیدات داخلی و...

شاید بتوان گفت: یکی از مهم‌ترین پارامترها برای پیشرفت هرچه بیش‌تر یک کشور عدالت است؛ آن هم عدالتی که در تمامی سطوح و برای تمامی افراد یک جامعه جریان داشته باشد. عدالت در دین اسلام جایگاه ویژه‌ای دارد و یکی از اصول دین می‌باشد. از این رو، در قرآن (نحل/ ۹۰ و نساء/ ۵۸) و سخنان پیشوایان دین سخن از عدالت بسیار گفته شده است. از جمله پیامبر اکرم (ص) اساس آسمان‌ها و زمین را عدالت دانسته اند. (ابن‌ابی‌الجمهور، ج ۴، ص ۱۰۳)

در افغانستان، نیز این امر از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بوده و هست و افراد زیادی برای محقق شدن عدالت اجتماعی کوشیده اند و بی‌تردید یکی از برجسته‌ترین و شاخص‌ترین شخصیت‌ها و چهره‌های عدالت‌خواه رهبر شهید عبدالعلی مزاری بوده است. شهید مزاری برای پیشرفت، امنیت و زندگی سرفرازانه ملت افغانستان جنبش عدالت‌خواهی را به شکل ریشه‌داری در این کشور راه انداخت. اکنون می‌خواهم در رابطه با برخی سخنان، تلاش‌ها و مواضع ایشان در این زمینه به طور مختصر بپردازم.

شهید مزاری و عدالت‌خواهی

شهید مزاری اهتمام خاصی به عدالت داشتند اگر در سخنان رهبر شهید مقداری تأمل شود، این امر کاملاً روشن می‌شود. نکته‌ی قابل توجه این‌جاست که در گذشته‌ی نه چندان دور در حق شیعیان و بالخصوص قوم هزاره ظلم‌های فراوانی از جانب برخی اشخاص و گروه‌ها صورت گرفته بود، ولی رهبر شهید با توجه به این موضوع نه تنها خواهان هیچ‌گونه تعدی انتقام‌جویانه و ظلم نسبت به آنان نبود، بلکه به برقراری عدالت برای تمامی اقشار و قومیت‌ها خصوصاً شیعیان و هزاره‌های افغانستان اصرار می‌کرد.

بابه مزاری دشمنی ملیت‌ها را فاجعه‌ای بزرگ می‌دانست و از این رو، حذف یک قوم یا ملیت در اندیشه‌ی شهید مزاری راهی نداشت. ایشان به‌جای پروژه‌ی شکست خورده‌ی حذف یک ملیت از افغانستان که در گذشته توسط برخی مانند عبدالرحمن خان صورت پذیرفت و البته محکوم به شکست بود، راه حل را برادری ملیت‌ها در این سرزمین می‌دانست و این موضوع را در هر شرایطی تکرار می‌کرد. (احیای هویت، ۸۶-۸۷؛ ضیایی، ۱۵۷).

شهید مزاری در سخنانی با اعضای شورای صلح غرب کابل در آبان سال ۱۳۷۲ می‌گوید: «از آن زمانی که حزب وحدت اسلامی افغانستان تشکیل شده و فعالیت کرده است، تمام تلاش آن به خاطر تأمین حقوق ملیت‌ها بوده و صحبت از حقوق ملیت‌ها، به معنای برادری ملیت‌هاست.» (احیای هویت، ۸۶-۸۷)

نکته‌ی دیگر اینکه برای برپایی هرچه بهتر عدالت اجتماعی نیاز است تا ابتدا یک نظام و حکومت عادلانه شکل بگیرد تا بتواند از عهده‌ی این مسؤولیت برآید. برای تحقق این امر نیز رهبر شهید پیشنهادات راهبردی و مفیدی را در دومین سمینار بررسی مسایل سیاسی افغانستان در سال ۱۳۷۲ ارائه کردند و می‌گوید: «در گذشته هیچ‌گاه نظام عادلانه‌ی خالی از تبعیض و ظلم در افغانستان وجود نداشته و پایه‌های تبعیض و ظلم بی‌عدالتی در نظام‌های گذشته‌ی کشور گذاشته شده است، طبیعی است که بعد از چهارده سال جهاد، همه‌ی اقشار مردم می‌خواهند که مطابق موازین اسلامی و بر مبنای عدالت اجتماعی، نظام دلخواه‌شان را به وجود بیاورند و همه در به وجود آوردن نظام و حکومت و در اداره‌ی آینده و آبادانی مملکت، شریک و سهمیم باشند.» (احیای هویت، ص ۱۴۹، ۱۵۴-۱۵۵).

شهید مزاری در راستای تحقق عدالت اجتماعی، نیز در این سمینار پیشنهاداتی را ارائه کردند همچون تعدیل واحدهای اداری، انتخابات، حل مسئله‌ی کوچی‌ها و مهاجرین و حق رأی داشتن آن‌ها و رعایت حقوق زنان و حق رأی آنان؛ پیشنهاداتی که اگر در آن روز عملی می‌شد شاید مسیر تحولات افغانستان در زمینه‌ی سیاسی-اجتماعی بسیار تغییر می‌کرد.

رهبر شهید عمر گران‌بهای خود را در راه تحقق عدالت اجتماعی در افغانستان صرف کرد؛ عدالت برای همه و برای همیشه. ایشان در آخرین سخنرانی خود در سال ۱۳۷۳ نیز از این موضوع مهم سخن گفتند و تأکید کردند تا وقتی که حقوق ملت ما داده نشود، ما راه مان را ادامه می‌دهیم و اجازه‌ی ظلم را به هیچ‌کسی نمی‌دهیم.

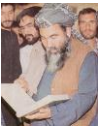
نتیجه

شهید بابیه مزاری تمام تلاش خود را برای تحقق عدالت اجتماعی در افغانستان به کار بست و از هر طریقی که به عدالت اجتماعی و احقاق حقوق ملیت‌های محروم در جامعه افغانستان کمک می‌کرد، استقبال و حمایت می‌نمود. او در راه تحقق عدالت شهید شد. ولی با خون سرخ او و یاران با وفایش درخت جریان عدالت خواهی در افغانستان آبیاری شده و ریشه دarter از پیش به برگ و بار نشست و همچنان موج می‌آفریند و طیف‌های مختلف جامعه به خصوص جوانان را به سمت عدالت‌خواهی و حق طلبی هدایت می‌کند. پس شهید مزاری زنده و اثرگذار است.

منابع

۱. قرآن کریم
۲. احسانی، ابن‌ابی‌الجمهور، عوالی اللئالی، قم، دار سیدالشهداء للنشر، ۱۴۰۵ق.
۳. احیای هویت (مجموعه سخنرانی‌ها)، قم، سراج، ۱۳۷۴.
۴. ضیایی، رضا، چراغ‌راه، بنیاد بابیه مزاری، نمایندگی اروپا، ۱۳۸۸.





شهید مزاری و رهبری سیاسی عادلانه

■ محمد هاشم رضایی *

مردم افغانستان در طول تاریخ سرگذشت‌های تلخ و شیرین فراوانی را تجربه کرده‌اند. از حاکمان غارتگر، مستبد، خود کامه و ستمگری چون احمد شاه ابدالی، عبدالرحمان خان و اخلاف ایشان - که کشور را به خاک سیاه نشانده - گرفته تا قتل و کشتارهای بی‌رحمانه و غارت و چپاول‌ها و صدها مصیبت دیگر. یکی از سرگذشت‌های بسیار تلخ و غمبار، دوران معاصر ظهور گروه طالبان در این کشور است. این گروه بیش از دو دهه می‌شود که در این کشور به جنگ، ترور، تجاوز و انواع جنایات ضد اسلامی و انسانی مشغول است و امنیت را از مردم سلب کرده و وحدت ملی را به مخاطره انداخته است. بزرگترین جنایت تاریخی گروه طالبان، به شهادت رساندن رهبر شهید استاد مزاری (ره) است که در

مهم‌ترین مبانی تحقق عدالت اجتماعی در کشور ما، عدالت خواهی همگانی است. بدین معنا که اگر همه مردم، و گروه‌های اجتماعی به رعایت حقوق یک دیگر متعهد نباشند، حقوق بخش یا عده‌ای تضییع خواهد شد. برای رسیدن به عدالت اجتماعی باید تمام افراد، گروه‌ها و دستجات اجتماعی به حق و حدود خود قانع باشند و از چشم داشت به حقوق دیگران بپرهیزند. اما به دلیل خود برتر بینی‌های بی‌جا و نادرست، متأسفانه تا کنون عده‌ای در جامعه به حق و اندازه‌ی خود قانع نبوده‌اند.

شهید مزاری (ره) به مثابه رهبر سیاسی عادل و دل سوز، معتقد بود، که حکومت اسلامی باید مطابق با ملاک‌ها و معیارهای عدالت تشکیل گردد. او به منظور وصول به عدالت اجتماعی می‌گوید: ما راه حل اصلی را تشکیل یک حکومت اسلامی مورد قبول همه‌ی مردم افغانستان می‌دانیم، کدام عدالت، کدام دیانت،

کدام حقوق شهروندی اجازه می‌دهد که مردمی که در یک ولایت و شهرستان ۱۶۰ هزار تا ۲۰۰ هزار نفری در منطقه هزاره جات یک وکیل در پارلمان داشته باشند، ولی شهرستان‌های جنوبی و شرقی کشور با ۵ هزار جمعیت یک وکیل به پرلمان بفرستند. او تلاش کرد مردم را نسبت به عدالت



اداری و رفع نظام ظالمانه گذشته آشنا کند که در این راستا تا حدودی توفیق نصیب مردم افغانستان شده ولی با وجود این، تا تحقق عدالت در زمینه‌های مختلف اجتماعی فاصله زیادی داریم و باید همواره مردم کشور ما عدالت‌خواهی را در عرصه‌های اجتماعی مطالبه نمایند.

برخی احزاب سیاسی و حکومت وقت در کابل بعد از پیروزی مجاهدین در مقابل ارتش متجاوز شوروی، علیه مردم حق طلب ما جنگ‌های داخلی را تحمیل کردند در حالی که مردم ما در وضعیت موجود چیزی زیادتری از حقوق خود و رعایت عدالت و عدم تکرار

حقیقت روح عدالت خواهی در افغانستان به شمار می‌رفت. رهبر شهید استاد عبدالعلی مزاری (ره) بعد از پیروزی ملت افغانستان در مقابل نیروهای متجاوز شوروی مردم را در جهت رفع حقارت‌ها، ظلم‌ها، ستم‌ها، و تبعیض‌های ناروای تاریخی و اجتماعی فرا می‌خواند و با الهام از قرآن کریم عدالت خواهی و مبارزه با بیدادگری را در عرصه‌ها و زمینه‌های مختلف اجتماعی شعار اصلی و مطالبه‌ی بر حق ملت خود قرار داده بود. یکی از

* کارشناسی ارشد فقه سیاسی



بینی‌ها، ظلم، تجاوز و تعرض مقابله و مبارزه کنند. اولین اثر منفی ترک و عدم پابندی به این اصل مهم اجتماعی تعارضات، تنازعات، ضعف، و ذلت ما است که موجب می‌شود اشرار داخلی و دشمنان خارجی به سر نوشت و مقدرات جامعه و مردم ما مسلط شوند.

شهید عبدالعلی مزاری درس آموخته‌ی مکتب امیر المومنان علی (ع) بود که فلسفه‌ی پذیرفتن حکومت را بعد از خلیفه‌ی سوم به هم خوردن عدالت اجتماعی و منقسم شدن مردم بر دو طبقه‌ی سیر سیر و گرسنه‌ی گرسنه ذکر می‌کند. و می‌فرماید: «لَوْلا حُضُورُ الْحَاضِرِ، وَقِيَامُ الْحُجَّةِ بِوُجُودِ النَّاصِرِ، وَ مَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَيَّ الْعُلَمَاءِ أَنْ لَا يَقَارُوا عَلَيَّ كَيْطَهُ ظَالِمٍ وَلَا سَعَبَ مَظْلُومٍ، لَأَلْقَيْتُ حَبْلَهَا عَلَيَّ غَارِبَهَا، وَلَسَقَيْتُ آخِرَهَا بِكَأْسِ أَوْلَهَا (نهج البلاغه / خطبه: ۳)، اگر عده‌ای به عنوان یار و یاور به در خانه‌ام نمی‌آمدند و بر من اتمام حجت نمی‌کردند و نیز خداوند از دانایان و روشن ضمیران عهد و پیمان نمی‌گرفت که در برابر ظلم و ستمگری نباید ساکت بنشینند، افسار خلافت را در دست نمی‌گرفتم و مانند روز اول از به دست گرفتن زمام امور خود داری می‌کردم.

بدون شک اسلام می‌خواهد جامعه‌ی اسلامی باقی‌ماند، و جامعه بدون این که بر محور عدالت بچرخد و حقوق مردم در آن محفوظ باشد باقی نخواهد ماند. پیامبر اکرم (ص) فرمود: «الْمَلِكُ بِيَقِي مَعَ الْكُفْرِ، وَ لَا يَبْقَى مَعَ الظُّلْمِ. یعنی، اگر در جامعه‌ای عدالت بر قرار باشد قابل بقا هست هر چند مردمش کافر باشند». اگر استبداد و ظلم در نتیجه‌ی تفاوت‌ها، حقارت‌ها و پست و بلندی‌ها در یک جامعه پیدا شد باقی نمی‌ماند هر چند مردم به حسب عقیده مسلمان باشند. قرآن می‌فرماید: خداوند مردمی را که مصلح باشند و حقوق یکدیگر را محترم بدانند هرگز به سبب یک ظلم (یعنی، شرک) هلاک نمی‌کند. مقصود از ظلم در این آیه مبارکه مطابق اکثر تفاسیر شرک است، چون شرک یکی از انواع ظلم است.

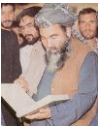
بنابر این، از منظر آموزه‌های دینی، تنها ایمان و عقیده به خداوند و معاد کافی نیست تا مردم یک جامعه را یک دل و اعضای یک پیکر کند این‌ها مقتضی وحدت است، اما موانع هم باید از سر راه برداشته شود. با وجود خود برتر بینی‌ها، استبداد نژادی، ظلم، تجاوز و اسراف، ارتشا و هزاران فساد اداری و اجتماعی، تنها آیین اخلاقی، پند و نصیحت‌های لفظی و زبانی کافی نیست، بلکه از مسئولیت مهم و اولیه ملت و مردم ماست که با الگو پذیری از دین و رهبری سیاسی و عادلانه شهید مزاری با خود محوری‌ها، مظالم، ارتشا و فساد اداری و تبعیض‌ها و محرومیت‌های اجتماعی شدیداً مبارزه نمایند تا تساوی حقوق بر ملاک عدالت در همه‌ی زمینه‌های اجتماعی تحقق یابد.

خود برتر بینی‌های قومیتی، رفع ظلم، ستم و تبعیض نمی‌خواستند. اگر بناست حکومت اسلامی بر اساس قرآن و سنت پیامبر (ص) و اولیای الهی تشکیل شود چرا حقوق بخشی از مردم کشور نادیده گرفته شود.

شهید مزاری ریشه‌های جنگ‌های تحمیل شده بر مردم هزاره را در نگرش و تفکر فاشیستی گروه‌های انحصار طلب دانسته و می‌فرماید: شیعیان افغانستان در طول تاریخ محروم بوده اند. در سیاست دخالت نداشتند حکومت‌های قبلی افغانستان شیعیان را از مشارکت سیاسی محروم کرده بودند. لذا در طول ۱۴ سال جنگ که روسیه بر مردم ما تحمیل کرد، مردم ما فعالانه شرکت کردند و ۱۴ سال مبارزه کردند و از این امتحان سر بلند بیرون آمدند تمام مناطق شان را که در سال اول جهاد آزاد کردند در طول ۱۴ سال آزاد نگه داشتند. درحالی که گروه‌های هفت گانه و دولت موقت با تمام امکاناتی که در اختیار داشتند نتوانستند جلال آباد را آزاد کنند. وقتی که در آزاد سازی مناطق شان و تسخیر کابل اکثریت قاطع مناطق نظامی و مراکز سیاسی و اداری در دست حزب وحدت بود. این برای برادرانی که در طول تاریخ حکومت کرده بودند قابل قبول نبود از این جهت است که این جنگ‌ها را علیه مردم ما تحمیل می‌کنند. اینها خودشان به ما می‌گویند: که شما جوانی بودید و جوانی‌گری می‌کردید و امروز که سلاح بدوش می‌گیرید حقوق طلب می‌کنید این درست نیست!

مگر نه این است که اصل عدالت جزء لاینفک تعلیمات اسلامی است و شهید مزاری (ره) با بهره‌گیری از آموزه‌های ناب اسلامی مبارزه‌ی انقلابی و ایستادگی در برابر استبداد داخلی را با احساس مسئولیت دینی و اجتماعی خود پذیرفت و از این دستور رسول گرامی اسلام پیروی کرد که فرمود: «كُلُّكُمْ رَاعٍ وَ كُلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ، یعنی نه تنها هر فردی نسبت به شخص خودش و نفس خودش متعهد و مسئول است، بلکه در برابر خانواده و اجتماعش نیز متعهد و مسئول است.

شهید مزاری (ره) عزت، شرف، استقلال، وحدت ملی و... را با تامین عدالت اجتماعی در کشور خود ممکن و عملی می‌دانست و در راستای تحقق این آرمان مقدس به شهادت رسید و با ریخته شدن خون خود مسیر ظالمانه و غیر انسانی تاریخ کشور را تغییر داد و اصل عدالت خواهی را در زندگی سیاسی و اجتماعی مردم خود نهادینه کرد. اگر مردم ما در جامعه‌ی اسلامی خود می‌خواهند عزت، همبستگی و استقلال داشته باشند و دشمنان و بیگانگان روی آنها حساب کنند باید سازه‌های اجتماعی کشور را بر پایه‌ی مستحکم اصل عدالت بنا گذارند و همواره در برابر خود برتر



زمینه‌های گفتمان عدالت‌خواهی در دوران عبدالرحمن

قربنعلی احسانی (رحیمی)*

مقدمه:

تاریخ افغانستان حداقل در سده‌های اخیر، پر از ظلم، تجاوز، تبعیض و بی‌عدالتی بوده است، جنایات عبدالرحمن جابر مظالم بی‌شمار او نسبت به دیگر اقوام کشور بخصوص مردم هزاره یکی از مصادیق روشن این ادعا می‌باشد. نوشته حاضر نگاه کوتاه به گوشه‌های این جنایات دارد، تا نسل جوان ما بخوبی با تاریخ و پیشینه‌ی تاریخی کشور خود بیش‌تر آشنا گردند.

تصویری از حکومت عبدالرحمان خان (۱۱ اوت ۱۸۸۰ - ۳ اکتبر ۱۹۰۱)

عبدالرحمان مرد بسیار بی‌باک و خشن بود، در حکومت او هر کس که مورد تهمت واقع می‌شد، بدون تحقیق و بررسی دستور اعدامش صادر می‌شد، مردمان بی‌شمار در زندان‌ها و سیاه‌چال‌های متعدد او به انواع آزارها و شکنجه‌ها گرفتار بوده است: «این سیستم استنطاق باشکنجه تا جای اسباب هراس متهمین گردیده بود که به گناهان ناکرده اعتراف می‌کردند تا بدون شکنجه به سهولت و یک بار کشته شوند.» (غبار، ص ۱۰۴۳)

الف) مهم‌ترین اقدامات عبدالرحمان در هزارستان

۱) ایجاد تفرقه و فتنه انگیزی میان بزرگان هزاره

عبدالرحمان که خود شاگرد انگلیس‌ها بود، با الهام از سیاست‌های آنان، ابتدا تخم نفاق و فتنه را در میان سران هزاره کاشت، تیمور خانوف در مورد اختلاف افکنی عبدالرحمان که مردم شیخ‌علی را به جان هم انداخته بود، چنین می‌نویسد: «مردم شیخ‌علی ... دارای دو مسلک مختلف مذهبی بودند یک دسته پیرو مذهب سنت و دیگری پیرو طریقه‌ی اسماعیلی، امیر عبدالرحمان خان برای تسلط یافتن کامل بر مردم شیخ‌علی، توانست که با نهایت آسانی آتش اختلاف و تضادهای میان میرها و بزرگان طوایف شیخ‌علی را با حربه هر دو مذهب مذکور دامن زده و حوادث را به نفع خود تغییر دهد، حکومت کابل میران سنی مذهب را بر ضد میرهای اسماعیلی مذهب تحریک می‌کرد، بنا بر آن‌جای تعجب نبود، اگر وقتی که اسحاق خان شورش کرد، هزاره‌های شیخ‌علی اسماعیلی مذهب فوراً از وی حمایت کردند ولی بالعکس آن دسته از میرهای هزاره شیخ‌علی که سنی مذهب بودند، به مخالفت علیه شورشیان برخاستند.» (تاریخ ملی هزاره، ص ۱۸۴)

۲) ایجاد شبکه جاسوسی در میان هزاره‌ها

عبدالرحمان هنگام که خواست به هزارستان حمله کند به حاکمان غزنی، قندهار، پشت رود، سیستان، و کهمرد دستور داد که

جاسوسانی را برای اطلاع از وضعیت راه‌ها و چگونگی سهل-الوصول بودن به آن مناطق، به هزارستان اعزام دارند، مرحوم کاتب چنین می‌نویسد: «از حضور اقدس فرمان رفت که از طرف دو تن مرد هوشیار و راست کار مأمور نمایند که داخل جبال هزاره‌جات شده مقدار مسافت و سهل و صعوبت و منحنی و مستقیم طرق و مواضع حرکت و فرود سپاه و تنگی فراخی راه و جمعیت مردم و سکنه آن را معمورات و مطمورات (خرابه‌ها) ایشان دیده و دانسته، هم چنان منزل به منزل طی مراحل کرده در مزار شریف حاضر پیشگاه سعادت پایگاه خلافت شوند تا به وجه صحیح و طبق واقع حضرت والا اطلاع دست دهد که از کدام راه با چه قدر لشکر و سامان عبور نموده و رهسپار تواند شد.» (سراج التواریخ، صص ۴۰۳-۴۰۴)

۳) ارسال نامه‌های تهدید آمیز به سران هزاره

عبدالرحمان برای تسخیر، نواحی‌ای مثل ارزگان از دیگر مناطق هزارستان مدد خواست و نامه‌های مبنی بر اطاعت و انقیاد مردم و کمک برای سرکوب مردم ارزگان برای بزرگان دایزنگی، دایکندی و بهسود می‌فرستاد، این نامه‌ها در واقع برای پیش‌گیری از حمله مردم به نیروهای دولتی و جلوگیری از مساعدت مردم ارزگان از سوی دیگر مناطق هزارستان، ارسال می‌گردید. دلیل این ادعا را در خلع سلاح مردمی که فریب نامه‌های شاه را خورده بودند، و تسلیم شده بودند، باید جستجو کرد. (همان، صص ۵۳۲-۵۴۶)

در نامه‌ای که به بعضی از سران هزاره فرستاده می‌گوید: «زیرا که همسایگان در خاطر جای خواهند داد بلکه به زبان خواهند راند که از دست پادشاه و قوم افغان بر نمی‌آید که مردمی را که در مرکز مملکت جای دارند [هزاره‌ها] و از چهار جانب به مردم افغان محاطند در تحت فرمان آرند، پس در مقابل ایشان که پادشاهان بزرگ و با نیروی پنجه و بازوی قوی اند چه کاری از پیش خواهند برد.» (همان، ص ۵۳۴)

۴) صدور فتوای تکفیر شیعیان و هزاره‌ها

عبدالرحمان که از شجاعت و سرسختی مردم هزاره بیم‌ناک بود و بارها لشکریانش از شیخ‌علی، بامیان و ارزگان شکست‌های سهمگین را متحمل شده بودند، این بار دست به یک اقدام نهایت تفرقه افکنانه بین ملت افغانستان زد، برخی از گوشه‌های این جنایات بزرگ را تاریخ به خود ثبت کرد است، تا آیندگان بخوبی در این مورد به قضاوت بنشینند.

صدور فتوای تکفیر هزاره و شیعه یکی از جرایم تاریخی است که خاطره‌ی تاریخ ملت افغانستان آن را هرگز فراموش نخواهد کرد، شبیه آن‌چه که «عبدالمنان نیازی» از فرماندهان طالبان قبل از کشتار و قتل عام مردم در مزار شریف، در دهه ۷۰ش، مرتکب

* کارشناسی ارشد علوم سیاسی - گرایش روابط بین الملل.



شد؛ چرا که این گونه فتاوا و فرمان‌ها، خصومت و دشمنی را میان مردم افغانستان برای همیشه ریشه دار کرده است، به گواهی تاریخ، صدور فتوا و پخش آن در مساجد، اماکن و ادارات افغانستان، پیامدهای بسیار ناگواری داشت که در بسیاری از مواقع، تاریخ از ذکر آن‌ها شرم دارد، پیامدهایی که قتل عام، تجاوز به نوامیس، کوچ اجباری، تصرف زمین‌ها و املاک، پناهنده شدن بسیاری از هموطنان ما در دیگر کشورها و... از مصادیق بارز آن به شمار می‌رود. ریاضی‌هروری در مورد تأثیرات این فتوا چنین می‌نویسد: «چون بین جهال طوایف تسنن شهرت یافت که فتوای شرعی از علمای ملت و حکم قطعی از پادشاه مملکت به قتل و غارت عموم شیعه صادر شده و حالا باید تمام این‌ها را به هر

وسيله شده به قتل آوريم، لهذا هر كجا شخص سنی با شیعه خرده حساب جوانی یا عداوت سابقه داشت بنای تهمت را می‌گذاشت و دست درازی می‌کرد، بهانه اش این بود که رفض کرده است... من جمله (حاجی حیدر نام خیاط) را به تهمت رفض در هرات به ناحق سنگسار کردند.» (عین الوقایع، ص ۲۲۷)

۳) کوچ دادن اجباری و تصرف زمین‌های هزاره‌ها

حاج کاظم یزدانی در مورد مناطق اصلی هزاره نشین که توسط حاکمان افغانستان با زور تصرف شده چنین می‌نویسد: «هزاره‌ها



در گذشته‌های دور، در بخش‌های وسیعی از افغانستان زندگی می‌کردند، شواهد تاریخی نشان می‌دهد که این مردم در بهسود مشرقی، بخش‌های از لغمانات، خرد کابل، نفس شهر کابل، چهارده کابل، ارغنده، تنگی لندر، نرخ، کوه عشرو، جلریز، تکانه، سراسر وردک، بخش‌های از لوگر، نفس گردیز، قسمت‌هایی از ولسوالی گیرو، کتواز، بخش‌هایی از مناطق ژوب (چوب)، بخش‌هایی از جنوب قندهار تا اسپین بلدک، نفس قندهار، ارغنداب، دهله، شاه مقصود، خاکریز نادعلی، سراسر زمین داوور، و غیره زندگی می‌کرده‌اند، اما به تدریج (قهرا) از سرزمین‌های یاد شده بسوی مرکز هزارستان عقب نشینی کرده‌اند.» (یزدانی، ص ۳۲۷)

جنایات عبدالرحمان نسبت به اقلیت‌های قومی کشور بخصوص مردم هزاره بیش از آن است که آن را در چند سطر و یا حتی یک تحقیق، به طور کامل نوشت، در تاریخ افغانستان جنایاتی به سنگینی جنایات عبدالرحمان نداریم، در این جا لازم می‌بینیم که به گوشه‌هایی از این جنایت بزرگ ضد بشری اشاره کنیم:

ب) برخی از جنایات عبدالرحمان در هزارستان

جنایات عبدالرحمان نسبت به اقلیت‌های قومی کشور بخصوص مردم هزاره بیش از آن

است که آن را در چند سطر و یا حتی یک تحقیق، به طور کامل نوشت، در تاریخ افغانستان جنایاتی به سنگینی جنایات عبدالرحمان نداریم، در این جا لازم می‌بینیم که به گوشه‌هایی از این جنایت بزرگ ضد بشری اشاره کنیم:

۱) قتل عام، اسارت و بردگی

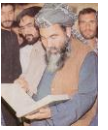
هدف عبدالرحمن فقط مطیع ساختن هزاره‌ها نبود، بلکه می‌خواست، آنان را به کلی از ریشه نابود سازد، و هویت شان را محو کند، علامه کاتب این‌گونه می‌نویسد: «ایشان به مجرد وصول در علاقه مذکور، دست به قتل و تاراج مردم هزاره گشودند، هر روزه ده، ده، بیست، بیست، از آن مردم را از دم تیغ همی‌گذرانیدند، بعد عزم قتال مردم دای‌چوپان نمودند ... صد تن از آن مردم را که هیچ خطایی مرتکب نشده بودند، به قتل رساندند، ده تن را زنده دستگیر کردند، و پنجاه تن زن و کودک را اسیر و گرفتار زنجیر نموده به قلات فرستادند، چهار تن از دستگیر شدگان را به دهن توپ پراندند، از این قتل و تاراج ولوله و آشوب در کوهستان هزاره‌جات افتاد.» (کاتب، پیشین، ص ۷۷)

۲) دستگیری سران هزاره

در این باره علامه‌ی شهید «کاتب هزاره» پدر تاریخ کشور چنین می‌نگارد: «درست در همین وقت (محررم ۱۳۱۰ق) برابر

۴) مالیات‌های سنگین و کمرشکن

عبدالرحمان که می‌خواست مردم هزاره را به مرگ تدریجی دچار کرده، به کلی آن‌ها را نابود سازد و به اصطلاح آن‌ها را زجرکش نماید، هر روز فرمان جدیدی صادر می‌کرد، تا این مردم را بیش‌تر در مضیقه و تنگنا قرار دهد، یکی از این فرامین مربوط به پرداخت مالیات‌های سنگین و سرسام آور بود که مردم هزاره با توجه به وضع پس از جنگ، قادر به پرداخت آن نبودند ولی عساکر دولتی مالیات‌ها را با زور از مردم جمع می‌کردند، تیمور خانوف می‌نویسد: «در سال ۱۸۹۷م، مالیات جدیدی بر هزاره‌ها تحمیل شد، که یکی



از آن‌ها مالیات بر نفوس نام داشت و سالانه ۲ قران از هر نفر گرفته می‌شد و تا سال ۱۹۰۱م، مالیات مذکور به ۴ قران ازدیاد پیدا کرد، هزاره‌ها مجبور بودند تا مالیات ۲ پولی نیز بپردازند که ۲ قران بر هر خانه وضع گردیده بود و همچنان مالیات فوق العاده که دیگری که به اندازه‌ی ۹ قران بر هر خانه هزاره به نفع خانواده‌های عساکر مقتول دولتی نیز از آن‌ها اخذ می‌شد، اثر سنگین‌تر را به اقتصاد هزاره‌ها، تأمین مخارج عساکر وارد می‌ساخت که سالانه به صورت گروه‌های مسلح برای جمع کردن مالیات به هزاره‌جات می‌آمدند.» (تیمور خانور، صص ۲۶۲-۲۶۳)

نتیجه

براینداین نوشته نشان میدهد که حمله به مناطق هزارستان مثل ارزگان، شیخعلی، دایزنگی و دیگر مناطق هزارستان، اسارت و کوچ اجباری و جاگزین کردن «افغانان» در مناطق و زمین‌های هزاره‌ها، به مرور زمینه‌های حرکت‌ها و قیام‌های عدالت طلبانه را فراهم نمود، مردم هزاره با توجه به آموزه‌های دینی و پیشینه فاخر

تاریخی و مقاومت در برابر مستبدان زمان، هیچگاه حاضر نشدند که اجازه دهند تا حاکمان جور هویت آن‌ها را انکار کرده یا آن‌ها را از صحنه‌ی اجتماعی سیاسی کشور محو کند، لذا همیشه در برابر این حکام مقاومت کرده و از هستی و هویت خویش دفاع کرده‌اند، که قیام‌های متعدد مردم ارزگان، ابراهیم خان، حرکت میر یزدان بخش، اقدام شجاعانه عبدالخالق، مقاومت تاریخی غرب کابل و در نتیجه شکل‌گیری جنبش عدالت‌خواهی به رهبری استاد «عبدالعلی مزاری» (ره)، نمونه‌های از این قیام‌ها می‌باشد.

منابع:

- ۱- افغانستان در مسیر تاریخ، میرغلام محمد غبار.
- ۲- تاریخ ملی هزاره، تیمور خانوف.
- ۳- سراج التواریخ، فیض محمدکاتب هزاره.
- ۴- عین الوقایع، یوسف ریاضی هروی.
- ۵- صحنه‌های خونین از تاریخ تشیع در افغانستان، حاج کاظم یزدانی

◀ نقاشی چهل دختران



مزاری، نمونه و نماد خوبی‌ها در ذهن انسان هزاره

■ یوسف عارفی*

اشاره

متن پیش‌رو، در پاسخ به این پرسش که چرا نام مزاری در ذهن و ضمیر هزاره‌ها همراه با خوبی‌ها و تداعی کننده آن است؟ تولید شده است. برای یافتن پاسخ مناسب، گریز و گزیری، جز توسل به تاریخ و به خصوص تاریخ هزاره‌ها در دو صد سال اخیر نبود؛ زیرا شناخت حاصل از مطالعه‌ی تاریخ بهترین یار و مدد رسان برای فهم بهتر و شفاف‌تر چگونگی تغییرها و تحول‌ها و رسیدن به وضعیت امروزی است. از این‌رو، توجهی هر چند گذرا و مطالعه اجمالی تاریخ هزاره‌ها در افغانستان، به ویژه، پس از دوران عبدالرحمن، همان‌گونه که تغییرات و تحولات تاریخی وضعیت جامعه هزاره را آشکار می‌سازد، از جمله راه‌هایی است که می‌تواند ما را از یکسو، به بلندایی شخصیت شهید مزاری و برجستگی اندیشه‌ها و مجاهدات او راه نماید و از بی‌نظیر بودن رهبری او در تاریخ کشور و بی‌مانندی نتایج و دستاوردهای آن رهبری برای جامعه افغانستان، به ویژه جامعه هزاره، پرده بردارد. از دیگر سو، زمینه مناسب و مایه‌ی کافی برای صورت بندی پاسخ روشن و واقع بینانه از سوال مزبور را دارد و می‌تواند راز محبوبیت ژرف و شگرف و بزرگی شهید مزاری را در جامعه هزاره و ذهن و ضمیر

عبدالرحمن با کمک استعمار انگلیس، توانست افغانستان را برای هزاره‌ها به یک مسلخ تمام عیار تبدیل کند و در حدود ۶۲ در صد آنان را از بین ببرد. برای عبدالرحمن عنوان هزاره داشتن و هزاره بودن جرم بود و این جرم، جز با نابود شدن هزاره پاک نمی‌شد: «در تمام دوران حکومت ۲۱ ساله عبدالرحمن، هیچ روزی نبود که در یک گوشه از هزاره‌جات مردم در آتش ظلم و ستم نسوزند و به قتل عام گرفتار نشوند. شدیدترین دوران کشتار هزاره‌ها بین سال‌های ۱۳۰۶-۱۳۱۲ق، می‌باشد. از نظر عبدالرحمن گناه‌کار و بی‌گناه معنایی نداشت فقط هزاره بودن خود جرم بود که باید کشته می‌شد.» (حاج کاظم، ۱۳۸۶: ۳۴) از پیامدهای آشکار سیاست خشونت و خشونت سیاسی حاکمیت در قبال هزاره‌ها این بود که کشتن انسان هزاره، به یک عمل بسیار ساده و پیش پا افتاده، تبدیل گردید. سپاهیان حکومت و قبایل خون‌ریز پشتون کشتن هزاره را نوعی سرگرمی و تفریح دم دستی به حساب می‌آوردند: «کشتار رعایا مایه تفریح سپاهیان شده بود. کودکان را بر سر نیزه بلند کرده به زمین می‌زدند. طفلی را در هوا پرتاب نموده با شمشیر به دو نیم می‌کردند. چند نفر عسکر توسط دهقانان هزاره از رود خانه عبور داده شدند چون به آن طرف رود رسیدند بجای تشکر ۲۱ نفر هزاره بی‌دفاع را که اغلب شان کودک بودند سر بریده، و بدن‌های شان را در آب انداختند.» (همان: ۳۸)

عبدالرحمن با برخی از قبایل پشتون بر جان و دارایی مردم هزاره قرار داد بسته بود. قرار این بود که هزاره‌ها با بی‌رحمی به قتل برسند و قاتلان، مال و اموال و دارایی‌های‌شان را تصاحب کنند؛ از همین‌رو، مردان هزاره به فجیع‌ترین شکل ممکن به قتل می‌رسیدند و برای ایجاد در آمد بیشتر، با کودکان و زنان شان معامله‌ی دارایی شده، و به عنوان برده به فروش می‌رفتند و بازارهای پر رونق و پر درآمدی برای حاکمیت و قبایل پشتون در جای جایی افغانستان دایر شده بود:

«بازار آدم فروشی گرم شد، ده‌ها هزار کودک معصوم هزاره به فروش رفت. هیچ خانواده ثروتمندی در افغانستان نبود که یکی دو تا برده نداشته باشند. حتی بردگان به خارج کشور نیز صادر گردید. هندوان قندهار نیز کودکان هزاره را خریده و به رسم مذهبی

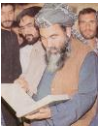


انسان هزاره تا حدودی آشکار سازد.

الف) وضعیت هزاره‌ها در زمان عبدالرحمن

* کارشناسی ارشد جامعه‌شناسی





خویش در کمر شان زنار بستند!! تنها از یک دفتر آدم فروشی در ارزگان، عایدات دولت به هفتاد هزار روپیه رسید!! زیرا یک دهم قیمت برده‌ها به عنوان مالیات به دولت داده می‌شد و قیمت افراد از یک روپیه تا صد و بیست روپیه بود!! سپاهیان دولتی به قصد اسارت زنان و کودکان به هر دره برآمده به جستجوی آنان به تکاپو افتادند. زنان و دختران برای این که دامن شان به ننگ آلوده نگردد، خودکشی می‌کردند.» (همان: ۶۱)

ب) اخلاف عبدالرحمن و تداوم سیاست‌های عبدالرحمانی

چنان که مشاهده می‌کنید سنتی را که عبدالرحمن برای حاکمیت افغانستان نسبت به هزاره‌ها، به ارث گذاشت تراژیک و مبتنی بر قتل، غارت و نابودی تمام عیار بود. اخلاف عبدالرحمن، هر کدام به نوعی احیاگر و تداوم بخش همان سنت بودند، به نحوی که ظلم و ستم به این قوم، از برجستگی‌های حکومت و حتی لوازم آن به حساب می‌آمد: «بعد از آن که نادر بر افغانستان مسلط شد، هزاره‌ها تقریباً از تمامی حقوق طبیعی و مدنی خود محروم شدند. خانواده نادری به سهولت جان می‌ستاند و به آسانی شکنجه می‌کرد و به زندان می‌انداخت، به زن‌ها، کودکان و پیران رحمی نمی‌کردند. همه منتظر بودند که امروز یا فردا، راست یا دروغ به پای چوبه دار بروند. جنگلی از دارها به پا بود و خون مثل آب روان بی‌دریغانه می‌ریخت.» (دولت آبادی، ۱۳۸۵: ۲۰۰)

در دوره ظاهر شاه، سیاست‌های علنی دولت بیش تر بر شکنجه‌ی هزاره‌ها از طریق تطبیق مالیات‌های سنگین و طاقت فرسا مبتنی بود: «هاشم اخته برای نابودی هزاره‌ها روغن مواشی، معروف به روغن زرد «کنه پاوی» را بالای این مردم وضع نمود، در حالیکه بقیه ملت افغانستان از ادای آن معاف بودند. هدف اصلی از وضع این مالیات ظالمانه آن بود که هزاره‌ها به مرور زمان به فقر و فلاکت دچار شوند و برای ادای آن مجبور شوند که زمین‌های خویش را به کوچی‌ها بفروشند و یا به گرو بگذارند. که آن هم به حکم فروش بود زیرا صاحب زمین دیگر موفق به ادای پول گروهی نمی‌شد.» (همان: ۲۱۳) بر این اساس، باید سالانه در برابر هر راس گاو، بز و گوسفند، یک چارک (دو کیلو گرام) روغن زرد به دولت می‌پرداختند. حتی از اسپ و الاغ نیز اخذ می‌گردید. ترازو داران حکومت نیز با تقلب در توزین روغن، هفت کیلو را معادل پنج کیلو محاسبه می‌کردند تا بدین طریق روزگار مردم تیره بخت را تیره تر نمایند. (موسوی، ۱۳۸۷: ۲۱۷) به هر روی، اصل این مالیات و نحوه تادیه آن به قدری ظالمانه و دور از انصاف بود که گفته‌اند: «سختی‌ها و مصیبت روغن شرکت یا کته پاوی آن قدر مردم هزاره‌جات را جور و شکنجه کرد که عبدالرحمن جلاد را فراموش کردند.» (دولت آبادی، پیشین: ۲۱۳)

قضیه مالیات، به همین جا، ختم نمی‌شد بلکه هزاره‌ها مجبور بودند مالیات‌های عمومی را نیز پرداخت کنند مثل غله خسبری (یک نوع مالیات بر زمین‌های مزروعی). شاخ پولی (مالیات بر حیوانات). کله پولی (مالیات بر نفوس). گندم گدام (تامین برخی از مخارج حکومت). سر چربی بی بی و ملکه (تامین برخی از مخارج خانواده شاهی)، (همان: ۲۱۵-۲۱۶) از همین رو، حکومت برای این قوم، تداعی‌گر قتل، کشتار، ظلم، غارت و تحقیر بود و افراد این قوم آموخته بودند که باید محصول تلاش‌ها و دسترنج خویش، بلکه همه اموالش را با عناوین مختلف، به حکومت بدهند و زندگی خود و خانواده‌اش را بخردند به همین جهت، این قوم، همواره از فقر کشنده و ترس پنهان که به طور مداوم بر ذهن و ضمیرش مستولی بود رنج می‌بردند حق و حقوق شهروندی، عدالت اجتماعی، مشارکت سیاسی و...، از مفاهیم بسیار غریب و نا مأنوس برای این قوم به حساب می‌آمد. آن چه که بر آن‌ها می‌رفت و هر روز مشاهده می‌کردند، تحقیر، غارت، کشتار و ظلم بی‌پایان بود و از آن چه که دور نگه داشته می‌شد حقوق اولیه انسانی و شهروندی بود؛ از همین رو، تعداد بسیار زیادی از مردم هزاره مجبور به انکار هویت قومی خویش گردیدند: «هزاره‌ها در شهرهای افغانستان مجبور بودند برای حفظ جان و مال خویش از تقیه کار بگیرند. تقیه که یک اصل و دستود شیعی برای حفظ جان و مال شیعه و واجب تلقی شده، در بسیاری از شهرها و نقاط دور دست که هزاره‌ها در اقلیت و تحت فشار قرار داشته، به مرور زمان هویت هزارگی و شیعی آن‌ها را تبدیل به هویت تاجیکی نموده است.... هزاره‌های که در شهرها زندگی می‌کردند نه توان جنگیدن داشتند و نه هم توان فرار، تنها یک راه برای شان باقی بود، و آن این که هویت خود را مخفی کنند.» (همان: ۲۸۶)

ج) بازتاب اندیشه عبدالرحمن در مواضع و عمل‌کرد احزاب هفتگانه پیشاور نشین

از برکات دوران جهاد و مهاجرت برای هزاره‌ها آشنایی گسترده با فضاها و مفاهیم سیاسی و حقوقی جدید بود، واقعیتی که خواسته یا ناخواسته نوعی انتظارات و مطالبات سیاسی و حقوقی از حکومت را در ذهن‌ها زنده می‌کند و انسان را به سوی عملی کردن آن انتظارات و مطالبات می‌کشانند. اما محرومیت تاریخی هزاره‌ها و تعصب و تصلب گروه‌های قومی - سیاسی رقیب، هم‌چنان، از موانع بسیار جدی بر سر راه این مطالبات و انتظارات به حساب می‌آمد. شاید بسیاری‌ها به یاد داشته باشند که پس از خروج نیروهای شوروی از افغانستان، به ویژه زمانی که حکومت دکتر نجیب در سرراشویی سقوط قرار داشت، بازار چانه زنی‌ها، ائتلاف‌ها، پیمان‌های سیاسی و...، برای به دست آوردن قدرت، در میان مجاهدین بسیار داغ گردیده بود. در این میان، آن چه که بازهم با «انکار» و یا «نادیده گرفتن» مواجه می‌شد قوم هزاره و



ناباوری، هر روز به عزت و اقتدار هزاره افزوده شد. کسی، حتی خود هزاره‌ها باور نمی‌کردند که هزاره مظلوم، محروم، فقیر و غارت شده، به این اندازه از اقتدار جهانی و عزت سیاسی و نظامی دست یابد. هزاره‌ی که از عنوان هزاره بودنش به شدت وحشت و هراس داشت، به‌جایی رسید که این عنوان برایش افتخار گردید. آن دسته از هزاره‌ها که از ترس بیداد حاکمان و تحقیر «قوم محوران» هویت خویش را پنهان کرده بودند شروع به آشکار نمودن هویت خود نمودند. کار به‌جایی رسید که حتی آنانی که اصل وجود هزاره در این کشور را انکار می‌کردند به حقوق سیاسی و شهروندی این قوم گردن نهادند. دنیا متوجه هزاره، موقعیت و حضور مقتدرانه این قوم در افغانستان گردید. یکی از چهره‌های سیاسی هزاره، تعریف می‌کرد که در اواخر حکومت دکتر نجیب و در همان زمانی که بازار چانه زنی‌ها برای تقسیم قدرت در میان مجاهدین در اوج خود بود، در یک سفر سیاسی وارد یکی از کشورهای اروپایی شدیم و در مذاکرات با مقامات آن کشور متوجه شدیم که اصلاً نمی‌دانند که کتله‌ی قومی به نام هزاره در افغانستان وجود و حضور همپایی دیگر مدعیان دارد. از این‌رو، وقتی که گفتیم که ما نمایندگان این قوم هستیم و از قدرت و موقعیت خود به آنان گفتیم شگفت زده شدند. (به نقل از مرحوم

استاد زاهدی)

همه‌ی این دست آورده‌ها، در واقع و از نظر فرد فرد قوم هزاره، مرهون تلاش‌های بی‌بدیل، مجاهدات بی‌نظیر و رهبری ماندگار شهید مزاری بود. از همین‌رو، نام و تصویر شهید مزاری در ذهن انسان هزاره همراه با خوبی‌ها و تداعی کننده‌ی آن‌هاست. حقیقت این است که در ذهن انسان هزاره، نام و تصویر مزاری از حالتی که نشان‌گر فردیت باشد خارج شده، و به یک نماد فرهنگی که حامل ارزش‌ها و باورهای ناب

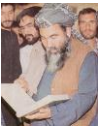
انسانی است تبدیل شده است. ذهن یک هزاره، میان نام و تصویر شهید مزاری و خوبی‌ها، کمک به هم نوع، انسانیت، از خود گذشتگی، شجاعت، شهامت، آزادی، آزادگی، مهربانی و مفاهیمی از این دست رابطه و ملازمه بر قرار می‌کند. تصویری که انسان هزاره از استاد شهید مزاری دارد، همه در همان عنوان عاطفی «بابه» که به ایشان داده است، متجلی است. «بابه» در فرهنگ و

احزاب سیاسی این قوم بود. احزاب سیاسی پیشاور نشین که عمدتاً پشتون بودند، خود را صاحب افغانستان و صاحب اختیار مردم آن کشور، به ویژه هزاره‌ها می‌دانستند و کسی غیر از خویش را عددی به حساب نمی‌آوردند. محترمانه‌ترین موضعی که در مورد هزاره‌ها و حق و حقوق شان در جریان تقسیم قدرت و اجلاس پیشاور ابراز و اظهار شده بود این بود: «حرف هزاره‌ها و شیعه‌ها را بعد می‌زنیم.» (مظفری، ۱۳۸۷: ۱۳) معنای این موضع از یکسو، نادیده گرفتن کتله‌ی قومی هزاره و تحقیر آشکار آنان بود و از سوی دیگر، از باور قرون وسطایی و اعتقاد ارباب منیثانه گروه‌های به اصطلاح مجاهد در مورد این کتله‌ی قومی پرده بر می‌داشت؛ زیرا با این موضع‌گیری با صراحت تمام به هزاره‌ها پیام می‌دادند که ما صاحب اختیار، ارباب و «ولی امر» شما هستیم اگر چیز ناچیزی به شما بدهیم لطف و بخشش است و اگر نه، شما را حقی نیست. از همین‌رو، همان ترس پنهانی که ذکرش رفت، بازهم کم کم به سراغ ذهن هزاره می‌آمد. یأس و ناامیدی در چهره‌ها و سخنان افراد مسن‌تر قوم، همان‌ها که بیدادهای تاریخی حاکمان و حکومت بر قومش را در ذهن‌ها داشت، مشهود بود.

د) تغییرات چشم‌گیر و سریع شرایط هزاره‌ها و اقتدار یافتن آنان در میدان‌های مختلف



پس از ورود مجاهدین به کابل و شکل‌گیری حکومت مجاهد صاحب‌ها، جبهه‌گیری‌های جدید علیه هزاره‌ها شروع شد. تشنگان قدرت و «قوم محوران» متعصب به بهانه‌های مختلف، جنگ‌ها و جنایات زیادی را بر هزاره‌ی محروم تحمیل کردند. انواع ترفندها به کار گرفته شد تا هزاره را به محرومیت از حقوق سیاسی و انسانی و ذلت بردگی و بیگاری بکشاند. اما با دنیایی



عرف هزاره نماد مهربانی، از خود گذشتگی، بردباری، مجاهدت و تلاش‌های مداوم و لاینقطع برای رفاه، آسایش و سعادت فرزندانست. شهید مزاری برای هزاره رهبری با همین اوصاف و ویژگی‌ها بود. تو گویی، آن چهره‌ی فوق العاده و اسطوره‌ای را که ذهن و ضمیر زن و مرد هزاره در آن سال‌های مآلامال از درد و رنج و در هجوم دردها، اوج نامالیامات و ظلمت بیدادها، در ذهنش تصویر می‌کرد تا دردها، گرفتاری و رنج‌های بی‌پایانش را التیام بخشد، به ناگهان در چهره‌ای مزاری حقیقت یافته دید و شهید مزاری در ذهن هزاره رهبر عادی نبود و نیست بلکه یک هدیه الهی و مرد آزوها و تحقق بخش تمایلات انسانی هزاره بود. از همین‌رو، ماندگار، بزرگ و جانشین ناپذیر است. نام شهید مزاری، در ذهن و ضمیر هزاره تداعی‌گر خوبی‌ها و همراه با «عزت»، «اقتدار»، «آزادگی»، «افتخار»، «مجاهدت»، «ایستادگی» در برابر «تمامیت‌خواهی»، «قوم‌محوری» و... است. شهید مزاری خودش را وقف مردم و کشورش نموده بود به همین جهت، زندگی مزاری به نهایت ساده، فقیرانه و همسطح و حتی نازل‌تر از زندگی فقیرترین خانواده‌های هزاره بود. با این‌که می‌توانست زندگی متحمل و برخوردار از پیش‌رفته‌ترین ابزار رفاهی روز را داشته باشد اما خانواده‌اش در منزل محقر و در شدت فقر زندگی می‌کرد. شاید یکی از دلایلی که او را در ذهن و ضمیر هزاره جاودانه ساخته و به عنوان «بابه» و یک رهبر اسطوره‌ای و بی‌نظیر جای داده است همین باشد.^۱

به هر حال، دست آوردهای رهبری شهید مزاری آن‌چنان مهم، بزرگ و تاریخی بود که حتی مخالفان آن شهید سعید را که روزی در کنار دشمنان و قاتلان قوم هزاره به فتوی فروش مشغول بود و هزاره را «محارب» و رهبرش را «مفسد و باغی» می‌نامید به طمع و تکاپو واداشت که با ترفندهای مختلف و با استفاده از ابزارهای گوناگون، موزیانه در صدد مصادره برخی از آن دستاوردها برآید و آن‌ها را به خود و تلاش‌های نکرده‌اش منتسب سازد. ولی بر کسی پوشیده نیست که فداکاری بی‌مانند و رهبری بی‌نظیر این مرد به حدی در ذهن و ضمیر هزاره تأثیرگذار بوده و هست که همان‌طور اشاره شد، اکنون «مزاری» برای هزاره یک فرد نیست بلکه تبدیل به یک «جریان»، «راه»، «تفکر» و «نماد خوبی‌ها»

شده است و در نظر یک هزاره، «مزاری» دقیقاً همان جریان و شیوه‌ی فکری است که از یکسو، دغدغه آبادانی و توسعه کشور و تحقق عدالت اجتماعی را دارد و از سوی دیگر، در پی ایجاد و تعمیق وحدت ملی به عنوان پیش شرط اساسی پیش‌رفت و توسعه کشور و تحقق عدالت اجتماعی است و راه «مزاری» همان راهی است که به وحدت ملی، عدالت اجتماعی و توسعه کشور می‌انجامد. به همین لحاظ مزاری، برای هزاره، تداعی کننده خوبی‌ها و نماد عدالت و آزادگی است. روحش شاد و یادش جاودانه باد!

منابع:

۱. دولت آبادی، بصیر احمد، هزاره‌ها از قتل عام تا احیایی هویت، قم، ابتکار دانش، ۱۳۸۵.
۲. موسوی، سید عسکر، هزاره‌های افغانستان، ترجمه اسدالله شفیعی، قم، اشک یاس، ۱۳۸۷.
۳. مظفری، سید ابوطالب، «شهید مزاری مهری بر جاودانگی آرمان‌ها» زنده‌تر از تو کسی نیست، به کوشش حمزه واعظی، کمیسیون فرهنگی حزب وحدت، ۱۳۷۸.
۴. یزدانی، حاج کاظم، فرزندان کوهساران، کابل، انتشارات سعید، ۱۳۸۶.

^۱ -از مرحوم استاد واعظی و خانواده محترمش چندین بار شنیدم که می‌گفتند: وقتی «بابه» شهید شد، به همراه مردم به منزلش برای تسلیت به مادر و همسرش رفتیم با کمال ناپاوری دیدیم که خانه فرش ندارد فقط چند متر موکت فرسوده که قسمتی کمی از همین منزل محقر را مفروش ساخته بود به چشم می‌خورد اما قسمت بیش‌تر خانه بدون فرش بود. از قالی و حتی موکت نو و با کیفیت خبری نبود، حتی استیکان چای خوری برای پذیرایی از مهمانانش نداشت. یکی از شخصیت‌های ایرانی وقتی متوجه قضیه شد چند تخته فرش و لوازم ضروری برای پذیرایی از مهمانان را تهیه کرد و در اختیار خانواده آن شهید سعید گذاشت.

شهید مزاری، روایتی تازه از رنج دیرین

■ محمدعلی جوادی*

در محیطی که نخستین نگرش‌های سیاسی من شکل گرفت، گفتمان شهید مزاری عمومیت امروز را نداشت. روزهایی را به خاطر می‌آورم که فضای شهر قم، مدرسه‌ای که در آن درس می‌خواندم و آشنایان و دوستانی که داشتم به شدت دو قطبی بود. در یک قطب جریان شهید مزاری قرار داشت و در قطب دیگر، جریان‌هایی که وجه مشترک شان مخالفت با شهید مزاری بود. درگیری گفتمانی به تبع درگیری‌های میدانی میان این دو جریان، فضای ملتهب سیاسی دهه‌ی هفتاد جامعه‌ی هزاره را شکل می‌داد. در محدوده‌ی آشنایی‌های شخصی که داشتم، شاهد بودم که با گذر از دهه‌ی هفتاد به تدریج بسیاری از کسانی که زمانی در خط و جریان مخالف شهید مزاری حضور داشتند و پای علمی سینه می‌زدند که مخالفت با دیدگاه‌های مزاری نکته‌ی کانونی آن را شکل می‌داد، کم کم دچار انقلابی در نگرش‌های خود شده و در موضع و جبهه‌ی فکری خود تجدید نظر می‌کردند. همواره برایم این سوال وجود داشت که این چرخش چگونه قابل تبیین است؟ آیا باید آن را صرفاً یک فرصت طلبی سیاسی تلقی کرد از جانب کسانی که شمه‌ی سیاسی آن‌ها زیرکانه درک کرده که ذائقه‌ی فکری مردم هزاره دیگر با جریان‌های فکری منسوخ گذشته سازگاری ندارد؟ یا شاید هم پاسخ این چرخش را باید در سیاست‌ورزی سیاستمدارانی جستجو کرد که لیدرهای تشکیلاتی دو جریان بودند.

به نظر می‌رسد که هیچ یک از این دو پاسخ محتمل، نمی‌تواند جوابی قانع کننده برای ما فراهم آورد. چرخش فکری صورت گرفته بسیار عمیق‌تر و گسترده‌تر از آن است که صرفاً به عنوان یک فرصت طلبی سیاسی تلقی شود. از دیگر سوی، کنش رهبران سیاسی نیز نمی‌تواند الهامبخش این دگردیسی فکری باشد. به نظر می‌رسد روش‌شناسی و ادبیات نظری گفتمان، ابزار تحلیلی مناسبی را برای تبیین این چرخش فراهم می‌سازد. پاسخی که بر این اساس ارائه می‌شود، ظرفیت تبیینی گفتمان شهید مزاری در ترسیم دیروز و امروز جامعه‌ی هزاره و ناکارآمدی و عجز جریان‌های رقیب از تبیین شرایط گذشته و حال این جامعه را به عنوان عاملی تعیین کننده در گسترش و تثبیت گفتمان شهید مزاری معرفی می‌کند. برای اثبات چنین مدعایی، ابتدا باید ویژگی‌ها و مولفه‌های گفتمان شهید مزاری را در تقابل با گفتمان‌های رقیب صورتبندی کنیم و سپس، مزیت‌های تبیینی آن را به تصویر بکشیم.

جریان‌های مخالف شهید مزاری در جامعه‌ی هزاره، علی‌رغم تنوع و تعدد رهبری و تشکیلاتی، عمدتاً بر پایه‌ی ارزش‌های مذهبی و قرائتی ایدئولوژیک سامان نظری و تشکیلاتی خود را بنا کرده‌اند. دال‌های به کار گرفته شده در چنین گفتمانی عموماً از ادبیات دینی سنتی وام گرفته می‌شوند. سلسله مراتب تشکیلاتی عموماً از نظام منزلت اجتماعی خاصی کپی برداری می‌شود که «انتساب» در آن عاملی فضیلت‌آفرین محسوب می‌گردد و انسان‌ها نابرابر، زاده می‌شوند. ایدئولوژی حزبی، از این نظام نابرابری اجتماعی دفاع می‌کند، زیرا که استمرار آن در گرو تداوم این نوع خاص از نظم اجتماعی است. بر همین اساس، کادر رهبری در چنین تشکیلاتی به شدت بر اساس نظمی خاص گرایانه و انتسابی چینش می‌شود. عضوگیری این احزاب در قاعده‌ی حزب اگر چه که باز عمل می‌کند، لکن در رده‌های بالایی و ارتقای افراد به شدت تابع همین نظم خاص گرایانه است.

ادبیات و واژگان سیاسی در این گفتمان، همان ادبیات سنتی است که عبدالرحمن نیز در سرکوب شورش‌های مخالف خود از آن سود می‌جست. فتوا و تکفیر، حربه‌ی اصلی آن‌ها در مبارزه با جریان‌های رقیب است. بر همین اساس است که جریان شهید مزاری به «محرابه» و «بغی» متهم می‌شود.

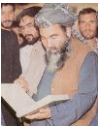
در این خوانش، برخی مفاهیم خاص دینی گلچین می‌شوند؛ مفاهیمی که چه بسا بتوان «غیر سیاسی» بودن به معنای خنثی بودن آن‌ها در قبال توصیف سیاسی ساختار اجتماعی را ویژگی اصلی آن دانست. مفاهیمی همچون «فاسق»^۲ که در اخلاق و فقه فردی ریشه دارند، وارد فضای سیاست می‌شوند و از مفاهیم اجتماعی فقه، غفلت صورت می‌گیرد. اصطلاح «وندی» در واقع ترجمه‌ی محاوراتی همین مفهوم است. ظواهر شرعی در این قرائت پررنگ می‌شود و هدف از مبارزه، اقامه‌ی این ظواهر در جامعه معرفی می‌گردد. بر اساس محوریت یافتن این ظواهر است که شاخص حقانیت مبارزین نه دغدغه‌ی عدالت و جهاد در جبهه‌ی ستم‌دیدگان، بلکه رعایت موازین ظاهری شرع معرفی می‌گردد. تمرکز بر قشر شریعت، در عمل این کارکرد را ایفا می‌کند که نکته‌ی کانونی مسأله‌ی جامعه‌ی ما را از عدالت اجتماعی، به حفظ و اقامه‌ی ظواهر شرع منحرف می‌سازد. به این سان، بنیادهای نظم ظالمانه‌ی اجتماعی کمرنگ شده و به پس زمینه رانده می‌شوند و نابسامانی‌های اجتماعی در پس ظواهری که رنگ و لعاب دینی دارند، به فراموشی سپرده می‌شود. تاکید بر

۲. یکی از مفاهیمی که از سوی رهبری حزب حرکت اسلامی برای نقد

شهید مزاری و حزب وحدت مورد استفاده قرار می‌گرفت.

* دانش‌پژوه دکتری فقه سیاسی





ظواهر، کارکردی دو گانه دارد، نخست توجیه‌کننده‌ی نظم موجود است و مشروعیت کسانی را که عمدتاً بر اساس معیارهایی انتسابی منزلت اجتماعی و قیادت سیاسی کسب کرده‌اند تأیید می‌کند و دیگری، وارونه‌سازی مسأله‌ی اصلی جامعه در قالب تصویری کژتاب از معضلات اجتماعی است.

این نوع خوانش با توجه به تقابل دولت کمونیستی با تعالیم اسلامی، در دوران جهاد می‌توانست برای بسیاری قناعت بخش و انگیزه‌آفرین باشد. اما با کنار رفتن حکومت کمونیستی و بعد از آن با استقرار نظام تازه، این گفتمان دیگر قدرت تبیین شرایط تازه را نداشت. در چنین مقطعی است که گفتمان شهید مزاری قابلیت تفسیری و تبیینی خود را بیشتر به نمایش می‌گذارد. گفتمان شهید مزاری، قرائتی جامع از تاریخ جامعه‌ی هزاره ارائه می‌دهد، قرائتی که در آن فقدان عدالت اجتماعی به عنوان مسأله‌ی جامعه معرفی می‌شود. نابرابری و ستم بر مبنای «انتساب» به قبیله و نژاد خاص، عاملی است که

از عبدالرحمن تا دوران معاصر، تمامی رنج‌ها و مصایب جامعه‌ی هزاره را رقم زده است. تمامی مبارزات جامعه‌ی هزاره، از قیام در برابر عبدالرحمن، تا شورش ابراهیم خان، تا مبارزات شهید بلخی، تا جهاد مردم ما در دوره‌ی کمونیست‌ها، تا جنگ‌های غرب کابل،

جملگی مقاطع مختلفی از یک پیوستار تاریخی معرفی می‌شوند که هدف آن‌ها، اقامه‌ی عدالت اجتماعی است.

راه برون رفت از چنین وضعیت موجود، هدف گرفتن منطق استبداد است، منطقی که حامی نابرابری بر مبنای انتساب است. در گفتمان شهید مزاری، تمامی جریان‌هایی که بر اساس چنین منطقی پی‌ریزی شده باشند، سرشت و ماهیتی یکسان دارند. تفاوتی ندارد که این جریان‌ها عمری در میان مردم ما زیست کرده باشند، و یا آن که در خارج از آن قرار گرفته باشند. بر همین اساس، شهید مزاری قرار گرفتن محسنی در شورای قیادی در کنار مولوی خالص را، در حالیکه خالص حق ورود شیعیان به شورای قیادی را انکار می‌کند، نشانه‌ای بر خویشاوندی این دو جریان و یگانگی ماهیت آن‌ها معرفی می‌کند. مزاری معتقد است که رسالتش، زدودن داغ «مجرمیت» تاریخی از پیشانی «هزاره»

است؛ تو گویی او این داغ را در پیشانی تمامی اجداد در بند و یا به خون خفته‌ی خویش، خوانده است. داغی که امروز نیز جوان هزاره آن را بر پیشانی خود می‌بیند، داغی که باعث می‌شود از میان تمامی مسافران یک اتوبوس، فقط هزاره‌ها گلچین شوند و به گروگان گرفته شوند. داغی که بر جبین برچی و بامیان و دایکندی

نیز به وضوح مشاهده می‌شود. در گفتمان شهید مزاری «عینیت»‌های تاریخ رنج آلود جامعه‌ی هزاره مورد بازخوانی قرار می‌گیرند و تاریخ، نقشی کلیدی در صورت‌بندی پارادیمی دارد که مسأله‌ی جامعه‌ی ما را فقدان عدالت اجتماعی معرفی می‌کند. وجه منتقد و ستیزه‌ی جوی این پارادایم، اختصاصی به دوران جهاد ندارد تا با گذار از آن، تیغ انتقاد کند شود و در نیام، زنگار فراموشی به خود بگیرد. همان منطقی که بر اساس آن، هزاره متهم به «بغاوت» شده و ۶۰ درصد آن‌ها قتل عام می‌گردند، به اسارت گرفته می‌شوند و یا آواره می‌شوند، خود را در «عینیت» افشار بار



دیگر به نمایش می‌گذارد و در تداوم همان زنجیره‌ی ستم، در زابل گلوی «تبسم» دریده می‌شود.

این گفتمان نیز به وضوح دینی است، لکن کانون تمرکز آن بر ابعاد اجتماعی دین است و نه بر قشر و پوسته‌ی ظاهری آن. مزاری نیز در سخنان خویش از «وعده‌ی الهی» سخن می‌گوید. اما بنیاد آرمان‌شهری که او در ذهن خویش به تصویر کشیده است، عدالت است و فضیلت میوه‌ی درخت برابری است. او با تفکیک میان عوامل بیماری و علائم آن، عامل اصلی رنج تاریخی ما را نه در فقدان فضائل و ارزش‌های اخلاقی، بلکه در محرومیت جامعه از بسترها و زمینه‌های اجتماعی حیات انسانی می‌داند. در جامعه‌ای که مناسبات و روابط در آن ظالمانه باشد، فضیلت اتفاق نادر و بلکه ناممکن است.

رهبر شهید به مثابه یک استثنا

■ محمد عارف محبی*

قصه‌ی زندگی در قالب سرمشق و پارادایم تصویر گردیده و انعکاس نظام معنایی می‌باشد. انسان‌ها همان گونه زندگی می‌کنند که خود و دیگران را تصور می‌نمایند. تصورات ذهنی، مبدأ کنش و واکنش‌های اجتماعی به حساب می‌آید. در چوکات کنش متقابل اجتماعی، زندگی شکل گرفته و شخصیت انسان ساخت می‌یابد. معنای زندگی در ذهنیت فردی و اجتماعی انسان‌ها نهفته است. ذهنیتی که خود در متن نظام فرهنگی جامعه جاری بوده و در فرایند جامعه‌پذیری تبدیل به بخشی از هویت انسان می‌گردد. ساختار ذهنی؛ منطق و مبنای تعبیر انسان از خود و از محیط زندگی محسوب می‌شود، انسان براساس نوع تعبیر و نگاهی که دارد به ارزیابی خود و جامعه پرداخته و متناسب با آن موقعیت و پایگاه اجتماعی برای خود تعریف می‌نماید. درست از همین خاستگاه است که گروه‌ها و سنخ‌های متفاوت اجتماعی به وجود می‌آیند. افراد زمانی در یک سنخ و دسته اجتماعی طبقه‌بندی می‌گردند که آمادگی ذهنی برای عضویت در آن گروه را داشته باشند. طبقات فرادست و فرودست جامعه، قبل از اینکه با شاخص‌های عینی از همدیگر تفکیک گردند، دارای ذهنیت فرادستی و فرودستی هستند، لذاست که در عرصه مناسبات اجتماعی، حاکمان بی‌منصب و منصبداران مفلوک، ثروتمندان فقیر و فقیران ثروتمند به وجود می‌آیند. درک تحولات اجتماعی، مبتنی بر درک ذهنیت حاکم بر جامعه می‌باشد و در این میان، قهرمانان کسانی هستند که در تقدیر جامعه خلق گردیده و ساختارهای منحط ذهنی و عینی جامعه را بر بنیاد مصالح و منافع مردم ترمیم و استوار می‌نمایند.

قصه مزاری، قصه غصه‌های فروخورده انسان افغانستانی است. مزاری را زمانی می‌توان به درستی فهم و تفسیر نمود که ساختارهای لبریز از تحقیر و تبعیض نژادی حاکم بر جامعه و تاریخ افغانستان را درک نمود. زیرا؛ ما در تاریخ زندگی می‌کنیم و نه تنها تاریخ را همراه خویش داریم که تاریخ ما را می‌سازد. امروز ما روایت از دیروز ماست، هم اکنون در حال ساختن تاریخ برای فردای خویش می‌باشیم. تاریخ امر خود بنیاد نیست، تاریخ را انسان‌های تاریخ ساز می‌سازد، لذاست که تاریخ با مردان تاریخی معنا گردیده و با فراموش شدن آن‌ها تاریخ نیز فراموش می‌گردد. شهید مزاری قهرمانی بود که مسیر تاریخ کشور را تغییر داد و تحول عظیم در ذهنیت و باورهای مردم افغانستان ایجاد نمود. مزاری در تقدیر جامعه‌ای آفتابی گردید که در منگنه تفکر قبیله‌ی و استبداد سیاسی، هویت انسانی خویش را باخته بودند. عنصر بنیادین در تفکر قبیله، اصالت خون و «خودمداری» است. از همین خاستگاه است که

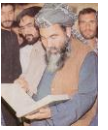
منطق قبیله در قالب «من و برادرم علیه پسرعموهایم، من و پسر عموهایم علیه بیگانه» ساماندهی می‌گردد. منیت در متن این تفکر قرارداد، همه چیز با معیار «من» سنجیده می‌شود. «من» در این منطق همان من منحنط طبیعی است. از طریق همین منیت است که «خودگرایی» و «دیگرسیزی» افراطی در عمق زندگی قبایلی وارد گردیده و حیات جمعی قبایل بر بنیاد تضاد و تنش، استوار می‌گردد. انعکاس منیت و خودگرایی، تنش‌ها را در درون قبیله فعال می‌سازد، برادر را در مقابل برادر و برادران را در مقابل پسرعموها قرار داده و «جنگ‌های خانواری» را سامان می‌بخشد، در چارچوب دیگرسیزی افراطی است که جنگ‌های قبایلی شکل گرفته، درونگرایی و هبستگی قبیله‌ی تشدید می‌گردد. در چنین فرایند است که نظام سیاسی قبیله مدار، تاریخ کشور را تبدیل به قبرستان آرزوهای انسان افغانستانی می‌نماید، با دقت در الزامات منطق قبیله است که می‌شود به روشنی مجموعه تحولات تاریخی و فرهنگ غارتگر حاکم بر افغانستان معاصر را فهم نمود و استثنا بودن «رهبر شهید» را به روشنی نشان داد.

شهید مزاری در فضای لبریز از مطالبات و الزامات قبیله‌ی، از خاستگاه اعتقاد به دین بر می‌خیزد. کانونی‌ترین عنصر در نظام اعتقادی دین، عقیده توحیدی یعنی «خدامحوری» است و بر همین مبناست که منطق دین، معطوف به «دیگرخواهی اخلاقی» ساخت می‌یابد. با در نظرداشت شاگله اعتقادی رهبر شهید، می‌توان اخلاق مداری او را در فضای غیر اخلاقی افغانستان قابل فهم نمود. مزاری با عبور از خود و یافتن خود در فراخود است که تبدیل به شخصیت ممتاز در تاریخ کشور گردیده و به مثابه یک استثنا؛ نسبت به تمام رقبا و رفقایش تبارز می‌یابد. در افغانستان هیچ رهبر، ملا و مجاهدی را نمی‌توان یافت که قابل قیاس با زیست اخلاقی مزاری باشد. مزاری تنها قهرمان است که از تمام هستی خود برای بهبودی وضع دیگران گذشت. او با عبور از خود، خانه‌اش ویران و خانواده‌اش، سرگشته و پریشان گردید. اگر برخی بقای خود را در حذف رفقای مستعدش می‌بینند، او آن چنان متکی به خدا و غرق در اهداف بلند انسانی خود بود که تلاوم خود را در رفاقت با نیروهای توانمند می‌یافت. این چنین بود که مزاری به مثابه یک خطور پُر از خاطر، در خاطرخانه خاطرات ملت افغانستان آفتابی شد و هر سالی که بر سالیادش می‌گذرد، ابعاد جدیدی از امتیازات و بالندگی‌های آشکارتر می‌گردد.

شهید مزاری به موازات برخورداری از فضایل و ملکات اخلاقی، دارای زیرکی و درایت عمیق سیاسی نیز بود. به یقین؛ یکی از مهم‌ترین تحولاتی که در کشور، بر مبنای منطق و تفکر دقیق سیاسی شکل گرفت، اقدام شهید مزاری برای تشکیل حزب وحدت اسلامی بود. او به خوبی می‌دانست که استبداد و انحصار سیاسی در

* کارشناسی ارشد کلام اسلامی





تاریخ کشور، برابند حقارت و تکبر نژادپرست و شکست چنین ذهنیتی جز با ایجاد مرکزیت سیاسی قدرتمند برای اقلیت‌های تحقیر شده امکان پذیر نخواهد بود. از همین خاستگاه است که شهید مزاری با تمام توان برای تشکیل حزب وحدت اسلامی تلاش نمود. او با هماهنگ کردن هزاره‌ها و ازبیک‌ها، نیروی موثر سیاسی را به وجود آورد و با استدلال و مقاومت تلاش می‌کرد تا ذهنیت انحصارگرایی و انحصارپذیری را بشکند و با ایجاد ذهنیت و تفکر همگرایانه در عرصه تعاملات قومی، بستر تحقق برادری، برابری و عدالت اجتماعی را در کشور فراهم سازد. با تأکید باید گفت؛ عدالت و عبور از تحقیر و تبعیض قومی، دال مرکزی در گفتمان سیاسی رهبر شهید بود و مجموعه دال‌های دیگر در منظومه فکری و عملی او باید مستند به همین محوریت گفتمانی، فهم و تفسیر شود.

تشکیل حزب وحدت اسلامی باعث گردید که قبل از همه ذهنیت قومی و منطقه‌ای در داخل هزاره‌جات شکسته و شیعیان افغانستان دارای مرکزیت سیاسی مقتدر گردند. با انسجام شیعیان افغانستان هر چند گروه‌های داخلی در سطح کشور اندکی به تأمل وادار گردیده و حضور جدی شیعیان در عرصه قدرت را احساس نمودند، اما هنوز استدلال‌های عدالت خواهانه رهبر شهید در فضای نفوذناپذیر قبایلی در افغانستان، بازتاب مناسب نمی‌یافت. زیرا؛ استدلال در جامعه‌ای که افراد و گروه‌ها، صرفاً در قالب منطق قبیله تعیین یافته و تنها به مطالبات قومی و قبیله‌ای خود می‌اندیشند، نه تنها مورد توجه قرار نمی‌گیرد که اساساً با تلقی و قرائت قبیله‌ای از آن، ناشنیدنی دانسته می‌شود. در چنین ساختار اجتماعی که عقلانیت در چوکات تعصب و تقلید کور کورانه، سنگی می‌باشد، باید همراه با استدلال منطقی به جلب عواطف و احساسات انسانی جامعه نیز توجه گردد تا از معبر تکان دادن عواطف آن‌ها، تفکر اجتماعی‌شان را تاحدودی منعطف و متحول نمود. با چنین رویکردی بود که «شهید بابه مزاری» آماده می‌گردد تا عاطفی‌ترین و در عین حال منطقی‌ترین حکایت تاریخ افغانستان را در غرب کابل آفریده و از خود به یادگار بگذارد.

مزاری بی‌سنگر و بی‌حصار در چشم‌انداز توپ و تانک دشمن ایستاد. در غرب کابل آتش می‌بارد زن و مرد، پیر و جوان، به مثابه جان مزاری، تکه‌تکه می‌گردند اما او در میان خون و آتش ایستاده است و نه تنها مرگ خویش را می‌بیند که با مرگ هم‌نفس می‌باشد. می‌بیند، طالبان آمده است تا مرگ مزاری را جشن بگیرند اما باز مزاری ایستاده است و از حق و شهادت سخن می‌گوید؛ زیرا؛ معتقد است: شهادت حق است و حق با شهادت معنا می‌گردد. لذاست که مزاری در چنین شرایطی انباشته از مرگ، به صراحت و صداقت می‌گوید: «از خدا هیچ وقت نخواستم که من بدون شما در جای بروم شما را در معرکه تنها بگذارم و خودم جان خود را نجات بدهم

نه این را از خدا نخواستیم، خواستیم در کنار شما خونم اینجا بریزد، در بین شما کشته شوم و در خارج از کنار شما هیچ زندگی برایم ارزش ندارد... از خدا خواستم که در زندگی خود حقوق شما را هم از همه بگیرم. آن روزی که حقوق را گرفتیم، آن روز از خدا می‌خواهم که برای ما توفیق بدهد توفیق شهادت را که در بین شما شهید شوم» (سایت بابه مزاری). این توفیق نصیب مزاری گردید، چون مزاری با مقاومت و در نهایت با اسارت و شهادت خویش، حق خودآگاهی، خودیابی و مهم‌تر از همه، حق خود بودن را به جامعه برگرداند و این مهم‌ترین حقی بود که از مردم و جامعه افغانستان غصب گردیده بود. مزاری با شهادت خویش، آگاهانه از خود عبور کرد تا جامعه به خودیابی دست یابد. از جان خویش گذشت تا وجدان جامعه بیدار گردد. سخت‌ترین شکنجه‌ها را تحمل کرد تا جامعه از رنج ندانستن آزاد شود. مزاری شهید گردید تا شاهد آزادی و آگاهی جامعه خویش باشد.

مقاومت و شهادت شهید مزاری، مردم افغانستان را به شدت تکان داده و با این پرسش‌های جدی مواجه نمود که او چرا چنین کرد؟ آیا شانس زندگی مرفه در خارج را نداشت؟ چرا مرکزیت فرماندهی خویش را در جای امن منتقل نمود؟ چرا این مرد این چنین بی‌پروا در صحنه ایستاد و آرزوی شهادت نمود؟ چنین پرسش‌های قبل از همه انسان شیعی و هزاره را به خود آورد و او را با خود واقعیت مواجه ساخت و فهماند که او کیست و در گذشته چه بر سرش آمده و چرا چنین سرنوشتی داشته است؟ چنین تاملی در خویشتن خویش، هزاره‌ها را وادار به تامل جدی‌تر در خود نمود و اینکه او چگونه باید باشد؟ در ثانی؛ مزاری کل جامعه افغانستان را به خسارت‌بار بودن تفکرات قوم مدارانه آشنا ساخته و ضرورت تفکر عدالت خواهانه را در عرصه مناسبات اجتماعی روشن نمود. در مدار چنین باور جدید است که تباه کنندگی ظلم، عریان گردیده و نه تنها مظلومیت اقوام محروم آشکار می‌گردد که همگان وادار به تامل در خویشتن واقعی خویش می‌گردند. شهادت قهرمانانه مزاری، تمام عواطف و احساسات جامعه را معطوف به مزاری کرده و وادار به اندیشیدن در باره مزاری، آرمان‌های بلند مزاری و ماتم سرا شدن مرکز و شمال کشور نمود. این چنین بود که داستان مزاری در طلیعه‌ی تاریخ جدید کشور نقش بست و مزاری تبدیل به نماد عدالت خواهی در افغانستان شد. استاد شهید مزاری به معنای واقعی کلمه، مرد تاریخ ساز مردم ماست؛ با مزاریست که تاریخ انسانی ما آغاز می‌گردد، هزاره حرمت اجتماعی یافته و تشیع منزلت قانونی می‌یابد. با ارجاع به مزاریست که امروزه؛ زبان‌های همیشه خاموش مردم ما، به رقص آمده و با شجاعت، مطالبات خویش را از صاحبان منصب، مطالبه می‌نمایند. روحش شاد و یادش گرامی باد!

زندگی و مرگ مردان بزرگ

■ حبیب الله فهمیمی شهرستانی*

سیر مدام روزگار ما را بار دیگر به « بیست و دوم حوت» رساند، روزی که افغانستان به دور از داد یکی از شایسته‌ترین فرزندان را از دست داد. در باره شهید مزاری و مقاومت مردانه او بسیار زود است که داوری منصفانه صورت گیرد، به نظر می‌رسد این امر دو دلیل می‌تواند داشته باشد:



این پرسش را هر کسی می‌تواند مطابق ذائقه و ذوق خویش پاسخ گوید. کسانی که هر کشیش و کوشش زندگی را برای رسیدن به قدرت و ثروت می‌خواهد لاجرم مزاری را ناکام می‌دانند، چه اینکه او نه ثروتی اندوخت و نه جهاد مقدس مردم را وسیله ای رسیدن به قدرت قرار داد. شاید کسانی بگویند روزگار به او فرصت این کار را نداد و اگر نه او هم چونان اقران خویش رخس غرور و تیغ و کمان به بهای نان می‌داد؛ البته که این فرض قابل تصور است ولی منطقاً مزاری با کارهای کرده مزاری شده است نه با کارهای که می‌توانست بکند و نکرد و یا کارهای که نمی‌توانست کرد.

تأکید می‌کنم پرسشی پیشگفته را هرکسی می‌تواند از ظن خود یارش گردد و پاسخ‌های دلخواه ارائه دهد ولی جستجوی اسرار آن تنها با توجه و نگاه به سرشت و سرنوشت مردان بزرگ تاریخ میسر است. از یاد نبریم که در میان پشینیان کم نیستند به ظاهر

شکست خوردگان پیروز که شرف تبار آدمیان اند و یاد آنان طراوت بخش تاریخ و نام آنان زیور فردای انسان‌ها است، البته هر کسی به اندازه کوشش خود جهت گشودن روزنه ای رو به روشنایی و بلندی به روی آدمیان، از پاداش تاریخ بهره مند می‌گردد، یکی در اوج و دیگری کمی پایین تر از آن.

هیچ روزگاری از این گونه مردان تهی مباد، مردانی بلندنگر و باهمت و پایبند به اصول و بیزار از بوقلمون صفتی و رنگ و ربا، مردانی صادق با خویشان و جهان، مردانی متواضع در برابر حق و حقیقت و عزیز و نستوه در برابر بیداد، مردانی تنها رو و سرسخت که در چشم تنگ و نزدیک بین مردمان بیگانه با راه و آرمان آنان، انعطاف ناپذیر و به اصطلاح یک دنده و لجوج، می‌نمایند. مردانی که به لطف نام آنان زیبایی روح انسان زنده می‌ماند و از دورانی به دورانی دیگر انتقال می‌یابد.

این مردان به منزل نرسیده گویا رهنورد افق‌های دور اند که چشمان کم سوی حریفان توان دیدن آن را ندارد، آنان کامروایی‌ها و خوشبختی‌های کوچک دیگران را به دیده تحقیر می‌نگرند، همانگونه که ساکنان امن و عیش و برخورداران از لذت خور و خواب و شهرت و شهوت، فریاد برخاسته از درد آنان را

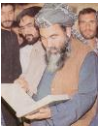
الف. مقاومت مظلومانه مردم غرب کابل به رهبری ایشان با هر معیاری که سنجیده شود برای مردم ما از زمره امور تاریخی و تاریخ ساز است؛ و از ویژگی‌های امر تاریخی این است که با گذر زمان و در پرتو رویدادهای بعدی بهتر قابل درک و دریافت می‌باشد، چنانچه در این سالیان پس از او راز برخی از کنش‌ها و کردار ایشان برای ما آشکارتر شده است و بسیاری از ما به درک دقیق‌تر و واقع‌بینانه‌تر از اقدامات آن شهید دست یافته ایم، اقداماتی که چه بسا در آن زمان برای برخی قابل پذیرش نبود.

ب. دلیل دیگر اینکه گرد و غبار برخاسته از تعصب‌ها و تحزب‌ها بر دیده ادراک نسل معاصر و هموطن ما پرده‌ای افکنده که به این زودی گمان نمی‌رود کنار گذاشته شود، ما عادت کرده ایم همه چیز را بین «صفر» و «یک» ارزش‌گذاری کنیم و منطق ناسالم یا همه یا هیچ در هر چیز حاکم مطلق ذهن و زندگی ما است.

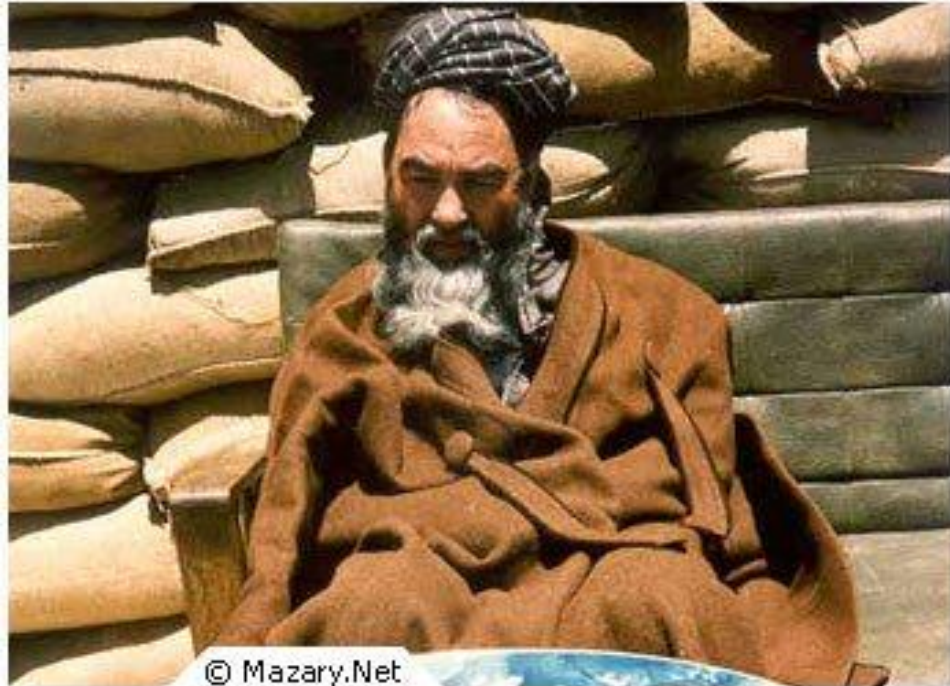
بنا بر این در این نوشته کم برگ و بار در باره شخصیت آن شهید گرامی اظهار نظری نمی‌کنم و به تحلیل حوادث آن روزگار نمی‌پردازم. در این مجال تنها یک پرسش به میان می‌آورم و آن اینکه آیا مزاری مردی کامروا و موفق بود یا مردی کام نیافته و کم توفیق؟

* دانش‌پژوه دکتری فلسفه اسلامی





بانگ نا به هنگام و رفتار هدفمند آنان را غیر متعارف، لجوجانه و ای بسا بلاهت پندارند. مردان برجسته- به معنای فعلی اش نه به معنای اسمی آن- درون خویشان را از شعله مرموز و گدازنده و ناگفتنی افروخته و روشن می‌یابند، و از این موهبت برخوردار اند تا از زندگی کردن با گردن افراشته و دل بارور و چشم سیر و روح سرشار از کرامت



که زیان کسان، از پی سود خویش می‌جویند هرچند که در ظاهر نام مردم نیز پیش می‌آرند. پاداش روان‌های ممتاز و دل‌های برگزیده رضایت درونی است، لذت آنان در جُستن است هرچند که یافتن و رسیدنی هم در پی نباشد. اگر روزگار غالباً به کام نامردان و فرومایگان گشته باشد چه باک؟ همین بس که شعله یاد مردان بزرگ برفراز اعصار و قرون زنده و فروزان می‌ماند و روزگار ناتوان است از اینکه گرد خاموشی و فراموشی بر آن پاشد و این پاداش کمی نیست.

به پندار این نوشته شهید مزاری یکی از این گونه مردان بزرگ است؛ اگر نه چنین است پس چرا در زمانه‌ای که به تعبیر زیبای سعدی سنگ‌ها بسته و سگ‌ها رها می‌باشد و قوادان و دلکان هر دم به کشتن یاد او کمر بسته‌اند و میانمانه‌گان خرسند از کامروایی خردشان رضایتمندانه سکوت

پیشه کرده‌اند، یاد و نام او هر سال افزون‌تر از پار و هر روز بیش‌تر از دیروز تابندگی و درخشش می‌یابد. اگر پیروزی خاطره و یاد او بر فراموشی ناشی از گذر زمان علی‌رغم نامردی‌ها و نامردی‌های زمانه، نشان بزرگی او نیست، پس چیست؟ چه بزرگی و سرفرازی و کامروایی بالاتر از این که پس از این همه سال دل هزاران و بلکه میلیون‌ها انسان خانه یاد کسی باشد و نام او برای آنان تداعی‌گر مردانگی و شجاعت گردد و راه رفته‌ای او نشانی از مسیر یک نسل و خاطره او بسان امر مقدس و متبرک برای میلیون‌ها انسان آگاه و دردمند، عزیز و دوست داشتنی بماند. چه خوش است که فرجام این نوشته آیه کریمه‌ای باشد که از این راز پرده برمی‌دارد: «ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن ودا» (۹۶/۱۹) به راستی که آسمان به امانت داری نام و یاد نیکان و صالحان به پاخاسته است و کسی به دگرگونی این سنت خدایی توانا نیست.

و بزرگواری لذت برند، هرچند مدت آن کوتاه باشد و روزگار سفله پرور تداوم آن را تاب نیاورد، سیره و سلوک مردان بزرگ در زندگی کوتاه‌شان چنین است که نمیرد و نامیرا بمانند و چگونگی مردن‌شان طوری است که زنده بمانند و فراتر از آن نشان راه و راهنمای زندگان گردند؛ ولی مردان متعارف و معقول اینگونه افکار و رفتار را سرگستگی و جنون می‌پندارند، مرد متعارف اهل مجامله و معامله است اگر روزگار با او کنار نیامد او با روزگار کنار می‌آید به هر بهانه و بهایی که باشد.

مردان برجسته سر بی‌قرار و دل‌ناآرام دارند و در پی رسیدن به هدف می‌کوشند، برای‌شان مهم نیست که پیروز شوند یا شکست بخورند، در واقع پیروزی و شکست در قاموس آنان معنای دیگر دارد، معنایی که مرد متعارف از تفسیر و درک آن ناتوان است، برای مردان برجسته و بزرگ اصل نبرد در راه حقیقت و انسانیت است. ولی برای مردان متعارف و معمول اصل منفعت است؛ آنان



دین‌مداری شهید مزاری

■ علی احمد امیری*

مقدمه

بدون شک، ژرف‌نگری، تأمل و شناخت دقیق و عمیق اوصاف بزرگ مرد تاریخ افغانستان، فریادگر عدالت، شهید عبدالعلی مزاری و درک درست و دقیق از شخصیت آن رهبر فرزانه و تطبیق درست وضع موجود با رفتار و گفتار ایشان؛ سبب پیش بینی دقیق از آینده می‌گردد که راه روشن را بر روی یک ملت می‌گشاید. جامعه ما می‌تواند وضع حال و مسیر حرکت کنونی و آینده خود را در آیینۀ گفتار، رفتار و اوصاف دینی آن رهبر خردمند، بنگرد و از رهنمودهای آن برای حال و آینده خود سود ببرد.

بنابراین اگر ژرف‌نگری ما در شناخت حوادث افغانستان و شناخت اوصاف پسندیده آن رهبر شهید دقیق و عمیق نباشد، در گذر تاریخ رفتار و گفتار ایشان که می‌توانست بستر مناسب را برای هویت‌شناسی و عزت‌طلبی یک ملت فراهم آورد، به فتنه و بی‌دینی تفسیر و فریاد رسای عدالت‌خواهی که همراه با اقتدار ملت بود به خودخواهی و استبداد رأی تحلیل خواهد شد! زیرا همیشه در برابر حق، باطل ایستاده است. دریغاً که همیشه، باطل شیفتگان و هواخواهانی دارد! خورشید حق، با وجود درخشندگی خیره

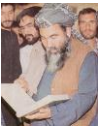
کننده اش، همیشه برای خفاش صفتان قابل دیدن نیست! و پرده‌هایی ستبر و چند لایه، از منافع و اغراض شخصی و... بر چشم بصیرت شان افتاده! که البته در هر زمان حق شناسان و عدالت‌خواهان می‌کوشند تا پرده‌ها را بگیرند و حق را بنمایانند. حق‌نمایی تنها با نوشتن کتاب و استدلال و اعلام رسانه‌ای نیست. گاه یک اقدام سیاسی مبتنی بر دین یا یک رفتار و گفتار دینی، حق را بهتر از چیزی دیگر به جلوه در می‌آورد. در این‌جا به گوشه‌ای از رفتار، گفتار و اقدام سیاسی رهبر شهید، که بر آموزه‌های ناب دینی، دین‌مداری و خدا باوری استوار بوده است، اشاره می‌شود:

(۱) تعهد و وفای شهید مزاری



شهید مزاری به عنوان پیشوا و رهبر سیاسی جامعه شیعه افغانستان بیش از هر کس و هر سیاست‌مداری پای‌بند به

* کارشناسی ارشد فقه و معارف اسلامی



ارزش‌های دینی بود. در مورد تعهد و وفای آن شهید والامقام کافی است این جمله را از ایشان نقل نماییم که بسیار صادقانه فرمود: «من تا زنده هستم در کنار شما مردم هستم از خداوند خواسته ام که در کنار شما مردم خونم ریخته شود». (احیای هویت، ص ۲۲۲) و در عمل نیز تا پای جان ایستاد و مصداق بارز آیاتی گردید که می‌فرماید: «یا ایها الذین آمنوا اوفوا بالعقود» (مائده/ ۲۲) ای کسانی که ایمان آورده اید به پیمان‌ها و اقرارها وفا کنید. «واوفوا بعهد الله اذا عاهدتم ولا تنقضوا الایمان بعد توکیدها» هنگامی که با خدا عهد بستید به عهد او وفا کنید، و سوگند هایتان را بعد از تاکید نشکنید. وفا داری به عهد و پیمان استاد شهید مزاری بر هیچ کسی پوشیده نیست، این سیره حکایت از اعتقاد راسخ آن شهید راه حق، به آموزه‌های دینی دارد.

۲) زهد شهید مزاری

راجع به زهد او همه اذعان دارند به این که در طول زندگی، آن بزرگوار فوق العاده ساده زیست بود. حتی در دوران زعامت و رهبری، امکانات وسیع مالی در اختیار داشت اما هیچگاه از بیت المال مسلمین چیزی بر نداشت و با همان اندوخته‌های ناچیز خانواده اش امرار معاش می‌نمود. این رفتار وی به پیروی از مولای زاهدان امیر مؤمنان علی (ع) است که فرمود: «ان الله تعالی فرض علی أئمه العدل أن یقدروا أنفسهم بضعفه الناس کیلا یتبیغ بالفقیر فقره» (نهج البلاغه/خ ۲) خداوند بر پیشوایان دادگر واجب فرموده خود را با مردم ناتوان برابر نهند تا مستمند تنگدست را به هیجان نیارد و به طغیان و ندارد. اساساً نوعی نگاه او به دنیای مادی نگاه ویژه‌ای بود آن را ابزاری برای تکامل جامعه و ترقی آن می‌دانست.

شهید مزاری (ره) به پیروی از امیر مؤمنان (ع) که در مقایسه‌ی خلافت و کفش وصله‌دار خود، کفش کهنه را با ارزش‌تر به حساب می‌آورند مگر آن که خلافت وسیله‌ای برای اقامه‌ی حق یا مبارزه با باطل باشد. او نیز سمت رهبری خود را چنین اعلان کردند که «هدف من از سمت رهبری فقط خدمت به مردم و دفاع از حقوق مردم و ملت می‌باشد و گرنه من در کنار شما نبودم و در کشورهای دیگر

بهترین زندگی را می‌کردم، و بعد فرمود: تا زنده هستم در کنار شما مردم می‌باشم»

۳) حق‌نگری و آزادی‌خواهی شهید مزاری

شهید مزار حکومتی می‌خواست که مبتنی بر آموزه‌های دینی باشد، این خواست را تا آخرین روز حیاتش اعلام می‌کرد و می‌گفت: «من طرف دار حکومت اسلامی هستم که در چار چوب آن حقوق همه ملیت‌های محروم حفظ شود، و در سایه آن همه اقوام و پیروان مذاهب افغانستان به جایگاه شایسته خود شان برسند». شهید مزاری (ره) در مورد آزادی مذاهب هم می‌گوید: «من در افغانستان به دنبال آزادی مذاهب هستم، مذهب جعفری در کنار مذهب حنفی به رسمیت شناخته شود. پیروان مذهب شیعه در افغانستان باید سرافراز باشند، به رسمیت شناخته شوند. شهید مزاری به پیروی از کلام الهی «و جعلنا شعوبا و قبائل لتعارفوا ان اکرکم عند الله اتقکم» (حجرات/ ۱۳) فریاد بر آورد که هیچ شهروندی به خاطر قیافه اش تحقیر نشود و از این پس هزاره بودن جرم نباشد. و اصرار همیشگی اش بر این بود که ارزش انسان در عدالت‌خواهی و حق طلبی و تقوی است.

سخن پایانی

سیره عملی و نظری شهید مزاری (ره) نشان می‌دهد که او در طول حیات سیاسی و اجتماعی خویش و تا آخر عمر با برکتش لحظه‌ای از آموزه‌ها و معارف دینی غفلت نورزید. عدالت‌خواهی، حق طلبی، عدم تزییع حقوق اقوام ساکن در افغانستان، زهد، ساده زیستی، پای بندی به تعهدات، توجه ویژه نسبت به حفظ و حراست از بیت المال، تلاش مستمر و پی‌گیر ایشان نسبت به برقراری حکومتی مبتنی بر اساس دین و آموزه‌های الهی، توجه به علم و علم آموزی، از ویژگی‌های آن شهید والا مقام بود. روحش شاد و آرامش زنده باد.

منابع

- ۱) قرآن کریم
- ۲) نهج البلاغه، خ ۲.
- ۳) احیای هویت، (سخنرانی‌های شهید مزاری).

جایگاه زنان در اندیشه شهید مزاری (ره)

■ انارگل انصاری*

مقدمه

حضور و مشارکت زنان در امور سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و... از گذشته‌های دور با مشکلات فراوانی در جوامع مختلف رو به رو بوده است. برخی جوامع با برنامه ریزی‌های دقیق و شناسایی فرصت‌ها و چالش‌های پیش‌رو، بستر حضور زنان را در اجتماع فراهم آورده اند و زنان نیز با فعالیت‌های شان حضور خود را در جامعه تحکیم بخشیده اند. اما در برخی از جوامع دیگر از جمله افغانستان، هنوز مشکلات و موانع زیادی برای حضور فعال زنان و برخورداری از حداقل حقوق آنان وجود دارد.

بدون شک امروزه علیرغم نگاه‌های متفاوت به زنان، نقش زنان در توسعه و پیش‌رفت کشورها به خوبی نمایان است. یکی از مهم‌ترین معیارها جهت ارزیابی درجه‌ی توسعه یافتگی کشورها، میزان اعتبار و اهمیتی است که زنان در آن کشورها دارا می‌باشند. از این رو، یکی از مسایل مهم در بین اندیشمندان و فعالان اجتماعی، سیاسی حضور گسترده و روز افزون زنان در جوامع و ایفای نقش آنان در عرصه‌های گوناگون است. زیرا زنان نه تنها سازنده جامعه کوچک (خانواده) اند بلکه آنان سازنده‌ی پایه‌های اصلی جامعه بزرگ اجتماع هستند.

شهید مزاری (ره) به عنوان یک اندیشمند و متفکر نو اندیش و دارای اندیشه‌های ناب، عادلانه و برگرفته از آموزه‌های اسلامی که این اندیشه‌ها را می‌توان منادی آزادی و حمایت از حقوق زن دانست، با درک درست از دین و الهام از آموزه‌ها و تعالیم دینی، جایگاه زنان را محترم می‌شمرد و زنان را دارای حقوق و جایگاه اجتماعی می‌دانست. در این مقاله نگاهی گذرا به پیشینه جایگاه زن در افغانستان انداخته و سپس به بررسی جایگاه زنان در اندیشه شهید مزاری می‌پردازیم.

الف) سابقه و پیشینه تاریخی جایگاه زنان در افغانستان

در طول تاریخ افغانستان، جز در بعضی از حکومت‌ها هم چون حکومت امان الله خان که زنان از اندک حقوقی

برخوردار بودند، (غبار، ۱۳۹۰، ۲، ۶۷۴ و فرهنگ، ۱۳۸۵، ۱-۲، ۵۷۹) در اکثر حکومت‌ها زنان در فضای سیاسی، اجتماعی و فرهنگی کشور هیچ‌گونه حق دخالتی نداشته، بلکه همواره قشر مظلوم و آسیب پذیر جامعه و قربانیان اصلی خشونت بوده اند. می‌توان عمده دلایل این خشونت‌ها را جنگ، بی‌سوادی جمعیت، باورها و برداشت‌های نادرست از دین، فرهنگ و باورهای نادرست عمومی، از واژه‌ی زن و عدم خودباوری و اعتماد به نفس زنان در اجتماع دانست.

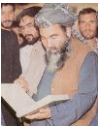
امروزه با روی کار آمدن دولت جدید، اوضاع جامعه افغانستان از جنبه‌های مختلف، تغییر یافته و گامی به سوی بهتر شدن وضعیت زنان برداشته شده است. می‌توان تأسیس وزارت امور زنان در ساختار حکومت، عضویت در شوراهای ملی و ولایتی، انتخاب اولین شهردار زن، اولین والی زن و... را نمونه‌های از بهبود جایگاه زنان در کشور دانست. زنان افغانستان تلاش‌های زیادی برای احقاق حقوق خویش در جامعه کنونی افغانستان انجام داده اند و با ایجاد تشکل‌های مدنی و شرکت در فعالیت‌های سیاسی اجتماعی ثابت کرده اند که عضو مهم و مفید جامعه هستند که حذف شان از جامعه غیر قابل تصور است و تا حد زیادی توانسته اند مقابل اندیشه‌ها و باورهای غلط بایستند هرچند قربانی‌های زیادی در این راه تقدیم کرده اند با این همه توانسته اند حضور فعال و با ثمر خود را در جامعه پررنگ کنند. آنان با کسب مهارت و افتخارات در زمینه‌های مختلف علمی سیاسی، فرهنگی، ورزشی و... نشان داده اند سال‌هایی که به زنان جامعه تلقین می‌شد آنان برای امور بیرون از خانه ساخته نشده اند در اشتباه بزرگی بودند. اما هنوز مشکلات و موانع زیادی برای حضور فعال زنان و برخورداری از حداقل حقوق آنان وجود دارد.

ب) جایگاه زنان در اندیشه‌ی شهید مزاری (ره)

شهید مزاری از شخصیت‌های سیاسی و دینی در افغانستان بود که با درک و فهم درست دین و با الهام از آموزه‌های دینی، می‌کوشید تا باورهای فرهنگی مردم را که مبتنی بر برتری مرد از زن بود، اصلاح کند و مخالفت خود را با اندیشه‌های افراطی مرد سالار بارها اعلام داشت. وی از حقوق متوازن میان زن و مرد سخن می‌گفت و این نابرابری را برخلاف عدالت و اندیشه‌های اسلامی می‌

* کارشناسی حقوق دانشگاه قم





دانت. شهید مزاری بارها از زنان و مادران به عنوان قهرمانان و پرورندگان قهرمانان سرزمین یاد کرده اند. چنان که با یاد آوری و تجلیل از نقش زنان در قیام سوم حوت کابل می‌گوید: «آنچه به ما گزارش داده‌اند، نقش بیش‌تر را هم در اینجا خواهران انجام دادند. این عجیب بود، بعد متأسفانه پس از چهارده سال مبارزه و جهاد و زجر و تکلیف، تعدادی از رهبران می‌گویند: نصف از جمعیت ما (زنان) حق ندارند برای سرنوشت شان حرف بزنند. ولی وقتی این‌ها در پاکستان و اروپا نشسته بودند، این خواهران قهرمان این حرکت را به وجود آوردند و مردم کابل جوشید.» (ضیایی، ۱۳۸۸، ۱۴۶)

شهید مزاری با آگاهی از نقش که زنان در اجتماع خواهند داشت، آنان را یکی از عوامل مهم تحولات اجتماعی می‌دانست. ایشان با توجه به آموزه‌های دینی، بر این باور بود که زن مانند مرد، حق دخالت بر سرنوشت خویش را دارد و با توجه به نقش بزرگی که در اجتماع دارد نادیده گرفتن آنان نشان دهنده‌ی جامعه‌ای بیمار و نارس است. شهید مزاری در برهه‌ای از زمان اندیشه‌ی خود را فریاد زد که باورهای منفی بر توانایی‌های زنان در جامعه موج می‌زد، در واقع هنگامی که قدرت به دست نیروهای مجاهد افتاد و حکومت ائتلافی مجاهدین شکل گرفت حضور زنان در اجتماع و فعالیت‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی به میزان قابل توجهی کمرنگ‌تر از گذشته شد. در چنین شرایطی استاد مزاری، بر نقش فعال زنان در عرصه‌های فرهنگی و سیاسی تأکید داشت. اندیشه‌ی شهید مزاری در رابطه با جایگاه زنان و حضورشان در اجتماع بر خلاف میل تعداد زیادی از سران و رهبران احزاب جهادی بود. با این اوصاف استاد مزاری همواره در سخنرانی‌هایش به صورت واضح، بر جایگاه زنان و حق مشارکت آنان در فعالیت‌های اجتماعی، سیاسی، علمی و فرهنگی می‌پرداخت. چنان که می‌گوید: «در مورد خواهرها حقوقی را قایل هستیم که مطابق به موازین و معیارهای اسلام باشد و باید قوانین اسلامی را رعایت کنیم و بی‌حجابی را رفع کنیم. زن با حجاب می‌تواند اداره برود، کار کند و تحصیل کند. ما برای زن‌ها غیر از محدودیت‌های اسلامی، هیچ محدودیتی را نمی‌خواهیم» (منشور برادری، ۲۲۶)

شهید مزاری در جای دیگر می‌گوید: «زنان از کلیه‌ی حقوق انسانی برخوردار هستند و می‌توانند در همه‌ی عرصه‌های

حیات اجتماعی - سیاسی کشور فعال باشند.» (ضیایی، پیشین، ۳۳).

یکی از مسایل مهمی که استاد مزاری بر آن اصرار داشت، شرکت زنان در انتخابات بود وی با تأکید بر این نکته که زنان نیمی از جامعه‌ی افغانستان را تشکیل می‌دهند، معتقد بود نادیده پنداشتن چنین جمعیت کلانی از جامعه ناعادلانه است و حق رأی، یکی از حقوق اساسی زنان در اجتماع است. وی با صراحت می‌گوید: «ما معتقدیم زنان نصف جامعه‌ی افغانستان را تشکیل می‌دهند و در طرح انتخاباتی که ما داشتیم، گفتیم که زن‌ها هم انتخاب شوند و حق انتخاب نمودن را دارند.» (منشور برادری، ص ۲۷۸)

باید توجه داشت که شرایط در آن زمان به گونه‌ای بود که اکثریت رهبران جهادی حضور زنان را در عرصه‌های سیاسی، فرهنگی و اجتماعی بر نمی‌تابیدند اما اندیشه‌ی شهید مزاری تحت تأثیر هیچ‌کدام از این عقاید نادرست قرار نگرفت. شهید مزاری همان گونه که به جایگاه و حقوق زنان باور داشت، برنامه‌هایی را نیز در جهت پیش‌برد جایگاه زنان در جامعه روی دست گرفت و کمیته‌ی امور زنان را در حزب وحدت اسلامی افغانستان، با هدف پی‌گیری مطالبات زنان تعریف و نام‌گذاری کرد. چنان که می‌گوید: «شورای مرکزی حزب وحدت از ده کمیته تشکیل شده که یک کمیته‌ی آن به نام خواهران است. در تشکیلات حزب وحدت هیچ‌گونه ممانعتی در عضویت خواهران نیست، با همان شرایط برادران، خواهران را نیز در نظر داریم.» (همان، ۲۲۶)

در شورای مرکزی حزب وحدت اسلامی که ارکان اصلی سیاست‌گذاری و تصمیم‌گیری‌ها به حساب می‌آمد زنان عضویت داشتند که بیان‌گر جایگاه ویژه‌ای زنان در اندیشه شهید مزاری است. اما به دلیل کشمکش‌های سیاسی موجود، انتظار چندانی در خصوص دستاوردهای کمیته وجود نداشت ولی نفس اندیشه شهید مزاری و وجود چنین کمیته‌ای با محور به رسمیت شناختن حقوق زنان و فعالیت‌های آنان در چارچوب ارزش‌های اسلامی خود باعث تداوم بحث حقوق زنان در افغانستان شد و سرانجام به وزارت امور زنان منتهی گردید.

شهید مزاری هرگونه مخالفت با حضور زنان در تصمیم‌گیری‌های سیاسی و فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی را غیر عادلانه و مخالف اسلام می‌دانست. تأمین عدالت اجتماعی و مبارزه با تبعیض جنسیتی و نژادی که یکی از شاخه‌های



اسلام را وسیله ای برای محدود کردن زنان قرار داده اند لذا با توجه به این مسایل لازم است دولت اسلامی افغانستان، روحانیان و صاحبان قلم به تبیین درست اسلام به خصوص در رابطه با جایگاه و حقوق زنان در جامعه بپردازند تا این نوع اندیشه ها، که نه تنها باعث نشان دادن خشونت در اسلام علیه زنان به جهانیان می شود، بلکه باعث ظلم های فراوانی هم در حق زنان شده است، از بین برود. زنان افغانستان دارای روحیه ی عمیق اسلامی هستند و مطمئناً فرهنگ غرب با اندیشه و روح زنان افغانستان بی گانه و ناسازگار است که اغلب باعث دوگانگی و یا چندگانگی در باورهای شان می شوند.

فرجام سخن

با توجه به اندیشه های شهید مزاری که مبنای آن انسانیت و برابری افراد و عدم تبعض جنسیتی است، می توان گفت: حضور فعال و مشارکت زنان در افغانستان، ایجاد تشکل های مدنی، شرکت در فعالیت های سیاسی، اجتماعی، کسب افتخارات در زمینه های مختلف علمی، سیاسی، فرهنگی، ورزشی و...، مرهون اندیشه ها و سیره عملی شهید مزاری است. زنان با الهام از اندیشه های به حق و عدالت محور، شهید مزاری در تلاش شکستن سد های عظیم تبعیض و بی عدالتی اند. ولی متأسفانه هنوز هم شاهد خشونت های بسیاری علیه زنان در جامعه ی افغانستان هستیم و صدای فریاد غمناک زنان هنوز هم به گوش می رسد.

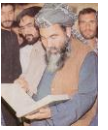
منابع

- ۱) ضیایی، رضا، چراغ راه (سخنرانی ها و مصاحبه های رهبر شهید مزاری)، بنیاد رهبر شهید مزاری، نمایندگی اروپا، ۱۳۸۸.
- ۲) غبار، غلام محمد، افغانستان در مسیر تاریخ، تهران، مؤسسه انتشاراتی عرفان، ۱۳۹۰.
- ۳) فرهنگ، میر محمد صدیق، افغانستان در پنج قرن اخیر، تهران، مؤسسه انتشاراتی عرفان، ۱۳۸۵.
- ۴) منشور برادری، (مجموعه ی سخنرانی ها، مصاحبه ها، پیام ها و دیدارهای شهید مزاری)، قم، بنیاد رهبر شهید، ۱۳۷۹.
- ۵) غفاری لعلی، عبد الله، فریاد عدالت، قم، مؤسسه فرهنگی، تحقیقاتی شهید سجادی، ۱۳۸۳.

اصلی آن حقوق زنان به حساب می آید، از اساسی ترین محورهای اندیشه های شهید مزاری و از خواسته های برجسته ی ایشان بود. وی در این باره می گوید: «ما سیستم انحصار را به هر شکل و شیوه ی آن رد می کنیم و طرفدار شرکت کلیه ی مردم افغانستان اعم از مرد و زن، پیر و جوان و...، برای تعیین سرنوشت سیاسی شان هستیم. این عادلانه نیست که مردان حق شرکت در انتخابات را داشته باشند ولی زنان از این حق مسلم انسانی شان محروم باشند. همه حق دارند که در انتخابات شرکت نمایند» (فریاد عدالت، ۳۲) استاد شهید مزاری یک شخصیت فکری بود که آرمان های مهمی برای جامعه خسته ی افغانستان داشت. ایشان از آرمان ها-هائیش به صراحت سخن می گفت و برای تحقق این آرمان ها تلاش های فراوانی را انجام داد. شهید مزاری به خوبی درک کرده بود که زنان نیروی عظیم جامعه هستند و ایجاد فرصت ها برای زنان در اجتماع نه تنها خدمت به زن بلکه به کشور و جامعه نیز هست. هرچند پس از شهادت شهید مزاری متأسفانه رسیدگی به آرمان های شهید از جمله پی گیری حقوق و مطالبات زنان بسیار کم رنگ شده است و به عمل کرد مفید و قابل توجهی نمی توان اشاره کرد.

ج) آسیب ها و تهدیدهای حضور زنان در اجتماع

شهید مزاری با تأکید بر آموزه های دینی از حقوق زنان سخن می گفتند. چرا که دین اسلام به طور دقیق تمام جوانب را در رابطه با زن مورد توجه قرار داده است زنان را به صورت ارتجاعی محدود به خانه و یا به شکل افراطی صرفاً موقوف به فعالیت های اجتماعی و بیرون از خانه نمی داند بلکه با توجه به نقش محوری و کلیدی زن در خانواده و اجتماع با این موضوع که زنان تنها در یک نقطه مورد توجه قرار گیرند مخالف است. استاد شهید بابه مزاری (ره) در چارچوب اسلام، به حقوق زنان توجه داشت. اما متأسفانه ما شاهد آن هستیم که امروزه راه آزادی نه از طریق دین مبین اسلام بلکه از راه فرهنگ غربی که خود دچار آشفتگی هست باز شده است و زنان راه رسیدن به عدالت و آزادی خود را در تفکرات غربی می پندارند به دلیل این که معمولاً تاریک اندیشانی چه در گذشته و چه در حال



نقش زنان در مقاومت عدالت خواهانه غرب کابل

■ لیلا صادقی*

مقدمه

تقریباً نیمی از جمعیت بشری را زنان تشکیل می دهند. پیشرفت واقعی زمانی ممکن و میسر است که زنان در جامعه نقش و سهم فعال داشته باشند. نگاه کوتاهی به تاریخ نشان گر این واقعیت است که زنان همواره و همیشه در تمام عرصه های اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و حتی مبارزه و جهاد نقش آفرینی کرده اند. از آغازین روزهای بعثت پیامبر اکرم (ص) تا پسین روزهای حادثه عاشورا، نقش خدیجه، زینب (س) و دختران امام حسین (ع) و سایر زنان در صحنه های اجتماعی، مبارزه و...، مثال زدنی است.

در افغانستان نیز تاریخ کشور گواهی بر حضور فعال و نقش آفرین زنان در صحنه های مختلف اجتماعی، سیاسی و...، است. یکی از این صحنه های تاریخی حضور فعال و نقش آفرین زنان در مقاومت عدالت خواهانه غرب کابل است. در این مقاله کوتاه برآنیم که مروری بسیار کوتاهی به نقش زنان در این مقاومت و جنبش عدالت خواهی داشته باشیم.

الف) سابقه حضور زنان در صحنه های اجتماعی

به گواهی تاریخ مردم هزاره، زنان هزاره از زمان های دور در صحنه های اجتماعی، سیاسی و...، حضور فعال و نقش آفرین داشته اند که

مسایل سیاسی و اجتماعی به شوهرش مشوره می داد و صاحب نظر بود و گاه در جرگه های قومی نیز حضور می یافت و حتی در میدان های جنگ همیشه در کنار شوهرش بود و با لباس مردانه و سوار بر اسب علیه دشمنان و مخالفان شوهرش می جنگید و شوهر را در همه ی جنگ ها و سفرها همراهی می کرد.» (یزدانی، ۱۳۷۰، ۳۶-۳۷)

آقای نایل نیز در مورد زن میر یزدان بخش می نویسد: «این زن بسیار هوشیار و دلاور بود و همیشه لباس مردانه می پوشید و از سلاح زینت می بست و شوهرش را در مشکلات یاری می رسانید. میسن این زن را «آمازون» لقب داده بود که زن بلند قد و قوی با صفات مردانه معنی می دهد. (نایل، ۱۳۷۹، ۳۳۱)

او در مورد شجاعت و جرأت این زن نیز چنین می نویسد: «وقتی او را در دربار دوست محمد خان احضار کردند، با جرأت در برابر امیر ایستاد و گفت: ای امیر خجالت نمی کشی که در مقابل یک زن اسیر چنین پیشامد می کنی؟! (همان، ۳۳۲)

نقش زنان در جهاد علیه اشغال گران شوروی سابق نیز برجسته و غیر قابل انکار است. در این مورد به سخنانی از بابه مزاری (ره) استناد می نمایم. شهید مزاری (ره) در مورد قیام سوم حوت کابل چنین می گوید: «آن چه را که برای ما گزارش دادند، نقش بیش



تر را هم در این جا خواهران انجام داده بودند؛ ولی متأسفانه بعد از چهارده سال مبارزه و جهاد و زجر و تکلیف، تعدادی از رهبران هستند که نصف جمعیت مردم ما را می گویند که حق ندارند سرنوشت شان را تعیین نمایند. این ها در پاکستان و اروپا نشسته بودند و این خواهران قهرمان، حرکتی را به وجود آوردند که بر

می توان از «آمازون» زن میر یزدان بخش بهسودی نام برد. آقای حاج کاظم یزدانی در مورد زن میر یزدان بخش می نویسد: «یکی از زنان میر یزدان بخش که دختر یکی از میران دایزنگی بود، در

* کارشناسی معارف اسلامی



علاوه بر تشویق‌ها و حمایت‌های سرداران و مدافعان مردم از سوی مادران و حضور مستقیم زنان کابل در خیابان‌ها و صحنه‌های تظاهرات که بر ضد جنگ یا در حمایت از مواضع مزارى برگزار می‌شد، به ویژه حمایت از رهبری حزب وحدت و فرماندهی جبهه مقاومت استاد باب‌ه مزارى شهید(ره) در روزهای پراشتاب و فتنه آلود توطئه‌ی ۲۳ سنبله که فیلم‌های ویدئویی آن‌ها موجود است، خانواده‌های زیادی بودند که نان خشک یا پول اندکی را که در خانه داشتند، برای سنگرداران می‌فرستادند. سهم زنان و دختران در تقویت روحیه‌ی مردم و جبهه عالی بود. بنابراین، این‌ها همه سند زنده و گویایی برای نقش فعال و تأثیرگذار زنان در مقاومت غرب کابل و جنبش عدالت‌خواهی است.

سخن پایانی

بدون تردید، زنان نقش بسیار فعال و تأثیرگذاری در مقاومت غرب کابل داشته‌اند. زیرا اگر تشویق‌ها و حمایت‌های مادران از فرزندان مجاهدش و حضور آنان در صحنه‌ها نبود، مقاومت در برابر غول انحصار که با تمام توان در میدان جنگ آمده و کمر به نابودی این مردم مظلوم بسته بودند، بسیار دشوار بلکه غیر ممکن بود. پس سهم زنان کمتر از مردان نبود. زنان در کنار مردان، در این مقاومت نقش آفرینی کردند.

منابع

- ۱) رویش، عزیز، بگذار نفس بکشم، کابل، انتشارات تاک، چاپ اول، ۱۳۹۱.
- ۲) مزارى، عبدالعلی، سخنانی از پیشوای شهید، (مجموعه سخنرانی‌ها، مصاحبه‌ها و صحبت‌های شهید مزارى با نمایندگان مردم) به کوشش عزیز رویش و ارزگانی، اسلام آباد، کانون فرهنگی رهبر شهید(ره)، ۱۳۷۴.
- ۳) نایل، حسین، سرزمین و رجال هزاره‌جات، قم، مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان، ۱۳۷۹.
- ۴) یزدانی، حسینعلی(حاج کاظم)، صحنه‌های خونینی از تاریخ تشیع در افغانستان، مؤلف، چاپ اول، ۱۳۷۰.

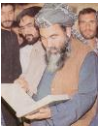
اساس آن، مردم کابل جوشید. گزارش دیگری که داشتیم و صحت و سقم آن را نمی‌دانم، این بود که یکی از خواهران در جاده میوند چادرش را برداشته و بر سر یک افسر افغانی انداخته و گفته بود که تو غیرت افغانی خود را فراموش کرده‌ای، این چادر مرا تو بگیر و سلاح خود را برای من بده که ما دفاع نماییم. من معتقد هستم که این حرکت، حرکت سرنوشت ساز بود و ما باید از این روزها تجلیل کنیم.» (مزارى، ۱۳۷۴، ۱۲۰)

ب) نقش زنان در مقاومت عدالت‌خواهانه غرب کابل

در مقاومت غرب کابل و جنبش عدالت‌خواهی نیز زنان، نقش فعال و برجسته‌ای داشته‌اند، که به عنوان نمونه می‌توان از مادر شهید نصیر رضایی (نصیر دیوانه) یاد کرد. نصیر می‌گوید: «مادرش بر سر او دست کشیده و گفته است که او را نذر باب‌ه مزارى کرده است.» (رویش، ۱۳۹۱، ۵۴۲)

بدون شک می‌توان گفت: در اثر این تشویق‌ها، دلگرمی‌ها و حمایت‌های مادر، بود که نصیر، خط دهمزنگ را در جریان مقاومت عدالت‌خواهانه‌ی غرب کابل حفاظت می‌کرد. در طول دوران جنگ و مقاومت، شورای نظار موفق نشد که سنگر او را درهم بشکند با این که این سنگر از کوه‌های مشرف بر دهمزنگ تحت آتش مداوم قرار داشت.

یا آن پیر زن قد خمیده‌ی کابلی که از حوالی مسجد سفید، با روی سینه کشان، کشان خود را به مقر رهبری و فرماندهی حزب وحدت اسلامی افغانستان (باب‌ه مزارى) می‌رساند و در پیش چشمان حیرت زده‌ی حاضران، گرهی گوشه‌ای چادرش را باز می‌کند و سی و یک عدد مرمی یادگار پسر شهیدش را، به رهبری و فرماندهی جبهه‌ی مقاومت و عدالت‌خواهی اهدا می‌کند، تا با دستان خودش به سنگرداران بدهد. این زن گویا شنیده بود که در سنگرهای مقاومت مرمی تمام شده است، این تنها یادگار پسرش را به مزارى تسلیم کرد تا این گونه سهم خود را در مقاومت ادا کند. این نمونه‌ی روشن از نقش و حضور فعال زنان در مقاومت عدالت‌خواهانه غرب کابل است.



نقش رسانه تصویری در انتقال اندیشه شهید مزاری (ره)

خالقداد ناصری*

مقدمه

یادآوری دو نکته به عنوان مقدمه امر ضروری به نظر می‌رسد: نکته اول: اگر چه شهید مزاری از نظر ملیت متعلق به قوم هزاره است اما اندیشه او فراتر از قوم خودش در حرکت است؛ زیرا وی به دنبال استقرار یک حکومتی بود که بر پایه عدالت استوار باشد و عمر با برکت خود را برای رسیدن به این هدف فدا نمود. از این رو مخاطبان این مقاله تنها قوم هزاره نیست بلکه پیام این مقاله رو به تمام ملیت‌های محروم افغانستان دارد.

نکته دوم: بدون تردید، تحقق پیام این مقاله (انتقال اندیشه شهید مزاری از طریق رسانه) به زودی امکان پذیر نیست و حتماً نیاز به زمان دارد اما نگارنده می‌کوشد فعلاً این ادبیات به وجود آید که انتقال اندیشه شهید مزاری در قالب رسانه تصویری به عنوان یکی از اولویت‌های اهل قلم و هنر مطرح گردد. هنرمندان و اهل قلم با فرهنگ سازی، زمینه اجرایی کردن این هدف را فراهم سازد.

الف) رسانه تصویری چیست؟

رسانه تصویری یکی از رسانه‌های جمعی است که عبارت است از: «هر تکنولوژی یا ابزاری که برای ارسال پیام‌ها از یک منبع مرکزی به گیرندگان بسیار از آن استفاده می‌شود» (طلوعی، ۱۳۹۱ش، ۱۳۶). این تعریف شامل تمام رسانه‌های دیداری، شنیداری و چاپی (مانند تلویزیون، سینما، رادیو، کتاب، روزنامه و مجله) می‌شود. پس می‌توان گفت: رسانه تصویری مانند تلویزیون و سینما ابزار انتقال پیام از طریق تصویر به گیرندگان است.

ب) ویژگی‌های رسانه تصویری

۱. جذابیت

رسانه تصویری (به خصوص تلویزیون) به خاطر ترکیبی از تصویر، صدا، رنگ و موسیقی جذاب‌ترین رسانه برای مخاطب است. «تلویزیون می‌تواند مزایای اجزای زنده تأثر، توانایی‌های میکائیکی سینما، صدا و مخاطب مداری رادیو را با توان الکترونیکی خود در هم آمیزد.» (رابرت ال، ۱۳۸۹ش، ۲۷). در واقع «تلویزیون خیال و واقعیت را که غالباً آشتی ناپذیرند، برای مخاطب در هم می‌آمیزد» (همان). و این عوامل باعث می‌شوند تا پیام، به صورت کامل‌تر به مخاطب منتقل شود.

۲. تنوع مخاطبان

مخاطبان در رسانه تصویری متنوع و فراگیر است و تمام افراد جامعه به نوعی از تماشای آن لذت می‌برند و از این حیث مرزی

بین جنسیت، سن، سطح سواد و... وجود ندارد اما نوع دریافت پیام آن‌ها متفاوت اند و رسانه‌ها با توجه به این تفاوت‌ها، مخاطبان را طبقه بندی می‌کنند. به این جهت است که کاربران رسانه‌های تصویری باید «الگوی مخاطبان برنامه‌ها را با توجه به کلیه موارد مردم شناسی نظیر سن، جنسیت،... ترسیم کنند و سپس به این نتیجه برسند که کدام برنامه را کدام یک از مخاطب بیشتر می‌پسندد» (ملون، ۱۳۸۳ش، ۵۳۲).

۳. سرعت در انتقال پیام

در عصر ما هر رسانه‌ای که زودتر پیام را به مخاطب منتقل کند از اهمیت بیش تری برخوردار است. سرعت پخش پیام‌های ارتباطی از طریق تلویزیون اکنون به حدی پیش رفت کرده است که این وسیله می‌تواند چگونگی وقایع را در همان لحظات وقوع پخش کنند. (معمد نژاد، ۱۳۸۶ش، ۱۶۴).

۴. جاذبه‌های هنری

جاذبه‌های هنری در رسانه‌های تصویری نقش مهمی در جذب مخاطب دارند. زیباشناسی در تلویزیون و سینما نوع واکنش بیننده را نسبت به برنامه مشخص می‌کند. لذا ترکیب بندی تصویر (که شامل نمای دور، نزدیک، متوسط و کامل می‌شود)، طراحی صحنه و دکور، الگوی رنگ، پس زمینه، نشانه‌ها و آرم‌های روی تصویر و... (شهباء، ۱۳۹۰ش، ۱۱).

۵. وسعت جغرافیایی و انتخاب زمانی

یکی از ویژگی‌های مهم رسانه تصویری، محدود نبودن به زمان و مکان است. عبور از مرزها و انتخاب زمان برای پخش برنامه‌های تلویزیونی کاملاً از طریق کاربران هدایت می‌شوند. کاربران برای جذب مخاطبان خود، زمان برنامه را تنظیم می‌کنند و اقصی نقاط جهان را بر اساس امکاناتی که دارند تحت پوشش برنامه خود قرار می‌دهند.

ج. کارکرد رسانه تصویری در انتقال اندیشه شهید

مزاری

شایسته است علاقه‌مندان به آرمان‌های شهید مزاری رسانه جذاب و پر مخاطب هنر را برای نمایش زندگی، اهداف و آرمان‌های آن شهید و یارانش، به کار گیرند. این کار در قالب ساخت فیلم‌های سریالی، مستند، سینمایی، فیلم‌های کوتاه، انیمیشن، اجرای تأثر و... امکان پذیر است به طوری که بتواند از دوران کودکی شهید مزاری تا هنگام شهادتش را پوشش دهد. حتی به تصویر کشیدن زادگاه، مدرسه محل تحصیل رهبر شهید و مراکز مقاومت غرب کابل نیز جزئی از این روند می‌تواند به حساب آید. شخصیت شهید بابه مزاری برای نسل‌های آینده در چارچوبی قابل تحلیل است که متشکل از گفتار، رفتار و موقعیت زمانی و مکانی وی باشد و این

* کارشناسی ارشد مدیریت آموزش



به درستی با همین چارچوب در رسانه تصویری انجام گیرد، احساسات و عواطف مردم ما را به صورت منطقی برمی‌انگیزد. به خصوص در نسل‌های جدید که شدیداً تابع احساسات و عواطف است اگر الگوی مناسبی مثل زندگی شهید مزاری برای منطقی کردن احساسات و عواطف آن‌ها نباشد الگوی خود را در جای دیگر جستجو می‌کند.

۳. شناخت رفتاری.

شهید مزاری در عین این که ساده و بی‌ریا زندگی می‌کرد اما برای خواسته‌های مردمش تمام قد در برابر دشمنانش ایستاد. وی دارای طرح و برنامه بود و در تمام دوران حیاتش به صورت تشکیلاتی عمل می‌کرد. رهبر شهید در ابعاد مختلف سیاسی، نظامی، فرهنگی و اقتصادی برنامه داشت این شیوه رفتاری شهید مزاری در صورتی برای همگان قابل فهم است که از طریق رسانه تصویری وارد خانه‌های مردم شود و از این طریق، شناخت رفتاری برای مردم نسبت به زندگی شهید مزاری ایجاد شود.

نتیجه:

انتقال اندیشه شهید مزاری در جغرافیای وسیع و برای مخاطبان متنوع، تنها بوسیله رسانه تصویری امکان پذیر است که در قالب ساخت فیلم‌های مستند، سینمایی، انیمیشن و... تولید و عرضه گردد. برای رسیدن به این هدف، مشارکت همگانی لازم است اما تلاش هنرمندان، نویسندگان و سرمایه‌داران نقش اصلی در به ثمر رسیدن این هدف دارد.

منابع:

۱. پاتر، جیمز، بازشناسی رسانه‌های جمعی با رویکرد سواد رسانه‌ای، مترجمان: امیر یزدانیان، منا داعلی و پیام آزادی، قم، انتشارات صدا و سیما، چاپ اول، ۱۳۹۱ ش.
۲. تولستوی، لئون، داستانهای برگزیده، ترجمه: سعید نفیسی و دیگران، تهران، انتشارات جامی، چاپ اول، ۱۳۸۷ ش.
۳. رابرت آل، هیلارد، نویسندگی برای تلویزیون، رادیو و رسانه‌های جدید، مترجمان: فرزاد فرزاد، صفورا نوربخ و دیگران، تهران، انتشارات صدا و سیما، چاپ اول، ۱۳۸۹ ش.
۴. شهبا، محمد، زیبایی شناسی عناصر بصری در برنامه‌های خبری و گفتگو محور تلویزیون، تهران، انتشارات صدا و سیما، چاپ اول، ۱۳۹۰ ش.
۵. طلوعی، علی، سواد رسانه‌ای، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ اول، ۱۳۹۱ ش، ص ۱۳۶.
۶. گیدنز، آنتونی، گزیده جامعه شناسی، ترجمه: حسن چاوشیان، تهران، انتشارات نشرنی، چاپ چهارم، ۱۳۹۱ ش.
۷. معتمد نژاد، کاظم، وسایل ارتباط جمعی، تهران، انتشارات دانشا علامه طباطبائی، چاپ ششم، ۱۳۸۶ ش.
۸. مکی، ابراهیم، شناخت عوامل نمایش، تهران، انتشارات صدا و سیما، چاپ پنجم، ۱۳۸۵ ش، ص ۳۹.
۹. ملون دیفلور و اورت دنیس، شناخت ارتباطات جمعی، ترجمه: سیروس مرادی، تهران، انتشارات دانشکده صدا و سیما، چاپ اول، ۱۳۸۳ ش.
۱۰. مینالیوس، نیکوس، زیبایی شناسی تلویزیون، ترجمه: حماد آل احمد، تهران، انتشارات صدا و سیما، چاپ اول، ۱۳۸۴ ش، ص ۱۳۳.
۱۱. هاریس، ریچارد نیکسون، روانشناسی شناختی وسایل ارتباط جمعی، مترجمان: حسن اسد زاده، اسماعیل سعدی پور، منیژه شهباز خوان، تهران، انتشارات صدا و سیما، چاپ اول، ۱۳۹۰ ش، ص ۷۰.

کار فقط از طریق رسانه تصویری امکان پذیر است. از این رو، مقاومت غرب کابل جزئی از واقعیت‌های زندگی آن شهید را تشکیل می‌دهد بدیهی است بیان این واقعیت‌ها تنها با قلم و زبان امکان پذیر نیست و باید در قالب رسانه تصویری به نمایش گذاشته شود.

توجه به روند ساخت و ساز کابل این ضرورت را دو چندان می‌کند که هنرمندان به زودترین فرصت ممکن صحنه‌های مقاومت غرب کابل را فیلم برداری نمایند تا در فرصت‌های بعدی با حفظ نمادهای دوران مقاومت، بتوانند از آن‌ها برای مستندسازی و یا فیلم‌های سینمایی استفاده نمایند. تحقق این امر نیاز به مشارکت همگانی دارد.

د) تأثیر گذاری رسانه‌های تصویری در انتقال اندیشه شهید مزاری

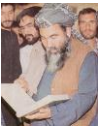
مغز انسان دارای دو نیم‌گه است یکی نیم‌کره سمت چپ که مفهومی، با قاعده، کنترل شده و علت و معلولی است. در واقع نیم کره سمت چپ پیام‌های گفتاری را دریافت می‌کند اما نیم کره دیگر نیم کره سمت راست است این نیم‌گه، تصویری، بی‌قاعده و غیر کنترل شده است و تنها پیام‌های تصویری را دریافت می‌کند در این قسمت هنر نقش اصلی را بازی می‌کند و رسانه تصویری با زبان هنر در این قسمت از مغز تأثیر می‌گذارد. (مینالیوس، ۱۳۸۴ ش، ۱۳۲). برای انتقال اندیشه شهید مزاری در این قسمت کاری صورت نگرفته و یا کمتر صورت گرفته است در حالی که کار ماندگار با تأثیر گذاری بیش تر بر مخاطبان در این قسمت است که از طریق رسانه با زبان هنر انجام گیرد. این تأثیر گذاری در سه قلمرو قابل طرح است:

۱. تأثیر گذاری شناختی

نمایش فیلم‌های سینمایی، مستند و... از زندگی شهید مزاری اولین تأثیری که بر مخاطبانش می‌گذارد شناخت نسبی از وی خواهد بود. عامه مردم افغانستان به خصوص نسل جدید تنها اسم شهید مزاری را شنیده و حد اکثر عکس وی را مشاهده نموده اند و این که شهید مزاری در کجا تحصیل کرده؟ چگونه مبارزه نموده؟ دشمنانش چه کسانی بوده؟ چه اهدافی داشته و در نهایت چگونه به شهادت رسیده است؟ همه این امور از طریق رسانه تصویری به طور شایسته امکان پذیر است. این شناخت نسبی می‌تواند زمینه‌ای برای پذیرش اندیشه شهید مزاری به صورت آگاهانه برای عموم دوستان و برخی از مخالفانش فراهم نمایند.

۲. تأثیر گذاری عاطفی

ساده زیستی، توجه نکردن به مظاهر دنیوی، حفظ ارزش‌های دینی و ملی و بالاخره کیفیت شهادت رهبر شهید که همه نشان از حفظ هویت وی دارد، از ویژگی‌های منحصر به فرد ایشان در میان رهبران جهادی است. به نمایش درآوردن زندگی شهید مزاری اگر



عدالت در آموزه‌های دینی و اندیشه شهید مزاری (ره)

■ محمد هاشم مسعودی*

مقدمه

انسان موجود مرکب از دو بعد حیوانی و انسانی است. بعد حیوانی او را غرایزی چون شهوت، غضب، حرص، طمع، جاه‌طلبی و افزون‌خواهی تشکیل می‌دهد، و بعد انسانی او در گرو عقل و فطرت و وجدان اخلاقی است. اگر او دل در گرو قوای حیوانی بگذارد، و عقل را اسیر شهوت و بت نفس کند، رو به انحطاط رفته، فرجامش سقوط از درجه انسانیت و فرو رفتن در حیوانیت است و اگر دل به خدا سپارد و او را تکیه-گاه خود، و عقل را رهنما قرار دهد و بر اساس فطرت مشی کند، در صراط مستقیم و راه راست کمال و سعادت قرار گرفته و پله‌های صعود به درجه‌ی انسانیت را یکی پس از دیگری پیموده و سر انجام به مقصد مقصود خواهد رسید.

عدالت، معیار برتری انسان در قرآن

در تعالیم دینی از انسان‌هایی که تکیه‌گاه الهی نداشته، هوای نفس را معبود و خدای خود قرار داده‌اند، تعبیر به افرادی گنگ شده است که در چنگال شهوات و خواست-های نفسانی به اسارت درآمده‌اند و حقایق را وارونه و برعکس می‌بینند. آنان چون آزادی واقعی را که در سایه سار عبودیت و بندگی خدا حاصل می‌شود، در اثر سرپیچی از دستورات الهی از خود سلب کرده‌اند و خود را اسیر خرافات و موهومات قرار داده‌اند، اسارت را آزادی و آزادی را بردگی، عدالت را ظلم و ستم را عدالت می‌پندارند. این گروه اگر چه شعار آزادی سر می‌دهند، اما خود در پشت میله‌های آهنی هوای نفس در بند اسارت گرفتارند و کسی که خود در بند اسارت باشد، نمی‌تواند در مسیر آزادی دیگران گام بردارد و عدالت را پیشه‌ی خود سازد. اسیر، توانایی آزادسازی خود را ندارد، چگونه می‌تواند به دیگران آزادی بخشد و عدالت را در مورد آنان به اجرا درآورد. خداوند در وصف این گروه می‌فرماید: این‌ها بندگان برده صفت یا افراد گنگ و لالی هستند که قدرت انجام هیچ کاری را ندارند. (نحل/۷۳)

در مقابل، افرادی هستند که توحید در دل آنان جوانه زده است، از بند اسارت هواهای نفسانی رهایی یافته‌اند، حیات جاودانه و فرهنگ توأم با عدالت را در زندگی فردی و

اجتماعی شان تحقق بخشیده‌اند. چنین انسان‌هایی از قدرت اعمال آزادی و عدالت در زندگی فردی و اجتماعی برخوردار دارند.

قرآن کریم در موارد متعدد با ذکر مثل، ویژگی‌های این دو گروه را بیان کرده است تا انسان‌های دیگر ماهیت هر یک را شناخته، در زندگی فردی و حیات اجتماعی آن دچار اشتباه نشوند. از جمله در آیه‌ی ۷۶ سوره‌ی نحل، دسته‌ی اول را به شخص لال تشبیه کرده است و از گروه دوم به عنوان عدالت پیشگان یاد کرده و عدل ورزی را معیار برتری دسته‌ی دوم بر گروه اول قرار داده و می‌فرماید: «وَ صَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلَيْنِ أَحَدُهُمَا أَبْكَمٌ لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ وَ هُوَ كَلٌّ عَلَى مَوْلَاهُ أَيْنَمَا يُوَجِّهُهُ لَا يَأْتِ بِخَيْرٍ هَلْ يَسْتَوِي هُوَ وَ مَنْ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ هُوَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»؛ و خداوند مثلی زده، دو مردند که یکی از آن‌ها لال و گنگ مادر زاد است و هیچ کاری از او ساخته نیست و او سر بار مولای خویش است، هر جا که او را می‌فرستد خبری به دست نمی‌آورد؛ آیا او با کسی که دستور به عدالت می‌دهد و در راه راست است، برابر و مساوی است؟

خداوند متعال در این آیه‌ی شریفه با بیان تمثیل دو مرد که یکی دارای چهار صفت کاملاً منفی است و دیگری برترین وصف کمال انسانی (عدالت) را دارد، چهره‌ی دو گروه از انسان‌ها را به تصویر کشیده است. مرد دارای صفات منفی؛ ۱. لال و گنگ مادر زاد بودن، ۲. ناتوانی مطلق، ۳. سربار بودن، ۴. و مفید نبودن برای جامعه، ترسیمی از انسان‌های صد در صد منفی است. انسان‌های که اسیر هوای نفس و گرفتار خرافات چون خود برتر بینی، جاه طلبی، و افزون‌خواهی هستند. اینان گرچه ممکن است به ظاهر شعار آزادی و عدالت سر دهند اما چون خود اسیرند، نمی‌توانند آزادی را برای جامعه به ارمغان آورند و عدالت را در آن به اجرا گذارند. بدین جهت افراد گنگ سر بار جامعه می‌مانند که جز ایجاد درد سر برای آن، هیچ کاری مفیدی از آنان ساخته نیست.

در مقابل، مرد عادل است که به آخرین درجه کمال انسانی رسیده است، او نمادی از انسان‌های آزاده و مطلوب دین است. شخصی که خود عادل است و صلاح و سداد در دلش جای گرفته و در روح و روانش نفوذ کرده، گفتار و کردار

* کارشناسی ارشد فقه و معارف



۹۹/۵٪ آن مسلمان است. مردم افغانستان از بدو تشکیل کشوری به نام افغانستان تا کنون، بار انسان نماهای اسیر نفس، جاه طلب و فزون خواه را بدوش کشیده‌اند. افرادی که هر چند نقاب دین در چهره داشتند و دارند اما برای ارضای غریزه‌های حیوانی خود، همواره به مسائل قومی و قبیله‌ای دامن زده‌اند و با سلب کردن امنیت و آرامش از جامعه، باعث درد و رنج و مصائب بزرگ بر مردم ما شده‌اند و خسارات معنوی و مادی جبران ناپذیری را بر آنان تحمیل کرده‌اند. در این میان افراد آزاده چون سران جنبش مشروطیت اول مانند مولوی محمد سرور واصف قندهاری(ره)، ملا فیض محمد کاتب هزاره(ره) و سایر اعضای مشروطه (حییبی، ۱۳۷۲، ۳۴-۱۰۸)، قهرمان مبارزه علیه استبداد نادری شهید عبدالخالق هزاره(ره) عالم مبارز و آزادی‌خواه شهید علامه سید اسماعیل بلخی(ره)، فیلسوف و متفکر شهیر حجت الاسلام محمد اسماعیل مبلغ(ره) و...، از جمله بنیان‌گذار جنبش عدالت‌خواهی قائد شهید حجت الاسلام و المسلمین عبدالعلی مزاری(ره) بودند که برای نجات کشور از بحران‌های خانمان سوز و رهایی مردم از مصائب تلاش کرده‌اند.

بعد از سال‌ها جهاد و مبارزه اقوام مختلف افغانستان علیه متجاوزان خارجی و پیروزی بر آنان، امید این بود که سال‌های رنج مردم به پایان رسیده صلح و امنیت و آرامش در کشور برقرار گردد و ساکنان افغانستان همان‌گونه که در دوران جهاد برادرانه علیه متجاوزان اتحاد جماهیر شوروی مبارزه کردند، پس از پیروزی نیز همه در سرنوشت سیاسی خود دخالت داشته و در کنار هم زندگی مسالمت آمیز را تجربه کرده و به بازسازی کشور بپردازند. اما چنین نشد، بار دیگر کشور توسط عده‌ای انحصار طلب تازه به دوران رسیده و مثلث شوم زر، زور و تزویر، دچار بحران تازه گردید و مصائب بزرگ و خسارات معنوی و

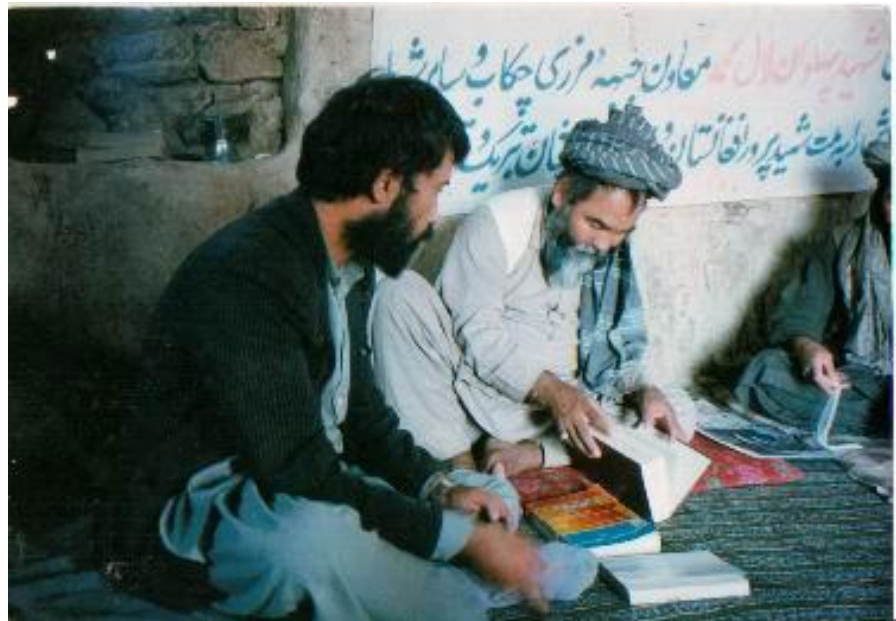
مادی جبران ناپذیری به بار آورد.

بر میزان عدل استوار است. چنین شخصی چون از اسارت نفس آزاد است و اتکاء به خداوند متعالی دارد، دوست دارد دیگران نیز از این خصلت عالی انسانی برخوردار شوند. از این‌رو، آنان را به عدل و دادگری فرا می‌خواند تا همه بتوانند در سایه‌ی عدالت ورزی، از امنیت و آرامش برخوردار گردیده، زندگی مسالمت آمیز در کنار هم را تجربه کرده، راه تکامل ببیمایند.

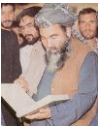
قرآن کریم بعد از مقایسه این دو فرد، که هر یک نمادی از انسان‌های اسیر و آزادند، در پایان با کلمه‌ی استفهام انکاری تساوی و برابری میان این دو گروه را نفی کرده و می‌فرماید: هرگز شخص لال با کسی که زبان گویا و فصیح دارد، و همواره مردم را به عدل و داد فرا می‌خواند، و بر صراط مستقیم، و شاهراه عدالت قرار دارد، برابر نیستند. (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۲، ص ۲۹۹؛ مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۱۱، ۳۲۷ و یعقوبی، بی‌تا، ج ۶، ص ۱۸۰)

بنا بر این از منظر قرآن کریم کسانی که غیر خدا (چه سنگ و چوب تراشیده باشد یا هوای نفس)، را معبود خود قرار دهند در واقع گنگ‌های هستند که نمی‌توانند سخنان دیگران را بفهمند. چون گوش شنوا برای شنیدن حقایق و چشم بینا برای دیدن واقعیت‌ها ندارند و نمی‌توانند حرفی بزنند که مفید و قابل پذیرش جامعه باشد. همواره سربار جامعه هستند.

جایگاه عدالت در اندیشه شهید مزاری(ره)



در هر جامعه‌ی این دو دسته افراد وجود دارند. از جمله در جامعه‌ی ما افغانستان که متشکل از اقوام مختلف، و بیش از



قائد شهید(ره) که عدالت در روح و روانش رسوخ کرده بود با آگاهی ژرف از بی‌عدالتی‌ها در گذشته‌ی تاریخ وطن و مشاهده تکرار این بی‌عدالتی و تبعیض بعد از پیروزی مجاهدان و تشکیل دولت عبوری، با الهام از آیه‌ی شریفه «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ» (حدید/۲۵)، برای نجات مردم محروم و ستمدیده‌ی کشورش از بحران، و تحقق قسط و عدالت اجتماعی، جنبش عدالت‌خواهی را بنیان نهاد.

قائد شهید(ره) «عدالت» را اصلی می‌دانست که تنها در پرتو آن صلح، امنیت، آرامش، همبستگی ملی و زندگی مسالمت آمیز تمام اقوام افغانستان در کنار هم و در نتیجه عمران و آبادانی کشور ممکن است. از این‌رو، در سخنی با صراحت هدف از جنبش عدالت‌خواهی را این‌گونه بیان می‌دارد: «هدف ما تشکیل حکومت اسلامی، مردمی، فراگیر و مبتنی بر عدالت اجتماعی است» (ضیایی، ۱۳۸۸، ۲۴۵). در سخن دیگر با تأکید بر برادری و برابری تمامی ملیت‌های ساکن افغانستان، نفی هر گونه برتری طلبی و دخالت همه در سرنوشت سیاسی شان، می‌فرماید: «ما می‌خواهیم ستم‌های چندین قرنه بر مردم افغانستان پایان یابد و جامعه‌ی به وجود آید که در آن از تبعیض، برتری طلبی، تفاخر و افزون خواهی خبری نباشد و کلیه‌ی مردم افغانستان از هر قوم، نژاد و با هر رنگ و زبان، برادرانه و برابر زندگی کنند و حقوق حقه‌ی تمامی ملیت‌های افغانستان تأمین گردد و آن‌ها بتوانند متناسب با میزان حضور و نقش شان در جهاد چهارده ساله ضد روسی در تعیین سرنوشت سیاسی‌شان سهم بگیرند» (همان، ۳۶).

قائد شهید(ره) معتقد بود که راه‌کار حل معضل پدیده آمده و خاتمه یافتن نزاع‌های داخلی، اجرای «عدالت اجتماعی» در کشور است. از این‌رو، در ضمن سخنی به وجود اقوام مختلف در افغانستان اشاره کرده و همه را به برپایی «عدالت» فراخوانده، فرمود: «ما مردم افغانستانیم، هیچ نژادی را نمی‌خواهیم نفی کنیم. ترکمن است، هزاره است، تاجیک است، افغان است، ایماق است و دیگر اقوام هستند. همه‌ی آن‌ها بیایند در این مملکت برادروار زندگی کنند و هر کس به حقوق شان برسند و هر کس در باره‌ی سر نوشت خودش تصمیم بگیرد. این حرف ما است» (احیای هویت،

ص ۳۳). در سخن دیگر ضمن رد پدیده شوم انحصار طلبی راه حل بیرون رفت از بن بست به وجود آمده در کشور را مذاکره سیاسی بر محور عدالت اجتماعی دانسته و می‌گوید: «عدالت اجتماعی را در جامعه می‌خواهیم، انحصار طلبی را نفی می‌کنیم، هر کس که باشد.» (ضیایی، پیشین، ص ۱۰۲)

این سخنان و سایر گفتار قائد شهید نشان می‌دهد که اساس و مبنای اندیشه‌ی سیاسی او را «عدالت» تشکیل می‌دهد. اندیشه‌ی که او را از دیگر مدعیان رهبری ممتاز کرده و عامل جاودانگی و رمز بقای یاد و نام او در اذهان عمومی و به ویژه اقوام محروم و ستمدیده افغانستان گردیده است. چه اینکه عدالت‌خواهی یک امر فطری است که در نهاد هر انسانی وجود دارد و هر که این امر فطری را در وجودش شکوفا کند، و جامعه را به آن فرا خواند، در اذهان مردم ماندگار خواهد شد. به راستی چنین است که امروزه عدالت‌خواهی به یک خواست همگانی در افغانستان تبدیل شده و تداعی کننده یاد و نام شهید مزاری(ره) در اذهان مردم گردیده است و حتی دشمنان قسم خورده‌ی دیروز او مجبور گردیده تا به عدالت-خواهی مزاری بزرگ اعتراف کند.

نتیجه

فرجام سخن این‌که، عدالت‌خواهی یکی از ویژگی‌های بارز قائد شهید(ره) است. بدین جهت او از جمله کسانی است که آیه‌ی شریفه‌ی: «وَمَنْ يَأْمُرْ بِالْعَدْلِ وَهُوَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» در وجود او تمثیل یافته است.

منابع

قرآن کریم

۱. طباطبایی، سید محمدحسین، المیزان فی تفسیرالقرآن، قم، انتشارات اسلامی، ۱۴۱۷ق.
۲. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، تهران، دارالکتب الإسلامیه، ۱۳۷۴ش.
۳. جعفری یعقوب، کوثر، بی‌تا
۴. ضیایی، رضا، چراغ‌راه، اروپا، بنیاد رهبر شهید(ره)، ۱۳۸۸ش.
۵. احیای هویت، قم، انتشارات سراج، ۱۳۷۴ش.
۶. حبیبی، عبدالحی، جنبش مشروطیت در افغانستان، قم، احسانی، ۱۳۷۲ش.

شهید مزاری، تجلی عینی روح علوی



■ عمران حلیمی*

«أَلَا وَإِنَّ لِكُلِّ مَأْمُومٍ إِمَامًا، يُقْتَدَى بِهِ وَ يَسْتَضِيءُ بِنُورِ عِلْمِهِ.»

بدانید که هر پیروی، پیشوا و رهبری دارد که به نور علم او اقتدا می‌کند. (امام علی (ع))

«از خدا خواستیم که در کنار شما خونم اینجا بریزد؛ در بین شما کشته شوم و در خارج از کنار شما هیچ زندگی برابم ارزشی ندارد.» شهید مزاری (ره)

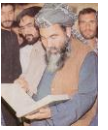
۱. مزاری یک شخص نیست؛ تجلی عینی یک مکتب فکری و چگونه زیستن است؛ مکتبی که آسمان تاریخش با پرده ی خونین آزین بسته شده است و در تلقی آن شهادت و مرگ شرافتمندانه، همچون مدال افتخار بر گردن انسان آزاده، به حساب می‌آید. مزاری را باید در افق تاریخ سراسر رنج و محرومیت هزاره قرار داد و در هر دوره و برای هر نسلی از نو تفسیر کرد. او تجسم عینی یک تاریخ غربت و مظلومیت بود؛ فریاد های فرو خفته نسل اندر نسل مردمی که قرن ها به فراموشی سپرده شده بود. او بازتاب ناله های اطفال بی پناه و معصومی بود که در زیر چکمه‌های جلاخان تاریخ مظلومانه جان سپردند اما گوش شنوا و وجدان بیداری نبود که ناله‌های دلخراش شان را بشنود. آری او را باید فراتر از یک فرد، فراتر از یک گروه و جریان سیاسی و فراتر از یک مقطع زمانی خاص دید و در کلیت تاریخ هزاره معنا کرد. او تجلی خواسته های تمام مردمی بود که امروز در ویران شده‌ای به نام افغانستان زندگی می‌کنند و تنها ویژگی‌های که از زمامداران ستمگر و خود فروخته آن به یادگار مانده است، خیانت و غصب و دزدی و چپاول است. مزاری فریاد اعتراضی بود در برابر همه‌ی این ستمگری ها و خیانت ها.

۲. شخصیت واقعی مزاری را تنها در صورتی می‌توان شناخت که پرده های تعصب قومی، گروهی، پیش داوری ها و نگرش های کلیشه ای کنار گذاشته شود. «چشم‌ها را باید شست * جور دیگر باید دید.» دردهای مزاری تنها در صورتی قابل فهم است که رنج و مظلومیت تاریخی انسان هزاره در افغانستان، به خوبی درک شده باشد. فهم و تفسیر شخصیت مزاری تنها با رعایت همین شرط امکان پذیر شده و از همین جا آغاز می‌گردد و بدون این که بتوان برای آن نقطه ی پایانی مشخص کرد در امتداد زمان ادامه خواهد یافت. مگر نه این است که شخصیت هرکس، تبلوری از باورها، ارزش‌ها و هنجارهای دینی، فرهنگی و اجتماعی جامعه و محیطی است که در آن رشد می‌کند و رویدادهای تاریخی و اجتماعی، شخصیت ها، مربیان، مدرسه، دوستان و بسیاری از عوامل و عناصر دیگر، هر کدام به تناسب اهمیت خود در تکون و شکل گیری شخصیت انسان نقش دارند. مزاری محصول ناب و پرورش یافته

ی مکتب تشیع است؛ مکتبی که علی و حسین (ع) معمار آن بوده و تهداب آن با دستان هنرمندانه‌ی آنان ریخته شده است. مزاری، نمونه ی آرمانی شیعه ی علوی بود که روح و سبک زندگی و شیوه‌ی سیاست ورزی علی (ع) در وجود او تبلور عینی یافته و گرفتاری ها، حوادث و رویدادهای زندگی و حتی دشمنان شان، به نحو عجیبی با همدیگر وحدت و عینیت یافته است.

۳. علی (ع) خواهان بسط عدالت اجتماعی بود و می‌خواست تبعیض و تعصب و قبیله‌گرایی و برتری‌جویی را که از ویژگی‌های دوره‌ی جاهلی به شمار می‌آمد، از جامعه‌ی اسلامی برچیند. اهتمام امیر المؤمنین (ع) این بود که تمام افراد جامعه، از هر قوم و قبیله و سر زمین و با هر عنوانی، به حقوق عادلانه ی خود دست یابند و با گسترش قسط و عدالت، زمینه‌های بروز و میدان داری خصلت‌های جاهلانه که در ویژگی‌هایی چون تفاخر قبیله‌ای، تکاثر ثروت و خود برتر بینی نمود می‌یافت، در جامعه ی اسلامی از بین برود. امیر المؤمنین (ع) بر این باور بود که نباید تنها عده ی زورمند و اشراف دنیا پرست تمام امتیازات جامعه ی اسلامی را در انحصار خود گرفته و اکثریت فقیر و مستمند را از آن محروم نمایند. نباید در جامعه‌ی اسلامی افراد فرو دست و مستمند در برابر ثروتمندان زورمندان، احساس حقارت، ترس و خجالت نمایند. افرادی چون طلحه، زبیر، معاویه و بسیاری دیگر از کسانی که از اشرافیت قبیله ی و نژادی طرف‌داری می‌کردند، به همین دلیل، سبک و شیوه‌ی زمامداری امام علی (ع) را تاب نیاوردند و در برابرش سر به طغیان و شورش برداشتند. در حقیقت راز ناپایداری دولت علی و نیز شهادت تلخ و زود هنگام ایشان در همین نکته نهفته است. شهید مزاری (ره) نیز، منطق ستمگری و قومیت، نژاد و خوی و خصلت های برتری جویانه و تباری را قبول نداشت و با آن به شدت مخالف بود. او می‌خواست همه ی مردم افغانستان از هر قوم و نژاد و مذهب، در حقوق و تقسیم امتیازات برابر در نظر گرفته شده و بر اساس معیارهای انسانی، همه از حقوق یکسان بر خوردار باشند. «استاد شهید همواره کوشید تا برتری طلبی و تبعیض از جامعه ریشه کن شود. در عوض، برادری و برابری جایگزین آن گردد و در همین راستا نیز به شهادت رسید، ولی آرمان او باقیست» (مولوی دوست محمدخان، ۱۳۷۷) هدف رهبر شهید، مبارزه با امتیازات و معیارهای قومی، قبیله‌ی و نژادی بود. (سید حسین محقق زاده، ۱۳۷۷). او مخالف سرسخت و جدی فرهنگ خرافات و قداست‌های ساختگی و خصلت‌های فاشیستی بود. یگانه آرمان شهید مزاری این بود که بستر تحقق عدالت اجتماعی و زندگی شرافتمندانه در افغانستان فراهم گردد. شعار و شاه بیت رهبر شهید در این جمله خلاصه می‌شد که: «دیگر هزاره نباید در افغانستان از هزاره بودن ننگش بیاید.» منظور شهید مزاری از این جمله نه فقط انسان هزاره، بلکه هر انسان مظلومی بود که

* کارشناسی ارشد جامعه شناسی



ستم‌های تاریخی و محرومیت‌های ظالمانه، شخصیت و هویت انسانی او را لگدکوب کرده است.

۴. دلیل آن که هم پشتون‌ها و تاجیک‌ها، و هم جمعی از شیعیان دارای تفکر فاشیستی، با استاد شهید دشمنی می‌ورزیدند، همین روحیه‌ی عدالت‌خواهانه و ضد نژاد پرستانه‌ی ایشان بود. چرا که این گروه با خوی و خصلت‌های برتری جوانانه و طاغوتی عادت کرده بودند. برخی با زور و ستمگری قرن‌ها حقوق هزاره را به غارت برده و عده‌ای با افسون خرافات و ریسمان‌ریا و مقدس‌نمایی، صدها سال شعور و ایمان هزاره ساده دل را به بازی و سخره گرفته بود. برای این عده، نه تنها و منش و سیاست ورزی شهید مزاری، بلکه حتی وجود او نمی‌توانست قابل تحمل باشد. وجود مزاری منافع تثبیت شده و جایگاه اشرافی این گروه را به خطر انداخته و به امتیازات ظالمانه و غیر انسانی آنان پایان می‌داد. برای کسانی که تفکر فاشیستی و خوی خود برتر بینی، تمام وجود و هستی‌شان را تسخیر کرده بود و از فرط عجب و خود پسندی تنها خود را شایسته‌ی جایگاه برتر، خلیفه خدا در زمین و شریک خدا در امر تدبیر عالم می‌پنداشتند هیچ چیزی ناگوارتر از این نبود که ابر مرد قهرمانی چون مزاری ناگهان بت‌های فریب و نیرنگ‌شان را در هم کوبیده و سحر افسون‌شان را باطل نماید. بر خلاف مصلحت اندیشی‌های سیاست مدارانه، اینان نمی‌توانستند حقد و کینه‌ی شان را نسبت به بزرگ مردی چون مزاری، پنهان کنند و حق داشتند از آخرین حربه پوسیده‌ی خود استفاده کرده و مزاری و پیروان و هوا داران ایشان را تماماً، محارب بخوانند؛ چرا که بازار آنان را کساد کرده بود.

۵. استاد مزاری می‌خواست هزاره‌ها مثل هر قوم دیگر در افغانستان عزت‌مندانه زندگی کند. در حالی که طبق میل و خواست گروه فاشیستی، و جریان انحصار طلب، هزاره باید برای همیشه برده، مرید و فرمان بردار باقی می‌ماند. چیزی که دقیقاً با خواست و اهداف رهبر شهید در تقابل قرار می‌گرفت. از نظر شهید مزاری آن‌چه اهمیت داشت، خدمت به مردم و به خصوص جامعه هزاره بود که قرن‌ها از حقوق و امتیازات اجتماعی و سیاسی خود محروم مانده بود. شهید مزاری نمی‌خواست با حیل و نیرنگ، یا زور بر مردم حکومت کند. او با الهام از سیره‌ی مولا و پیشوای خود علی (ع)، خود را خادم مردم و با آنان در یک سطح می‌دانست و تمام هم و تلاشش این بود که با مردم خود صادقانه و با یک رنگی تعامل داشته باشد؛ او نه چون شیخ قندهار و پسر عموهای سیاف، تشنه‌ی قدرت و موقعیت بود و نه دل در گرو ثروت داشت. تنها

چیزی که برای مزاری اهمیت محوری داشت، بر قراری عدالت اجتماعی در افغانستان و سهیم شدن تمام قومیت‌ها و گروه‌ها در تصمیم‌سازی‌های سیاسی بود. روشن‌ترین گواه بر صدق مدعای فوق، زندگی ساده، بی‌آلایش و بدون تجمل استاد شهید است. تنها یادگار او زینب و مادر مرحومش، حتی پول رهن خانه‌ی شان را نداشتند. او تمام هستی خود را فدا کرد تا بنیاد ستم و ستمگری از افغانستان برچیده شود. شهید مزاری به جای آن‌که توقع داشته باشد به عنوان رهبر بر مردم فرمان روایی کند، آرزو داشت برای دفاع از جان و ناموس و حقوق مردم خود کشته شده و در میان آنان دفن گردد: «از خدا خواستم که در کنار شما خونم این‌جا بریزد؛ در بین شما کشته شوم و در خارج از کنار شما هیچ زندگی برایم ارزشی ندارد.» (احیای هویت، ص ۲۲۲)

همین ویژگی‌ها بود که شخصیت مزاری را محبوب و دوست و داشتنی کرده بود و مردم مظلوم و ستم کشیده هزاره و تمام محرومین تاریخی کشور، با تمام وجود به او ارادت پیدا کرده بودند. چرا که او در سال‌های مقاومت غرب کابل به همگی نشان داده بود که همیشه در کنار مردم خود خواهد ماند و برای حمایت و دفاع از حقوق آنان، نه تنها با هیچ کس و هیچ جریان‌ی وارد معامله نشده بلکه سر سوزنی کوتاه نخواهد آمد. آری! مزاری خود را قربانی اهداف الهی و انسانی خود کرد تا ریشه‌ی بی‌عدالتی‌ها و ستمگری‌ها در افغانستان بخشکد. سینه‌ی خود را سپر آماج دروغ‌ها و تهمت‌های نا جوان مردانه قرار داد و با افشاگری‌های ابوزر گونه‌ی خویش جریان فاشیستی و برتری طلب را رسوا کرد تا مردم بعد از این هوشیار باشند و بیش از این فریب افسون و نیرنگ این دلالان دیانت را نخورند. او با خون خود نهالی را آب یاری کرد که هر روز که از عمر آن می‌گذرد بزرگ‌تر و نیرومندتر شده و به تدریج ریشه‌های خود را تا دورترین نقطه‌های افغانستان می‌گستراند. اکنون بر پیروان و رهروان مزاری شهید «ره» است که اهداف و آرمان‌های مقدس و انسانی او را همچون چراغی فرا روی خود قرار داده و برای درهم کوبیدن بنیاد ستم و ستمگری و استقرار عدالت اجتماعی در افغانستان لحظه‌ی از پای نشینند. اکنون رسالت رهروان مزاری است که از توطئه‌ها و نیرنگ‌های حلقه‌ی نفاق لحظه‌ای غفلت نکرده و برای بیدار کردن مردم از هیچ وسیله‌ای فرو گذار نکنند.



مزاری راست قامت جاودانه تاریخ

■ محمدحسین صفرزاده سمنگانی*

در تاریخ معاصر کشور و در سال‌های متمادی گذشته، جامعه ما تحت حکومت‌ها و نظام‌های ظالم، جبار، خفقان‌آور، دشمن عدالت و دموکراسی، دیکتاتوری از نوع فردی و خانوادگی و شاهی سپری می‌کردند. سایه‌ی جهل، بی‌سوادی، عقب‌ماندگی، فقر عمومی، تمام هستی و بنیان‌های جامعه را فرا گرفته بودند. طبقه اهل فرهنگ و دانش حیران و سرگردان، و کسب جاه و مقام، رتبه و منزلت بیشتر از طریق تزویر، دادوستد، معامله، رشوه، زور، پارتی و تبعیض به دست می‌آمد و جامعه رهبری مذهبی هم که اداره مساجد و شئون مذهبی را بر عهده داشتند، بیشتر سر رقابت‌های موهوم به جان هم می‌افتادند و تهمت، افترا، تعقیب، جهل، جاسوسی علیه همدیگر بازار گرمی داشت. به ویژه در سال‌های ۱۳۴۵ الی ۵۷ همین وضعیت حاکم بوده و می‌گذشت و این وضعیت و ناهنجاری‌های گسترده بود که به دنبال خود این همه فجایع انسانی را داشت. فقر عمومی، تبعیض، نفاق بیش از حد، بی‌سوادی مطلق جامعه، سرعت بیت‌المال، زندانی و تبعید شخصیت‌های دلسوز جامعه، عامل مهم در کودتاهای خونین، قتل‌عام‌ها، سر به نیست کردن‌ها و مهاجرت‌ها، جنگ‌های داخلی، همه و همه از پیامدهای آن دوران سیاه و گذشته بوده است و هنوز هم بعد از گذشتن سال‌ها، پایانی بر آن مشاهده نمی‌گردد و رهبر شهید عبدالعلی مزاری در چنین فضایی زندگی می‌کرده است و وظیفه عسکری خود را در جنوب کشور در چنین فضا و در چنین شرایطی گذرانده است و به بدبختی‌هایی که نظام حاکم و پادشاهی بر کشور تحمیل کرده بوده، به خوبی واقف و در تمام ایام عسگری و ایام طلبگی خیلی هم دقیق از وضعیت اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و... جامعه‌ی خود تجربه کافی به دست آورده بود. ایشان درباره وظیفه عسکری خود می‌گوید:

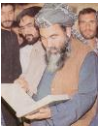
«در سال ۱۳۴۸ شمسی جلب عسگری شدم... و ما در وقت اعزام دعوا کردیم، مرا به کابل فرستادند... در کابل به قسمت فراشوت افتادم آنجا هم مرا اضافه بست کشیده به خوست فرستادند که در آن زمان یکی از بدترین جاهایی بود که عساکر سرشوخ را جهت تنبیه آنجا می‌فرستادند چون هوا خیلی گرم بود. با در نظر داشت عدم امکانات و همچنان عدم تطابق خصلت مردم ساکن سردسیری کشور، زندگی در خوست خیلی دشوار به نظر می‌رسید. مدت یک سال در خوست عسگری کردم و بعد از آن به گردیز

تبدیل شدم و سرانجام در سال ۱۳۵۰ از عسگری ترخیص و راهی منطقه شدم.»

این ایام مقارن بود با آزادی علامه شهید سید اسماعیل بلخی که مزاری او را مراد خود می‌خواند و بیش از همه کس بعد از شهادت بلخی، مزاری سنگ تمام برای او گذاشت و او را به نسل جوان معرفی کرد. در سال‌های ۱۳۶۵-۱۳۵۴ پیوسته در جلسات و محافل از او یاد می‌کرد و به فکر جمع نمودن آثار و گفته‌های او بود. هر چه در این اواخر درباره‌ی شهید بلخی گفته شده است، بیش‌تر مال آن ایام است و در مسافرتی که علامه بلخی به شمال کشور داشت، مزاری یک لحظه او را رها نمی‌کرد و عجیب این بود که او در این سفر یکبارچه گوش دادن به سخنان بلخی بود و هرگز در محضر بلخی لب به سخن باز نمی‌کرد و هر چه شهید بلخی می‌گفت، او می‌بلعید و خود هم یک نوع درک دقیق ذاتی داشت که چه در محیط وطن و مدرسه علمیه و چه در خارج از کشور، در مرحله بالاتری از دیگران قرار داشت. در زندگینامه استاد شهید آمده است که او اولین الهام‌های انقلابی را از علامه بلخی کسب نمود چرا که در سفر سال ۱۳۴۴ علامه بلخی در مزار شریف، رهبر شهید بارها او را ملاقات نمود. سخنرانی علامه شهید بلخی در مدرسه نانوائی چهارکنت در جمع طلاب جوان که استاد شهید هم در جمع آن‌ها بود، استاد را کاملاً دگرگون ساخت. او خود همان محلی را که علامه شهید بلخی در مسجد مدرسه ایستاده و از دردهای مردم گفته بود، به خوبی به یادداشت و از آن بارها یاد می‌کرد و می‌گفت: «... چند روزی که بلخی در قریه ما و در مهمانخانه ما بود از صحبت‌های او خیلی چیزها یاد گرفتیم. بلخی مرا به درس خواندن و عسگری رفتن تشویق می‌کرد. علامه شهید بلخی می‌گفت: اگر می‌خواهید مردم افغانستان را بشناسید و درد آن‌ها را درک کنید باید عسگری بروید.»

باز در زندگینامه او می‌خوانیم که «... پس از سپری شدن یک قرن کامل از سقوط هزارستان در زمان عبدالرحمن، مرد سترگی قدم در صحنه می‌گذارد که واقعاً به حیث یک رهبر دلسوز، انقلابی، مقاوم، نشکن، با درایت و خردمند برای مردم خود شخصیت می‌دهد. در دل‌های آنان شعله امید برمی‌افروزد، به آنان درس عزت و سربلندی و مناعت طبع و علو همت و راه و رسم مبارزه و مقاومت را می‌آموزد. او شهید قهرمان، رهبر فرزانه، پدر خردمند، فرمانده لایق، سیاستمدار ورزیده، انقلابی آگاه، مجاهد کبیر، چهره استوار و ماندگار انقلاب اسلامی استاد عبدالعلی مزاری است... قاطعیت، نستوهی، متانت، قناعت، پارسایی، تعهد، تدین، عشق به مردم،

* دانش آموخته حوزه علمیه قم



سعه صدر، مقاومت و پایمردی و ایمان و اراده مستحکم و خلل ناپذیر مجموعه اوصافی است که از وجود او یک شخصیت مقتدر انقلابی و یک پشتوانه و تکیه گاه استوار و مطمئن برای مردم ساخته بود و از همین جهت مردم مسلمان ما و مخصوصاً شیعیان محروم افغانستان به ایشان به عنوان یک قهرمان ملی و سردار رشید اسلام می نگریدند.»

جرئت، بی باکی، شجاعت، دوراندیشی، قناعت، سخت کوشی، صبر و بردباری، قدرت ایمان و تقوا و پرهیزگاری جزء خصلت‌ها و خصوصیات شخصی او بود. او از سال ۱۳۴۷ به بعد به صورت مستقیم وارد صحنه زندگی انقلابی شده بود و به صورت علنی و روشن از انسان‌هایی همچون سید جمال‌الدین، حسن بنا، کواکبی، مودودی، امام خمینی، طالقانی، مطهری، شریعتی و... نام می برد و همه را وادار به مطالعه به آثار آن‌ها می کردند و خود در تهیه‌ی کتب آن‌ها پیش قدم بود. او به خوبی طلاب و دانشجویان را جهت می داد و روشن می کرد و از سال ۱۳۵۳ من به خوبی یاد دارم و می دیدم و با وی محشور بودم که چگونه وقتی با طلاب و دانشجویان افغانی کنار می آمد و هم جلسه و هم مصاحبه می شد، بدون اینکه طرف متوجه شود، به فکر ارزیابی روحی و فکری او بود و به این نکته فکر می کرد که آیا او می تواند همکار گردد و بار سنگین کار انقلاب را به عهده گیرد و به چه دردی می خورد و کدام وظیفه را می تواند به عهده بگیرد و چون اغلب کسانی که با او تماس می گرفتند جهت کارهای انقلابی تماس داشتند، وقتی احساس می کرد که در او زمینه کار، رشد و فعالیت انقلابی است، ارتباط ادامه داشت و به فکر ساختن و مهیا کردن او بود و این ارتباط قطع نمی شد. تماس، ارتباط، گشت و گذار، مصاحبه، هم‌اتاق شدن، رفاقتی با بابه مزاری در این سال‌ها و از سال ۱۳۵۱ به بعد کار هر کس نبود. این گونه عملیات به منزله همکاری با وی تلقی و آینده خطرناک را به دنبال داشت؛ چرا که استاد مزاری در این سال‌ها در اثر کار و تلاش‌های انقلابی بین کشورهای پاکستان، ایران، افغانستان، لبنان، سوریه و عراق پیوسته زندگی مخفی و تحت تعقیب و چوبه دار را بمانند فرزدق شاعر اهل‌البیت (ع) بر شانه خود حمل می کرد و این برای همه دوستان آن زمان که وی را می شناختند روشن بود.

رهبر شهید می گوید: «وقتی از سوریه و عراق از مسیر ایران می آمدم در ایران دستگیر شدم کتاب‌هایم را گرفت بیشتر از چهار ماه زندان شدم... روزی ساواک سیگار روشنی را روی صورتم چسبانید به امید اینکه یک آخ بگویم ولی تا آخر چشم در چشم آن‌ها دوخته و ساکت و صبور ماندم تا شخصیت یک طلبه افغانی را خرد نتوانند.»

ادامه می دهد: «بعد از آزاد شدن به افغانستان و شمال کشور رفتم و مشغول کارهای فرهنگی و تربیتی بودم که کودتای ۷ ثور ۱۳۵۷ به

وقوع پیوست... تحت تعقیب قرار گرفتیم. افغانستان را ترک کردم، به نجف رفتم. مدتی در نجف ماندم و بعداً به سوریه رفتم و از آنجا به پاکستان رفتم؛ وارد افغانستان شدم. وقتی وارد کابل شدم اوضاع خیلی اختناق آلود بود. تعقیب شدیدی وجود داشت. بسیاری از روحانیون دستگیر شده بودند و برخی متواری و فراری بودند. از آنجا دوباره به پاکستان برگشتم و به ایران آمدم و پس از آن، انقلاب افغانستان شدت گرفت. از آن زمان... تا ۱۳۶۵/۳/۸ گاهی به داخل و گاهی به خارج به سر می بردم.»

محموله‌ای فرهنگی که مزاری در این ایام با خود حمل می کرد، کتاب‌های فوق‌العاده انقلابی و خطرناک بود و او این کتاب‌ها را از مرزها می گذراند. امکان نداشت به هر کس نشان داده شود، چه بسا فاجعه خلق می کرد. او خود افراد را می شناخت، همکاران را می شناخت و به آن‌ها محموله را می رساند و در مسیر انقلاب و اسلام، شب و روز کار می کرد و یک لحظه آرامی نداشت، مزاری بعدها هم در دوره‌ی جهاد و مقاومت خیلی خوب درخشید، طبقه انقلابی و دلسوز به مردم و انقلاب را خوب رهبری کرد و خیلی به حق بالا آمد ولی بودند در جامعه‌ی عقب مانده و غبار آلود ما کسانی که خود را به عنوان رهبر به ناحق معرفی کردند و تلاش کردند و دارند که خود را به عنوان رهبر جا بزنند ولی تلاش آن‌ها بی فایده هست و در افکار عمومی جا نمی افتند و تلاش می کنند آن محبوبیتی که رهبری واقعی جامعه ما، رهبر شهید عبدالعلی مزاری در قلب و دل و جان مردم جا گرفته است، به سرقت ببرند و از طرق مختلف و نامشروع و ناموزون به صورت تقلب، جعل، رشوه، غیبت، افترا علاوه بر اینکه نفس ضعیف خود را در مدت اندکی التیام بخشند، به عنوان رهبر ظهور کنند و چون این گونه افراد از طریق مشروع نیست که همان طریقه‌ی علم، پاک، شجاعت، تقوا، دوراندیشی می باشد، نمی توان کاری را از پیش ببرند. در عوض دست به این گونه عمل‌های نامشروع و نامردانه می زنند که نمونه‌های آن را می توان در تاریخ و در دوره‌ی جهاد و در جامعه‌ی ما به خوبی مشاهده کرد و رهبر شهید هم در دوره‌ی جهاد و هم در دوره‌ی پیروزی پیوسته گرفتار این گونه وضع اسفبار بوده است ولی او به مانند طلای ناب و خالص که سال‌های سال زیر خاک مدفون باشند و بیرون بیاید، باز می درخشد و در جامعه‌ی ما فعلاً بدیل ندارد. مزاری این رهبر انقلابی جامعه ما هم در دوره‌ی طلبگی و هم در دوره‌ی جهاد و مقاومت و هم در دوره‌ی پیروزی پیوسته در حال درخشندگی بوده است و هیچ غبار و خاکی و تهمتی و افتزایی نتوانسته جلوی درخشندگی او را بگیرد. ما این درخشندگی را به خوبی در متن جامعه مشاهده و ملاحظه می کنیم. من با اینکه سال‌های سال استاد مزاری را از نزدیک می شناختم و در مراکز علمی و فرهنگی با وی محشور بودم ولی در مسافرتی که با عده‌ی یاران خود در زمستان ۱۳۶۶ به جبهات ولایات بغلان، سمنگان و

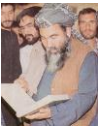


مزاری این است: «برنامه روزانه پایگاه فتح به این صورت شروع می‌شود؛ صبح زود نماز و بعد از نماز نیروهای جهادی حاضر در پایگاه اعم از معلم، طلبه و نظامی حضور خود را با یک تکبیر الله اکبر در محوطه پایگاه اعلام می‌کنند. استاد مزاری درحالی‌که یک چوبی در حدود ۱/۵ متر در دست دارد، ناظر بر این اوضاع است. بعد از حضور همه، سرود دسته‌جمعی را که مربوط به پیروزی مجاهدین است می‌خوانند. در جدول برنامه پایگاه فتح، ورزش و نرمش، نظافت دسته‌جمعی، کلاس تعلیمات نظامی، درس احکام، استراحت، پیره‌داری و گزمه نگهبانی پیش‌بینی شده است که با دقت تمام تحت نظر استاد مزاری اجرا می‌گردد. البته مسئول مستقیم حوزه و پایگاه جناب حاج محمد محقق است. منتهی نظارت استاد مزاری جنبه اشرافی دارد... به‌طور کلی در پایگاه انضباط و نظم خاصی حاکم است. تمام ساکنین پایگاه به غیر از طبقه مجروحین و معلولین و چند نفر مهمان بقیه صبح زود از خواب شیرین بهاری بلند شده، بعد از مراسم نماز همه دنبال کار و تلاش و وظایف محوله هستند. فرد بیکار و بی‌برنامه به چشم دیده نمی‌شوند. تمام دستورات شوخی‌بردار هم نیست و مجری و دنبال کننده کار شخص استاد مزاری است. مزاری که در اثر کار و تلاش و رنج، چهره‌اش را کاملاً گرمای سوزان تابستانی شولگره تغییر داده است و همانند یک کشاورز زحمت کش به نظر می‌آید، سخت در حفظ بیت‌المال صریح و مواظب است. وی تلاش می‌کند که در پایگاه قدرتمند سازمان نصر در شمال کشور جلو و لخرجی‌ها را بگیرد و در این جهت وقفه‌ای در کارش دیده نمی‌شود. البته در تمام کارها ایشان چنین هستند. روزی در پایگاه فتح، نانوا نان چهارصد نفر را به صورت شور پخته کرده بود که تقریباً نان از مصرف همگان خارج شده بود. استاد مزاری نانوا را سخت تنبیه کرد که دیگر کوتاهی نکند و در مورد اموال عمومی مواظبت بیشتری به عمل آورد. از بیت‌المال همانند اموال شخص خود مواظبت می‌کند، کنترلش در حد وسواس است. تمام تلاش و کوشش او این است که نیروهای متحرک و فعال و کارساز به وجود آورد و کادر مرکزی کارساز و نیرو ساز به وجود آورد. مزاری شخصیتی است که در جهت پیروزی و کارهای جهادی آرام ندارند و آرام نمی‌گیرند. او هرگز خواب زیاد نمی‌کند و کمتر دیده شده است که صبح‌ها بخوابد. بلکه صبح زود از تمام بخش‌های کاری سرکشی کرده، کارها را به دقت و باحوصله دنبال و کنترل می‌کند و کوچک‌ترین تعللی را قبول ندارند. ایشان چنان صادقانه تلاش در جهت اعمار و آبادی دارند که گویا در این کشور جنگی وجود ندارد. مزاری را شاید خیلی‌ها در جنگ‌های داخلی مقصر بدانند، ولی راستش ایشان هرگز طرفدار جنگ‌های داخلی نبوده و آغازگر جنگ داخلی هم نیستند و نبوده‌اند. اما وقتی جنگی بر ایشان تحمیل گردد، متجاوز را تا پای شکست دنبال می‌کنند. پیوسته سعی

بلخ نمودند و از این جهات دیدن فرمودند و او را بارها در این سفر ملاقات و مشاهده کردم، بیشتر به تقوا، پاکی، زعامت و دوراندیشی و ویژگی‌های رهبری او مبنی بر این که او به شایستگی به خواست‌های حقوقی جامعه ما توجه دارد و هم توانا است که به آن‌ها جامعه‌ی عمل بپوشاند، بیشتر معتقد و آشنا شدم و ارادت من به ایشان به‌عنوان رهبر و شخصیتی که جامعه‌ی ما در آینده به او نیاز فوق‌العاده شدید دارد، دوچندان شد. او با توجه به اشراف بالایی که در مسائل سیاسی و جهادی و مشکلات جامعه داشت، به‌قدری دقیق، محکم و باصلابت صحبت می‌کرد که ساعت‌ها مردم از گوش دادن به سخنان وی خسته نمی‌شدند. عجیب این بود که مزاری هر چه می‌گفت، به آن عمل می‌کرد و عملش بر گفتارش مقدم بود. بعضی‌ها یا به‌صورت دوستانه و یا خصمانه بارها انتقاد و یا اعتراض می‌کنند که چرا به استاد مزاری عنوان «رهبری» داده شده است؟ در جواب این دوستان باید گفته شود که کلماتی از قبیل قائد، رهبر، پیشوا... این تعبیّرات در فرهنگ‌ها و فرهنگ اسلامی بار مخصوص خود را دارد و به هر کس اطلاق نمی‌شود و این عناوین سفارشی، انتصابی، پیشنهادی، فاکتوری نیست بلکه جامعه خود عمل کرد افراد را زیر نظر گرفته، به آن‌ها لقب می‌دهند و شهید مزاری در غرب کابل و قبل از آن و بعد از آن در خدمت و ایثارگری به جامعه از خود استعداد و ظرفیت و توانایی را نشان داد که جامعه خود به چشم سر دیدند و مشاهده کردند و خوب لمس کردند که او چگونه همه‌چیز خود را در راه خدا، حقوق مردم و جامعه به طبق اخلاص گذاشته و جان و هستی خود را فدای ملت و جامعه می‌کند که به کار بردن لقبی کمتر از قائد، رهبر، برای ایشان ناصواب و حق‌کشی است ولی خود در زمان حیات دوست نداشت این‌گونه القاب درباره‌ی وی به کار رود و رهبر شهید به خاطر اینکه خوب این ایثارگری و تصویر عدالت را به عالی‌ترین شکل آن به پایان برساند، در آخرین جمله گفتارهای او از خدا شهادت را می‌خواهد و مصداق شعر متنبی می‌گردد که:

لا یسلم شرف الرفیع من الاذی
حتی یری علی جوانبه الدم

یعنی شرافت، شخصیت، بزرگواری سالم نمی‌ماند مگر اینکه در کنار او خونی ریخته شود و این خون حافظ بقای شرف باشد. من در تابستان ۱۳۶۷ با عده‌ی بچه‌های جهادی و گروه نظامی از ولایت سمنگان به دیدار او در ولایت بلخ ولسوالی شولگره پایگاه الفتح که مرکز قدرت او در شمال بود، رفتم و مناسبت دارد در همین‌جا به یادداشت‌های که در آن تاریخ درباره‌ی ایشان نوشته‌ام و در جلد دوم سال‌های جهاد آورده‌ام، در اینجا نقل کنم و به روح بزرگی او درود بفرستم. عین برداشت من در آن زمان از استاد



می کنند با رقیبان خود از راه صلح وارد گردند. او معتقد است که مردم در سایه امنیت و رفاه باید اصلاح و باسواد گردند و سطح فکری مردم بالا روند. او پیوسته در نامه های خود به دوستانش سفارش می کند که به زندگی مردم آسیب نرسانند و مردم فشار روحی نبینند. کوشش می کند که مردم از صحنه های جنگ دور نگه داشته شوند. در ارتباط مردمی و اجتماعی، سخت به سنت های اجتماعی و سنتی مردم توجه دارد و رعایت می کند و هرگز تکبر و غرور در خوراک و پوشاک و زندگی او قابل رؤیت نیست. او به کمترین خوراک قناعت می کند. بیشتر اوقات غذای بسیار ساده و معمولی صرف می کند، همانند اغلب مردم کشور. از سادگی غذای او دوستان پیوسته شاکی بوده اند. وقتی با خلقی ها و کمونیست ها جنگ می کرد، در جلو جبهه و سنگر بی باکانه به پیش می تازید و به صورت شجاعانه جنگ می کرد. در اول انقلاب و جهاد در حمله کمونیست ها به چهار کنت خود شخصاً در سنگر مقدم می جنگید و بارها دوستان سعی و تلاش نموده بودند که تفنگ را از دست او بگیرند تا مبادا شهید شود و مردم بدون سرپرست گردد، او نپذیرفته بود و شجاعانه جنگ کرده بود ...

با اینکه امکانات بیت المال کم و بیش در دوره جهاد در اختیار استاد مزاری بود، ولی هرگز استفاده شخصی نمی کرد و بسیار مقید بود. همکارانش پیوسته از کم خرجی و کم مصرفی او شکوه داشتند. در ایامی که در ولسوالی شولگره بودم، تابستان ۱۳۶۷ مزاری روزها روزه دار بود و در این روزهای گرم و پرحرارت تابستان با آن همه کار و تلاش فقط در یک شبانه روز یک مرتبه سر شب نان می خورد و بس. به گفته دوستان او در سه ماه جوزا، سرطان و اسد که گرم ترین ماه های تابستان است، پیوسته مشغول روزه گرفتن بوده است که در دوره جهاد و مسافرت های جهادی قضا شده بود و بعدها شنیدم کسانی که در بامیان با او بوده اند، در زمستان های سخت بامیان نیز روزها روزه و یک مرتبه بیشتر غذا میل نمی کرده است. دوستان او می گویند، بیشتر ایامی که مزاری در بامیان اقامت داشته است، مشغول گرفتن روزه های قضایی خود بوده است. آدم وقتی حالات زندگی مزاری را با دقت بررسی می کند او را شخصیتی عجیب می یابد. مزاری در دوره جهاد هر جا قدم می گذاشت، آنجا مرکز تمرکز قدرت و نیرو و تجمع مردم بود. با آنکه علاقه نداشت که مردم جلو این مرد صف بکشند و پیوسته دوستان خود را از این کار نهی می کرد، ولی مردم به محض مشاهده او، خود هجوم می آوردند. مزاری به هر جا و هر مکان که ارتباط داشت، وقتی نامه اش در آن مکان می رسید، قلب مردم آرام می گرفت و مردم احساس غرور و آرامش می کرد و به حق او مؤمن و نشانه های مؤمن واقعی در او آشکار است. اخلاقش چنین است اگر بفهمد کسی احکام و دستورات شرع را اجرا نمی کند، مراتب امر به معروف و نهی از منکر را درباره ای او اجرا می کند و

این مراحل تا مرتبه قطع ارتباط هم ادامه دارد. ولی با این همه سعی می کند که او را از خواب غفلت بیدار کرده و در مسیر صحیح هدایت کند و شب ها در مدتی که در این پایگاه بودم، در اتاق ایشان بودم که خیلی تأثیر فراوان روی زندگی من گذاشت. وضع زندگی، لباس، خوراک خیلی ساده و معمولی است. لباس هایی که استفاده می کند، بیشتر رنگ تیره دارد. شاید به این جهت است که لباس روشن مشکلاتش بیشتر است... مزاری زندگی شخصی شان خیلی ساده و پرمشقت می گذرد. مزاری انسانی باسواد، عالم، فقیه، متفکر و سخت معتقد به احکام خدا است. او اندیشمند باشخصیت، متین، دلسوز، طراح و نقشه آفرین می باشد و با تجربه ای جهادی و با روحیه ای ایثارگری و خستگی ناپذیر که دارد در آینده می تواند منشأ خیر و امید مردم ما باشد و خیلی پرکار، زحمت کش و پرا انرژی می باشد. روی گشاده، چهره ی مهربان، کلام نافذ، اراده ی مصمم و قاطع، شجاع و ترس از جمله ویژگی های مخصوص مزاری می باشد. او در یک خانواده ی به شدت مذهبی متولد و تعصب دینی جزء ذره ذره وجود او و سخت به آن پایبند می باشد. مردان بزرگ و تاریخ ساز که همیشه در طول تاریخ بوده و با گام های استوار و محکمی خود حرکت می آفرینند، مسیر جامعه را تغییر می دهند و از گردنه های صعب العبور و هول انگیز و خطرناک بالا می روند و در نتیجه پرچم کرامت و عزت و سربلندی را در سرزمین و متن جامعه ی خود نصب می کنند، باید بگویم که مزاری از این گونه آدم ها است. کسانی که در دوره جهاد با او در تماس است و از نزدیک او را می شناسد، همیشه خاطره ی خوبی را از او یاد می کند. او واقعاً خدمت گذار مردم بوده و هست و در کنار مردم همیشه نشاط دارد. او شرح زندگی خود را نوشته ولی به حد کافی مطالب فراوان از خود به جای گذاشته که منبع کار برای او گردد. در دوره جهاد چه در عالم مهاجرت و خارج و چه در داخل کشور هر جا خدمات علمی، فرهنگی، سیاسی و مذهبی در بین مردم دیده می شود، سرانگشت او نمودار است و دوست و دشمن کاملاً به این امر معترف است.»

مزاری در آخرین سخنرانی خود خطاب به مردم گفت: شما دو چیز را مد نظر بگیرید: یکی) توجه به خدا داشته باشید که خدا از همه قوی است. دو) پیر، جوان، زن، مرد، کوچک و بزرگ متوجه باشند که در بین شما کسی خیانت نکند.

منابع

- ۱- مجله حبل الله
- ۲- زندگی نامه شهید استاد مزاری، قم، مرکز فرهنگی نویسندگان
- ۳- سال های جهاد در افغانستان ج ۲
- ۴- احیای هویت، قم، مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان.



جایگاه زن در اندیشه شهید مزاری

■ محمد آصف سحر*

مقدمه

امروزه در جهان روز هشتم مارچ (March)، را روز جهانی زن نام‌گذاری کرده اند. این روز بهانه‌ای است برای بازتاب جایگاه و مقام زن در سطح ملی و بین‌المللی، این روز زن را بیش‌تر از بُعد انسانی آن مورد توجه قرار داده و به آن حرمت می‌نهد، حال آن‌که اسلام و آموزه‌های دینی، به عالی‌ترین حد ممکن به مقام زن ارج نهاده و زن را به عنوان همراه و همدوش مرد، معرفی نموده است. رهبر شهید استاد عبدالعلی مزاری شاگرد و پیرو این مکتب نیز، با الهام از آموزه‌ها و تعالیم عالی اسلام، برای زنان در جامعه، نقش، جایگاه و حقوق ویژه‌ای قایل بود و با اجازه دادن زنان در تصمیم‌گیری‌های سیاسی و اجتماعی، به دیگران نیز نشان داد که زنان می‌توانند در خدمت به کشور و جامعه خویش، با مردان همگام و هم‌سنگ باشند. در این مقاله به تبیین و بررسی جایگاه زنان در اندیشه شهید مزاری پرداخته می‌شود.

جایگاه زنان در اندیشه شهید مزاری

رهبر شهید عبدالعلی مزاری با اتکا بر رهنمودها و آموزه‌های دینی و اسلامی، به تبیین تحقق جایگاه زنان در جامعه پرداخت که در زیر به موادی تنها اشاره می‌شود.

۱) شهید مزاری و نقش زنان در انقلاب

رهبر شهید، پیش از هرگام دیگری، جایگاه زن را به عنوان مادر گرامی‌داشته و تلاش‌های خستگی‌ناپذیر مادران در تربیت فرزندان جهادگر را ستودنی و کاری بس گران‌سنگ خواندند. رهبر شهید عبدالعلی مزاری در این مورد می‌گوید: «این خواهان مادران در پیروزی انقلاب نقش فوق‌العاده داشتند. اگر هرجوانی فداکاری کرده و از این سرزمین دفاع کرده و با خونش این سرزمین را آزاد کرده، این را همان مادر تربیت کرده است. مشکلات این طفل را تا جوان رعنا درست کرده و از اسلام دفاع کرده این را مادرش کشیده هست.» این کلام رهبر شهید باورمندی وی را به مقام زنان در اسلام نشان می‌دهد.

۲) شهید مزاری و مشارکت زنان

بدون شک فهم درست دین و درک صحیح از اوضاع پیرامون و همگام شدن رهبر شهید با اندیشه‌های توسعه‌ی و دستاوردهای مدنی و بین‌المللی بود که رهبر فرزانه، شرکت زنان در تصمیم‌گیری‌های سیاسی و دخالت در امور اجتماعی را یک اصل

می‌خواندند، رهبر شهید، هرگونه عملی را که مانع شرکت زنان در تصمیم‌گیری‌های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و... آنان گردد، یک عمل غیر مدنی و مخالف قوانین اسلامی می‌دانستند. رهبر شهید عبدالعلی مزاری در این مورد به صراحت و صداقت تمام چنین می‌گوید: «این از انصاف دور است که بیاییم و قشر عظیم و زحمت‌کش جامعه را بگوییم که شما حق ندارید نسبت به سرنوشت تان و برای آینده تان تصمیم بگیرید و فکر نکنید. این در اسلام نیست، هرکسی که می‌گوید: زن حق ندارد در جامعه دخالت بکند، در آینده جامعه تصمیم‌گیری بکند این خلاف اسلام هست. اگر ما پیرو این پیامبر هستیم، نباید در این قرن که این همه مردم می‌ایند و از حیوانات دفاع می‌کنند، ما در جامعه، یک قشر عظیم و زحمت‌کش و موثر جامعه را محروم بسازیم. با این کار داریم اسلام را دفن می‌سازیم.»

۳) شهید مزاری و تحقق جایگاه زن در جامعه

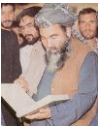
استاد شهید، در جهت احقاق حقوق زنان و جایگاه آنان در جامعه تنها به شعار اکتفا نکرد بلکه در این راستا گام‌های عملی را برداشت و با پیش‌گام شدن در این عرصه، کمیته‌ی ویژه‌ای را برای زنان تخصیص داد و به دیگر شهروندان نیز نشان داد که زنان مسلمان نیز قادر به فعالیت‌های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، هنری و... در جامعه و خدمت به کشور خویش هستند.

رهبر شهید عبدالعلی مزاری این موضوع را خود چنین توضیح می‌دهد: «حزب وحدت ده تا کمیته دارد در شورای مرکزی اش. یک کمیته به نام کمیته زنان هست و معتقد هست که نصف جمعیت افغانستان را زن‌ها تشکیل می‌دهد، باید در سرنوشت آینده شان در کمیته شرکت داشته باشند و در انتخابات هم، در طرح انتخابات هم که حزب وحدت داده است، به زنان حق قایل شده است که هم انتخاب شده می‌توانند و هم رأی داده می‌توانند.»

فرجام سخن

دیدگاه‌ها و برنامه ریزی‌های رهبر شهید، چندین سال پیش و در دورانی مطرح گردید، که کشور با بحران‌ها و بن‌بست‌های متعددی دست و پنجه نرم می‌کرد، اما گذشت چندین سال از نظام نوین و استقرار حاکمیت جدید در کشور نیز نشان می‌دهد که، زنان بازهم در پائین‌ترین نردبان اجتماع موقعیت داشته و در زیر فشارها و ظلم‌های متعدد مرد سالاران و نظام فرسوده جامعه جان می‌دهند، موضوع که به جاودانه بودن دیدگاه‌ها و برنامه ریزی‌های استاد شهید، عبدالعلی مزاری مهر تایید می‌زند.

* کارشناسی ژورنالیسم (خبرنگاری) از دانشگاه کابل



ماهیت کیفری جنایت کند پست

■ محمد عارف احمدی*

چکیده

در نوشتار حاضر ماهیت کیفری جنایت «کندپشت» مورد بررسی قرار گرفته است. جنایت مزبور را که یکی از دهشتناک‌ترین جنایات‌ها بود، می‌توان یک نسل‌کشی خاموش نامید. این جنایت، یک جنایت بین‌المللی و مشخصاً نسل‌کشی یا جنایت علیه بشریت است. قربانیان تنها با انگیزه‌های قومی به قتل رسیدند و کشتار مسافران بی‌گناه در کندپشت، بخشی از یک حمله‌ی گسترده و سازماندهی شده علیه هزاره‌ها بود و عاملان نیز این را می‌دانستند.

کلید واژگان: کندپشت، ماهیت کیفری، هزاره‌ها، جنایت بین‌المللی، نسل‌کشی، جنایت علیه بشریت.

مقدمه

دقیقاً هفده سال پیش (۱۳۷۷) در منطقه‌ای به نام «کند پست» از مربوطات ولسوالی شاجوی ولایت زابل جنایتی اتفاق افتاد که در نوع خود بی‌سابقه بود. در این جنایت حدود ۴۰۰۰ مسافر بی‌گناه از مردم هزاره در کنار شاه‌راه کابل - قندهار به وضع بسیار فجیعی توسط پشتون‌های منطقه به قتل رسیدند. قربانیان این جنایت، چنان مظلومانه به شهادت رسیدند که حتی خبر آن نه تنها به گوش جهانیان نرسید، بلکه هویت قربانیان نیز تا آخر به صورت دقیق شناسایی نشد و به همین دلیل، بسیاری از خانواده‌ها که عزیزان خود را در آن از دست داده بودند، هنوز چشم انتظار از راه رسیدن آنان هستند. برای نمونه، نامزد یکی از قربانیان که نویسنده او را می‌شناسد، سال‌ها به انتظار او نشست، اما وقتی حاج نعیم محسنی از سفر کوئته هرگز برنگشت، سرانجام قطع امید کرد و مجبور شد طلاق غیابی بگیرد.

جالب است بدانیم او ظاهراً به عنوان همکاران طالبان در ولایت غزنی، از مولوی امیرخان متقی معرفی‌نامه نیز داشت تا طالبان برای او مزاحمتی ایجاد نکنند. به همین دلیل، برادرش از کوئته ی پاکستان از مسیر پکتیا و خوست، ولی خود او از مسیر قندهار به سمت غزنی حرکت می‌کنند. لیکن برخلاف انتظار، برادرش از این سفر به سلامت بر می‌گردد، اما او که به قرآن «اوغو» اعتماد کرده بود هرگز به خانه برنگشت.

ماهیت کیفری جنایت کند پست

ماهیت کیفری (*Criminal Nature*) جنایت دهشت‌ناک و قتل عام ناجوان‌مردانه کند پست، چه می‌تواند باشد؟ قتل، قتل دسته‌جمعی، جنایت علیه انسان و یا نسل‌کشی؟ برای این جنایت، چه اصطلاحی را می‌توان به کار برد؟

در پاسخ باید گفت: آن چه مسلم است، این است که این جنایت به طور قطع یک جنایت ساده یا یک قتل عادی نمی‌تواند باشد. جنایت کندپشت که در آن بیش از چهار هزار انسان هزاره اعم از زن، مرد، پیر، جوان و کودک قربانی تعصب کور قبیله‌ای شدند، در زمره جنایاتی جای می‌گیرد که، در ادبیات حقوق جزای بین‌المللی از آن به عنوان جنایات بین‌المللی یاد می‌شود. جنایتی که نه تنها نظم و امنیت یک منطقه یا یک کشور خاص، بلکه نظم و امنیت جهانی را تهدید کرده و وجدان همه‌ی انسان‌های آزاده دنیا را جریحه‌دار می‌کند. جنایاتی که نظم و امنیت جهانی را تهدید می‌کنند، می‌تواند بسیار متنوع و گسترده باشند. با این همه، مهم‌ترین جنایات بین‌المللی که مرتکبان آن از سوی جامعه‌ی جهانی در محاکم بین‌المللی مورد محاکمه قرار گرفته‌اند، بیش از چهار جنایت مشخص نیستند که عبارتند از: جنایت علیه بشریت، (*Crimes Against Humanity*) نسل‌کشی، (*Genocide*) جنایت جنگی، (*War Crimes*) و تجاوز ارضی (*Crimes of Aggression*).

جنایت دهشت‌ناک کند پست به طور قطع جنایت جنگی و تجاوز به شمار نمی‌رود، پس یا جنایت علیه بشریت است و یا نسل‌کشی. بنابراین، باید آن را از منظر این دو جنایت بین‌المللی بررسی کرد.

الف) نسل‌کشی

نسل‌کشی شنیع‌ترین جنایت بین‌المللی است که در طول تاریخ در گوشه و کنار جهان به وقوع پیوسته است. یکی از دهشتناک‌ترین نسل‌کشی‌ها در اواخر قرن ۱۹ در افغانستان صورت گرفت، اما صدای مظلومیت قربانیان هرگز به گوش جهانیان نرسید و به همین دلیل، از آن می‌توان به نسل‌کشی خاموش (*Silent Genocide*) یاد کرد. نسل‌کشی‌ای که در آن بیش از ۶۲٪ از کل جمعیت مردم هزاره توسط عبدالرحمان صرفاً به جرم مذهبی و قومی قتل عام شدند. متأسفانه عاملان این جنایت نه تنها محاکمه و از قربانیان خسارت‌زدایی و برای عدم تکرار آن تدابیری سنجیده نشد، بلکه از یک سو از جنایت‌کاران تمجید می‌شود و از سوی دیگر، نسل‌کشی هزاره‌ها هم‌چنان ادامه دارد که قتل عام کندپشت یکی از نمونه‌های آن است.

* دکتری حقوق جزا و جرم‌شناسی - دانشگاه تهران



می کند: «منظور از نسل کشی در این کنوانسیون، یکی از اعمال آتی است که به قصد نابود کردن تمام یا بخشی از یک گروه ملی، قومی، نژادی یا مذهبی از حیث داشتن همین عنوان ارتکاب می یابد:

- ۱) قتل اعضای یک گروه؛
- ۲) ایراد صدمه‌ی شدید نسبت به سلامت جسمانی یا روحانی اعضای یک گروه؛
- ۳) تحمیل عمدی شرایط زیستی بر اعضای یک گروه که منجر به نابودی فیزیکی تمام یا بخشی از گروه شود؛
- ۴) اعمال تدابیری که هدف آن جلوگیری از زاد و ولد در میان اعضای گروه است؛
- ۵) انتقال اجباری اطفال یک گروه به گروه دیگر».

فهم درست نسل کشی بستگی به شناخت دقیق عنصر معنوی یا قصد مجرمانه آن دارد. عنصر روانی این جرم عبارت است از: «قصد نابود کردن» یکی از گروه‌های تحت حمایت «به دلیل همین عناوین». به عبارت دیگر، نسل کشی یک جرم مقید به نتیجه است که انگیزه نابود کردن، جز از عنصر معنوی یا قصد مجرمانه آن است. یعنی، علاوه بر عمد در ارتکاب یکی از اعمال پنج گانه فوق، سوئیت خاص مرتکب در از بین بردن تمام یا بخشی از یکی از گروه‌های مورد حمایت صرفاً به دلیل تعلق داشتن به گروه نیز شرط تحقق جرم نسل کشی است. برای مثال، مرتکب هم قصد کشتن افراد متعلق به قوم هزاره و هم با این کار قصد نابود کردن آنان را صرفاً به انگیزه‌ی قومی داشته باشد. بنابراین، لازم نیست که در عمل تمام یا بخش عمده‌ی از جمعیت هزاره از بین رفته باشد تا جرم نسل کشی صدق کند، بلکه آنچه مهم است قصد نابود کردن است.

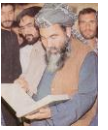
با توجه به مطالب فوق، قتل عام مسافران هزاره در کند پشت می تواند یک نسل کشی تمام عیار باشد، چرا که اولاً، پشتون‌های زابل تحت حمایت طالبان، آنان را نه به عنوان یک شخص، بلکه به دلیل این که متعلق به قوم هزاره بودند به قتل رساندند. به عنوان مثال، یکی از کسانی که در این جنایت جان خود را از دست داد و در مقدمه نیز به آن اشاره شد، از شخص مولوی امیرخان متقی به عنوان همکار طالبان در غزنی معرفی نامه داشت، ولی این نامه هم نتوانست جان او را نجات دهد. زیرا، هیچ چیز نمی توانست جرم «هزاره بودن» را توجیه کند و تعلق داشتن به قوم هزاره، تنها دلیل و انگیزه این قتل عام بوده است. ثانیاً، برابر ماده یک کنوانسیون نسل کشی، نسل کشی جرمی است که به موجب حقوق بین الملل هم در زمان صلح و هم در زمان جنگ می تواند ارتکاب یابد. این امر با توجه به این که نسل کشی عمدتاً در خلال یک منازعه مسلحانه به وقوع می پیوندد، چنانکه نسل کشی هزاره ها به دست عبدالرحمان نیز

جرم شناسان و حقوق دانان تا این اواخر نمی دانستند قتل عام یک قوم را چه بنامند تا این که یک حقوق دان لهستانی به نام رافائل لمکین در سال ۱۹۴۴ با ترکیب واژه یونانی (genos) به معنای نژاد و پسوند لاتین (cide) به معنای کشتن، اصطلاح نسل کشی (genocide) را برای کشتار یهودیان توسط نازی ها در خلال جنگ جهانی دوم ابداع کرد. این اصطلاح سپس تبدیل به یک اصطلاح حقوقی گردید، تا جایی که چهار سال بعد در «کنوانسیون منع و مجازات نسل کشی سازمان ملل متحد»، مصوب ۱۹۴۸م، نیز مورد استفاده قرار گرفت.

لیکن، ماهیت نسل کشی چنان دهشتناک و وقیحانه است که این واژه هم از بیان آن عاجز است، چرا که جنایت نسل کشی مستلزم انکار حق موجودیت یک گروه و فراتر از تصور و درک بشریت است، لذا عده ای در ترجمه کلمه (Genocide) به جای نسل کشی، نسل زدایی را به کار برده اند تا علاوه بر کشتار، شامل سایر رفتارهای مجرمانه نیز بشود. به گفته یکی از نویسندگان غربی: «اصلاً واژه‌ای را برای نسل کشی نمی توان یافت».

مردم هزاره که قربانی نسل کشی خاموش هستند، احساس این نویسنده غربی را به خوبی درک می کنند. سخن او کاملاً درست است؛ هیچ واژه‌ای نمی تواند عمق فاجعه نسل کشی هزاره ها به دست عبدالرحمان را بیان کند. واژگان از بیان آن عاجز است. سنگ ترین قلب ها وقتی کتاب سراج التواریخ مرحوم کاتب هزاره را برای بار نخست بخواند، بی اختیار اشک از چشمانش جاری خواهد شد. جنایت کشتار هزاران مسافر بی گناه هزاره در کندپشت، ادامه یک نسل کشی خاموش (Silent Genocide) است؛ نسل کشی ای که نه تنها به گوش جهانیان نرسید، بلکه در هیچ یک از کتاب‌های حقوق جزای بین المللی حتی از آن یاد هم نشده است. این در حالی است که شرایط مردم هزاره به مراتب دشوارتر از سرنوشت قوم یهود بوده است، ولی با این تفاوت که صدای کشتار آنان به دست نازی‌ها را جهانیان شنیدند و عدالت را در مورد جنایت کاران به خوبی اجرا کردند. اما کسی نه تنها تا به امروز از عبدالرحمان و طالبان به عنوان یک جنایت کار یاد نمی کند، بلکه آنان را تمجید نیز می کنند. عدم اجرای عدالت در مورد عاملان فاجعه‌ی کندپشت بیش از هر چیز دیگر، خانواده‌ی قربانیان را که در واقع شامل کل مردم هزاره می شود، می آزاد.

با توجه به مطالب فوق، «از اصطلاح نسل کشی معمولاً نابودی یک گروه ملی، نژادی، قومی و یا مذهبی را می توان فهمید»، ولی به راستی آیا قتل عام کندپشت یک نسل کشی است؟ ماده دو «کنوانسیون منع و مجازات نسل کشی»، مصوب ۱۹۴۸ مجمع عمومی سازمان ملل متحد، نسل کشی را این گونه تعریف



چنین بوده است، یک پیشرفت مهم در عرصه حقوق جزای بین المللی به حساب می آید. بنابراین، وجود منازعه ی نظامی میان مردم هزاره و طالبان در مناطق مرکزی و یا فقدان جنگ در محلی که جنایت اتفاق افتاد، هیچ تأثیری در مسأله ندارد.

اما در این که آیا جنایت کاران قصد نابود کردن تمام یا بخشی از قوم هزاره را داشته یا صرفاً قربانیان را به دلیل نفرت قومی و مذهبی به قتل می رسانده، محل بحث است و این امر - به عنوان یک احتمال بسیار ضعیف - می تواند در صدق عنوان نسل کشی بر جنایت کندپشت تردید ایجاد کند. حال که در نسل کشی بودن آن تردید کردیم، باید سراغ سایر جنایت بین المللی، یعنی جنایت علیه بشریت رفت و جنایت مزبور را در پرتو آن مورد بحث قرار داد. چرا که نسل کشی تا مدت ها بخشی از جنایت علیه بشریت محسوب و در چارچوب آن مطرح می شد، ولی در محاکمات نورنبرگ برای اولین بار رسماً از نسل کشی سخن به میان آمد.

ب) جنایت علیه بشریت

جنایت علیه بشریت به طور پراکنده از قرن ها پیش مورد استفاده قرار می گرفت، ولی به عنوان یک جرم بین المللی و در شکل فعلی آن در خلال جنگ جهانی اول و در سال ۱۹۱۵ از سوی سه کشور انگلستان، روسیه و فرانسه در مورد کشتار ارمنه به دست ترکان عثمانی، به کار رفت. سپس، این جنایت به عنوان یکی از سه جنایت قابل تعقیب، در اساس نامه ی دادگاه های کیفری بین المللی نورنبرگ و توکیو و اساس نامه های محاکم کیفری بین المللی برای یوگسلاوی سابق و رواندا به ترتیب در ۱۹۹۳ و ۱۹۹۴ به کار رفت و اکنون موضوع ماده هفت اساس نامه دادگاه کیفری بین المللی لاهه است. تنها تحولی که در این فاصله در مفهوم این جنایت به عمل آمده عبارت است از قطع ارتباط آن با پدیده جنگ، زیرا قبلاً و از جمله در اساس نامه دادگاه های نورنبرگ و توکیو، جنایت علیه بشریت تنها شامل جرایمی می شد که در خلال جنگ اتفاق افتاده باشند. ولی چنانکه گذشت، ماده دو کنوانسیون نسل کشی ۱۹۴۸ در تبیین این جرم که تا این زمان از مصادیق مسلم جنایت علیه بشریت محسوب می شد، نسل کشی را هم در زمان جنگ و هم در زمان صلح قابل ارتکاب می داند. بنابراین، در حال حاضر برای تحقق جنایت علیه بشریت، وجود یک درگیری مسلحانه شرط نیست و در اساس نامه دادگاه کیفری بین المللی به عنوان تنها مرجع بین المللی صالح برای رسیدگی به جرم نسل کشی، نیز همین نظریه پذیرفته شده است.

برابر ماده هفت این اساس نامه: «منظور از جنایات ضد بشریت در این اساس نامه هر یک از اعمال مشروحه ذیل است، هنگامی

که در چارچوب یک حمله گسترده یا سازمان یافته بر ضد یک جمعیت غیر نظامی و با علم به آن حمله ارتکاب یابد:

الف) قتل؛

ب) نابودسازی؛

ج) به بردگی گرفتن؛

د) اخراج یا انتقال اجباری جمعیت؛

ه) محبوس ساختن یا دیگر اشکال محرومیت شدید از آزادی جسمی که برخلاف قواعد اساسی حقوق بین المللی انجام گیرد؛

و) شکنجه؛

ز) تجاوز جنسی، بردگی جنسی، فحشای اجباری، حاملگی اجباری، عقیم سازی اجباری یا هر نوع خشونت جنسی هم سنگ با آن ها؛

ح) آزار و تعقیب هر گروه یا جمعیت مشخصی به دلایل سیاسی، نژادی، ملی، قومی، فرهنگی، مذهبی، جنسیت یا علل دیگر در ارتباط با هر یک از اعمال مذکور در این بند یا هر جنایت مشمول صلاحیت دیوان که در سراسر جهان به موجب حقوق بین المللی غیر مجاز شناخته شده است؛

ط) ناپدید سازی اجباری افراد؛

ی) جنایت نژاد پرستی؛

ک) دیگر اعمال غیرانسانی مشابه که عامدانه یا به قصد ایجاد رنج عظیم یا صدمه شدید به سلامت روحی و جسمی صورت پذیرد.

برای صدق جنایت ضد بشریت بر فاجعه ی کندپشت نخست باید دید آیا کشتار مسافران بخشی از یک حمله گسترده و یا سازمان یافته بوده است یا خیر و ثانیاً، آیا جنایت کاران از وجود یک حمله گسترده و یا سازمان یافته علیه مردم آگاه بوده اند یا خیر؟ در جواب پرسش اول باید گفت: تردیدی وجود ندارد که قتل عام مسافران بی گناه هزاره در کندپشت بخشی از یک حمله ی گسترده بوده است، چرا که مردم هزاره هم زمان در دیگر نقاط کشور نیز از سوی طالبان مورد حمله قرار می گرفتند. برای مثال، در تابستان همین سال (۱۷ جوزا ۱۳۷۷) طالبان پس از تصرف مزار شریف، بلافاصله از فرار مردم هزاره از شهر ممانعت، جست و جوی خانه به خانه را برای دستگیری آن ها آغاز و هم زمان از ورود خبرنگاران و کارمندان صلیب سرخ جلوگیری کردند. نظامیان طالبان در منطقه سیدآباد جوی خون راه انداختند و طی یک ماه به کشتار خود ادامه دادند که در نتیجه، طبق آمار رسمی سازمان عفو بین الملل و سازمان نظارت بر حقوق بشر، هشت هزار نفر از مردم هزاره به قتل رسیدند و عده ای هم بازداشت شدند. مضاف بر این، مردم هزاره در قندهار، هرات و سایر شهرها نیز کشته و یا بازداشت می شدند و مناطق مرکزی در محاصره کامل بود. پس، وجود یک حمله گسترده غیر قابل انکار است.



رسیدگی به این جنایت دارای مکانیسم‌های ملی و بین‌المللی است که در هر دو سطح، دشواری‌ها و کاستی‌های حقوقی مهمی به چشم می‌خورد که از حوصله‌ی این نوشتار خارج است.

منابع

۱. خالقی، علی و جاوید زاده، حمید رضا، رویکرد قضایی سازمان ملل متحد در مبارزه با نسل‌کشی، فصل‌نامه‌ی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، دوره ۴۱، شماره ۱، بهار ۱۳۹۹.

۲. میرمحمد صادقی، حسین، دادگاه کیفری بین‌المللی، نشر دادگستر، چ ۵، تهران، ۱۳۸۸.

۱. Fournet, Caroline, *The Crime of Destruction and the Law of Genocide Their Impact on Collective Memory*, Ashgate, the United Kingdom, ۲۰۰۷.

۲. Henham, Ralph and Behrens, Paul, *The Criminal Law of Genocide: International, Comparative and Contextual Aspects*, Ashgate, the United Kingdom, ۲۰۰۷, p. ۲۹.

۳. *United Nations Convention on the Prevention and the Punishment of the Crime of Genocide of ۱۹۴۸*.

۴. *Rome Statute of the International Criminal Court, Treaty Series, vol. ۲۱۸۷, Depository: Secretary-General No. ۳۸۵۴ of the United Nations, http://treaties.un.org*

۵. www.muhaajer.com/dari

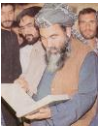
آیا این حملات و کشتار مردم هزاره نظام‌مند بود یا اتفاقی؟ شواهد از وجود یک حمله‌ی نظام‌مند و سازماندهی شده حکایت دارد. محاصره اقتصادی مناطق هزاره‌ها، دستگیری و کشتار گسترده‌ی آنان در مزار شریف، هرات و بامیان بیانگر وجود یک حمله طراحی شده و نظام‌مند است. تا این جا نمی‌توان جنایت کندپشت را جنایت علیه بشریت نامید، چرا که برای صدق آن صرف وجود یک حمله‌ی گسترده یا سازماندهی شده کفایت نمی‌کند، بلکه لازم است ثابت شود که عاملان این جنایت از وجود چنین حمله‌ای مطلع بودند.

بدون شک پاسخ مثبت است، چرا که آنان می‌دانستند که طالبان بابه مزاری را به عنوان رهبر هزاره‌ها قبلاً به شهات رسانده بودند و از وجود محاصره بامیان و قتل عام مزار شریف نیز آگاهی داشتند. به خصوص که پس از اشغال این شهر به دست طالبان، یکی از سرکردگان آن‌ها به نام ملا عبدالمنان نیازی علناً اعلام کرد که: «تاجیک‌ها باید به تاجیکستان و ازبک‌ها به ازبکستان و هزاره‌ها به گورستان بروند». سخنان مزبور که بیانگر طرح و ایده‌ی سیاسی طالبان است، حاکی از نظام‌مند بودن حمله بر هزاره‌ها نیز است.

نتیجه

برایند پژوهش نشان‌گر آن است که، جنایت کندپشت از مصادیق نسل‌کشی و جنایت علیه بشریت است و می‌توان آن را یک نسل‌کشی خاموش نامید. زیرا صدای قربانیان آن که مسافران بی‌گناهی بودند و تنها به جرم هزاره بودن به قتل رسیدند، به گوش جهانیان نرسید و هویت بسیاری از آنان تا آخر نیز شناخته نشد!!

لیکن، آن‌چه مهم است، اجرای عدالت، در مورد عاملان این جنایت بین‌المللی و خسارت‌زدایی از بزه‌دیدگان آن است.



حقوق بشردوستانه بین المللی و نقض آن در جنگ های تحمیلی علیه جریان عدالت خواهی در غرب کابل

■ محمد عوض اعتمادی مالستانی*

مقدمه

حقوق بشردوستانه بین المللی بخشی از حقوق بین الملل موضوعه است که هدف آن محدود کردن روش ها و ابزارهای جنگی و حمایت از قربانیان درگیری های مسلحانه بین المللی و غیر بین المللی است. نقض جدی و فاحش این حقوق، جنایت جنگی تلقی شده و مسببان این اعمال مستقیماً مسئول بوده و دولت ها نیز موظف به تعقیب آن ها اند. در عین حال در صورتی که دولتی تمایل به تعقیب این جرایم نداشته باشد یا قادر به این امر نباشد، دیوان های بین المللی کیفری تأسیس شده به موجب معاهدات یا تصمیمات الزام آور شورای امنیت، این وظیفه را انجام می دهند.

در این نوشته ی کوتاه به بررسی نقض حقوق بشردوستانه در جنگ های تحمیلی علیه حزب وحدت اسلامی افغانستان پرداخته می شود تا فتح بابی باشد برای پژوهش مسوط و همه جانبه ی پژوهش گران و اصحاب قلم در جهت روشن شدن ابعاد فجایع انسانی و جنایات جنگی غرب کابل و...

الف) حقوق بین المللی بشردوستانه چیست؟

حقوق بشردوستانه (Humanitarian Law) که به حقوق درگیری های مسلحانه یا حقوق جنگ نیز معروف است، مجموعه قواعد مربوط به زمان جنگ است که از افرادی که در درگیری ها شرکت نداشته یا دیگر شرکت نمی کنند، محافظت می کند این حقوق، روش ها و ابزارهای جنگی را محدود می کند. هدف اصلی این حقوق پیش گیری و محدود کردن آلام بشری در طول درگیری های مسلحانه است. این قواعد باید هم از سوی دولت ها و نیروهای مسلح آنان و هم از سوی گروه های مسلح مخالف و طرف های دیگر درگیری رعایت شود. (کمیته ملی حقوق بشردوستانه، ۱۳۸۷، ص ۸)

ب) مبانی حقوق بشردوستانه بین المللی

کنوانسیون های چهارگانه ژنو ۱۹۴۹م، و پروتکل های الحاقی به آن، ۱۹۷۷م، مبانی و اسناد اصلی حقوق بشر دوستانه را تشکیل می دهند. چنان که کمیته بین المللی صلیب سرخ، در مورد مبانی حقوق بشردوستانه می نویسد: «قانون ناظر بر درگیری های مسلحانه، بر چهار کنوانسیون ژنو، پروتکل اول الحاقی ۱۹۷۷م، و کنوانسیون های ویژه ی کاربرد برخی سلاح ها و حقوق بین المللی بشر دوستانه عرفی استوار است. (کمیته بین المللی صلیب سرخ، ۱۳۹۲، ص ۱۵)

ج) عناصر مورد حمایت حقوق بشردوستانه بین المللی

عناصر مورد حمایت حقوق بشر دوستانه عبارتند از؛ اشخاص مانند زنان، کودکان، پیرمردان و به طور کلی جمعیت غیر نظامی و اموال و اماکن عمومی مانند مدارس، محیط زیست و سکنه غیر نظامی و اماکن مذهبی مانند مساجد، حسینیه ها، کلیساها، کنیسه ها و... حقوق بین المللی بشردوستانه بر اصل مصونیت جمعیت غیر نظامی و سکنه غیر نظامی بنا شده است. بنابراین، افراد که در درگیری شرکت نداشته یا دیگر ندارند،

هم چنین اماکن غیر نظامی تحت هیچ شرایطی نباید مورد حمله قرار گیرند.

پروتکل اول الحاقی کنوانسیون های ژنو در باب حمایت از مناطق غیر نظامی و اموال غیر نظامی مقرر می دارد: «به منظور تضمین احترام و حمایت نسبت به سکنه غیر نظامی و اموال غیر نظامی طرف های مخاصمه باید همواره بین سکنه غیر نظامی و رزمندگان و نیز بین اموال و اهداف نظامی تفکیک قایل شده و از همین قرار می بایست عملیات خود را فقط متوجه اهداف نظامی نمایند.» (پروتکل اول الحاقی، ماده ۴۸) همین طور مواد ۵۱، ۵۴، ۷۶ و ۷۷ پروتکل الحاقی، زنان، کودکان، پیرمردان، سکنه غیر نظامی و افراد غیر نظامی را مورد حمایت قرار می دهد.

د) نقض حقوق بشردوستانه در جنگ های تحمیلی غرب کابل

متأسفانه در جنگ ها و درگیری های تحمیلی غرب کابل حقوق بشردوستانه، از سوی نیروهای مهاجم به صورت بسیار گسترده، منظم و سیستماتیک نقض گردید که حمله به مناطق مسکونی و غیر نظامی، قتل عام، غارت و چپاول اموال مردم، تجاوز جنسی و...، از مواردی است که نیروهای شورای نظار و اتحاد سیاف در افشار و غرب کابل مرتکب شدند. البته که پرداختن به آن ها در این مقاله ی کوتاه غیر ممکن است و مجال و فرصت دیگری را می طلبد. از این رو، تنها به مواردی چندی به عنوان نمونه اشاره می شود.

۱) حمله به مناطق غیر نظامی و قتل عام مردم

یکی از موارد نقض حقوق بشر دوستانه حمله نیروهای شورای نظار به مناطق مسکونی غیر نظامی و قتل عام افراد غیر نظامی است. ویکی پدیا دانش نامه آزاد در این مورد می نویسد: «یکی از فاجعه هایی که طی جنگ های کابل اتفاق افتاد قتل عام مردم غرب کابل بود. اکثر مردم غرب کابل متعلق به قوم هزاره هستند. بر اساس آمارهای غیر رسمی بین ۲۵۰۰۰ هزار تا ۳۰۰۰۰ نفر در این فاجعه کشته شدند. سازمان ملل متحد این فاجعه را با نام (democide) قلمداد می کند که یک نوع نسل کشی است.»

منبع فوق در مورد فاجعه افشار می نویسد: «صبح روز ۲۲ دلو ۱۳۷۱ یورش نیروهای زمینی به محله افشار شروع شد. گزارشات زیادی مبنی بر وقوع جنایات بی شمار جنگی در طی عملیات روز ۲۲ دلو گزارش شده است. اگر چه تاکنون هیچ تحقیق و گزارش مستقلی از چگونگی این حادثه و عوامل آن منتشر نشده است اما وجود گورهای دسته جمعی متعدد کشف شده در این محله، نشان دهنده عمق فاجعه است.»

حاج علی میرزایی می گوید: «نیروهای دشمن، اول صبح، هنوز هواروشن نشده بود. از چند طرف بالای غرب کابل حملات زمینی و هوایی را با شدت تمام آغاز کرده بود. متجاوزین با بی رحمی تمام از هرچه در اختیار داشتند برای کوبیدن سنگرهای نظامیان و نیز مناطق مسکونی و خانه های بی دفاع مردم، استفاده می کردند. به افشار که نگاه می کردی، فکر می کردی سنگ و چوب و کوه افشار آتش گرفته است؛ مناطق مسکونی

* کارشناسی ارشد حقوق جزا و جرم شناسی



با کدام منطق توجیه می‌کنید؟ این کار را کی کرده است؟ این کار را دو قبیله علیه یکدیگر کرده یا یک رییس جمهور علیه ملتش کرده است؟! (سخنانی از پیشوای شهید، ص ۱۰۹)

شهید مزاری در جای دیگری می‌گوید: «بالاخر از این مسئله چه [چیست؟] که جناب آقای احمدزی وزیر به اصطلاح داخله یکی از بچه‌های دوازده ساله اسیر ما را می‌گیرد با سیلی به صورتش می‌زند که شما حکومت می‌خواهید! این بسیار ننگ است.» (احیای هویت، بی‌تا، ص ۱۸۴)

بر اساس ماده ۳ مشترک کنوانسیون‌های ژنو (۱۹۴۹م) و پروتکل‌های الحاقی آن، (۱۹۷۷م) افراد غیر نظامی، زنان، کودکان و کسانی که نقش فعال در مخاصمات نداشته یا به دلایلی چون بیماری، جراحت و... سلاح به زمین گذاشته اند و همچنین مناطق غیر نظامی مورد حمایت قرار دارد. بدین ترتیب، طبق بندهای (e, c) و (b) از ماده (۲) ۸ اساس‌نامه دادگاه کیفری بین‌المللی، قتل، مثله، غارت اموال، شکنجه، ارتکاب اعمال شنیع علیه شرافت شخص، جرایم جنسی، حمله به افراد یا مناطق غیر نظامی، بمباران مناطق غیر نظامی و ساختمان‌های مذهبی جنایت جنگی محسوب می‌شود و در قلمرو صلاحیت دادگاه کیفری بین‌المللی است.

سخن آخر

آن چه، در جنگ‌ها و درگیری‌های مسلحانه علیه حزب وحدت اسلامی در افشار و غرب کابل به وقوع پیوست، نقض فاحش قواعد اساسی حقوق بشر دوستانه و از مصادیق بارز جنایت جنگی محسوب می‌شود که بر اساس قواعد حقوق بین‌الملل، حقوق بشر دوستانه بین‌المللی، کنوانسیون‌ها و اسناد بین‌المللی عاملان و مسببان آن مستقیماً مسؤول بوده و دادگاه‌های کیفری بین‌المللی باید به موجب معاهدات یا تصمیمات الزام آور شورای امنیت سازمان ملل متحد، مسببان و عاملان آن را تعقیب و محاکمه نمایند.

منابع

- ۱) اخگری بناب، نادر، لطفی، عبدالرضا و فقهی، محمد رضا، اشخاص مورد حمایت در مخاصمات مسلحانه، تهران، نشر هستی نما، چاپ دوم، ۱۳۹۱.
- ۲) جمهوری سکوت: <http://myurozgan.com>
- ۳) رویش، عزیز، بگذار نفس بکشم، کابل، انتشارات تاک، چاپ اول، ۱۳۹۱.
- ۴) کمیته بین‌المللی صلیب سرخ، پرسش‌ها و پاسخ‌ها در مورد حقوق بشر دوستانه بین‌المللی، تهران، ۱۳۹۲.
- ۵) کمیته ملی حقوق بشردوستانه، حقوق بشر دوستانه پاسخ به سئوالات شما، ترجمه هاجر سیاه رستمی، تهران، امیر کبیر، ۱۳۸۷.
- ۶) مزاری، عبدالعلی، احیای هویت، (مجموعه سخنرانی‌های شهید مزاری)، کابل، انتشارات امیری، چاپ دوم، بی تا.
- ۷) -----، سخنانی از پیشوای شهید، مزاری (ره) به کوشش عزیز رویش و ارزگانی، اسلام آباد، کانون فرهنگی رهبر شهید (ره)، ۱۳۷۴.
- ۸) موسسه آموزش عالی-کاربردی هلال احمر ایران، حقوق بین‌الملل بشردوستانه ناظر بر حمایت از افراد در درگیری‌های مسلحانه (مجموعه اسناد ژنو)، ترجمه هاجر سیاه رستمی، کتابون حسین نژاد و محسن افچنگی، تهران، چاپ اول، ۱۳۹۰.
- ۹) امیر محمد صادقی، حسین، دادگاه کیفری بین‌المللی، تهران، نشر دادگستر، چاپ پنجم، ۱۳۸۸.
- ۱۰) واعظی، حمزه، زنده تر از تو کسی نیست، قم، کمیسیون فرهنگی حزب وحدت اسلامی افغانستان، ۱۳۷۵.

و غیرمسکونی نداشت، همه جا زیر آتش دشمن قرار داشت.» (جمهوری سکوت، ۱۳۸۸/۱۱/۲۷)

آقای رویش می‌گوید: «حدود یک سال بعد از فاجعه افشار بر اثر توافق حزب وحدت و شورای نظار، مردم افشار اجازه یافتند که اجساد قربانیان را از گودال‌های دسته جمعی بیرون کنند و با آداب اسلامی به خاک سپارند. تنها از یک گودال بزرگ ۵۳ جسد را بیرون کردند. خانه‌ای را یافتند که در آن کسی به نام گل آغا با خون مقتول خود روی دیوار گل نقاشی کرده و بالای آن با خون نوشته بود «این یادگاری گل آغا است بخند!!!» (رویش، ۱۳۹۱، ۱۴۹-۱۵۰)

آقای پیک تصویرگر مقاومت غرب کابل در مورد فاجعه افشار می‌گوید: «آن جا تنها هزاره‌ها نبودند که قربانی شدند، کسانی که فکر می‌کردند هزاره نیستند، یا نظامی نیستند، در پناه گاه‌های خود مانده بودند، اما همه و همه در پیش چشم فرزندان، مادران و پدران شان تکه تکه، کشته و تیرباران شدند، مثله شدند، مورد تجاوز قرار گرفتند، حرمت انسانی شان شکست، سر زنان و کودکان بریده شد، اسیر شدند و مورد شکنجه و آزار قرار گرفتند. در بین کوچه‌های خوشحال خان مردم زن، مرد، کودک و بزرگسال، سیل آسا می‌گریختند. پیش سیلو که رسیدیم، زن جوانی که اشک در چشمانش خشک شده بود، التماس می‌کرد که کسی به او کمک کند، اما کسی نبود که او را یاری کند. پدر پیرش با هاوان تکه تکه شده و اکنون روی یک کراچی دستی بر روی سرک مانده بود. مادر پیرش نیز غرق خون بود.» (جمهوری سکوت، ۱۳۸۸/۱۱/۲۳)

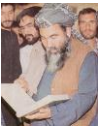
۲) غارت اموال و تجاوز جنسی

خبرنگار بی بی سی (B.B.C) شامگاه ۱۳۷۳/۱۲/۲۲ گزارش می‌دهد: «اکنون نیروهای دولتی در حومه های جنوب غرب کابل به صورت منظم مشغول غارت، ضرب، جرح و تجاوزات جنسی هستند. پترگرسته خبرنگارما (بی بی سی) می‌گوید: تقریباً تمام منازل بعضی از این محلات مورد حمله سربازان قرار گرفت و غارت شد. در منطقه جنوب غربی شهر کابل نیروهای دولتی مشغول پرسه زدن در خانه‌ها و ربودن چیزهای با ارزش از میان وسایل خانه هاست.» صدای یک زن: پنجشیری‌ها چور و چپاول کردند و در خانه‌ها می‌آمدند و می‌گفت: ما خون هزاره‌ها را سر می‌کشیم!!

بی بی سی شامگاه ۱۳۷۳/۱۲/۲۳ چنین گزارش داد: «در کابل نیروهای دولتی روز شنبه پس از تصرف ناحیه جنوب غرب کابل اقدام به غارت، تجاوز جنسی و آدم ربایی کرده اند. در برخی از این نواحی، تمام منازل مردم به طور سیستماتیک غارت شده است. به ندرت می‌توان خانواده‌ای را دید که همه مایملکش را غارت نکرده باشند. من سربازانی را دیدم که زیر بار سنگین کوله بار شان دولا شده بودند.» (واعظی، ۱۳۷۵، ۱۴۲-۱۴۵)

۳) اسیر گرفتن زنان و کودکان

شورای نظار پس از پایان جنگ دارالامان، بلافاصله گروهی از کودکان و زنان هزاره را دستگیر کرده و تحت شکنجه قرار داد تا از آنان اعتراف بگیرند که گویا از طرف حزب وحدت مأمور بوده اند تا مواد غذایی را مسموم نمایند. شهید مزاری (ره) در صحبتی با جلال الدین حقانی در این مورد چنین می‌گوید: «آقای ربانی خاد را فعال کرد که بچه‌های ده، دوازده ساله هزاره را بگیرد که این‌ها مواد غذایی را مسموم کرده اند، زن‌ها را بگیرد که مواد را مسموم کرده اند. آخر این کار را در کجا دیده اید؟!



بررسی حقوقی دفاع مشروع با تأکید بر مقاومت غرب کابل

■ محمد عوض اعتمادی مالستانی*

مقدمه

دفاع مشروع یکی از نهادهای مهم در حقوق کیفری است. این بحث از دیرباز نزد اقوام و ادیان مورد پذیرش بوده و با گذشت زمان تکامل یافته و در مقررات و مباحث حقوق کیفری نظام‌های حقوقی مطرح شده است و به موجب این اصل حقوقی، به افراد و اشخاصی که مورد تعدی و تجاوز قرار گیرد اجازه‌ی دفاع از جان، مال، آبرو و حیثیت خویش داده شده است. در پرتو این اصل حقوقی به بررسی مقاومت عدالت‌خواهانه غرب کابل پرداخته می‌شود.

دفاع مشروع چیست؟

دفاع در لغت به معنی دور کردن و راندن با قوت است. (لسان‌العرب، ج ۲، ص ۳۹۵ و تاج‌العروس، ج ۱۱، ص ۱۱۵) چنان که در قرآن کریم آمده است: «ولولا دفع الله الناس بعضهم ببعض لفسدت الارض». (بقره/۲۵۱) و به معنی حمایت و یاری کردن نیز به کار رفته، در آیه شریفه: «ان الله يدافع عن الذين آمنوا». (حج/۳۸) دفاع به همین معناست. ولی دفاع در بحث ما به معنای اول نزدیک‌تر است.

در اصطلاح حقوق دانان تعاریف مختلفی برای دفاع شده است. مثلاً گفته شده: دفاع عبارت است از حمایت کردن از نفس یا حق یا عرض خود یا دیگران در مقابل هر متجاوز غیر مشروع که با قوت لازم تجاوز او را دفع کند. (عوده، ۱۴۱۸، ۲، ۴۷۳) برخی دیگر گفته اند: دفاع شرعی عبارت است از اعمال قوه لازم برای مقاومت در مقابل خطر نامشروع و بالفعل یا در شرف وقوع که حقی از حقوق مورد حمایت قانون را تهدید کند. (عطار، ۱۴۰۲، ۱۲۶)

مبانی حقوقی دفاع مشروع

تمام قوانین آسمانی و بشری به شخص یا جمعیتی که مورد هجوم واقع شده حق می‌دهد به پاخیزد و از خود دفاع کند. این دفاع بر بنیان‌ها، ریشه‌ها و شالوده‌های عقلی و نقلی بنا نهاده شده است. بنابراین، دفاع مشروع، صرف نظر از این که قانون، حق استفاده از آن را داده است، در منشأ پیدایش آن، نظریاتی وجود دارد که در دو بخش حقوق موضوعه و حقوق اسلامی به بررسی آن‌ها می‌پردازیم.

۱) مشروعیت دفاع در حقوق موضوعه

برخی در مقام توجیه دفاع مشروع به حقوق طبیعی استناد جسته اند. دانشمندانی نظیر گروسوس حقوق دان هلندی، ولف فیلسوف آلمانی و کارا حقوق دان ایتالیایی عقیده دارند که؛ حفظ جان برای

انسان یک حق طبیعی است و هرگاه به علتی این حق به خطر افتد و حفاظت اجتماعی کافی نباشد، قهراً شخص مورد حمله، مجاز است از خود دفاع کند. (علی آبادی، ۱۳۶۹، ج ۱، ص ۲۲۷)

ژان ژاک روسو حق دفاع را به گونه‌ی دیگری توجیه می‌کند. وی می‌گوید: «انسان به هنگام تشکیل جامعه، حق دفاع از خود را به جامعه واگذار کرده است و جامعه نیز تعهد کرده در قبال حملات و خطرهای افراد حمایت کند. حال اگر کسی مورد حمله قرار گیرد، نشانه آن است که جامعه به وظیفه خود عمل نکرده و نتوانسته به قرارداد خود عمل کند. از این رو، مدافع حق دارد از خود دفاع کند.» (روسو، ۱۳۶۶، ص ۱۸-۲۰)

توجیه نسبتاً معقولی که از مشروعیت دفاع شده است این است که دفاع متضمن نفع اجتماعی است. بر اساس این نظریه، دفاع مشروع حقی است که نه تنها تأمین‌کننده منافع شخص مدافع است، بلکه عملاً در جهت تأمین منافع جامعه نیز هست. حتی برخی گفته اند: دفاع مشروع نه تنها اعمال حق، بلکه انجام وظیفه است. (علی آبادی، پیشین، ص ۲۲۸) در اسلام نیز احکام شرع، مبتنی بر مصالح و مفاسد است بر این اساس، شارع از عمل مدافع جانبداری می‌کند و آن را حق و در بعضی از موارد تکلیف می‌داند.

۲) مشروعیت دفاع در حقوق اسلامی

از منظر حقوق اسلامی دفاع مشروع، امر فطری بوده و ریشه در درون هر انسانی دارد و مربوط به زمان، مکان و منطقه‌ی خاص نمی‌شود. علامه طباطبایی می‌گوید: «فطری بودن دفع و غلبه یک اصل عامی است که در همه‌ی افراد وجود دارد و اگر در فطرت انسانی چنین اصل مسلمی نبود، هیچ‌گونه دفاعی از او سر نمی‌زد. (طباطبایی، ۱۳۶۳، ج ۴، ص ۹۳-۹۶)

از سوی دیگر دفاع از جان، ناموس و مال یک ضرورت عقلی است. عقل انسان حفظ جان، ناموس و مال را می‌پسندد و تجاوز به این امور را ناپسند می‌شمارد. بنابراین، هیچ عاقلی در برابر تجاوز بی رحمانه به جان، ناموس و مال خود و دیگران سکوت نمی‌کند. پس عقل تجاوز را محکوم و دفاع در برابر آن را می‌پذیرد و شرع نیز این حکم عقل را تأیید می‌کند. بر همین اساس برخی از فقها گفته اند: «دفع ضرر عقلاً لازم است، پس دفاع واجب است.» (فاضل هندی، ۱۴۰۵، ج ۲، ص ۴۳۴)

مقاومت غرب کابل دفاع یا تجاوز؟

در پاسخ این پرسش که مقاومت غرب کابل مصداق دفاع است یا تجاوز؟ سخنان آقای مجددی و شهید مزاری (ره) را نقل و قضاوت را به خوانندگان محترم واگذار می‌کنم. آقای مجددی در بیانیه‌ای که به مناسبت پایان دوره‌ی دو ماهه اش ایراد کرد، احمد شاه

* کارشناسی ارشد حقوق جزا و جرم‌شناسی



یک چیز را آقای مسعود اشتباه کرده بود و بررسی نکرده بود، آن قدرت خدا بود! ما در این جنگ، لطف الهی را با چشم سر دیدیم و این را آقای مسعود محاسبه نکرده بود. به شما مردم می‌گوییم که این پیروزی از لطف خدا بود و از دعا‌های شما.» (همان، صص ۱۱۲-۱۱۳)

بنابراین، شهید مزاری (ره) به دستور صریح قرآن کریم که می‌فرماید: «أَنْزَلَ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ» (حج/ ۳۹) یعنی به آنان که مورد هجوم نظامی واقع می‌شوند اجازه داده شده برای دفاع از خود بجنگند، زیرا مظلوم واقع شده اند و قطعاً خدا بر یاری کردن مظلومان توانا است. و هم‌چنین بر اساس اصل و قاعده مسلم حقوقی «حق دفاع مشروع» و مبانی حقوقی آن، صرفاً به دفاع از حیثیت، ناموس، جان و مال مردم خویش پرداخت و در برابر تجاوزات انحصارگرایان مقاومت و ایستادگی تاریخی و جانانه‌ی نمود.

سخن آخر

بر این اساس می‌توان گفت: مقاومت غرب کابل مصداق بارز دفاع مشروع است و دفاع مشروع یک تأسیس حقوقی است که امروزه در سیستم‌های حقوقی کشورهای مختلف، این حق برای همه‌ی افراد شناخته شده است و آن را در مقررات جزایی خویش پیش بینی کرده اند. پس دفاع مشروع یا دفاع قانونی از جمله جهاتی است که قانون‌گذار صراحتاً اجازه داده است و وصف مجرمانه را از آن زوده است. بنابراین حق دفاع در مقابل تجاوزات به جان، آزادی، عرض، ناموس و مال از حقوق طبیعی هر انسان است. که هم با قواعد فقه و مبانی حقوق اسلامی و هم با مقررات حقوقی غربی هماهنگی دارد.

منابع

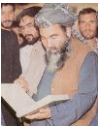
- قرآن کریم.
- ۱) اروسو، ژان ژاک، قرارداد اجتماعی، تهران، انتشارات گنجینه، چاپ سوم، ۱۳۶۶.
- ۲) طباطبایی، محمد حسین، تفسیر المیزان، ترجمه سید محمد باقر موسوی همدانی، ۱۳۶۳.
- ۳) تجاوز الدفاع الشرعی، [بی‌جا]، مرکز اسلامی، چاپ اول، ۱۴۰۲ق.
- ۴) علی آبادی، عبدالحسین، حقوق جنایی، تهران، انتشارات فردوسی، چاپ دوم، ۱۳۶۹.
- ۵) عظیمی، نبی، اردو و سیاست در سه دهه افغانستان، پیشاور، مرکز نشراتی میوند، ۱۳۷۸.
- ۶) عوده، عبدالقادر، التشریح الجنائی الاسلامی، بیروت، مؤسسه الرساله، چاپ چهارم، ۱۴۱۸ق.
- ۷) فاضل هندی، محمد، کشف اللثام فی شرح قواعد الاحکام، قم، مکتبه آیه الله العظمی المرعشی النجفی، ۱۴۰۵ق.
- ۸) مزاری، عبدالملی، احیای هویت، قم، مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان، چاپ اول، ۱۳۷۴.
- ۹) _____، سخنانی از پیشوای شهید، اسلام آباد، کانون فرهنگی رهبر شهید، چاپ اول، ۱۳۷۴.

مسعود و سیاف را عامل جنگ‌های کابل معرفی کرد و گفت: «محترم استاد سیاف با همدستی دشمنان خارجی مذهب و ملت مسلمان افغانستان جنگ خانمانسوزی را بین اعضای گروه خویش و حزب وحدت اسلامی به راه انداخت و قرار اطلاعات دقیق هنوز هم در تدارک حمله‌ی دیگری بر برادران تشیع می‌باشد. در برخورد میان حزب وحدت اسلامی و اتحاد اسلامی، وزارت دفاع نه تنها موضع بی‌طرفانه اتخاذ نمود بلکه آشکارا جانب اتحاد اسلامی را گرفت.» (عظیمی، ۱۳۷۸، صص ۶۲۶)

شهید مزاری (ره) در باره ی چگونگی آغاز جنگ و حملات دشمن و این که حزب وحدت اسلامی افغانستان آغازگر جنگ نبوده چنین توضیح می‌دهد: «برادرانی که در پیشاور بودند، در سال ۱۳۶۷ نشستند، ما را حذف کردند. در سال ۱۳۷۱ باز هم ما را حذف کردند و لکن ما عقده ای بر خورد نکردیم، از روزی که کابل ساقط شد [سقوط دولت کمونیستی منظوراست] و جناب حضرت صاحب در پاکستان بود، ما همین نیرو و توان را در کابل داشتیم. ما اگر می‌خواستیم عقده‌ای برخورد کنیم، همان وقت جنگ می‌کردیم و نمی‌گذاشتیم ایشان وارد کابل شوند. اما شما شاهد بودید که مذاکره کردیم، مذاکره با صبغت ا... نتیجه داده بود که اتحاد سیاف بالای ما حمله کرد.» (مزاری، ۱۳۷۴، صص ۱۱۳)

شهید مزاری (ره) در مورد جنگ تحمیلی سیاف می‌گوید: «مسئله‌ی دیگری را برای تان بگویم، چندی قبل جنگی از طرف اتحاد سیاف بر ما تحمیل شد، نه حق ما در نزد اتحاد بود نه ما از اتحاد حق دعوا داشتیم. ما در حالیکه با آقای مجددی مذاکره و مفاهمه داشتیم و مشکلات خود را حل می‌کردیم، آن‌ها [اتحاد سیاف] بالای ما حمله کردند به این عنوان که ما را از کابل بردارند. ولی مردم شما این شهامت را داشت که از خود دفاع کند و درسی به متجاوزان بدهد. باید بگویم که در این شرایط حساس که همه مردم نیاز شدید به وحدت و اعمار مجدد کشور دارند، آن‌ها مردم بی‌گناه را مورد حمله قرار دادند و از یک خانه پنج نفر را به شهادت رساندند و یک منطقه غیر نظامی را که در آن جا هیچ جنگی نشده بود و تمام مردم بی‌سلاح بود، مورد حمله قرار دادند و هفت صد نفر را اسیر گرفتند و ما ناگزیر شدیم از حیثیت، ناموس و حقوق مردم خود دفاع کردیم.» (مزاری، ۱۳۷۴، صص ۲۹-۳۰)

شهید مزاری (ره) در مورد الطاف الهی و حضور مردم در صحنه نیز می‌گوید: «بعد از آن که این طور جنگیدند، در وزارت دفاع بررسی کردند که چرا با این امکانات و با این غرور سر این مردم ستم‌دیده موفق نشدید؟! گفتند: ما سلاح‌های خود را بررسی کرده بودیم، امکانات حزب وحدت را بررسی کرده بودیم، جنگ‌های خسته کننده‌ی که دو سه ماه مرتب سر حزب وحدت انجام دادیم این را هم بررسی کردیم ولی حمایت مردم حزب وحدت را بررسی نکرده بودیم!! این اعتراف دشمن است و افتخار شما، ولی من می‌گویم



حقوق اجتماعی زنان از دیدگاه شهید مزاری (ره)

■ سلمان نوری*

مقدمه

بدون تردید یکی از شاخص های پیشرفت و توسعه یافتگی نظام های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی، در جهان امروز، نوعی نگاه به حقوق زن و طرز تلقی از وی در مناسبات و روابط اجتماعی است. از این رو، در اکثر جوامع و فرهنگ ها موضوع حقوق و جایگاه اجتماعی زن مورد توجه متفکران و اندیشمندان قرار گرفته است. در افغانستان نیز به ویژه بعد از سقوط دولت داکتر نجیب و پیروزی مجاهدین حقوق اجتماعی زن به عنوان یکی از مباحث روز مطرح گردید. از جمله افرادی که در این باب به عنوان عالم و کارشناس مسائل دینی اظهار نظر کرد، رهبر شهید بابه مزاری (ره) بود. قبل از بیان دیدگاه ایشان، ضرورت دارد به دیدگاه اسلام در باره جایگاه و حقوق اجتماعی زن اشاره شود.

جایگاه و حقوق زن در اسلام

بر خلاف سنت جاهلی که زن از بسیاری حقوق مسلم خویش محروم بود، در صدر اسلام برای زنان همانند مردان زمینه های حضور اجتماعی و سیاسی فراهم بوده است چنان که قرآن در باره ی جایگاه حقوقی - اجتماعی زن می فرماید: «یا ایها الذین آمنوا لا یحلّ لکم ان ترثوا النساء کرهاً ولا تعضلوهنّ لتذهبوا ببعض ما آتیتموهنّ الا ان یتین بفاحشه مینه و عاشروهنّ بالمعروف فان کرهتموهنّ فعیس ان تکرهوا شیئاً ویجعل الله فیہ خیراً کثیراً» (نساء/۱۹).

آیه ی شریفه بیان می دارد که با زن ها معاشرت نیک داشته باشید و زن را چون مرد در مجامع تان راه دهید گرچه به جهت رسوم جاهلی یا رواج فرهنگ ناصواب یا تعصب خام و مانند آن، خوش تان نیاید که آن-ها مانند شما ستمی داشته باشند و در جامعه و صحنه سیاست، درمان و پزشکی، فرهنگی و تدریس حضور داشته باشند، این امر را تحمل کنید، این گونه تعصبات و رسوم جاهلی را که فرهنگ باطل است، از خود بزدايید، شاید خیر فراوانی در این کار باشد که شما نمی دانید. با صنف زن طوری رفتار کنید که عقل و شرع آن را به رسمیت می شناسد. این قشر عظیم را منزوی نکرده و با آن ها بد رفتاری نکنید. این کراهت تان از حضور آنان در صحنه حیات اجتماعی نارواست. معاشرت در این جا گرچه مربوط به امور خانوادگی است، اما اختصاص به آن ندارد؛ زیرا ملاک آن، در مسائل اجتماعی نیز وجود دارد. (جوادی آملی، ۱۳۸۳، ۳۹۴).

براساس آموزهای دینی در بسیاری از فعالیت های اجتماعی تفاوتی میان زن و مرد نیست؛ بدین معنا که زن همانند مرد حق دارد فعالیت های اجتماعی مانند امر به نیکی و بازداشتن از انجام کارهای بد و زشت، کار، آموزش و...، انجام دهند. به عبارت دیگر اسلام برای زنان همانند مردان حقوق قائل، و در مسائل اجتماعی دارای پایگاه و جایگاه مناسب دانسته و حرکت های اجتماعی فعالیت های گروهی شان را به رسمیت شناخته است. (توبه/۷۱).

شهید مزاری (ره) و حقوق اجتماعی زنان

پیشوای شهید بابه مزاری (ره) با آشنایی کامل از متون دینی و درک درست از تعالیم پویا و متعالی مکتب رهایی بخش اسلام، و شناخت از اوضاع و شرایط حاکم بر جهان و محیط پیرامون خویش، در مقاطع مختلف، در باره ی حقوق و جایگاه اجتماعی زنان ابراز نظر نموده و کسانی را که مخالف حضور زنان در عرصه های مختلف اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی بودند، مورد انتقاد قرار داده است. چنان که با یاد آوری و تجلیل از نقش زنان در قیام سوم حوت کابل می گوید: «آن چه به ما گزارش داده اند، نقش بیش تر را هم در این جا خواهران انجام دادند. این عجیب بود، بعد متأسفانه پس از چهارده سال مبارزه و جهاد و زجر و تکلیف، تعدادی از رهبران می گویند: نصف از جمعیت ما (زنان) حق ندارند برای سرنوشت شان حرف بزنند. ولی وقتی این ها در پاکستان و اروپا نشسته بودند، این خواهران قهرمان این حرکت را به وجود آوردند و مردم کابل جوشید. به ما گفته اند صحت و سقم اش را نمی دانم که یکی از خواهران در جاده ی میوند چادرش را گرفته به سر یک افسر افغانستانی انداخته و گفته بود تو غیرت افغانیگی ات را فراموش کرده ای این چادر ما را تو سر کن و سلاحت را بده که ما از خود دفاع بکنیم. من معتقد هستم که این حرکت، حرکت سرنوشت ساز بود و ما باید از این روزها تجلیل کنیم» (ضیایی، ۱۳۸۸، ص ۱۴۶).

شهید مزاری (ره) با توجه به اهمیت معارف دینی و نقش اساسی علم در ارتقای سطح فرهنگی هر ملت، تحصیل زنان را بلا مانع و یکی از حقوق مسلم آنان دانسته و می گوید: «در مورد خواهرها حقوقی را قائل هستیم که مطابق به موازین و معیارهای اسلام باشد و باید قوانین اسلامی را رعایت کنیم و بی حجابی را رفع کنیم. زن با حجاب می تواند... تحصیل کند. ما برای زن ها غیر از محدودیت های اسلامی، هیچ محدودیتی را نمی خواهیم» (منشور برادری، ص ۲۲۶).

در سخن دیگر راجع به تدوین قانون اساسی می گوید: «پیش نویس قانون اساسی به گونه ی تهیه شود که در آن حقوق تمام مردم افغانستان اعم از زن و مرد در نظر گرفته شود» (همان، ۲۸۳). یکی

* کارشناسی ارشد کلام اسلامی



تصمیم بگیرند. در طرح حزب وحدت این مسأله رعایت شده است» (سخنانی از پیشوای شهید(ره)، ۶۹).

قائد شهید(ره) در کلام دیگر مشارکت زنان در انتخابات را حق مسلم و انسانی آنان دانسته و ممانعت از آن را انحصارطلبی و غیرعادلانه توصیف کرده و می گوید: «ما سیستم انحصار را به هر شکل و شیوه ی آن رد می کنیم و طرفدار شرکت کلیه ی مردم افغانستان اعم از مرد و زن، پیر و جوان ... برای تعیین سرنوشت سیاسی شان هستیم. این عادلانه نیست که مردان حق شرکت در انتخابات را داشته باشند ولی زنان از این حق مسلم انسانی شان محروم باشند. همه حق دارند که در انتخابات شرکت نمایند» (ماهنامه هاجر، ش ۱، ص ۱؛ فریاد عدالت، ص ۳۲).

فرجام سخن

می توان گفت: از منظر پیشوای شهید(ره) زن همانند مرد حق دارد در چارچوب مقررات اسلامی، در عرصه های مختلف اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی حضور یابد و در سرنوشت سیاسی خود دخالت نموده و در انتخابات مشارکت فعال داشته باشد، هم انتخاب شود و هم انتخاب نماید. زن می تواند در عرصه ی اجتماعی به هدایت گری بپردازد و از ناهنجاری های جامعه جلوگیری نماید.

فهرست منابع

قرآن کریم

۱. جوادی آملی، عبدالله، زن در آئینه جلال و جمال، قم، مرکز نشر اسراء، ۱۳۸۳.
۲. سخنانی از پیشوای شهید، ویرایش و تنظیم ارزگانی و عزیز رویش، اسلام آباد، کانون فرهنگی رهبر شهید(ره)، ۱۳۷۴ ش.
۳. ضیایی، رضا، چراغ راه (برگزیده ای از سخنرانی ها و مصاحبه های رهبر شهید بابه مزاری(ره)، بنیاد رهبر شهید بابه مزاری، نمایندگی اروپا، ۱۳۸۸.
۴. غفاری، عبدالله، فریاد عدالت، مؤسسه فرهنگی، تحقیقاتی شهید سجادی، ۱۳۸۳ ش.
۵. فرهنگ، میر محمد صدیق، افغانستان در پنج قرن اخیر، تهران، مؤسسه انتشارات عرفان، ۱۳۸۵ ش.
۶. منشور برادری، مجموعه ی سخنرانی ها، مصاحبه ها، پیام ها و دیدارهای رهبر شهید(ره)، بنیاد رهبر شهید، ۱۳۷۹ ش.
۷. ماهنامه هاجر، ضمیمه هفته نامه وحدت، ویژه زنان.
۸. هفته نامه وحدت، ارگان نشراتی حزب وحدت اسلامی افغانستان - خارج از کشور.

از آن حقوق، حق تعلیم ملت اعم از زن و مرد و تحصیل آنان در مقاطع ابتدایی، متوسطه و تحصیلات عالی تا بالاترین سطوح علمی و کسب مهارت ها و آموزش های تخصصی است.

پیشوای شهید نیز به عنوان یک اندیشمند و متفکر مسلمان نواندیش، ضمن بیان بهره مندی زنان از کلیه ی حقوق انسانی، دخالت آنان در مسائل اجتماعی - سیاسی را به عنوان یک شهروند مورد تأکید قرار داده و می گوید: «زنان از کلیه ی حقوق انسانی برخوردار هستند و می توانند در همه ی عرصه های حیات اجتماعی - سیاسی کشور فعال باشند» (ضیایی، ۱۳۸۸، ۳۳).

در یک مصاحبه با هفته نامه کابل، حضور زنان در فعالیت های اجتماعی را، حق مسلم آنان دانسته و می گوید: «شورای مرکزی حزب وحدت از ده کمیته تشکیل شده که یک کمیته ی آن به نام خواهران است. در تشکیلات حزب وحدت هیچ گونه ممانعتی در عضویت خواهران نیست، با همان شرایط برادران، خواهران را نیز در نظر داریم» (منشور برادری، ۲۲۶).

از دیدگاه رهبر شهید(ره) زنان نیمی از جامعه افغانستان را تشکیل می دهند، از این رو، به عنوان یک شهروند همانند مردان حق شرکت در انتخابات را دارند. ایشان در پاسخ خبر نگار مجله الوطن و رادیو فرانسه، هنگامی که نظر ایشان را راجع به نقش زنان جویا می-شوند، با صراحت می گوید: «ما معتقدیم زنان نصف جامعه ی افغانستان را تشکیل می دهند و در طرح انتخاباتی که ما داشتیم، گفتیم که زن ها هم انتخاب شوند و حق انتخاب نمودن را دارند» (همان، ۲۷۸).

هم چنین در مصاحبه با خبرنگار فرانسوی ضمن رد تبعیض، خواستار شرکت اقشار مختلف مردم از جمله زنان در انتخاب شده و می گوید: «باید در آینده برای همه ی مردم افغانستان سهم داده شود. در انتخابات همه ی اقشار اعم از زن و مرد شرکت، و تبعیض وجود نداشته باشد» (همان، ۲۸۳).

در سخن دیگر ضمن دفاع از حقوق ملیت های محروم، خواستار برگزاری انتخابات زیر نظر سازمان ملل و شرکت همه از جمله زنان در آن شده و می گوید: «در انتخابات باید مرد و زن شرکت داشته باشند و سرنوشت شان را تعیین نمایند» (همان، ۳۲) و نیز می گوید: «حزب وحدت اسلامی می خواهد در حکومت آینده... همه ی اقشار مردم اعم از زن و مرد در آن شرکت داشته باشند» (همان، ۳۵).

شهید مزاری(ره) در جای دیگر به طرح انتخاباتی حزب وحدت اسلامی اشاره نموده، می گوید: «مسأله ی دیگری که در این طرح گنجانده شده است رعایت حقوق همه ی مردم اعم از زن، مرد، پیر و جوان است. شاید بسیاری از تنظیم ها و رهبران، تا حالا نتوانسته باشند یک بار اعتراف کنند که نصف این جامعه را زن ها تشکیل می دهند و حق دارند در تعیین سرنوشت آینده شان شرکت کنند و

مقاله کوتاهی که در مراسم بیستمین سالگرد شهادت رهبر شهید، توسط یکی از نونهالان وطن (علیرضا محمودی) قرائت گردیده است



«بسم رب الشهداء والصدیقین»

سلام به رهبر شهید بابه مزاری که تمام عمرش را فدای اسلام و عزت وطن و مردمش نمود، همو که همواره به افتخارات مردم و سربلندی وطن می‌اندیشید، شهید بزرگواری که همیشه با خدا، بیدار، پر غرور و در عین حال بسیار مهربان بود و مخصوصاً با کودکان میهنش نهایت شفقت و مهربانی را ابراز می‌نمود. به راستی که او مصداق بارز آیه قرآن بود که می‌فرماید: «أشداء علی الکفار رحماء بینهم»! اما با تاسف و درد که در کمال قساوت و بیرحمی و ناجوانمردی توسط شقی ترین انسانهای روی زمین به نام طالبان، به شهادت رسید! روحش شاد و یادش پر رهرو باد!

حضار محترم! از شما اجازه می‌خواهم تا از پشت این تریبون صدای غم آلود کودکان مزاری بزرگ را بلند کنم و با یاد آوری این نکته که جنگهای تحمیلی، وطن و مردم ما را به خاک و خون کشانده و هزاران تن از فرزندان و کودکان میهن ما را بی نوا و یتیم نموده است، اجیران و نوکران بیگانگان از یکسو و غفلت نابخشودنی نیروهای به اصطلاح خودی از سوی دیگر؛ مردم بی پناه ما را چوب سوخته‌ای خواسته‌های نامشروع خود ساخته و زمینه‌های تداوم بدبختی و ویرانی را فراهم آورده اند؛ می‌خواهم این سؤال را مطرح نمایم که این وضعیت تاکی باید ادامه داشته باشد؟ مسؤلیت اینهمه بی سر و سامانی و ناهنجاریهای کمر شکن در کشور کیست؟ فرهنگ انفجار و انتحار و وحشیگری‌های کور کی به پایان می‌رسد؟ مسؤلین و زمام داران کشوری و بین المللی چرا نسبت به وظایف انسانی و بشری شان کوتاهی می‌کنند؟ تا کی باید خون جوانان وطن و مخصوصاً مردم مظلوم هزاره در کمال بی توجهی و در هر کوه و کمر ریخته شود؟ کجاست آن مهر و عطوفت و محبت اسلامی؟ اگر خودیمان نسبت به خود مان رحم نکنیم و نسبت به سرنوشت خود حساسیت نداشته و شریک غمها و غصه‌ها و شادیهایمان نباشیم، چه انتظاری را می‌توان از دیگران داشت؟ آیا کشورهای مزدور و بی خاصیتی همانند عربستان، پاکستان و ... به حال ما و شما گریه خواهند کرد؟ زهی خیال باطل!

عزاداران و سوگواران که در عزای رهبر شهید نشسته اید! این پیام قرآن است که می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ» خدا هیچ تغییر و دگرگونی را در سرنوشت ما و شما پدید نخواهد آورد مگر آنکه خود ما با دست خود سرنوشت مان را تغییر دهیم. بنابراین پدران! مادران! و حضار محترم! اگر امروز نسبت به انجام وظایف خطیر دینی و میهنی که نسبت به فرزندان خود دارید، غفلت بورزید و عمر را به ندانم کاری و بی تفاوتی به سر برسانید، بدانید که در پیشگاه خدا و نسل‌های آینده محکوم و مسؤل خواهید بود

بس است دیگر سیاهی‌ها و ماتم بیا تا همدیگر را باز یابیم
بس است دیگر همه آن غصه و غم وطن دارم بیا تا شاد باشیم
تو باخستی و من با خشت دیگر بسازیم این وطن آباد باشیم



(ادب و هنر)



«بابا! برای تو دل من تنگ می‌شود...»

آب وهوای سینه‌ی من سرد می‌شود
 قلبم پراز مبالغه‌ی درد می‌شود
 پژمرده گشته حال دل داغدار من
 بعداز به خون نشستن فصل بهار من
 این غم که بر سر دل ما سنگین آمده
 بالاشک های مردم ما پایین آمده
 تا «بلخ» عشق مردم ما راه رفته است
 دنبال کوچ قافله ماه رفته است
 خورشید رفت و شهر بدون پناه ماند
 این قوم، زیر سایه شب، بین راه ماند
 دوباره ایستاده زمستان مقابلم
 باریده برف یاد تو بر شاخه دلم
 بابا! برای تو دل من تنگ می‌شود
 خانه به خانه شهر، سیه رنگ می‌شود
 نسبت به عشق و عاطفه، فحاشی کرده اند
 مارا بدون زندگی نقاشی کرده اند
 بعد از تو عشق، طاقت بالا شدن نداشت
 این رشته کوه، جرأت «بابا» شدن نداشت
 وقتی به من غروب تو هشدار می‌دهد
 بابا! مرا ندیدنت آزار می‌دهد
 شب نامه شهادت تو پخش می‌شود
 کوچه به کوچه هاله غم نقش می‌شود
 تاریخ، بی‌حضور تو تاریخ می‌شود
 جغرافیای حوصله، باریک می‌شود
 بین کدام حوصله، ماتم به پا کنم
 جز آن که صبر زینب کرب و بلا کنم
 بی‌تو چگونه طی کنم این راهی مانده را
 مرهم کنم جراحی بر دل نشانده را
 تو صاف بوده‌ای که دُر بار مانده‌ای
 این گونه در دل همه بی‌دار مانده‌ای
 نقش تو را ملائکه، بی‌حد کشیده است
 این نسل زیر سایه تو قد کشیده است
 شب تا سحر، مراسم احیا گرفته‌ای
 این جا، برای بودن ما جا گرفته‌ای
 بالا گرفته دست تو، نام قبیله را
 شرمنده کرده خون تو، اصحاب حیل را
 اما «هزاره»، پنجره را باز می‌کند

تاریخ خویش را ز نو آغاز می‌کند
 این قوم، گرچه زین همه نامردی خسته است
 اما به جز خدا به کسی دل نبسته است
 گرچند از گذشته خود دل شکسته ایم
 با قطره های خون پدر عهد بسته ایم
 ما پا به جای پای «مزاری» نهاده ایم
 دل در کمند پر خم این راه، داده ایم
 این تگه‌های فاصله پیوند می‌شود
 سیلاب خون زخم زمین، بند می‌شود
 بالا بگیرم این دل بی‌تاب مانده را
 این بیرق به روی زمین خواب مانده را!
 ■ محمد شریف عظیمی

حوت ۱۳۹۳ - قم

برای رهبر شهید استاد مزاری (ره)

باز «حوت» آمده و موسم غوغای دیگر
 شده مصلوب ستم، حضرت «عیسای» دیگر
 ممتی مانده چنین خاک یتیمی بر سر
 شده آغشته به خون، قامت رعناي دیگر
 پدر! پرچم تو گرچه به خاک افتاده
 مانده برشانه ما بیرق بالای دیگر
 بگذارید تورا برخی فراموش کند
 ما میدانم تو هستی به فتوای دیگر
 یادمن دادی که در معرکه ثابت باشم
 راه ما یافته با خون تو معنای دیگر
 که گرفته دل من گوشه تابوت تورا
 سوخته درغم تو مغز جگرهای دیگر
 شاخه یاد تو در خاطر ما سبز شده
 وا شده بر سر نامت گل زیبای دیگر
 «هندوکش» خم شده بر زخم تن خسته تو
 ایستاده به سرنعش تو کوه های دیگر
 توبرای دل ما «قله بابا» بودی
 بود دیوار دلت تکیه دل‌های دیگر
 ابر دلنگی یک قوم به دور سرتو
 و تو کوهی که شده حامل غمهای دیگر
 نفس مردم مارا تو به ما پس دادی
 و شدی بر سر این قوم «مسیحای» دیگر
 من همان مزرعه تشنه باران بودم
 که تودادی به رخ زندگی سیمای دیگر
 تو همان «یوسف» دلدادا به مردم بودی
 که اسیرت توانست «زلیخای» دیگر

مثل دست تو چنین گرم نبوده باقی
 به سر مردم ما سایه بابای دیگر
 رودها خیلی در این دامنه جاری شده اند
 ره نیفتاده ولی مثل تو دریای دیگر
 بین این فصل تو کوتاه ترین روز منی
 که پس از رفتن تو آمده یلدای دیگر
 تو نتابیدی در این شهر که آغاز شود
 بر سر نام تو هر ثانیه دعوی دیگر
 کاش دنیا ز سر کوچه آلوده ما
 ببرد تابولی نام تورا جای دیگر
 حال ما بد شده از دیدن سیمای نفاق
 کاش می بودی ومی کردی مداوای دیگر
 جاده «برچی» اگرچند شلوغ است ولی
 طی نکرده پدر! راه تورا پای دیگر
 این همه رنج کشیدی تو که قومت نشود
 بعد از کرب و بلا، وارد صحرای دیگر
 لیکن آنقدر علمدار زیاد است که ما
 شناسیم کی با توست و کی با جای دیگر؟!
 کاش می شدخط تو سرخط آینده ما
 تا نیاید شی با چند هیولای دیگر.

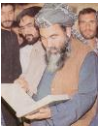
محمد شریف عظیمی

حوت ۱۳۹۳ / قم

مادر اجازه هست!

"مادر اجازه هست! کمی درد دل کنم..."
 از کوه درد و رنج و غم خود قلیل کنم
 مادر اجازه هست! کنم قصه را طویل
 تا پیش از آنکه شمع فروزان شود خجیل
 مادر هنوز! قصه من! نا نوشته است
 انگار اینکه آب و گِلَم ناسرشته است
 بگذار تا که آتش دل شعله ور شود
 این نسل و نسل بعد ازان با خبر شود
 مادر تو شاهدی! که بلند شد خروشها
 از تاخت و تاز و وحشت خانه بدوشها
 انگه که گشت گلشنم آماج اشک و خون
 با امر آن «امیر فرومایه»، بد شگون!!
 دیدی چگونه مردم ما «قتل عام» شد!
 دیدیکه صبح! تیره و مایل به شام شد!
 شبخون زدند چگونه، چگونه درین دیار
 راندند هزاره را بسوی کوه و کوهسار





برج و بنای مردم ما "فرش خاک" شد نسلی ز نسل لاله رخان چاک چاک شد آتش زدند به خانه و خیرگاه و کشت ما تا اینکه گشت همچو جهنم، بهشت ما از هر طرف، چو خیلی ملخ، کوچیها رسید از دور دور، زاغ و زغن، غژدیها رسید آنگه به یک اشاره، شکم ها دریده شد بس چشم ها ز کاسهٔ سر ها کشیده شد در خاک و خون نشست بهرسو ستاره ها اعمار گشت «کله منار» از هزاره ها «چیل دختر هزاره»، برفتی بسوی کوه با ترس و لرز و بیم و لیکن پر از شکوه چیل دختر هزاره به مانند چیل عقاب پرواز کرد و رفت سوی قله با شتاب با دستور «امیر»، امیر بسی حقیر پیر و جوان کودک شیرخوار شد اسیر در چار سو هزاره خرید و فروش شد زانگه چراغ بخت هزاره خموش شد تا اینکه رفت خالق تازه جوان رسید بر چشم گرگ پیر، تیری از کمان کشید گرگی برفت و گرگیت انیجا دوام کرد بس نسلها گذشت که مردم قیام کرد! مردم قیام کرد و دمی «رهنما» رسید این درد دیده توده را، درد آشنا رسید آهنگر «عدالت» و «روشنگری» رسید فصل نوین حرمت و خود باوری رسید! «احیاگر» غرور هزاره ظهور کرد! هزاره ها ز کوتل وحشت عبور کرد رود ها ز هر کنار، همه هم نوا شدند قافله ها ز هر سو، همه هم صدا شدند دردا که ابر تیرهٔ جهل از کمین رسید پرده بروی خورشیدی خاور زمین کشید انگه و ناگه خورشید خاور غروب کرد «تیتانک» عدالت و باور سقوط کرد! آغاز گشت بار دیگر، فصل برگ ریز برج و بنای وحدت ما گشت ریز ریز وحدت هنوز عرصه و میدان بزکشیت یک پیکر شکسته و در حال خودکشیت زینجاست که قشون «ستم پیشه» زمان گاهی سپید و گاهی سیاه، میشود عیان تندیس ناب و نادر ما را خراب کرد ما را زدند آتش و زنده کباب کرد جلریز و غور و غزنهٔ ما گشت غرق خون کنج و کنار «غرچ سیتان» گشت بیسکون زینجاست که گلوی «تبسم» بریده شد

نخل بلند و سبز هزاره خمیده شد ماییم! کاروان پریشان در این دیار نه ساریان و مقصد و نه چشم انتظار مادر! بگو به بابیه چنین سر نوشت ماست روز سیاه نصیب من و هم سرشت ماست مادر بگو که «رهبر دل سوز» ما رسد خورشید پر فروغ من و ما ز راه رسد مادر دمی نگاهی به هریک ستاره کن قبل از وداع، دعای برای هزاره کن مادر بکن دعا که شوند رودها روان تا اینکه رفت رفته شوند موج بیکران بنما دعا، که پاییز غم! واژگون شود وانگه رسد بهار، چمن لاله گون شود از هرسو بلبلان چمن نغمه سر دهند از جشن لاله! اهلی چمن را خبر دهند رضا واثق

وقتی فاجعه‌ی افشار اتفاق افتاد، بابیه مزاری نمی‌خواست از مقرش، علوم اجتماعی، بیرون شود. اما با اصرار و استدلال زیاد بابیه را مجبور به بیرون شدن از آنجا کردند. روایت شهید جواد ضحاک از جریان مذکور را شاعر (محمد اسماعیل صفدری) چنین سروده است

بیا بابیه بوری اوشار ما سوخت به تیر کین لبان کودکان دوخت بیا بابیه! بیا بوریم ز اوشار تو و مردم توره، یکجای بفروخت بیا بابیه! زمین، ازدار گشته بلده خوردون ازره، هار گشته سراسر ملک اوشار شده تللك درختو، چوبه های دار گشته درسته، دل درون تو؛ در گرفته توره درد قدیم از سر گرفته غم سنگر فروشی سختِ سخته وجودت را همه در بر گرفته بیا بوری! هنوزم ازره خامه گرفتار هزاران سحر و دامه بیابابه! تکانی نو، به این قوم هنوزم دشمنو، دنیا به کامه بیا بوری! حمید نیه سر کوه بیابوری، بیا! ای پیر نستوه بیابابه! برای فتح اوشار

تویی تنها، تویی تنها ترین کوه

■ محمد اسماعیل صفدری ۹۱/۱۱/۲

صادق سیاه

تو و، درد و، خدایت، های افشار! چوکوهت، داغهایت، های افشار! به پیش چشم ابرو بادو باران چه خونین شد فضایت، های افشار! مگر پغمان پُر گل دیو هم داشت؟ که آفت شد برایت، های افشار! کدامین آب زیرکاهی خشکاند؟ مُسون تا کهایت، های افشار! نمازو چین پیشانی چرا سوخت؟ دودست و ربنایت، های افشار! نمی دانم چرا دوزدید آن شب؟ اذان صبح گایت، های افشار! چرا تنها و بی صدایی؟ افشار!!! تو و، درد و خدایت، های افشار! علی {ع} سررا به چاه کوفه می برد به یاد چاه هایت، های افشار! وبابه {س} تا ابد، هر گز نخواهد زسوز زخم هایت، های افشار! بیاد تو، برای توست زنده دل و، صادق سیایت، های افشار!

کودک افشار

فضای دامنه کوه پر از صدای تو است طنین ناله و پژواک گریه های تو است بگوش های زمان ضجه های طفلانه و التماسهای برای خدا خدای تو است بکوچه ها هم هنوز جویهای خون جاری ز رگ رگ گلو و کند دست و پای تو است بچشم های جهان چهره های معصوم و تن برهنه و پوشیده از جفای تو است تورا به تیغ ستم بستند و نپرسیدند که چه بغیر هزاره دیگر گناه تو است؟؟ بهیچ آب نشویند ننگ دامان را ولکه های که از خون ناروای تو است بچشم ها دیگر افشار نیست مامن من نماد وحشت ملی و کربلای تو است شهید، کودک معصوم ملت محکوم توزنده ای و بقلب زمانه جای تو است نهال سروقدت گر ظلم و جور شکست همیشه سبز به تاریخ قدرسای تو است به بی گناهی ات ای طفل نازنین سوگند که مرگ وزندگی ما هم از برای تو است که هرچه هست ز دار و ندر (زرداری) ز شعر تا به شعورش همه فدای تو است

■ محسن زرداری



(درفش سرخ)

خروشت لرزه بر اندام استبداد می‌افکند!
 نهیبت آتشی بر خرمن بیداد می‌افکند!
 بنام بر تو بر سنگر و تیر و تفنگ تو
 درفش سرخگونت رعشه بر جلااد می‌افکند!
 ■ (عباس فیاضی) / زمستان ۸۷

(موج تبسم)

من درد خفته بودم
 بیدار کرد تبسم!
 در خود غنوده بودم
 هوشیار کرد تبسم!
 از خاک سرخ زابل
 تا کاخ ظلم کابل
 با یک سر بریده
 پیکار کرد تبسم!
 در زیر تیغ و دشنه
 احساس را ورق زد!
 شعرو ترانه‌ها را
 غمبار کرد تبسم!
 بر برگ نسترن‌ها
 بر سینه‌ای شقایق
 آهنگ غصه‌ها را
 تکرار کرد تبسم!

■ (عباس فیاضی) ۲۲عقرب ۹۴ قم المقدسه

(پرچم سرخ)

تقدیم به شهید (ممدسیا) وهمسنگران
 شهیدش در (دره‌ای جلریز)

سیاه سر فراز راست قامت!
 نماد غیرت و روح شهامت!
 تو سنگردار بیدار هزاره!
 خروش رزم و پیکار هزاره!
 بنام سنگر رنگین و گرم
 تویی آن چشم بیدار هزاره!
 به قطره قطره خون خود نویشتی
 که ذلت نیست در کار هزاره!
 در این پیکار و جنگ نا برابر
 شگفت انگیز بود کار هزاره!
 ■ (عباس فیاضی) بهار ۹۴ مزارشریف

(بابه)

بابه یعنی قله‌های اقتدار!
 بابه یعنی راد مرد استوار!
 بابه یعنی پیر پرچمدار عشق
 تک درفش سرخ‌گون افتخار!
 در(احد) و(خندق) و(بدر) زمان

موجی از آینه بیرون می‌جهد از زیر خاک
 می‌برم از روی‌شان زنگار، روشن می‌کنم
 شرحه شرحه می‌شوم، شرحش دگر مقدور
 نیست

ماجرا را تا همین مقدار روشن می‌کنم...
 قصه‌ها، قصه تکرار در تکرارهاست
 پار را در پرتو پیرار روشن می‌کنم
 شب‌چراغی از نگاه آفتابی با من است
 راه فردا را به من بسپار، روشن می‌کنم
 از ابوذر مجمری در سینه‌ام دارم که گاه
 در گلویی مانده از عمار روشن می‌کنم
 شعله‌ای رقصنده، چون فواره‌ای از بیخودی
 می‌زنم در مست و در هوشیار، روشن می‌کنم...
 داغ‌داغ، داغ‌های داغ عالم‌سوز را
 دست بر روی دلم نگذار! روشن می‌کنم!
 ■ محسن سعیدی - ۱۳۹۲/۱۱/۲۱

شرمنده روح بلند شهدای افشارم.

شاعر بیا با واژه‌ای افشار بنویس
 از واژه‌های تلخ خود بسیار بنویس
 شاعر بیا از درد گو یکبار دیگر
 از قصه‌های با دل افکار بنویس
 حالا که من خونین دل افشار هستم
 خونابه را شاعر بیا صد بار بنویس
 از فتنه‌های بی‌شمار روزگاران
 از مادران خفته در آوار بنویس
 افشار هم چل دختران دیگری هست
 در خاطراتش منطق گفتار بنویس
 آنجا که مادر مویه کرده بر شهیدش
 تیر و تفنگ و آتش و رگبار بنویس
 آنجا که جز نامهربانی آشنا نیست
 هی یادگاری بر در و دیوار بنویس
 از دختران کابلی در خون شناور
 از رأی مفت شیخ در دربار بنویس
 ■ الطاف ذکی ۱۳۹۳/۱۱/۲۲

(پیر خردمند زمان)

گفت آن پیرخردمند زمان!
 آن امیر تک سوار قهرمان!
 های قوم خسته و نالان من
 ایل خونین کام و سرگردان من!
 عصر ظلم و ذلت و خواری گذشت
 دوره ننگین اربابی گذشت
 چشمه‌ها پیوسته جوشیدن گرفت
 خشکسالی‌ها وی آبی گذشت!
 بعد ازین مایم و فصل رویش گل‌های سرخ!
 نغمه‌های بلبل، آوای قناری‌های سرخ
 ■ (عباس فیاضی) / زمستان ۱۳۸۸

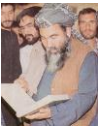
افشار صدای تا ابد در جریان

فواره تا به اوج‌ها در فوران

آهی که تمام آسمان سوزد از آن
 زخمی که نمیتوان کند بسته دهان
 پرسش مکن از دلم، دلم افکار است
 یک درد بدون چاره با من یار است
 بد نیست اگر چه زخم‌های دگر
 آن زخم که به نمیشود افشار است
 خون است دلم به رنگ افشار امروز
 گردیده چو آسمان، شفق‌زار امروز
 سرخ است زمین و آسمان در چشم
 افشار در افشار در افشار امروز
 آوارتر از هر آنچه آوارترین
 دیوارتر از هر آنچه دیوارترین
 در خویش فرو ریخته‌ام صد بودا
 افشارتر افشارتر افشارترین
 ای سینه شعله‌ناک، افشار افشار
 ای پیکر چاک چاک، افشار افشار
 ای آتش تا همیشه روشن در خلق
 ای زخم عمیق خاک، افشار افشار
 گردیده به پای خود نگون‌سار افشار
 آوار در آوار در آوار افشار
 افتاده به شانه‌های هم چون زنجیر
 دیوار به دیوار به دیوار افشار
 نی سقف، نه دروازه، نه دیوار افشار
 آوار به دوش خویش، آوار افشار
 آن گونه که در آینه‌ی آب افتد
 شهری است خرابه و نگون‌سار افشار
 ای شهر من ای خانه من ای افشار
 ای گور بزرگ مرد و زن ای افشار
 تا چند سکوت می‌کنی؟ زخم زمین!
 فریاد بز، داد بز ای افشار
 بنویس به روی در و دیوار افشار
 فریاد بز به شهر و بازار افشار
 فریاد بز همیشه فریاد بز:
 افشار افشار افشار افشار افشار
 ■ بشیر رحیمی - کانادا

شمعی در ویرانه افشار

شمع در ویرانه افشار روشن می‌کنم
 رد خون را بر در و دیوار روشن می‌کنم
 دامنی از اشک‌هایی چون ستاره در برش
 ماه را بر کوهی از آوار روشن می‌کنم
 مثل ابری دل‌گرفته می‌وزم با رعد و برق
 شهر را در بارش رگبار روشن می‌کنم



تیغ بران دولای (ذوالفقار)
در دل دیوان شعر انقلاب
بایه یعنی شعر سرخ ماندگار!
برفراز قله‌ای آزادی
بایه یعنی قهرمان کار و زار!
■ (عباس فیاضی) تابستان ۹۴ مزار شریف

بایه مزاری این کاخ فقط نگاه کرد

این قصرهای همدم شب دید ما را
مثل «تیسیم» دانه دانه چید ما را
پیر و جوان ایل من را سر بریدند
نه ساله طفل و پیر زن را سر بریدند
دم بر نیابرد و تماشا کرد این کاخ
خون تبسم خورد و حاشا کرد این کاخ
مارا تبسم‌های سبز و چیدنی کشت
ما را ستم در چهره اشرف غنی کشت
آتش فشان از خشم دیرین است این قوم
اندوهناک داغ شیرین است این قوم
داغ ارزگان، داغ بلخ و داغ زابل
بهسود پر پر مانده و اندوه کابل
داغ خزان لاله‌های باغچاری
داغ اسارت رفتن از بعد مزاری
داغ حنای نو عروس مرد غوری
داغ تحمل داغ یک دنیا صبوری
دیگر نمانده کوه بابا را تحمل
از بس جواب خارها را داده با گل
با بردباری باغ را می‌بیند اما ...

این خانه را با خشت جان می‌چیند اما..
ای وای اگر پیمان‌شان لبریز گردد
نسل مزاری دشنه‌هایشان تیز گردد
از ریشه می‌چینند بنیاد سیاهی
بنیاد دیو قرن بنیاد تباهی
■ سلمان علی زکی

نام شکوهمند عدالت هزاره است

تا از گلوی سینه ما درد پاره است
نام شکوهمند «عدالت» هزاره است
قومی که از تبار فریدون و آرش است
قومی که از شهامت رستم عصاره است
تا راه، گام، جاده، سفر هست... می‌رویم
تاریخ را شکستن و عزم دوباره است
از شب مترس، هموطنم بیش تر بر آی!
وقتی زمین، داعیه‌دار ستاره است
موجیم و سرکشیم و سرودیم و آشتی
ما را که عار از سکنا کناره است

ای خواهرم که خون تو شمشیر را شکست!
تا نام توست، در دل ما یادواره است
آن گردن نداشته‌ات را بلند گیر!
وقتی به گوش رهبرمان گوشواره است
در پشت «ارگ» با قلم خون نوشته‌ایم:
نام شکوهمند عدالت «هزاره» است
■ نجیب بارور

به گلوی بریده شکریه تبسم

چگونه شمع برای تو می‌توان افروخت
مگر به داغ تو آتش گرفت و جان افروخت
کم است اگر که به داغ تو خاک، خون گرید
مگر شفق شد و آتش در آسمان افروخت
شبان، هُرم غمت آه آه بالا رفت
چه شعله‌ها که به دامان کهکشان افروخت
غمت عزیز شد و چنگ زد به دل‌هامان
غمی که جان و تن مرد و زن از آن افروخت
به سوگت ای سر از تن جدا چه باید کرد؟
چگونه سینه زد و نوحه کرد و جان افروخت؟
چه مخته سر بدهیم از غم تو؟ می‌باید
از آه سرکش خود، شعله در جهان افروخت
شبیبه غنچه که فریاد می‌کشد گل را
گشود زخم دهان را و صد زبان افروخت
تمام شهر تو را جار می‌زند امروز
شرار داغ تو آتش به ارگیان افروخت
چه کرد خون گلوی بریده‌ات با ما؟
که آتشی ابدی در درون مان افروخت؟
■ بشیر رحیمی

کلم لا لا

چراغ خانه می‌سوزد
به کوتل برف می‌بارد
برایت قصه‌ای دارم
پدر قصد سفر دارد
دلم لا، گلم لا لا
اسیر زابلم لا لا
صدای باد می‌آید
هوای چشمه یخ کرده
برای دخترم لا لا
صدای چشمه یخ کرده
بهار و سنبلم لا لا
به راه کابلم لا لا
پدر آینه با خود داشت
دلی بی‌کینه با خود داشت
میان دست‌های خود
گل پودینه با خود داشت
اسیر زابلم لا لا
به راه کابلم لا لا

ستاره می‌زند چشمک
نگاه قریه تاریک است
چراغ خانه هم گل شد
زمستانی که نزدیک است
گل نه ساله لا لا لا
مثال ژاله لا لا لا
گل زیبای من بودی
برایم همسخن بودی
برای مادر و با با
نهال این چمن بودی
گل نه ساله لا لا لا
صدای ناله لا لا لا
میان آسمان امشب
صدای دلدل ماه است
هوای کوچ دارد ماه
ستاره رفت و بیگانه است
به شاخه، بلبلم لا لا
سوار دلدلم لا لا
برای بردن این گل
خدا پروانه آورده
دو تا مهربانی روشن
میان خانه آورده
گل مهتاب لا لا لا
دو چشمت خواب لا لا لا
تمام سال لا لا لا
چراغ عمر من بودی
به مثل غنچه ای کوچک
به باغ عمر من بودی
گل پودینه لا لا لا
شهید کینه لا لا لا
گل باران من لا لا
گل ریحان من لا لا
بخواب امشب گل مادر
عزیز جان من لا لا
گل دلیند من لا لا
گل در بند من لا لا
بخواب امشب به آرامی
گل سبز و سپید من
گل مادر، گل پر پر
گل سرخ شهید من
گل بی سر شدی لا لا
گل پر پر شدی لا لا
گل پُرمردی کوچک
برای من تبسم کن
گل سیب و گل شبنم
ز چشمت غصه را گم کن
دو چشمت خسته لا لا لا
دو پلکت بسته لا لا لا
■ حسن نوروزی



آری! یاد او در دل‌ها جاودانه است و صدای عدالتخواهی او خاموش نشدنی. این، یعنی که بابه همچنان زنده هست.

بابه مزاری

■ رابعه قاسمی / کلاس هفتم

بیست و یک سال است که خورشید، بی‌مزاری طلوع می‌کند، بیست و یک سال است که هنگام غروب آفتاب به یاد غروب شکوه‌مند او می‌افتیم.

بابای پیری که همچو عمار حق دوست، ابوذر ساده زیست و یاسر فداکار در دوران حوادث در تلخ‌ترین روزگار ما چو نوح به نجات قومت شتافتی.

تو ایوب بودی الهام بخش صبر...

تو آن یعقوب بودی اسوه‌ی شکیبایی...

شهید عدالت! تو رهبری بودی که تا دم آخر، دم از عدالت زد و راه خوشبختی را نمایاندی تو بودی که نسل خفته‌ی ما را بیدار کردی. تو بودی که در مقابل بی‌عدالتی ایستادی و فریاد حق طلبی بر آوردی و فرمودی: حق خواستن به مفهوم دشمنی با کسی نیست.

بابا جان! روزی که به میدان مبارزه آمدی و مردم را به دفاع از وطن و حق فراخواندی یادمان هست. یادمان هست روزی را که نزد دشمنان طبق رهنمود قرآن به (جدال احسن) رفتی، عهد شکنان و تروریست‌های بین‌المللی عهد شکستند و پیکر بی‌جان را در دیار سنایی انداختند و شربت شهادت را نوشیدی و همچو پرنده‌ای به سوی پروردگارت پرواز کردی و عاشقانه و معصومانه جان خود را فدای وطن و حق کردی.

اینک که در بیست و یکمین سالروز شهادت پر افتخارش نشستیم بار دیگر اهداف و آرزوهای بلندش را باز خوانی می‌کنیم و غمگینانه سرود فراق را می‌خوانیم...

ز کف یاران، گل زیبای مارت *** انیس و مونس شب‌های ما رفت

دریغ و آه، از درد جدایی *** صفای زندگی بابای ما رفت

و بابه همچنان زنده هست!

■ علی عارفی دانش آموز سال سوم ریاضی فیزیک

صدای سکوتش حصار تاریکی شب را شکست و خدا دستش را برای یاری ما بلند کرد. وجود او تفسیر «یدالله فوق ایدیهم» بود. دفتر آسمان ورق خورد و ظلمت شب تاریخ هزاره روشن گردید و خدا اراده کرد تا برج و باروی شیاطین ظلم و تباهی را در این «ستم آباد» از بنیاد ویران کند.

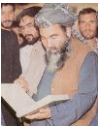
طنین عدالت برخاست و تاریخ بار دیگر قد خم کرد مقابل اراده خدا و مردان خدا.

لبخند لبانش امید را در روح هزاره دمید و برق نگاهش روبه صفتان را به وحشت انداخت.

خدا به پدران فرزند می‌بخشد اما به ما پدر بخشید؛ پدری که قربانی استیفای عدالت و احیای هویت شد تا دیگر وجود ما در افغانستان کتمان نشود و نام بردن از تبار ما جرم تلقی نگردد. بابه آمد و گفت: هزاره مثل دیگران انسان است و ارزش انسانی همه با هم برابر.

ابن ملجمان زمان و قبیله‌ی تاریکی سینه‌ی پدر را شکافتند و دلی که امواج عدالت‌خواهی در آن می‌خورشید ایستاد. ما یتیم شدیم و دست خدا به آسمان بازگشت. اما طنین صدایش، نفوذ لبخندش، برق نگاهش و محبت پدران اش از ذهن هیچ هزاره‌ای محو نخواهد شد...

اگرچه آفتاب وجودش غروب کرد، اما هنوز هم پرتوهای این خورشید تابان از پشت افق‌های غرب کابل و بلخ، آسمان سرنوشت و تاریخ هزاره را درخشان کرده است. آن صدایی که عدالت را فریاد می‌کرد هنوز هم به گوش می‌رسد و آن برق نگاهی که به گستره عدالت می‌نگریست، لحظه به لحظه چشم در چشم ما می‌نگرد که مبدا آرمانهای آن پیر پرچم‌دار را و آن سالهای پرشکوه مقاومت را فراموش کنیم و بدین صورت است که هر لحظه شیفتگان خود را به راهی که گشوده است، فرامی‌خواند.



خوش به حالت بابۀ!!

■ یوسف عارفی



(گزارش گونه‌ی از تشییع مادر رهبر شهید مزاری)

امروز شکوه مندترین مادر تاریخ افغانستان در آغوش خاک آرام گرفت! مادر صبور رهبر اسطوره‌ای هزاره، بابۀ مزاری، به جاودانه‌ها پیوست! همان مادر بی‌توقع و صبوری که با تربیت فرزند بی‌نظیری چون مزاری، هم زیباترین و شگفت‌انگیزترین مقاطع از تاریخ کشور را با نام و یاد خود همراه و ملازم ساخت و هم خودش را در ذهن و ضمیر ملت و مردم محرومش جاودانه و ابدی نمود! خدایش بیامرزد و بهترین‌ها را نصیبش گرداند!

امروز بهترین، زیباترین و به یاد ماندنی‌ترین لحظات زندگی‌ام در تشییع این مادر بی‌نظیر رقم خورد. حضور چشم‌گیر و باشکوه علما، دانشجویان و مهاجرین عزیز از زن و مرد، طیف‌ها و رده‌های سنی مختلف وصف ناپذیر و بی‌مانند بود و همه را به نحوی مبهوت و شگفت‌زده نموده بود. شیخ مسنی را دیدم که به جمعیت خیره شده، و در حالیکه قطرات اشک از گوشه‌ی چشمانش جاری است، سرش را با شگفت‌زدگی می‌جنباند و می‌گوید: «مزاری! خودت برای هزاره یک معجزه بودی، کارهایی که برای هزاره کردی شبیه معجزه بود و حالا هم داری معجزه می‌کنی!! خدایت بیامرزد و با مولایت علی محشور گرداند و خدا این مادری را که تو را تربیت کرد بیامرزد!!»



پیر زنی قد خمیده‌ی را دیدم که به کمک عصایش به سختی راه می‌رفت و نفس نفس می‌زد. پیدا بود که تمام توانش را هزینه‌ی قدم‌هایش می‌کند تا خود را به تشییع و تشییع‌کنندگان برساند. کاش می‌دیدید شکوه صداقت و اخلاص پیر زن را که چگونه با

گام‌های استوارش خلوص و شکوه را معنی و با قد خمیده و صورت آفتاب سوخته‌اش، تمام درد و رنجی را که در این ستم آباد، به او و نسلش رفته است روایت می‌کند!



دوست عزیز یی را که به شوخی روشنفکر خطابش می‌کنیم دیدم که به دیواری تکیه زده و سخت در خودش فرو رفته است آن‌گونه که گویی از اطرافش غافل است، نزدیکش شدم و از حالش پرسیدم، با چشم‌های اشک‌بار و گلوی بغض گرفته گفت: افتخار می‌کنم که افغانیم. افتخار می‌کنم که هزاره‌ام. افتخار می‌کنم که به این مردم محروم اما قدر شناس تعلق دارم. افتخار می‌کنم رهبر باشکوهی مانند مزاری دارم.



مسافت میان مسجد امام حسن عسکری(ع) تا حرم مطهر حضرت معصومه(ع) و از آن‌جا تا گلزار شهدای علی بن جعفر، تجلی‌گاه شور و شکوه و بازتاب دهنده‌ی گوشه‌ای از عشق و وفاداری هزاره به رهبر شهید و صد البته که نشانگر پای‌بندی و تعلق خاطر هزاره به آرمان‌های رهبر شهیدش بود. خلوص، شکوه، عشق و وفاداری وصف ناپذیر و به یاد ماندنی. تصور می‌کنم هر هزاره‌ای که می‌دید این همه عشق و شور و شکوه را به ناگزیر، در دل و با تمام وجود می‌گفت: خوش به حال من که از این مردم صمیمی، مهربان و فهیم هستم خوش به حال این مردم که با فهم و درک مثال زدنی‌شان زحمات و خدمات بی‌مانند رهبرشان مزاری را سپاس و ارج می‌نهند. خوش به حال این مادر که چنین رهبری را به مردمش هدیه کرد و خوش به حال مزاری باشکوه که بر میلیون‌ها دل حکومت می‌کند! و خوش به حالت بابۀ!!



شهید مزاری در آینه خاطرات

■ یوسف عارفی

تذکر:

(الف) زبان گفتاری مصاحبه‌ها به دلیل امکان ایجاد سوء تفاهم تا حدودی تبدیل به زبان نوشتاری گردید، بدون اینکه در اصل تعبیر از یک واقعیت تغییری ایجاد شود.

(ب) سعی شد تا حد امکان تلخیص گردد، اما گویایی خاطره‌ها حفظ شود.

(ج) تلاش گردید خاطره‌های انتخابی هر کدام بیانگر یک ویژگی از ویژگی‌های فراوان رهبر شهید باشد.

(د) هر کدام از خاطره‌ها بخشی از یک مصاحبه‌ی چند ساعته است پیرامون شخصیت رهبر شهید و وضعیت سیاسی، اجتماعی و فرهنگی کشور در پنجا سال اخیر است.

«خاطره‌ای از استاد بلاغی غزنوی»

حجت‌الاسلام حاجی برهانی، پژوهشگر، نویسنده و فردی فرهنگی است. چند سالی را در بخش فرهنگی دفتر سازمان نصر افغانستان در مشهد مشغول بوده است و صاحب آثار متعدد چاپ شده و آماده چاپ است.

(استاد بلاغی نیازی به معرفی ندارد. از بزرگان جهاد و برجستگان جنبش عدالت‌خواهی و یاران خوب رهبر شهید است)

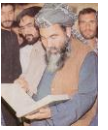


استاد شهید مزاری، سیاست‌مداری به نهایت صادق و متعهد بود. هدفی جز خدمت به مردم و کشور نداشت. هیچ چیزی برای خود و نزدیکانش نمی‌خواست. خاطرات زیادی در این زمینه از این مرد بزرگ و بی‌مانند تاریخ کشور دارم، از جمله: بعد از آن که قرار شد بنده به عنوان وزیر تجارت از سوی حزب وحدت معرفی شوم، قدری نگران شدم و آمدم خدمت ایشان و گفتم که بنده تخصص و تجربه‌ی وزارت تجارت را ندارم و می‌ترسم بتوانم این وزارت را به نیکی و آن طوری که شایسته‌ی مردم ماست اداره کنم. در این صورت اعتبار حزب و آبروی مردم ما به خطر می‌افتد. بنابراین بهتر است کسی را که تجربه و تخصص کافی برای اداره بهتر وزارت دارد معرفی نمایم تا بهانه به دست دشمنان مردم خود ندهیم. استاد شهید در پاسخ، به من روحیه داد و ترغیب و تشویق برای پذیرفتن وزارت نمود و گفت: ما وظیفه داریم به مردم خود خدمت نماییم و عمدا خیانت نکنیم. با این نیت خدا کمک می‌کند و توفیق می‌دهد و ادامه داد: «من با خدا تعهد کرده‌ام که عمدا به مردم خود خیانت نکنم.» این سخن استاد شهید بنده را مجاب ساخت و صداقت ایشان، به شدت متأثرم نمود به نحوی که این سخن و این خاطره هرگز از یادم نمی‌رود.

«خاطره‌ای از حجت‌الاسلام حاج محمد علی برهانی شهرستانی»



رهبر شهید مزاری مردی ساده زیست، متواضع و به دور از تجمل‌گرایی و تکبر بود. بنده در دفتر سازمان نصر افغانستان در مشهد بودم اما ایشان بیش‌تر در تهران بود و گاه به مشهد می‌آمد و مدتی را نیز در جبهه کاکری هرات همراه ایشان بودم. همراه شدن با ایشان همه‌اش خاطره بود اما خاطره‌ای که هرگز از یادم نمی‌رود و بیانگر تواضع و ساده‌زیستی مثال‌زدنی ایشان است این است که آقای ناطقی پنجاب لباس وطنی نسبتاً نو اش را به دلیل سوختگی دور انداخته بود. سوختگی مربوط به یکی از



پاچه‌های شلوار و تقریباً سر زانوی شلوار و اندک بود. وقتی که رهبر شهید متوجه لباس ایشان شد و دید که نو است فقط سر زانوی کمی سوخته است، آن را برداشت و به ناطقی گفت: آتمه این لباس نو است اگر شما نمی‌پوشی من می‌پوشم. آقای ناطقی گفت: من نمی‌پوشم مال شما باشد. روزی تعدادی از اعضای شورای مرکزی سازمان نصر قرار ملاقات با مسئولان قرارگاه انصار داشتند. دیدیم رهبر شهید همان لباس آقای ناطقی را پوشیده است و آن قسمت سوخته را با نخ از داخل جمع کرده، و بسته است. چون وقت وصله کردنش را نداشته است. مرحوم استاد واعظی شهرستانی با مرحوم استاد عرفانی هنگام رفتن متوجه سر زانوی ایشان شدند و دیدند که خیلی جلو چشم است. لذا مرحوم استاد واعظی با شوخی به ایشان گفت که این چه وضع است؟! با این شلوارت آبروی اسلام را می‌ریزی! برو عوض کن. اما رهبر شهید زیر بار نرفت و گفت: آتمه شوی اسلامی که آبرویش با این شلوار بریزد بگذار بریزد و با همان وضع رفت سر ملاقات‌شان.

⬅️ خاطره‌ای از سخی معروف به ابغه راننده شهید مزاری



(ایشان از همراهان شهید مزاری در سوریه است و بعد از تشکیل حزب وحدت و از زمانی که هیئت حزب وحدت برای ادغام دفاتر احزاب منحل به ایران آمدند تا زمانی که رهبر شهید از طریق زابل به افغانستان برگشتند راننده ایشان بوده است.)

شهید مزاری نسبت به بیت‌المال بسیار سخت‌گیر بود. در اوج نیازش به پول از بیت‌المال مصرف نمی‌کرد. در این مورد از ایشان خاطره زیاد دارم، به عنوان نمونه؛

وقتی که سفر رهبر شهید در سال هفتاد به افغانستان قطعی شد برای مدت دو شب از تهران آمدیم قم. برای خدا حافظی با مادر و همسرش آمده بود. من مادر ایشان را ندیده بودم و نمی‌شناختم. نمی‌دانم روز اول ورود ما به قم بود یا دومین روز، پیش رهبر شهید نشسته بودم یک زن پیر آمد و گفت: عبدالعلی! کمی پیسه (پول) بده تا برایت یک نذری کنم. من پرسیدم ایشان کیه؟ رهبر شهید گفت: مادرم است. رهبر شهید نگاهی کرد و گفت: مه پیسه ندارم. مادر رهبر شهید انگار متوجه شده بود که ساک دست من پر از پول

است به همین جهت به آن ساک نگاه می‌کرد. رهبر شهید متوجه نگاه مادر شد و گفت: این ساک دست ابغه پر از پوله ولی بیت المال است و نمی‌توانم به شما بدهم. من آدم تند و داغی بودم کمی ناراحت شدم و گفتم: استاد! چطور یک بندل (بسته) از این پول‌ها به مادر بدهم؟ شما این مقدار حق دارید. گفت: ابغه! ا بسقله نکن. آن پول مال مردم است، من کار نکرده‌ام و کلنگ نزده‌ام که مال من و دست‌مزدم باشه و به مادرم بدهم تا برابم نذر کند. در حال بحث و جنجال بودیم که دوتا شیخ آمدند. برای دیدن رهبر شهید آمده بودند. رهبر شهید گفت: آقایان پول ندارید دو سه هزار تومان به من قرض بدهید؟ و آیه‌ای از قرآن خواند و گفت: شرطش این است که اگر من پیش از ادای قرض گرفتار مرگ شدم، بخشید. گفتند: هرچه پول بخواهید می‌دهیم. یکی از آقایان دست به جیب شد و دوهزار تومان بیرون آورد. رهبر شهید گفت: بده به ابغه. من دو هزار تومان را گرفتم و به دست مادر ایشان دادم. گفت: مادر جان! همین دوهزار تومان را نذر کن.

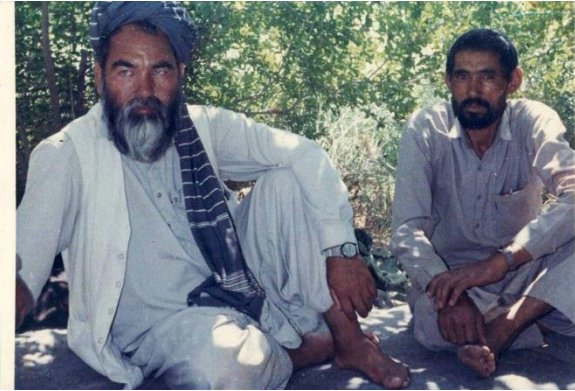
خاطره‌ای از حاج طالب از قوماندانان و همراهان شهید مزاری (حاج طالب از مجاهدان اولیه و از جمله کسانی است که با معرفی رهبر شهید، در سوریه آموزش نظامی و کماندویی دیده است و مدتی زیادی را به عنوان محافظ رهبر شهید و فرمانده نیروهای مجاهد ایفای وظیفه نموده است.)

رهبر شهید مردی شجاع و بسیار نترس بود. بارها شاهد شجاعت بی‌نظیر و مثال‌زدنی‌اش بودم از جمله، در سفری که در سال ۱۳۷۰ به افغانستان داشتیم و سفری بسیار پر مشقت و به شدت سخت و به یاد ماندنی بود لحظه به لحظه شاهد این شجاعت بودم:

در ولایت فراه و در منطقه‌ی ساچ بودیم. به جهت نا امن بودن راه مدتی را در باغی که یکی از دوستان رهبر شهید به نام حاجی ملک جمال در اختیار ما قرار داده بود اقامت داشتیم. حکومت کمونیستی از حضور ما در این منطقه اطلاع یافته بود. یک روز صبح حدود ساعت ده هدف حمله دو هواپیما قرار گرفتیم. یکی بمب می‌انداخت و دیگری راکت باران می‌نمود. یک بمب در فاصله ۱۰۰ متری ما اصابت کرد. بمب دیگر، در فاصله ۵۰ متری به زمین افتاد و چره (ترکش) بمب پخش شد. دو نفر از همراهان رهبر شهید زخمی شدند. همه ترسیده بودیم و بچه‌ها به شدت نگران بودند. اما رهبر شهید آرام نشسته بود، گویی اصلاً چیزی نشده است. تسبیحش دستش بود و با خیال راحت دانه‌های تسبیح را از لای انگشتان شست و اشاره‌اش عبور می‌داد، بدون اینکه تکانی بخورد و یا قدش را خراب کند و یا مانند ما، مسیر حرکت هواپیماها و این طرف و آن طرف را نگاه کند با خونسردی تمام فقط به دانه‌های تسبیح می‌نگریست. من با چند نفر از دوستان دویدم که رهبر شهید را به پشت دیوار باغ که جای امن‌تر به نظر می‌رسید همراهی



بابه، در عین اینکه شجاعت، ترس و شهامت وصف ناپذیر داشت بسیار رؤف، مهربان و نازک دل بود:

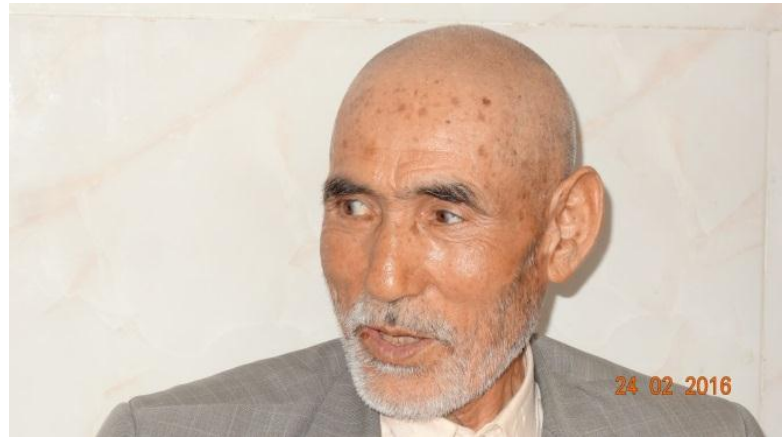


همراه بابه مزاری به منطقه اناردرّه واقع در ولایت فراه رسیدیم. چند شبانه روز آن جا ماندیم. یک روز از طریق اطلاع یافته بود که خانواده‌ای که مردش در جنگ با روس‌ها شهید شده است در آن منطقه زندگی می‌کند و بسیار گرفتار فقر است. بابه، بسیار متأثر شد. با کمال ناپاوری دیدم که بی‌قرار شده است. نزدیک بود گریه کند. چشمانش پر از اشک شده بود. راستش، تا آن زمان، بابه را در آن حال ندیده بودم. تصور این بود که بابه مردی است خونسرد و به این چیزها توجه ندارد. شجاعت و خونسردی بی‌نظیر بابه در حملات هوایی و قرار گرفتن در شرایط سخت این تصور را ایجاد کرده بود. به ما دستور داد که تا حد توان خانواده‌های این‌چنینی را شناسایی کنیم. بعد از شناسایی چند خانواده‌ی بسیار فقیر به من که مسئول تدارکات بودم مأموریت داد تا به هر خانه یک بوجی برنج و یک بوجی آرد و یک قوطی روغن تحویل دهم. تاکید کرد که به صورت مخفیانه و در شب باشد. من و ابراهیم احسانی و یکی دیگر از برادران، مواد گفته شده را شبانه بردیم پیش در خانه‌هایشان گذاشتیم. از بابه سؤال کردم که چرا به این‌ها که همگی پشتون و سنی هستند کمک می‌کنید؟ در حالی که این مردم قومندان‌های سرمایه دار و پول دار زیاد دارند، آنها باید به خانواده‌های شهدا و محرومین‌شان کمک کنند، نه ما که خود مسافر و محتاج کمک هستیم. رهبر شهید گفت: آتمه شوی رهبرها و قومندان‌های افغانستان از مردم محروم خبری ندارند و به فکر مردم محروم نیستند بلکه مشغول قدرت و سرمایه خودشان است و آن را به رخ مردم می‌کشند و بس. گفتم ما نیز وظیفه‌ی کمک نداریم چون مسافریم.

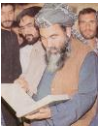
رهبر شهید به آرامی گفت: او بچه! بی تفاوت بودن به مردم و محرومان، گناهی بزرگ است. عدالت حق تمامی مردم محروم افغانستان است. و یکی از اهداف ما برقراری عدالت میان مردم است. ما نباید خودمان و قوممان و یا قوم خاصی را مهم‌تر و برتر از دیگر نژادها و اقوام افغانستان بدانیم.

کنیم و گفتیم استاد! باید پشت دیوار و یا یک جای امن بریم. با آرامی گفت شما از کجا می‌دانید که در این جا می‌میرم و در جای دیگر زنده می‌مانیم. هوا پیمایها در دور برگشت به طرف ما می‌آمد و نزدیک و نزدیک تر می‌شد. صدای انفجارهای متوالی فضای منطقه را پر می‌کرد. ما دست بردار نبودیم. از ما اصرار بود و از رهبر شهید انکار. با اصرار زیاد من از جایش بلند شد رفتیم کنار دیوار باغ. بمب سوم درست در فاصله ۱۰ متری رهبر شهید به زمین خورد. گرد و خاک زیاد و دود غلیظی فضا را پر کرده بود. همدیگر را نمی‌دیدیم. ترسیده بودم که رهبر شهید آسیب ندیده باشد. گرد و خاک کمتر شد دیدیم که دیوار باغ به وسیله‌ی انفجار و چره‌های بمب ترک خورده، اما رهبر شهید سالم است و به دیوار تکیه داده، و کما کان تسبیحش به دستش بود، می‌گرداند و به آن می‌نگریست. گرد و خاک تمام سر و صورت استاد را پوشانده بود. همه وحشت زده بودیم اما رهبر شهید بسیار آرام بود. با لبخند ملیحی گفت: آته مه شوی نگفتم که این جا از آن جا امن تر نیست. اگر خدا آدمه نگاه نداره هیچ جای امن نیست. آرامش و شجاعت رهبر شهید برای ما عجیب و باور نکردنی بود، نگاه‌های مهربان و دل سوزانه او به بچه‌ها و تفقد پدران ایشان از همراهان بعد از بمب باران هرگز از یادم نمی‌رود!

«خاطره‌ای از آقای ابراهیم زاده از قوماندانان و همراهان رهبر شهید.»



(آقای ابراهیم زاده از کسانی است که در اوایل انقلاب با رهبر شهید همراه شده است و همواره مشغول مأموریت‌های گوناگونی بوده است که از سوی رهبر شهید به ایشان محول می‌شده است و از افراد مورد اطمینان رهبر شهید بوده است.)



...تا آخر سرباز بابه مزاری باشیم.

◀ (جنرال آصف خان مالستانی)

بعد از سقوط حکومت داکتر نجیب الله، تنظیم های جهادی وارد کابل شدند. من مانند هزاران افسر و مامور دولت سابق خانه نشین شدم. روزی یکی از مجاهدین مالستان به نام انجنیر ظبطو که در دوره عسکری در فرقه ۲۵ خوست سرباز من بود، به خانه ام آمد. آدم هوشیار و درس خوانده‌ای بود. تیپ جیبی را از بغلش کشید و گفت: امروز رهبر ما در میدان هوایی کابل سخنرانی کرده، می‌خواهی بشنوی؟ دستگاه را روشن کرد. بار اول صدای بابه را می‌شنیدم که با صلابت عجیبی از نحوه تشکیل دولت مجاهدین انتقاد می‌کرد. سخنانش نهایت صریح بود. بعد فوتوی را از بین کیفش بیرون کرد و گفت: این استاد مزاری است. عکس بابه را همان روز که از شهر می‌آمدم به در و دیوار دیده بودم. یک هزاره بسیار ساده و با لنگی و یک قدیفه که به خود پیچانده بود. روز دیگر نزدیک چاشت یکی از افسران سابق که همراهی من در گارنیزون افسر بود، آمد، نامه ای را از جیبش کشید و گفت: این نامه استاد مزاری است. این اولین نامه‌ای بود که از طرف یک رهبر جهادی دریافت می‌کردم که دعوت به همکاری کرده بود. فردای آن روز طرف علوم اجتماعی، مقر رهبری حزب وحدت حرکت کردم. به دروازه علوم اجتماعی اولین بار با شهید بهرامی بر خوردم که مسئولیت امنیت علوم اجتماعی را بعهده داشت. خودم را معرفی کردم. پرسید از کجا هستی؟ گفتم: از مالستان، مرا با خود به اطاقش برد و چای آورد. مرا به طرف دفتر سید علی برد و به هاشمی معرفی کرد. خودش برگشت. از هاشمی وقت گرفتم تا به حضور بابه شرفیاب شوم. فکر می‌کردم استاد مزاری چه بارگاهی داشته باشد. در همین فکر غرق بودم که سید علی سکرتر بابه آمد و گفت: نوبت شماست. وارد دفتر بابه شدیم. برایم باور کردنی نبود. مثل یک آدم معمولی با یک لنگی پدر وطنی و یک چین ساده، در پشت میز نشسته بود. به گرمی احوال پرسید و خود را معرفی کردم. بابه سوال کرد قبلاً با کدام تنظیم جهادی ارتباط داشتید. گفتم: با هیچ گروهی ارتباط نداشتیم. هاشمی شهید تبسمی کرد و گفت: خوب محکم کافر بوده، بابه هم تبسم ملیحی کرد و گفت: همین صراحت را خیلی خوش دارم. آدم در هر جایی که هست باید ثابت و مردانه باشد. مرا در گروه اپراتیفی که جنرال خداداد هزاره، جنرال علی محمد خان، جنرال نادرعلی خان، جنرال سخی خان، جنرال حسینعلی خان و شهید بهرامی بودند معرفی کرد. کارم را شروع کردم. مجاهدین با ما [جنرالان حکومت سابق] طوری برخورد می‌کردند که قابل تعریف نیست؛ بعد از معرفی جنرال خداداد هزاره به صفت وزیر امنیت و سرابی به صفت وزیر تجارت، کار ما مشکل تر شد. جمعی از مجاهدان شدیداً اعتراض داشتند و از رفتن ما نیز به علوم اجتماعی ممانعت می‌کردند. ولی ما از راه های

دیگر خود را به علوم اجتماعی می‌رساندیم. وقتی ما با این حال رو به رو شدیم در گروه اپراتیفی جلسه کردیم با هم تعهد و سوگند یاد کردیم که بابه را رها نکنیم تا آخر سرباز بابه مزاری باشیم. منبع: سایت جاغوری یک

◀ خاطره خانم علیخانی از شهید مزاری

اولین باری که نام شهید مزاری (ره) را شنیدم ده ساله بودم، عکس قاب کرده اش، که بسیار زیبا و با چهره ای آرام تبسم کرده بود، روی دیوار خانه پدر بزرگم دیدم، همیشه از خودم می‌پرسیدم صاحب عکس کیست؟ و در جواب به خود می‌گفتم حتما پدری پدر بزرگم هست، بسیار کنجکاو شدم و از پدر بزرگم پرسیدم این مرد پدرت هست؟!

پدر بزرگم نگاه عمیقی به عکس انداخت و با تمام احساسش گفت: این مرد پدر همه‌ی ماست، این مرد شهید بابه مزاری (ره) هست و همین!!

مدت های زیادی گذشت و همیشه در ذهنم این بود که حتما مردی بزرگی بوده، اما خانواده ام زیاد در این مورد صحبتی نداشتند، تا این که بعد از ازدواج، از همسر در باره ی ایشان زیاد شنیدم و پاسخ خیلی از پرسش‌هایم را گرفتم و فهمیدم که چه مردی بزرگواری بودند و چگونه شهید شدند، من همیشه و هنوز رهبر شهید را به نام بابای مهربانی‌ها و صداقت، و اوج مردانگی می‌شناسم

این خاطره ام از نام بزرگ ایشان همیشه برایم یک تلنگر هم هست و همیشه از خودم می‌پرسم واقعا جایگاه شهید مزاری (ره) در زندگی ما کجاست؟! چقدر در خانه‌های ما در مورد فداکاری‌های این بزرگوار حرف زده می‌شود؟

چقدر فرزندان ما را با راه و افکار آن بزرگوار آشنا می‌کنیم؟ اصلاً تا کنون فرزندان ما نامی شهید مزاری (ره) به گوش شان خورده یانه؟!؟!!

ما فرزندان مان را آنگونه که لایق رهرو بودن شهید مزاری (ره) باشند تربیت می‌کنیم؟! از سرگذشت هزاره، و رهبری مان چه می‌دانند؟ این سوالی است که همه باید به آن جواب بدهیم، لا اقل فکر کنیم!!

◀ خاطره شهید انصاری از شهید مزاری

(امیر محمد انصاری (بلوچ) - تهران-۱۳۵۹)

اشاره:

شهید الحاج امیر محمد انصاری در سال ۱۳۳۸ در ولسوالی کجران ولایت دایکنندی به دنیا آمد. وی پس از دریافت دیپلم از لیسه عامه کابل، در ایران در حوزه مشغول به تحصیل شد. ایشان یکی از یاران سابقه رهبر شهید بود. وی در سال ۱۳۵۸ همراه شهید مزاری (ره) در قالب «سازمان نصر افغانستان» فعالیت خود را آغاز



کرده بود، خوب بود روز تعطیل بود خیابان کمی خلوت بود. در میان انبوه جمعیت استاد ناصری نماینده بهسود را دیدم که خاضعانه مثل بقیه مهاجرین پشت تابوت مادر عدالت خواهی قدم برمی داشت. خیلی خوشم آمد. قبلاً هم عکسش را در کنار مردم بهسود در دفاع از مردم در برابر کوچی ها دیده بودم. شخصی متدینی را که قبلاً می شناختم؛ او با چشمان اشک بار گفت: مزاری معامله با خدا کرد، مردم این طوری جواب او را دادند. رهبران سیاسی، مذهبی به همان اندازه که برای خود حق قائل است به همان اندازه و بلکه بیش تر برای منافع ملتش هم حق قائل است نه تنها حق مردم غرب کابل بلکه حق تمام اقوام افغانستان بود که پیکر این مادر جنت مقام بر دستان آن ها حمل می شد، خیر سیاسی ملت هم در همین قدردانی ها بود این که مبدا مورد سو استفاده سیاسی قرار نگیرد، صحیح به نظر نمی رسد. این کار نه تنها سو استفاده نیست بلکه عین عزت و افتخار و در شأن این خانواده که تمام هستی اش را تقدیم ملت افغانستان کرد و این کوچک ترین وظیفه ای ما بود که می توانستیم ادا نمایم. اما با وصیتی که مادر کرده بود؛ عملاً طرح های آرمان گرایانه ای نخبگان جامعه هزاره را خنثی کرده بود. خداوند روح این مادر قهرمان و فداکار و رنج دیده را با انبیا و اولیای الهی محشور فرماید. حقیقتاً دامن پاک و پرمهر مادرانی چون ایشان بود که شخصیتی همانند رهبر شهید عبدالعلی مزاری (ره) به جامعه ی افغانستان تحویل داد. این مادر الگوی خوبی برای بانوان ما و دختران جوان ما است. بانوان جوان از او الگو بگیرند و فرزندان بزرگ همت، شجاع، دلیر و فهیم چون مزاری تربیت کنند و جامعه ما اینک سخت به چنین فرزندان نیازمند است. روح این مادر مهربان و پارسا شاد. درود بی کران بر این مادر و فرزندان او باد!

◀ یاد ی از پیر طریقت

مهدی مهدوی؛ از خاطرات سال ۱۳۶۰/

مهدی مهدوی هستم. در ولایت ارزگان؛ ولسوالی گزاب، دره ی خوش آب و هوای به نام قخور. به دنیا آمدم. موقعیت جغرافی ما، در شمال گزاب و غرب مرکز دایکندی (نیلی) و یکی از سر چشمه های رود هلمند است. مهمترین خاطره ام از پیر راه مبارزه و جهاد مقدس در راه عدالت، شهید مزاری؛ به سال ۱۳۵۵ بر می گردد. ایشان، جهت کادر سازی برای یک مبارزه تشکیلاتی، گروهی از طلاب جوان و تازه جوان راه، در یکی از مدارس خصوصی، گرد هم آورد. این کار را با معرفی شهید بهشتی انجام داد. من یکی از کم استعدادترین آن طلاب بودم. گروهی از آن طلاب به شهادت رسیدند. گروهی هم فعال آموزشی و پژوهشی هستند. چند نفری هم مثل من در میان حوادث گم شدند.

نمود. در سال ۱۳۶۶ با هماهنگی شهید مزاری (ره) جبهه ای را در کاکری هرات علیه نیروهای متجاوز شوروی به وجود آوردند. سپس در دوران مقاومت غرب کابل با ۷۰ نفر از نیروهای ورزیده به جبهه مقاومت شتافت. شهید انصاری علاوه بر فعالیت های سیاسی، آموزشی و فرهنگی به ویژه فراهم کردن زمینه تفاهم و همکاری افغانستان و ایران در راستای جذب، پذیرش و بورس دانشجویان مهاجر، در پست های مشاور وزارت تحصیلات عالی (در دولت موقت)، کمیسیون حقوق بشر نمایندگی قندهار (۱۳۸۱) و ریاست کمیسیون حقوق بشر ولایت غور (در سال ۱۳۸۶) ایفای وظیفه کرد. ایشان بارها توسط گروه تروریستی طالبان تهدید شد سرانجام در سال ۱۳۸۶ وی را به اسارت گرفتند و در سال ۱۳۸۷ مظلومانه به شهادت رساندند. روحش شاد و یادش گرامی باد!

ثبات فکری و وسعت نظر

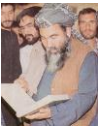
استاد شهید مزاری (ره) از روزی که مبارزه را شروع کرد تا زمانی که به شهادت رسید، دارای یک شخصیت فکری بود. افکار و آرمانش هیچ وقت تغییر نکرد و دچار تزلزل نگردید. برخلاف عده ای مغرض که استاد شهید را به هزاره گرایی متهم می کرد، او هزاره گرا نبود، اگر هزاره گرا می بود، من که هزاره نبودم نمی توانستم سال ها در کنارش باشم. او وسیع تر از این ها فکر می کرد او در افغانستان برابری و برادری ملیت ها و اقوام را می خواست، نه برتری هزاره ها را او می خواست هزاره هم در افغانستان مثل اقوام دیگر، برابر باشد. حقوق شیعیان در افغانستان داده شود. او هم قبل از کابل و هم بعد از آن خواهان برابری و برادری اقوام بود. در زمان جهاد برادران اهل تسنن را در دره ی تخت ولایت هرات، عده ای از هزاره های اهل سنت را در بادغیس و جمعی از پشتون های بالامرغاب را به سرکردگی مولوی ملحم، به «سازمان نصرافغانستان» آورد.

به خاطر همین وسعت نظر بود که همکاری فرهنگی را با احزاب اهل سنت مقیم پیشاور انجام داد. این در حالی بود که احزاب مقیم پیشاور، کمک های وسیع نظامی دریافت می کردند.

در فراق مادر عدالت خواهی

عبدلأحد فیاض

۱۳۹۴/۱۱/۹ ش، به یادماندنی ترین لحظات عمرم در تشیع مادر سه شهید رقم خورد. همه آمده بودند؛ علما، طلاب، دانشجویان و مهاجران عزیز از زن و مرد، از طیف های مختلف سنی حضور به هم رسانیده بود تا سهمی در قدرشناسی مادر صبر و عدالت داشته باشد. جوانی را دیدم که دو تا پلاکارد از عکس رهبر شهید در دستش هست، گفتم اگر اضافی هست به من بده. گفت نه مال کسی دیگر پیش من امانت است. تا آخر عکس رهبر شهید گیرم نیامد. جمعیت خیلی زیاد بود از تهران، اصفهان، شیراز و سایر استان عاشقانه حضور به هم رسانیده بود. برادران انصار تعجب



دومین خاطره ام این است: وقتی استاد شهید، از زندان رژیم شاهی ایران رها شد، دوباره با نام مستعار و پاسپورت دیگر وارد ایران شد؛ توسط حاج آقای عارفی به اطاق کرایه‌ای ما، ساکن گردید. از شکنجه‌های ساواک سخن می‌گفت. خال‌هایی روی صورت‌شان نمایان بود. می‌فرمود: شکنجه‌گران، که خسته می‌شدند و نمی‌توانستند اعترافی در رابطه با انقلابیون ایران، از من بگیرند، از شدت خشم سیگار شان را آن قدر روی صورت‌م می‌گرفت تا خاموش می‌شد. این خال‌ها جای سوختگی توسط سیگار است. وقتی، کمونیست‌ها در افغانستان کودتا کردند؛ پیر راه ما، استاد شهید مزاری در افغانستان بود؛ از بهار سال ۱۳۵۸ به ایران آمد، تا کادر فرهنگی را سامان دهد. متأسفانه عده‌ای از همان یاران فرهنگی و تشکیلاتی شان را کسی دیگر ربود. راه شان را، جدا کردند؛ که در آن مقطع زمانی، با خط فکری پیر ما هماهنگ نبودند. من و عرفانی بهسودی به تهران منتقل شدیم؛ و عالمی لعل و جويا از مشهد فرستاده شدند. تا کادر فرهنگی را فعال سازیم. که: انتشار "پیام مستضعفین" نتیجه آن بود. تا بعد از حادثه‌ی اشغال افغانستان در ششم جدی ۱۳۵۸ با پیام مستضعفین کار کردم. یکی از آفت‌ها و آسیب‌های مهم کارهای تشکیلاتی، تضادهای درون تشکیلاتی است. این خصلت خیلی زود، در سازمان چهره خود را نشان داد. خودم را کنار کشیدم. چون یقین کردم، نوشتن را آموخته‌ام، اما حرفی دقیق روی مبنای درست فکری برای گفتن ندارم. دوباره حوزه برگشتم؛ در حالی که شهید واحدی و شهید رضایی به کابل رفته بودند؛ پیر طریقت ما مزاری به دیار بلخ باستان برگشته بود.

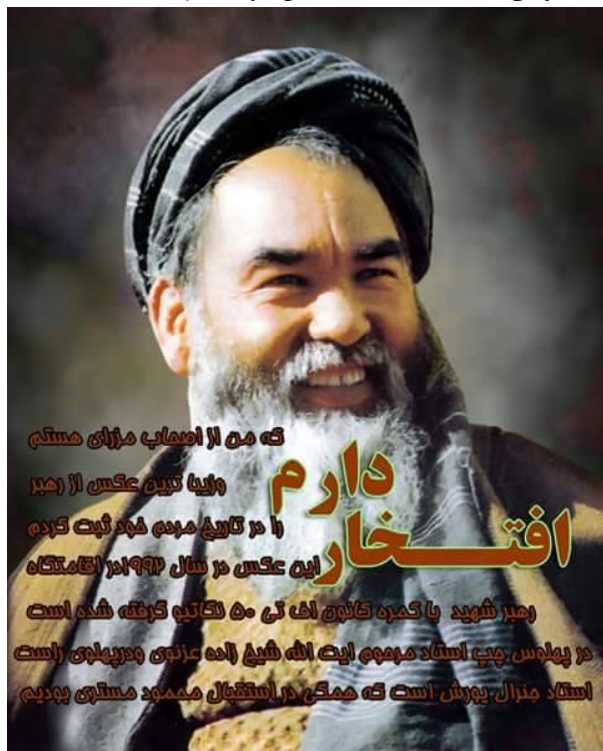
تا سال ۱۳۶۰ درس خواندم؛ تابستان همان سال برای دیدن پدر و مادر به وطن برگشتم. فعالیت‌های "خاد" تحت رهبری روس‌ها، از یک طرف، و رقابت همسایه‌های افغانستان از دیگر سو؛ جنگ داخلی را در سراسر افغانستان دامن زده بودند. خوانین که از سوی پاکستان حمایت می‌شدند؛ لشکر انبوهی را برای سرکوبی روحانیت فرستادند. یکی از جوانان خوب منطقه‌ی ما در این هجوم کشته شد؛ در حالی که من تا آن زمان هیچ‌گونه فعالیت نظامی نداشتم. این حادثه موجب شد، دوباره به سوی استاد شهید مزاری برگردم. به چهارکنت، پایگاه نظامی پیر راه جهاد، در منطقه‌ی نانوائی رفتم. اینجا شاهد یک مقاومت جانانه و خاطره‌انگیز استاد مزاری بودم. روس‌ها از کماندوهای کوبایی کمک گرفته بودند. ضمن فعال کردن ستون پنجم، و دامن زدن به اختلافات قومی، طبقاتی، خان و رعیتی؛ از فرقه‌دهدای مزار، از زمین و از هوا حمله را به سوی پایگاه‌های مجاهدین آغاز کردند. مجاهدان مسیر راه چهارکنت، همه عقب نشینی کردند. نیروی زمینی در ابتدای منطقه‌ی چارکنت با مقاومت نیروهای تحت فرماندهی شخص استاد مزاری، روبرو شدند بالگردها روی تپه‌های پشته‌ی چارکنت، با چتر نجات

کماندو پیاده کردند. اکثر مردم و صاحب نظران عقیده داشتند، هیچ مجاهدی از این محاصره جان سالم نخواهد برد. زمین کاملاً از برف پوشیده بود. یک شب سرد، سرنوشت ساز، و اعجاب‌انگیز، کماندوهای کوبایی دشمن از سمت کوه به سوی خانه مردم و پایگاه نظامی، رو به پائین، پیش می‌آمدند. و نیروهای پیاده ارتش هم از پائین قریه به سوی پایگاه در حرکت بودند. استاد همراه همه‌ی نیروهای تحت فرمان خود، گوبوچه‌های پنبه‌ای پوشیده، در میان برف کمین نشسته بودند. شب تا صبح صدای تک تیر اندازی، و گاهی رگبار مسلسل شنیده می‌شد. مردم بی‌پناه دعا می‌کردند و مجاهدان مقاومت! کسی نمی‌دانست پایان این جنگ شدید چه خواهد شد؟. شب پر اضطراب، به صبح نزدیک می‌شد. دلهره مردم و حاشیه نشینان هم بیش‌تر! اگر امشب استاد و نیروهایش همه شهید شده باشند؛ فردا توسط نیروهای بیگانه بر سر این مردم چه خواهد آمد؟. نزدیک صبح تیر اندازی متوقف شد. صدای وحشت‌انگیز مسلسل شنیده نمی‌شد. این خاموشی برای همه گنگ بود. وقتی هوا روشن شد؛ تنها ۲۱ کلاه آهنین سوراخ شده از دشمن به‌جا مانده بود. ولی لاشه‌های کشته‌های شان را از صحنه خارج کرده بودند. برف‌های سفید اطراف، به میدان سرخ و خونین تبدیل شده بود. استاد می‌فرمود: هیچ گلوله‌ای را بی‌هدف و بی‌نشان فیر نمی‌کردیم. آن شب، شهیدان صالح و رضائی در کنار استاد بودند. تک تیر اندازی که فقط سر کماندوها را در میان برف نشان می‌گرفتند. جالب این که گوبوچه‌های افراد نظامی تحت فرمان استاد شهید به رنگ برف بودند؛ و لباس دشمن در میان برف از دور نمایان بود. به این شکل یک حماسه جاوید در تاریخ مقاومت شیر مردان شیعه، ثبت شد. دشمن نا امید برگشت. در بازگشت با کمین‌ها پیاپی مجاهدان دیگر، که در آغاز عقب نشینی کرده بودند؛ تلفاتی سختی را متحمل شدند. شهیدان: صالح و رضائی از جمله هفده نفر شهیدی هستند که توسط نیروی مشترک وهابی‌ها و جبهه ملی پدر وطن، هنگام بازگشت از جبهه مرزی به سوی جبهات مزار شریف، در منطقه کازک به شهادت رسیدند؛ برادرم حسین مهدوی با نام مستعار محمود، جز آن‌ها بود.

خاطره ثبت یک خنده از شهید مزاری(ره)

■ امان الله قائمی زاده.

گفت: وقتی که بابه خندید یک عکس خوب بگیر.



روزگار تلخی بود، آینده سرنوشت تاریک و نامعلوم. تعداد زیادی از اعضای شورای مرکزی حزب وحدت یکی پس از دیگری کابل را ترک می‌کردند. من و همکارم انجینیر "ولی عزیزی" در بخش سمعی و بصری کمیته فرهنگی حزب بودیم، از راه‌های مختلف به ما گوش زد شد تا بهترین خاطرات مقاومت عدالت‌خواهی را ثبت نماییم، انگار چیزهای را خبر داشتند که ما نمی‌دانستیم، استاد "داد محمد عنابی" روزی به بخش سمعی و بصری خبر داد؛ امروز بعد از ظهر "محمود مستری" نماینده خاص سازمان ملل به دیدار استاد مزاری(ره) می‌آید. من از کمیته فرهنگی کامره "کانون" را گرفتم، همکارم انجینیر "ولی عزیزی" کامره فیلم‌گیری را. به حویلی استاد مزاری(ره) رفتیم، هوا سرد بود، و استاد سر سفته‌اش بالای چوکی نشسته. پشت به بوجی‌های خاکی که برای محافظت "کلکین‌ها" چیده شده بود. دست چپ اش مرحوم "ایت‌الله شیخ زاده غزنوی" بود و پهلوی راست، جنرال "رجب‌علی یورش" با یونیفورم نظامی.

با هم لحظه‌های انتظار را صحبت می‌کردند به نظر می‌رسید؛ بابه مزاری(ره) همیشه جدی، در فکر و البته استوار است، در عین حال اما گویا دیربست که نخندیده بود، با این وجود اما، آن روز بسیار زیبا و استثنایی می‌خندید، خنده‌هایش همه را متعجب کرده بود، گویا سرنوشت جدیدی در راهش بود. من داخل "حویلی" بالای سبزه‌های یخ زده ایستاده، و عکس می‌گرفتم. متوجه شدم "سید علی شهید" که یار و دلداه بابه بود، کنار آمد. آهسته به گوشم

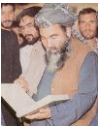
احساس می‌شد "سید علی" هم خیلی دیر است که خنده‌های بابه را ندیده و اکنون مشتاق است سخت. "بابه" مدتی است که خنده را فراموش کرده بود. منم مشتاق بودم، و در کمین خنده‌هایش، و شکار آن سیمای نورانی و آسمانی و... تا این‌که خندید، زیبا و متفاوت؛ و منم شکار کردم، یکی از آن خنده‌های آفتابی را، برای فرزندان خودش و نسل آینده، که هدیه می‌کرد.

لحظه‌ای از این خنده‌ها گذشت، توسط "مخابره بی‌سیم" به "بابه" احوال آمد که؛ "مهمان‌ها نزدیک خانه است". همه رفتیم به استقبال مهمان.

و... این خنده زیبا که در همان لحظه برای تاریخ "جنبش عدالت‌خواهی" ماندگار شد، به عنوان یادگاری برای فرزندان، و محبتی دوستانه برای رهروان صادقش. شاید می‌خواست بگوید که؛ به ادامه "جنبش عدالت‌خواهی افغانستان" امیدوار است.

وقتی استاد "عزیز الله رویش" به طرف "پشاور" رفت، فیلم‌اش را دادم که برد چاپ کند، عکس چاپ شده و خنده‌ی او همیشگی. اما متأسفانه مدت بعدها این خنده مردم ملکوتی نظاره‌گر گریه‌های خلق خدا در فراق آن پدر "پشمینه پوش" بود و تا امروز که... بازهم "بابه" به سادگی می‌خندد، با قهقهه مستانه پیش خدا و بر سفره امیرالمومنین(ع) ولی ما... نمی‌دانم که "نگاتیف" یا فیلم این عکس کجا شد؟





خاطراتی از شهید اخلاصی و شهید ابوذر (ره)

۱. شهید اخلاصی.

او یکی از کسانی بود که از نزدیک می‌شناختم، و دوست داشتنی بود. شخصیت کاملا فرهنگی و منش اخلاقی داشت. اندام میانه، چهره طلایی، پوست روشن، و صورت خندان داشت. "لنگی پلوی" نضواری رنگ بزرگ بر سر می‌بست، همواره یک "کرتی" آبی تیره رنگ می‌پوشید، بعدها البته چندبار با اورکت امریکایی دیدمش، معمولا بعد از آنکه رفت و آمدش به بامیان زیاد شد، به خصوص آن "نازار" پارچه‌ی خاکی رنگش.

یک روز نزدیک چاشت بود، تصمیم داشتم خانه بروم. بیرون حیاط پایگاه، مقابل درب دهلیز بزرگ ناودان آبی بود که سرچشمه‌ی آن از میانه دوکوه می‌آمد، به قول امروزی‌ها "آب معدنی" بود. او کنار آب نشسته وضو می‌گرفت، سلام کردم، با لبخند همیشگی گفت: "خانه می‌روی؟" گفتم: "بلی، تو با ما نمی‌روی؟" اول گفت: "نه"، لحنش جدی نبود، احساس کردم تمایل دارد. جدی‌تر گفتم: "بیا باهم برویم استاد، از برنج خوردن خسته نشدی؟" خندیده گفت: "برنج خوردن کار همیشگی ماست". گفتم: "بیا برویم خانه، هرچه بود، بهتر از برنج خشک پایگاه است" چیزی نگفت. لنگی‌اش را برداشته و مسح کرد. وقتی خم شد که مسح پا کند، ذکری می‌گفت، دستش را دوباره به آب زده، به صورت و محاسنش کشید. ریش تنک‌مایه و گندمرنگ داشت، روی چانه اش بیشتر از دو طرف صورت روئیده بود.

دوباره و جدی گفتم: "استاد من منتظرم، بیا برویم، چیزی اگر پیدا نشد، لااقل یک "چمچه شیر هست" خندید و بی‌تعارف گفت: "آه، شیر خوبه، خیلی وقته شیر نخوردیم، باشه باهم می‌رویم". من ایستاده و او به طرف دفتر رفت. زود برگشت؛ فقط کرتی‌اش را پوشیده بود و پتوی تکه‌ای را. بوت آهویش قبلا بود، همراه با یک جفت جوراب گرم "راه راه"، و نضواری رنگ، که تازه به پا کرده است.

شوخی کردم: "استاد، چیزی به حلیمی و ابوذر که نگفتی؟" سر تکان داد، نه. می‌ترسیدم آزاده شوند، به خصوص "حلیمی" که آن هم اخلاقی و صمیمی بود. با هم راه افتادیم، صرفا یک "تفنگچه" داشت که حملش پیدا بود، ولی زیر کرتی و پتو پنهان می‌کرد. تا خانه، بیست دقیقه بیشتر نگذشت. در راه از پدر کلانم پرسید، احترام خاصی به او قایل بود، تاکید کرد که؛ مرد بزرگ، صادق، تجربه دیده و بسیار هوشیار است، خدمات زیادی به جهاد، انقلاب و مجاهدین کرده است، از هیچ کمکی دریغ نمی‌کند و... هرچند در این اواخر..."

چیزی نگفتم، پرسید: "خانه است یانه" گفتم: "بلی هست" خوشحال شد که دوباره می‌بیندش. وقتی از درب حیاط داخل

شدیم، بلند یا الله گفت، پدر کلانم جواب داد: "یاالله، بسم الله، خوش آمدین، بیابین بالا".

وقتی داخل خانه شدیم، سلام کرد. پدر کلانم بلند شده با خوشحالی و احترام گفت: "به به شیخ صاحب اخلاصی چه عجب که بعد از مدت‌ها به خانه ما آمدین...؟" احوال پرسى گرمی کردند، من دیگه اضافی بودم، رفتم که تنهایشان بگذارم و البته شیر بیاورم...

شهید "اخلاصی" یک مجاهد مخلص، یک عالم دینی میانسال (حدودا ۳۰)، و یک فرهنگی تمام عیار بود. اخلاق بسیار نرم و برخورد کاملا دوستانه داشت. خونگرم و خوش مشرب بود، چهره خندانی داشت، هرچند فقط لبخند می‌زد و نه... بلند. میزان تحصیلات او برایم روشن نبود و نیست، اما یقین دارم از کسانی بود که عقلش بیش از علمی بود، آموخته.

کم حرف بود و با متانت، جوان و فرزانه می‌نمود. کمتر مسئول غزنی را به این معصومیت و اخلاق یافتم، صحبت‌ها، روحیات و رفتارش متفاوت بود، به خصوص اگر موقع حساس و تصمیم‌گیری‌های اصلی میدیدی. همین اخلاقی، علمی او بر شهید ابوذر و... نشانه‌ی دیگر این حکایت است. گاهی نصیحت‌ش می‌کرد. مسئولین احترام خاصی به او داشتند، شخصیت اخلاقی‌اش برای هر ناظری نمایان بود، در همان برخورد اول به دل می‌نشست، گاهی به عرفانی، شهید "خلیفه علم" و... نهیب می‌زد...

شهید اخلاصی.

وقتی از تپه بالا آمدم، روی بلندی نشسته بود، روبه قبله و تنها. سلام کردم؛ "غریب نشستی و در فکری!" خندید، مثل همیشه. نزدیک شدم، کنارش نشستیم، احوال پرسى و کمی مزاح. نیم ساعتی باهم گپ زدیم، از اوضاع منطقه، ماندن یا برگشتن به درس و بحث، مسایل فرهنگی و... صحبت شد. توصیه او این بود که؛ "برگرد درس بخوان، حیف جوانی و فرصت‌هایش، فردا این مردم به عالم دینی و انسان‌های باسواد نیاز دارند، ما که نتوانستیم درس بخوانیم، درگیر مسایل انقلاب و جهاد و... شدیم، می‌بینی این روز و حال ماست..."

توصیه‌هایش صادقانه و جدی بود، صدای آرام و لحن بسیار ملایمی داشت، گفته‌هایش از روی دلسوزی و آینده‌نگری بود، واقعا متأسف بود که نتوانست درس بخواند، در عین حال اما، نسبت به کارکردن در انقلاب، جهاد و البته حزب وحدت بسیار جدی و امیدوار به نظر می‌رسید. خاطرات زیادی از سفر بامیان و حزب وحدت داشت. می‌گفت: "بامیان رفتن تجربه مسافرت خوبی برایش بوده، از وحدت گروه‌های هزاره و شیعه بسیار خوشحال بود، معتقد بود که "حزب وحدت" افق جدید، و فضای وسیعی فرا روی همه نیروها قرار داده است."



شرایط انقلاب، جهاد و جنگ همین است، این‌جا اطراف است شهر نیست، کتابخوان هم کم پیدا می‌شود. من گفتم: "شرایط بسیار تغییر کرده، با اوایل انقلاب قابل مقایسه نیست، جنگ و مشکلات همه چیز را نابود کرد، خدا را شکر که روس‌ها پیروز نشد." تأیید کرده ادامه داد: "چیزی از عمر حکومت کمونیست هم نمانده است، اینبار انشالله از طریق "حزب وحدت اسلامی" می‌توان انقلاب را به پیروزی نهایی رساند و...."

آری، او تاسیس حزب وحدت اسلامی را شکوفایی فصل نوینی از مبارزات مردم می‌دانست. استاد مزاری همچنان برایش شخصیت جذاب و قوی شده بود، معتقد بود که؛ حکومت "نجیب" به زودی سقوط خواهد کرد، با تجمیع نیروهای هزاره و شیعه در حزب وحدت زمینه حضور مردم ما در حل و فصل مسایل کلان افغانستان فراهم می‌شود و....

چای تمام شده بود و صحبت همچنان گرم، کمی مکث کرد، مثل اینکه صدای شنیده بود، گفت: "بریم بیرون، باز هم فرصت صحبت هست، البته اگر بامیان نرفتم. وقتی از رفتن بامیان گفت، دلم روشن شد، خیلی دوست داشتم بامیان بروم، آنهم با او. خیلی باهوش و صادق بود، به نظرم فهمید، بلافاصله پرسید: "بامیان رفتی؟ استاد مزاری را دیدی؟" گفتم: "استاد مزاری را سه چهار بار ایران دیدم، اما بامیان نرفتم، استاد "ابوذر" قول داده بود که نبردم.

به نظرم صدای شاگرد آشپز بود، بیرون که آمدیم وسط چاشت شده بود، رفتیم که اطاق‌های بالا نان بخوریم، در راه اول پرسید: "زمستان که هستی؟، ایران نمی‌روی؟ اگر هستی، بامیان رفتم خبرت می‌کنم، انشالله باهم برویم." آن روز باهم غذا خوردیم مثل قبل، به اصرارش دعا کردم، و بعد صحبت‌هایی....

بعد از مدتی جاغوری رفت، تا اینکه شنیدم بامیان رفته، زمستان هم نیامد، وسط‌های زمستان که پایگاه سنگماشه رفتیم نبود، دوسه هفته آنجا ماندیم ندیدمش. با شهید ابوذر باهم برگشتیم، بهار اما، همچنان وطن بودم، اواخر بهار که شهید میثم آمد، او نبود، نمی‌دانم همچنان بامیان بود یا جاغوری؟

"شهید اخلاصی" را دیگر ندیدم تا این‌که بعدها می‌شنیدم؛ از میان مسئولین غزنی او نزدیک‌ترین فرد به شهید مزاری بود و البته جزو صادق‌ترین. بیش‌ترین زمان ممکن را در غرب کابل می‌گذراند و کنار رهبرش. از اول تاسیس حزب وحدت در بامیان همراه بود تا کابل و از کابل تا... همانگونه که وفادار به وحدت دیده بودمش و شیفته استاد مزاری.

شهید اخلاصی همواره کنار رهبر و مقتدایش بود، همیشه. هر دو در زمینه سفید یک باور دینی و مقاومت عدالتخواهی راه می‌رفتند، هم‌چنانکه هر دو از مسیر آسمان آبی و به سمت آفتاب سرخ شهادت رفتند.

از "استاد مزاری" پرسیدم، تعریف کرد، اول از همه، سادگی، جدیت و دلسوزی او را نسبت به مردم هزاره و شیعه گفت، و این برایش خیلی مهم بود. به نظر او، استاد مزاری با همه فرق می‌کرد، شخصیت بسیار قوی، پخته و محکم داشت، به شوخی و لبخند گفت: "استاد مزاری یک چیز دیگه است، نسبت به کریم خلیلی، استاد حکیمی، و... خیلی فرق دارد، به قول شما طلبه‌ها قیاس مع الفارق است."

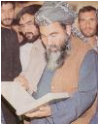
این حرف او برای من جالب بود، زیرا چنین چیزی را از بقیه مسئولان غزنی شنیده بودم، هرچند در این ارتباط صحبتی نیز با شهید ابوذر و... شده بود. صحبت‌ها داشت گرم و جدی می‌شد، یک دفعه گفت: "راستی جای نخوردی می‌خواهی همچنان بحث کنی، اینطور نمی‌شود، بیا بریم چای بخوریم، اول چای بعد جنگ" به سمت اطاقهای پایین به راه افتادیم، گفت: "دفتر بیروبار است، بیا بریم کتابخانه آنجا کسی نیست، هرچند ممکنه کمی سرد باشه، چای بخوریم، گرم می‌شویم، و بحث هم که داغ می‌شود."

میانه فصل پاییز بود، برگ درختان ریخته و هوا سوزناک شده بود، منظره درختان پایگاه خشک و زنده می‌نمود، همه چیز مثل کوه و سنگ سرد و بی‌روح بود، آنهم از نوع تیرمایی‌اش. اورکت آمریکایی و جاکت شالی "البلیق" برتن داشت با یک دست پراهن - تنبان آبی - آسمانی، و من با یک لنگی پلوی، کرتی ساده و پتوی افغانستانی!

نزدیک ساختمان پایین که رسیدیم، آشپز را با صدای بلند خواند، دوسه بار که صدا کرد، گفت: "یک چای بیار کتابخانه ما دوفنریم." من کلید کتابخانه را داشتم، هردو نشست و مشغول صحبت بودیم که شاگرد آشپز با یک چایجوش سیاه، سه پیاله و سلامی وارد شد. با محبت و مهربانی جواب گفت: "علیکم السلام، ماشالله ماشالله، خیلی بچه خوبی هستی."

شهید "اخلاصی" بسیار خوش صحبت و خونگرم بود، در میان مسئولین ولایت غزنی دوست داشتنی‌تر از بقیه بود، اخلاق علمایی و فرهنگی داشت، در عین حال کم حرف، با حوصله و مهربان بود. وقتی با هم بحث می‌کردیم، با حوصله گوش می‌کرد و با مهربانی و البته لبخند جواب می‌داد. از وضعیت منطقه جاغوری، قره‌باغ و کلا غزنی چندان راضی نبود، تمایل زیادی به رفتن بامیان داشت، از او شنیدم که: "استاد مزاری جاغوری آمده و مخفیانه به بامیان رفته، در بردن استاد مزاری از منطقه جاغوری استاد سعیدی علیاتو همکاری داشته." (...؟)

"شهید اخلاصی" عالم جوان و فرزانه بود، که عقل و فرزاندگی از سیمایش پیدا. حرف از کتاب و کتابخانه شد، از کمبودی کتابها و اتلاف آن شکایت کردم. خندیده گفت: "خدا را شکر که همین مقدار مانده است، البته قسمتی از کتابها به جاغوری برده شده، آنجا هم کتابخانه‌ی خوبی داشتیم، که چندان سالم نماند، خوب،



آری بازهم، او رفته بود، مثل شهید ابوذر، و من نه. هم بامیان، هم کابل، و البته هم پیش خدا، درست گفته است: "شهیدان رفته اند و ما مانده ایم، آنهم چه ماندنی، آن‌ها به آسمان و ما در خاک، آنها به آخرت و ما در دنیای خاکی، آن‌ها در آرامش و سعادت ابدی و ما در قبض و بسط روحی و..." روح‌شان شاد و ما در راه‌شان...

شهید ابوذر. ۱

اواخر بهار و اوایل پاییز هزاران خانه "اوغو" از پاکستان و مناطق مرزی به طرف هزارستان کوچ کرده و بر می‌گشت. رفت و آمد، تعداد زیادی از آنها از منطقه "نی‌قلعه" به طرف دشت وسیع "ناهور" می‌رفتند. ایام نوجوانی بود، هم سالان گفتند: "بریم کوچ" اوغو" را ببینیم"، راه افتادیم؛ بچه‌ها عبورشان را نظاره می‌کردند، به آن‌ها می‌خندیدند، و هم اگر می‌شد، می‌زدند سگ شان را نیز. به دلیل نامعلومی دوست داشتند آزارشان دهند، انگار بغض تاریخی عمیقی از آنها داشتند، فکر می‌کردند؛ جان و مالشان حلال، و زندشان صواب است. ظاهرشان برای کودکان وحشت‌ناک و تنفرآمیز می‌نمود، تعفن عجیبی به مشام می‌رسید... تمام این‌ها در لفظ "اوغو" و "آده" جمع بود.

منطقه "نی‌قلعه" و علی‌الخصوص قریه‌ی "پیش‌غار" سدی در برابرشان به حساب می‌آمد. نه تنها جرات تجاوز به مزارع و... نداشتند، که از عبورشان هم می‌ترسیدند. شنیده بودیم که آنها هراس روشنی از این قریه دارند، کودکان این منطقه هم مطمئن بودند که می‌توانند بزندان، خودباوری عجیبی برای هم‌سن و سالان بوجود آمده بود، عندالفرصه می‌زدندشان و اقا هم. معتقد بودند؛ اگرهم آزارشان داده و بزنند، صدایشان به جایی نمی‌رسد، به خصوص اینکه "پایگاه مجاهدین" نزدیک بود. تانزدیک پایگاه بدرقه‌شان کردیم، هروقت فرصت می‌یافتند، با سنگ می‌زدند، مسخره می‌کردند و گاهی هم "ناسزاء": "اوغو، تبرغو، گوشت... پیریمو" و.....

معنی‌اش را نمی‌دانستیم، اما شعر حماسی خوبی برای تحریک بچه‌ها بود. در آخرین لحظه وقتی از دامنه تپه به سمت پایگاه بالا می‌رفتیم، بازهم با سنگ زندشان و ناسزاء و... آنها اما، هیچ عکس‌العملی نداشتند. وقتی بالاتر رفتیم، "شهید ابوذر" و چند نفر دیگر بیرون پایگاه، بالای تپه و مشرف به "کوچ اوغو" نشسته بود. سلام کردیم، جواب داده گفت: "او بچه‌ها از کجا آمدین؟ چه خبر؟" همراه ما چند نوجوان جسور بود، یکی شان جواب داد: "استاد خبری نیست، داشتیم کوچ اوغو را می‌زدیم". گفت: "چرا می‌زنید؟" جواب داد: "این لا... را باید زد این‌ها دشمن ماست." خنده تایید آمیزی می‌کرد و همچنان به کوچ "اوغو" نگاه.

ما هم کنارش نشستیم و نظاره‌گر عبور کوچ "اوغو". ما فقط نگاه و او هم نگاه، اما عمیق‌تر از ما و شاید در فکر راه حل اساسی.

"شهید ابوذر" غیرت و غرور عجیبی در برابر "اوغو" داشت. در این زمینه یک استثناء بود، کمتر کسی از مجاهدین مثل او بود، به نظر می‌رسید تاریخ تلخ هزاره را بارها و به درستی خوانده، قصه "بیرگیت اسحاق" را بهتر از همه می‌دانست، با تفصیلش و...

چند لحظه گذشت، سر و صدایی بلند شد، چند نفر از تپه بالا می‌آمدند، دو نفر نظامی پایگاه و پنج "اوغو". ما منتظر عکس‌العمل شهید ابوذر بودیم، وقتی نزدیک اطاق‌های پایین رسیدند، بلند صدا کرد: "بیاری اینجا". آمدند؛ "چه خبره، چه شده؟" یکی از نظامیان گفت: "استاد اینها سرپرست چند خانه کوچ اند، "مالیات" نمی‌دهند، هرکدام یک "باز" و یک "عقاب" هم گرفته اند"، می‌خواستند مخفیانه بروند، ما گرفتیم شان.

شهید ابوذر اهبت عجیبی داشت، آن چند نفر "اوغو" خیلی ترسیده بودند، ما خوش‌حال از ترس آنها و امیدوار به زدن استاد و... استاد گفت: "او اوغو، هم کشتزار این مردم را می‌خورید، هم مرغ این مردم را می‌برید و هم زور می‌گویید، آدم نمی‌شوید؟" اوغو گفتن‌ش به نحو خاص، با تحقیر تمام، و بسیار با معنی بود. التماس می‌کردند، اعتراف به تمکین، قسم‌های پشت سرهم و...، آنهم به نحو بسیار باحقرت. برخورد قاطع او تاثیر خاصی بر روحیات بچه‌ها داشت، بعدها مجاهدین منطقه مانع عبور و مرور کامل آنان شد، تا اینکه در این اواخر...

سال‌های ۱۳۷۰ که از "دشت ناهور" عبور می‌کردیم، بادیدن آثار کوچی‌ها خشم و تنفر عجیبی در چهره داشت. تجاوز کوچی‌ها و ظلم آنان بر مردم هزاره را یادآوری می‌کرد. معتقد بود که؛ عبور و مرور آزادانه‌ی آنها در مناطق هزارستان طرح خطرناک عبدالرحمن است، نفوذ کوچی‌های پاکستانی به "دشت ناهور" زمینه‌ساز نابودی مراتع مردم ما است، و البته اهرم فشار اقتصادی - سیاسی بر هزاره‌ها نیز هم، تنها راه‌حل اساسی برخورد قاطع با آنهاست.

توصیه می‌کرد: "تمام آثار کوچی‌ها را باید از هزارستان و "دشت ناهور" نابود کنیم، دیگر نباید گذاشت که اینها در مناطق هزارستان بیایند، دوران ظلم و ستم قومی بسر آمده است و...". وقتی از کوچی‌ها صحبت می‌کرد، خشم و غرور عجیبی در کلامش آمیخته بود، تاریخ را خوب خوانده بود، قصه‌های تلخی از مظالم تاریخی "عبدالرحمن" و کوچی‌ها در سینه داشت. به همین دلیل تکرار می‌کرد: "یک وقتی خواهد آمد که صد هزار نفر نظامی در این دشت فراهم شود، قومنده کنیم که ارزگان و قندهار خود را باید پس بگیریم."

سال ۱۳۶۳ بود که دزدان "اوغو" مردم مهاجر را در مسیر راه غزنی - پاکستان غارت می‌کردند برخی مواقع مرتکب قتل می‌شدند. شهید ابوذر و مجاهدین قره‌باغ در یک اقدام شجاعانه، دزدها را از نزدیک مرز پاکستان، و دست بسته آورده بودند. این اقدام ترس و هیمنه‌ی عجیبی بر اوغان‌های غزنی ایجاد کرده بود،



رفت، حتی بعد از صرف نان شبانه، و در خلوت تاریکی نیمه شب، از راه تنگ و تاریک "کوشک" تا بلندی "غیغانتو" برخوردار شد. گفتیم: "خوبه الحمدالله" به شوخی گلایه کرد که "طوی" ندادی! گفتیم: "دعوت کردیم نیامدید". عذرخواهی کرد، که نشد، کار داشتیم خودت می‌دانی، شرایط خوب نیست، نظامی‌ها آمده بودند و... تبریک گفته و دعایمان کرد. از برادرش، منصور "پرسیدم، گفت: "خوب است، چندان ملا نشده و..." صحبت‌های دیگری روی مسایل منطقه شد. تحسین کرد که درس بخوانید، برای مردم و ملت خود مفید باشید و...

وقوع جنگ را در منطقه بعید می‌دانست. از رفتن به بامیان گفت، سفر قبلی اش خاطره انگیز بود. یک لحظه به فکر فرو رفت، چند بیت شعر حماسی را زمزمه کرد، به نظرم از "شاهنامه" بود، شاید قصه رستم و سهراب، و یا اسفندیار و... (؟) روح حماسی و طبع لطیفی داشت. به پایین "دره" نگاه می‌کرد، گاهی "آه" سرد و بلند می‌کشید، بازهم شعری و زمزمه‌ی، احساس کردم آرزوی درازی در سر دارد، و عرصه‌های کاری بلندی پیشرو، و یا یک درد کهنه‌ی در سینه.

معمولاً شعر زیاد حفظ بود؛ هم انقلابی، هم حماسی و هم ادبی. گوشه‌هایی از تاریخ تلخ مردم هزاره را یادآوری می‌کرد، گویا حوادث گذشته کشور هرگز خوشایندش نیست، احساس می‌شد؛ غم سنگینی از خواندن تاریخ افغانستان بر قلبش سایه افکنده است، شاید در فکر تغییر تاریخ بود.

یادم آمد؛ در یک سفر به طرف جیغتو می‌رفتیم، داخل موتر "تیوتای دوسپته" سرخرنگ بودیم، چند نفر نظامی روی عرشه و مراقب از دشت وسیع "ناهور" عبور می‌کردیم، سرعت موتر زیاد شد، شیشه‌های هردو "سیت" باز، و نسیم تندی می‌وزید. همراهان ساکت بودند، او همچنان شعر می‌خواند؛ "آی، چنین است آیین چرخ درشت - گهی پشت زین و گهی زین به پشت". وسط دشت "ناهور" رسیدیم، یکباره این گونه شنیدم: "اگر می‌شد، یک لشکر صد هزار نفری نظامی فنی داشته باشیم که در این دشت بزرگ قومنده بدهیم، و آماده برای گرفتن قندهار و ارزگان و...". برای یک لحظه چیز جدیدی می‌شنیدم، یکه خوردم، منتظر بودم که ادامه دهد... چیزی نگفت، لحظه‌ی سکوت و بازهم شعر حماسی و...

انتهای دشت رسیدیم، صحبت‌های زیاد شد از جمله "حزب وحدت" و "بامیان". خواست که در سفر بعدی باهم برویم. شوق زیادی از من برانگیخت. آرزویم بود که بروم، به خصوص آن موقع، و تا هنوز هم. البته شوخی هم کرد: "اگر اجازت بدهند!!". گفتیم: "نه، مشکلی نیست، اگر خبر کنید حتما می‌روم." تا این که....

شهید ابوذر. ۳

همان گونه که روحیه جهادی، غرور، و مقاومت عدالتخواهانه‌ی برای جوانان مردمش.

در طول سال‌های جهاد و مقاومت هیچ حادثه‌ی تلخی برای هزاره‌های غزنی اتفاق نیفتاد، تا زمانی که پایگاه‌های عزت و اقتدار مردم برپا بودند، روحیه غرور و عظمت همه زنده بود، تاسیس "حزب وحدت" این عظمت و غرور را مضاعف کرده بود، همانگونه که احساس قدرت و تغییر شرایط را نیز. با این وجود، و متأسفانه در این سال‌ها...

شهید ابوذر. ۲.

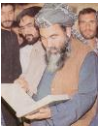
"شهید ابوذر" همواره "نی‌قلعه" بود، رشد و بالندگی او اینجا صورت گرفت، از همین جا بلند آوازه شد. گویا جزوی از این مردم شده بود، و فرزند آنها. تعلق خاطر سختی به اینجا داشت، اصلاً خاطرش هم اینجا بود، همواره می‌دیدمش.

پاییز ۱۳۷۰ بود. پایگاه بیروبار بود، اجباراً مدرسه تعطیل شد، عده‌ای از طلاب خانه رفته و برخی نظامی شده بودند؛ راست گفته اند: "لکل شی آفه و للعلم آفات". فضای جنگی بر منطقه تحمیل شد، دوستان زیادی از "جیغتو"، قره باغ پایین "جاغوری" و... آمده بودند. نظامیان ناآشنا زیاد بود، در این میان اما، مسئولین رده بالا و میانی گروه "نصر" را می‌شناختم؛ شهید اخلاصی، شهید خلیفه علم بهرامی، خداداد عرفانی، حلیمی، تورن مهاجر از مالستان، مرحوم حاجی میرزا، استاد حکیمی، عارفی ککرک و... را دوباره می‌دیدم آنهم بعد از سالها. روایت هر کدام تفصیل دارد، باشد برای بعد.

شهید "ابوذر" جزو مسئولین رده بالا و در غزنی نفر دوم به حساب می‌آمد. آوازه و هیمنه عمومی او بیش از همه بود، موفقیت‌های نظامی و سیاسی به نامش ختم می‌شد هرچند که موفقیت هیچ جریانی بدون یاران فداکار و نخبگان ناشناخته نیست. در جریان تصمیمات کلان سیاسی - نظامی نبودم. انگیزه رفتن اما، دیدار این عزیزان و تجربه کار تشکیلاتی بود.

نزدیک غروب بود، از دفتر بیرون آمده راهی خانه شدم، بیرون از حیاط پایگاه و در ضلع شمال غربی، روی تپه مشرف به "دره"، رسیدم، کناره راه، یک عدد "هاوان ۸۰" و یک "موزایل بزرگ" نظامی به شکل جدی گارد گرفته بود، گویا غروب ناراحت‌شان کرده است، نسیم نرم پاییزی می‌وزید، انبوهی از درختان زرد رنگ داخل دره، برای سبزه‌زارها دست تکان می‌دادند، ابرهای طلایی از آفتاب غربی ترسناک و متاثر بودند، همه این‌ها احساس شاعران را قلقلک می‌داد، در چنین فضای شوق رفتن به خانه داشتیم.

شهید "ابوذر" و چندی دیگر نزدیک بلندی نشسته بودند. صدایم کرد: "جناب شیخ کجا بخیر؟" نزدیک رفته، سلام کردم؛ "خانه می‌روم. خندیده گفت: "نمی‌شود یک شب نیروی؟" دیگری گفت: "اگر توهم چند لحظه بعد نیروی". یقین داشت او هم خواهد



یک‌سالی وطن بودم، همیشه پایگاه می‌رفتم، به خصوص زمستان‌ها که مدرسه تعطیل بود. فضای مناسبی برای مطالعه و مباحث سیاسی، فرهنگی و... آنجا وجود داشت. از فضای دهقانی و جدال‌های کنج مسجد و "پیتاو" خانه دور بودیم؛ یک عالم میانسال و بسیار مخلصی مقیم دائمی پایگاه بود، مسئول پایگاه نیز ذوق فرهنگی و ادبی خوبی داشت، جوان بود و دارای روحیه‌ی متفاوت. زمستان ۱۳۷۰ دوستان او در جاغوری وضعیت مطلوبی نداشت. شهید "ابوذر" معمولا "نی‌قلعه" بود، روزها پایگاه می‌آمد، دخالت مستقیمی در اداره پایگاه "شهید رضایی" و مسایل مربوط نداشت، بودنش اما، بی‌تاثیر هم نبود. داخل دفتر، دوسه نفر بیشتر نبود، وقتی شهید ابوذر می‌آمد چهار نفر می‌شدیم؛ معمولا کتابی همراهش بود، وقتی دفتر می‌آمد، سفره بحث علمی، گاهی شعر، گاهی مسایل سیاسی و یا... پهن بود.

بیش‌تر وقت‌ها با صدای بلند اشعاری از شاهنامه می‌خواند، زمستان‌ها مشغول ثبت خاطره و تدوین تاریخ بود؛ روزی از خانه آمد، شهید ابوذر در آفتاب صبحگاهی روی "صفه" دفتر مرتب راه می‌رفت، و آرام چیزی می‌گفت. مردم میانسال گذشته‌ی، روی یک چوکی چوبین، پشت یک میز کوچک نشسته است، با قلم آبی و یک دفتر صد برگ مشغول بود. نزدیک شدم، دقت کردم؛ فهمیدم او املاء می‌گوید و مرد میانسال انشاء!

نویسنده را شناختم، بزرگی از یک قریه بود. خوشایند نبود برای ما و علی‌الخصوص او، لذا سر به زیر و فقط مشغول نوشتن بود، آنهم نه از روی رضایت! متعجب شدم، نتوانستم احوال پرسی کنم. فقط سلام کردم، و رفتم داخل دفتر! قبلا در جوانی مدیر رسمی دولت و "میرزا" بود، خط بسیار خوبی داشت، کارکشته و با استعداد می‌نمود. بسیاری از نوشته‌های "ابوذر" انشاء این خوش قلم است. موضوع بسیاری از املاءها تاریخ افغانستان، و هزاره‌ها بود، گاهی نیز خاطرات انقلاب و جهاد، خودش خط خوب، و مهارت نوشتن نداشت و البته حوصله هم.

قسمتی از شماره‌های مسلسل مجله "غرجستان" را آن‌جا دیدم، اسم معنی‌داری انتخاب کرده بودند، پیام عمیق تاریخی داشت اسم و محتوایش. کابل چاب می‌شد، محصول هم‌فکری نخبگان سیاسی هزاره در بدنه دولت بود. سال‌های پایانی دولت نجیب‌الله، گرایش‌های قومی آشکاری بین نخبگان سیاسی و نظامی دولت زنده شده بود. "وزارت اقوام و قبایل" نیز به هدف تالیف قلوب مردم افغانستان تاسیس شده بود. هدف دوم دولت کمونیستی تضعیف پایگاه اجتماعی مجاهدین داشت، این مساله زمینه‌ساز بازیابی هویت اقوام محکوم شد، در نهایت یکی از عوامل موثر در سقوط دولت پشتونی نجیب.

بخشی از تحولات سیاسی - نظامی افغانستان متأثر از آگاهی، و حق طلبی‌های نخبگان اقوام محروم در این دوره بود. آری،

آگاهی مسئولیت می‌آورد و آزادی". یکی از فلسفه‌های اصلی مطالعه تاریخ، هویت‌یابی است. چیزی که ضرورت کنونی ملیت‌های محروم و علی‌الخصوص "جنبش عدالت‌خواهی" افغانستان به حساب می‌آید. مطالعه تاریخ، زمینه ساز آگاهی، دردمندی، مسئولیت‌پذیری و البته تغییر تاریخ است.

شهید "ابوذر" پیش از آنکه یک نخبه فرهنگی یا سیاسی باشد، یک شخصیت واقعا نظامی شجاع و برجسته بود، این از افکار، روحیات، و اخلاق رفتاری او آشکار بود. تلاشی هم برای جایگاه بلند اجتماعی داشت، در این زمینه ارتباط‌هایی نیز با بزرگان اجتماعی کارکشته مناطق برقرار کرده بود، تاثیرگذاری مثبت و منفی آنها نیز روشن بود. در نتیجه اما، استعداد نظامی او بیش‌تر شکفته شد.

شهید ابوذر بعدها میان کابل، غزنی، و بامیان در رفت و آمد بود. شاید درگیر قبض و بسط‌های فکری - شخصیتی بود؛ سلیقه‌ای یا منطقی. با این وجود اما، دیدار مکرر شهید مزاری، زمینه ساز شناخت بیش‌تری وی از شخصیت بی‌نظیر این رهبر عدالتخواه شد، جمع‌بندی نهایی او این بود که مزاری "شاه بیت ترانه خلق قهرمان ماست". و این نتیجه مهمی برای تصمیمات بعدی او به حساب می‌آمد.

شهید ابوذر بعدها در قبض و بسط شخصیت نظامی یا کار صرفا سیاسی نیز قرار گرفت. مدت زمان این تردید کمتر از دوسال بود. نامه‌های او به سیاف، مسعود و... نشانگر اینگونه قبض و بسط‌هاست. البته چنین قبض و بسط‌های به صورت طبیعی در زندگی مردان بزرگ و بلند پرواز مشاهده می‌شود. مهم نتیجه درست است، که شهید ابوذر به آن دست یافته بود. او بعدها مشاور عالی شهید مزاری (ره) در امور نظامی شد. آخرین مسئولیت او، مذكرات "جبهه عدالتخواهی" با "چریک‌های کوه تلوزیون" بود.

تا اینکه بعد از ظهر یک روز زمستان سرد بود، و غرب کابل مملو از آتش و خون و گلوله و...، او آکنده از طبع زیبای شهادت و ذوق شاعرانه شد، به دنبال آن شوق پروازش گرفت، آنهم تا بی‌نهایت، تکرار می‌کرد غزل "شاه بیت ترانه‌های خلق قهرمانش" را و... همه با هم در یک قافله با شهید مزاری (رحمت‌الله علیه) پرکشیدند همچون مرغان هوایی و بر لب داشتند: "ارجعی الی ربک راضیه مرضیه"....

آغاز خاطره با تصویری از استاد مزاری

خاطره ام را در مورد رهبر شهید از یک تصویر شروع می‌کنم. تصویری که حکایت خستگی شناسی استاد در یک سفر طولانی و طاقت فرساست. تصویری که بیانگر عزم استوار و عشق استاد را به انجام یک هدف و آرمان بزرگ نشان می‌دهد.



این تصویر متعلق به اواخر تابستان ۱۳۶۵ است. تصویری که تا هنوز خاطره و آنچه که در آن روزها تکرار می‌شد در ذهنم است. هرچند ۲۹ سال از آن روز می‌گذرد، ولی جدا خاطره اش آن قدر شیرین و بزرگ برایم است که تا هنوز آن را در صفحه ذهنم دارم. درست حوالی ساعت ۳ بعد از ظهر بود که استاد از دشت کیسو به سمت مدرسه (نام منطقه ای در کیسو) در حرکت بود تا در مجلس بزرگ مردمی که با شوق شنیدن سخنان استاد را داشتند (محل باغی در مدرسه) سخن رانی کند، هرچند استاد آنجا سخن نگفت مرحوم استاد عرفانی سخن گفت. سخنانی که چقدر بزرگ بود به وسعت دنیا هرچند که در یک دهکده ای از دهات کیسو ادا می‌شد. این تصویر در آن مسیر که با پای پیاده طی می‌کردم گرفتیم استاد نه تنها مسیر ناومیش تا کجران، تا ناوره رود و کیسو را پیاده طی کرده بود که در این سفر مسیر از تایباد، تا هرات، تا غور و تا ارزگان آن روز و تا بامیان و تا به شمال کشور پیاده طی کردند بستن کمر آن روز استاد، برای یک روز در طی سفری در کیسو نبود، بلکه حکایت از سفر طولانی داشت که پایش غروب سرخگون و سرخ رو در غرب کابل بود استاد در این سفر وقتی که گام بخشی از هلمند و ارزگان (ناومیش و کجران) نماینده خود را در نیلی نزد شهید صادقی فرستاد تا زمینه گفتگو را فراهم آورد و نزاع و جنگ خانمان سوز در ارزگان آن روز پایان بخشد. و ایده های بزرگ ملی را مطرح کند. استاد برای سفر در نیلی راه ناومیش، کجران، کیسو و قخور را انتخاب کرد.

وقتی استاد به قخور رفت، از آنجا به تمران برگشت، ولی در تمران زمینه گفتگو رو در رو با شهید صادقی به وجود نیامد، استاد شبی را که در تمران نزد استاد بودم، شبی بود حکایت از نومییدی زمینه گفتگو را داشت. یک نفر زخمی که در مسیر راه در بمباران روسها زخمی شده بود، همراه استاد بود. تا هنوز آه و ناله آن برادر زخمی را در گوش دارم. او تحت درمان و مراقبت در این سفر بوداز جمله قاصدهایی که میان استاد و جبهه ای آماده شهید صادقی در رفت و آمد بود، آقای هاشمی تمرانی بود (طلبه در مشهد مقدس) سخنان آقای هاشمی نشان می‌داد، که افراد مسلح شهید صادقی

قصد حمله بر استاد مزاری را دارد. به هر صورت حوادث نگران

کننده در حال شکل گیری بود. استاد در آن شب مرا در کیسو فرستاد، صبح که در کیسو رسیدم، خبر از وقوع جنگ در تمران برای ما رسید. در این جنگ آقای فصیحی کومی از طرفداران استاد خوب به یادم نیست که زخمی و یا اسیر شد. آقای نوید در مسیر راه در کیتی زخمی شد، استاد که وضع را چنین دید، و به قصد گفتگو با شهید صادقی آمده بود، وقتی نومید در این سفر شد از

تمران به کیتی و از کیتی به سمت بند نوشور و دره خودی و لعل و سرچنگل تا بامیان و مزار رفت و ایده اش را که متحد کردن شیعیان و تشکیل حزب وحدت در این سفر پی گرفت و سرانجام پس از ماهها گفتگو و مذاکره زمینه تشکیل حزب وحدت در بامیان پدید آمد.

در این سفر استاد نکته ها و ظرایف و درسهای زیادی وجود دارد:

۱ - استاد به قصد از بین بردن منازعات شیعیان و متحد کردن آنان نه تنها در یک جبهه بلکه در یک حزب، راه سفر طولانی را در پیش گرفت و اغلبا پیاده راه پیمود.

۲ - این سفر یک سفر استثنایی در مبارزات استاد بود و عزم و استواری او را در راه هدف بزرگ نشان می‌داد، قافله کوچکش در مسیر راه در کمین دزدها، در کمین نیروهای روس و بمباران جتهای دشمن قرار گرفت، ولی قافله کوچکش به رغم تلاش روسها و مزدورانش با دادن چندین مجروح توانست قامت استوار کند.

۳ - استاد در این سفر از راه ناومیش (ولایت هلمند) و کجران ناوه رود و کیسو (بخشی از ارزگان) به هزاره جات گام گذاشت.

۴ - استاد پیش از رسیدن به نیلی و شهرستان نماینده خویش را نزد شهید صادقی فرستاد تا زمینه یک گفتگوی تاریخی به وجود بیاید.

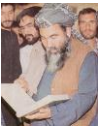
۵ - استاد با ورود در هر منطقه با استقبال کم نظیر و بی نظیر مردمی خسته از نزاع و کشمکش رو به رو شد و مردم ساعتها پیاده به استقبال استاد رفتند.

۶ - تلاش و برنامه ریزی استاد برای گفتگوی رو در رو با شهید صادقی هرچند مفید و مؤثر در روند اهداف استاد داشت، ولی علی الظاهر این تلاشها در ابتدای سفر مؤثر نیفتاد و در تمران به تقابل جبهه شهید صادقی رو به رو شد. و حمله مسلحانه روی نیروهای استاد رخ داد.

۷ - استاد با درک وضعیت غیر انتظار در تمران ب سمت منطقه کیتی و از آنجا راه دره خودی و لعل را در پیش گرفت. و ایده هایش را دنبال کرد

حمید زکی ۱۱/۱۱/۱۳۹۴.





۲خاطره

■ جلیل الرحمان رضایی

اولین دیدار با رهبر شهید

در خزان سال ۱۳۷۱ش از نی قلعه به سمت کابل حرکت کردم و پس از چند روز سختی سفر در آن فصل سرد به کابل رسیدم و بعد از چند روز که در خانه برادرم ماندم، بالاخره تصمیم گرفتم کابل بمانم و در یکی از بخشهای فرهنگی و سیاسی یا نظامی جبهه عدالت خواهی سهم بگیرم. برای اولین بار گفتم باید استاد مزاری را ببینم که در کارته سه مستقر بود. به عنوان یک طلبه درخواست ملاقات، لحظه ای بعد اجازه حضور خدمت دبیر کل حزب وحدت اسلامی برایم ابلاغ شد. وقتی در باز شد دیدم موکت قرمز رنگی روی اطاق پهن شده و دو-سه عدد مبل انفرادی گذاشته شده است. خواستم کفشم را در بیارم که فرد رابط مانع شد و گفت: با کفشت برو. استاد مزاری تمام قد از جا برخاست باهم روبوسی کردیم. با اشاره ایشان روی مبل مقابل نشستیم و قدری حال و احوال هم دیگر را پرسیدیم. پرسید از کجا و کدام ولایت هستیم، وقتی گفتم از نی قلعه قریباغ و از مربوطین پایگاه شهید رضایی هستیم، با تبسم و احترام ویژه سخن گفت. بعد پرسید کی و چطور کابل آمدم در جواب گفتم آمده ام که اگر ممکن باشد در خدمت تان باشم و کار کنم. با خنده گفت تصمیم داری بمانی یا بعد از چند روزی به ایران بر گردی؟ گفتم استاد اگر دیدم که می توانم کار کنم و حضورم در کنار شما مفید است می مانم، و الا خواهم رفت. با صدای بلندتر خندید و گفت خوب است و ادامه داد و گفت: در قسمت نظامی برای طلبه ها جای مناسبی وجود ندارد، اما در دو بخش دیگر برای طلبه ها زمینه ی کاری وجود دارد: یکی بخش فرهنگی، که ظاهرا با محدود بودن کار در آن بخش ظرفیت تکمیل شده باشد، دیگر پستها و موقعیت های سیاسی در قطعات نظامی که در آن جا به وجود شما نیاز است شما درخواست تان را بنویسید و به سید علی تحویل بدهید، سعی می کنم جای مناسب برای شما در نظر بگیرم. تمام صحبت های ما نیم ساعت بیشتر طول نکشید. در همین چند لحظه متانت، وقار، شخصیت و صداقت او را با تمام وجود حس کردم، با اعلان اتمام وقت ملاقات از طرف رابط با فشردن دست استاد خداحافظی نمودم. دو روز بعد برای دریافت نتیجه ی درخواستم رفتم، مرا به عنوان معاون سیاسی قول اردو در لوای سه مقرر و توظیف نموده بود که قبلا طلبه ای از جاغوری به نام آقای باقوری از حزب نهضت ریاست سیاسی قول اردو را بر عهده داشت، که در غایله اختلافات حزب وحدت به دولت آقای ربانی و مسعود پیوسته بود و از غرب کابل گریخته بود.

در طول مدتی که در کابل بودم ارتباط من با رهبر شهید بسیار کم بود، چون احساس می کردم با فقدان زمینه فعالیت فرهنگی کار ارزشمندی در قول اردو انجام نداده ام تا در مواجهه با رهبر در مورد آن حرفی برای گفتن داشته باشم. به همین خاطر سخت در تلاش بودم تا فنون استفاده از سلاح سنگین را بیاموزم و با تثبیت خود به عنوان یک فرد

تأثیرگذار ولو در یک بخش نظامی خودم را به رهبر جنبش عدالت خواهی نزدیک سازم. این تصمیم من کاری بسیار غلط بود چون این تصمیم میان من و استاد مزاری فاصله انداخت و نتوانستم شناخت کافی از رهبر جنبش عدالت خواهی پیدا کنم و از نظرات سیاسی و اهداف والای او کمتر بدانم و در نتیجه بسیاری از زوایای شخصیت او برایم مکتوم ماند.

آخرین دیدار رهبر شهید با فرماندهان

پدیده شوم طالبان از قندهار ظهور پیدا کرد و به زودی غزنی را تصرف کردند. مسعود و متحدانش برای آخرین حمله برای بر چیدن حزب وحدت تحت رهبری شهید مزاری از غرب کابل و تسلط کامل بر پایتخت آماده شده بود. رهبر شهید که از روز دقیق حمله نظامی آگاهی یافته بود، تمام فرماندهان ارشد نظامی موجود در قول اردو و فرماندهان خطوط دفاعی را برای اعلان وضعیت اضطراری فرا خواند و پیرامون چند موضوع با آنان صحبت کرد و در اخیر تصمیمات لازم به شرح ذیل اتخاذ گردید.

۱_ بررسی امکانات دفاعی کما و کیفا: پس از اینکه از وضعیت نیرو ها در خطوط دفاعی و مقدار امکانات تسلیحاتی آنان اطلاع یافت، قول اردو را در حد امکان موظف به توزیع امکانات میان نیرو ها خطوط مقدم دفاعی کرد.

۲_ دستور آمادگی دفاعی: رهبر شهید از حمله قریب الوقوع مسعود به فرماندهان خبر داده گفته بود که مسعود با تعداد چهارده هزار نفر نظامی برای تسلط کامل بر کابل و نابودی حزب وحدت آمادگی گرفته است و با تمام مسئولین شرای نظار گفته است که اگر در این حمله نتوانم حزب وحدت را از غرب کابل شکست دهم جنگ با مزاری را برای همیشه ترک می کنم و با هر امتیازی که او بخواهد با او صلح خواهم کرد، زیرا معلوم می شود که این مردم دیگر شکست ناپذیر است. حال، تصمیم با شما است که تا پای جان می جنگید یا شکست و عواقب ناگوار بعدی اش را می پذیرید، البته باید متوجه باشید که این جنگ با جنگهای قبلی فرق می کند. در این جنگ مسعود با تمام توان و قدرت نظامی اش به مصاف شما می آید و حجم آتشش بر سر تان خیلی سنگین خواهد بود. از طرف دیگر طالبان تا پشت دروازه های کابل آمده، حزب اسلامی دیگر همکار ما نیست، تهیه اسلحه و امکانات جنگی از خارج کابل هم امکان پذیر نیست. شما هستید و اسلحه ی موجود در دست تان و حمله مسعود و سیاف و متحدان دیگرش با تمام قدرت. در حال حاضر، انتظار تأمین تسلیحاتی هم از کسی نمی توانیم داشته باشیم. همه ی فرماندهان به رهبر شان تعهد سپردند که تا سر بدن داریم، سنگر از دست نخواهیم داد و اسلحه هم نمی خواهیم. اسلحه خود را از خود دشمن به دست خواهیم آورد، مردانه خواهیم جنگید. این دیدار با خداحافظی و روبوسی معنی دار رهبر با فرماندهان نظامی به پایان رسید.

اشاره

آنچه در زیر می‌خوانید بخش کوتاهی از مصاحبه‌ی است که جناب آقای محمد مهدی صادقی با محمد رضا وحدت برادر شهید محمد حسین وحدت، یکی از ۳۱ نفر گروگان زابل، که متأسفانه آزاد نشد و به دست داعش و طالبان به شهادت رسید، انجام داده است. متن کامل آن، انشاء الله بعداً منتشر خواهد شد.



س: از نحوه‌ی شهادت برادر شهید خود بفرمایید.

ج: وقتی برادر کوچکم در کابل رفت و خبر شهادت برادرم محمدحسین را داد، من قبول نکردم و گفتم چنین چیزی حقیقت ندارد. گفتم با کسی که در ارتباط هستی (فردی که خبر شهادت را داده است)، برو پهلوی او. برادر کوچکم رفت آنجا و من از این‌جا (ایران) زنگ زدم و با یکی از اسرای آزاد شده به نام خدابخش صحبت کردم که جزء ۳۱ نفر بود. او گفت بنا بود که من شهادت برادر شما را نگویم و وقتی خسورش (پدر زنش) نزد من آمد، من گفتم: دیگر برای محمد حسین پول خرج نکنید...

من برای خدابخش گفتم: من برادر بزرگ‌ترش هستم و لطفاً شما حقیقت را به من بگویید. او گفت: آخرین لحظه‌های زندگی ما بود. ما جایی دیگر بودیم و وقتی ما را انتقال دادند، مولوی و جلااد نبود چون مردم هزاره را کافر می‌دانند. وقتی ما را گردن می‌زنند، می‌برند پیش مولوی تا پرونده‌ی درست کند. آخرین لحظه‌های زندگی ما بود و وقتی ما را برد، اول قبر را سر ما کند. ما شش نفر مرد بودیم و دو نفر زن بود. در جمع ما ۳۱ نفر زن نبود اما در آنجا اسیر مردم هزاره خیلی زیاد است؛ از راه گرفته و کس از کس خبر ندارد. ما دو روز و نصف آن‌جا بودیم، در طول دو روز و نصف شش نفر را ما با دست خود زیرخاک کردیم. از جمله برادر تو را آورد، دو تا تروریست زیر بغلش را گرفته بودند، درب را باز کردند و من چشمانم باز بود اما دستانم بسته بود... برادر شما را که آورد از بس که شکنجه کرده بودند، خشت شده بود، وقتی نشانند، نه دستش و نه پایش حال داشت؛ کدام عکس‌العمل از خود نشان نداد. من سؤال کردم: شما که قرار شد، آزاد شوید. گفت: از آزادی من دیگر تمام شد چون این‌ها در پیش مولوی آورده بودند، این مولوی کثافت گفته بود که این‌ها چون کافر است، سر این‌ها کلمه بخوانید. کلمه خوانده بود و آورده بود این‌جا. نیم ساعت تا چهل دقیقه پیش ما بود، بعد این بنده خدا را

بیرون برد و ما را صدا زد و وقتی بیرون رفتیم، دیدیم سرش را بریده بودند و روی سینه‌اش است. (حالت بغض و سکوت)
تاریخ مصاحبه: ۱۳۹۴/۱۱/۱۳ ساعت: ۳-۴ عصر.

قسمتی از مصاحبه با آقای احسانی پشی یکی از قوماندانان حزب وحدت اسلامی افغانستان

مصاحبه‌کننده‌ها: محمد مهدی صادقی، علی اکبر شریفی (رهگذر) و محمد عوض اعتمادی مالستانی



همین که طالبان میدان شهر را گرفتند تا چهار آسیاب و ریشخور، شهید مزاری جلسه تشکیل داد اعم از شورای مرکزی، شورای مساجد و شورای نظامی، جنرال‌های نظامی مانند: جنرال خداداد، جنرال سخی، جنرال آصف و جنرال مرادعلی مراد.

این جلسه از ساعت ۹ شب تا نماز صبح ادامه یافت. استاد مزاری از همه نظرخواهی کرد. همه با یک نظر گفتند که شما باید به طرف پیشاور و از آنجا هوایی به مزار شریف و بعد به طرف بامیان بروید و نیرو از هزارستان جمع کنید. ما اینجا هستیم و تمام وسایل نقلیه خود را آماده می‌کنیم، در یک روز موعود شما از آن طرف به میدان شهر نیرو بفرستید و ما از این طرف پشت سر خود سنگر دفاعی می‌گیریم و به طرف میدان شهر پیشروی می‌کنیم. راه میدان شهر را باز می‌کنیم و به طرف بامیان می‌رویم، سید گردیزی گفت: من در حضور این جمع تضمین می‌دهم که شما را طی



۲۴ ساعت صحیح و سالم به پیشاور برسانم. همه گفتند: که شما

محور هستید. اگر شما بودید، می‌توانید دوباره سنگر مقاومت را به وجود بیاورید. اگر محور نباشد، همه پراکنده و از بین می‌رویم... شهید مزاری گفت: نمی‌توانیم این‌همه مردم خود را از کابل بیرون کنیم من تعهد سپرده‌ام که در کنار مردم باشم و خونم در کنار این مردم بریزد، دشمنان می‌خواهد مردم ما را از کابل بیرون کند. بستن راه غوربند و میدان شهر به این دلیل بود که مردم هزاره وارد کابل نشود و ۱۶ نفر از قوماندانان ما را در میدان شهر شهید کردند... مصاحبه‌ی کامل انشاء الله بعداً منتشر خواهد شد.



Last Speech by Martyr Abdul Ali Mazari, Founder of Justice-seeking Movement in Afghanistan

■Translated by: Jawid Akbari^r

I seek refuge to Allah, from the accursed Satan.

In the Name of Allah, the Compassionate the Merciful

Surely Allah does not change the condition of a people until they change their own condition.

[Quran, ١٣: ١١]

In this holy month of Ramadhan, no sooner you were invited to a gathering than you came together in an instant. That is something that gives me hope and assurance that you are sensitive about your fate and you think over it.

Allah, the Exalted says, in the holy verse which I just recited that He does not change the fate and destiny of a nation unless they themselves change it.

This is a divine sunnah (law). In fact, elsewhere there are verses as per which there is no alteration, no change, in a divine law, as also evidenced by narrations that interpret those verses. That is why I have consistently said to you that our people are the most perfect manifestation and a true interpretation of this verse. If you just take a cursory look at your history, you will come to know that you have gone through thick and thin. Over the past two years and eight months, you have proved to everyone here (in Kabul) that when you were resolute and determined to defend your prestige, Allah helped you and you could make all the bullying people to sit back on their places. After so many heinous crimes and in the wake of incredibly dangerous battles, they came to apologize for their mistakes.

The Traitors' Blow More Effective than the Battle



Jawid Akbar is an Afghan graduate student of Islamic philosophy at Al-Mustafa International University. The motivation behind translating this speech was to make the text available for English readers, the young Hazara generation living overseas and those interested in knowing about the history of the Hazaras and sufferings they have endured over the past many decades and centuries. It is ardently expected that those who are capable of translating from the Persian into English will follow suit by rendering more of Shahid Mazari's speeches into English or any other international languages. It is the least we can do for our own history and community as well as for the message of justice to be furthered in our war-torn country.

For any helpful suggestions and comments please do not hesitate to contact the translator at the following email address: javedakbari@yahoo.com





I do believe that this issue depends on your decision, resolve, steadfastness and sensitiveness. You have been sensitive towards your destiny. History bears witness to the fact that during the period of Abdur Rahman, our people stood up in the face of the tyrant and oppressive government. They fought for seven years and Abdu Rahman made use of all sorts of conspiracies against our people. He gathered an army from all parts of the country. He sent people from all tribes to fight us. He brought together sixty Sunni scholars and got their fatwa against the Hazaras labeling them as rejectionists and infidels. That did not work. However, they trained traitors amongst us and made them commit treason against our people. This time their plot worked? How? Sixty two percent of our people were eliminated in a country in which Abdur Rahman was considered to be the standard-bearer of Islam, he who converted the Kafiristan into Nuristan. He massacred ۶۲٪ of our people. Slaves and bondswomen from our people were sold here and there, as far as Indian markets. The taxes from the sale proceedings were deposited with the state treasury. The book "Afghanistan in the Last Five Centuries" has recorded the amount received and deposited with the treasury.

For more than one hundred years ever since ۶۲٪ of our people were eliminated, we have been denied of our rights, we have been humiliated and looked down upon. Being Hazara was considered to be a shame, being Shia was considered to be a shame. A deliberate attempt was made to prevent us from going to school, from engaging in business and trade. We were deprived of whatever was regarded as privilege.

During the era of King Mahmood Khan it was officially announced to the Ministry of Culture not to admit Hazara and Shia applicants in the University's military department or in any other high-value schools. You experienced this deprivation. You were coolies carrying sacks and you were deemed appropriate for nothing except carrying loads. The nomad Pushtoons used to come to Hazarajat and would leave their tea, cloth and such other items and would say that they would get the money from the same place in the following year. It was something we ourselves saw and felt. However, when the Islamic revolution started, you people who did not have the guts to speak to the Pushtoons as all men went into hiding especially when a soldier arrived in a village and ladies would tell him that there were no men there, you then started the revolution only to change your situation. You freed the entire Hazarajat in three months. So Allah helped you in your struggle.

Some four traitors who had been recruited by the Khalq (People's) and the Parcham (Flag) parties volunteered themselves to go to Hazarajat to disarm people. Hazarajat was the first place they went and brought weapons from, whereas, in fact there were no weapons in Hazarajat. Weapons belonged to Pushtoons and the autonomous frontier regions. The weapons which were permitted among our people were rat-killers, matchlocks and flintlocks whereas in fact when the nomads came over to our people, even their women carried ۱۱-bulleter firearms on their shoulders. No one in the Marxist government was ready to disarm Pushtoons and nomads but our traitors pioneered to disarm Hazarajat. They did it for their own credit, reputation and complaisance. But our people managed to free their regions empty-handedly, with sickles, scissors and shovels. There is no doubt that it was owing to your determination and your resolve. You must bear in mind the extreme deprivation and miseries our people have experienced in history as well as the fact that the chance is given to people only once to shape their destiny. The chance is there for you now to decide. You people used to be humiliated and insulted and (pejorative) stories were made about you. You were so honest and trustworthy that you worked as servants for all government authorities and officials in the company of their wives. They did not have any fear that you would betray them. But you were not honest enough to be employed as clerics in this country; you were not honest for that purpose, you were hated but you were trustworthy enough to work as servants. You have gone through that period.

The Peshawar Conference



The revolution achieved victory unlike what all the Afghan tribes and the foreign-based Jihadi factions expected. Since we were doomed and deprived inside and outside of the country, and we stood nowhere (as Hazaras), during the ۱۴ years of Jihad in which seventy billion dollars were given in aid to Afghanistan, they did not give us a single dollar under this and that pretext. All the western institutions that were operating in Afghanistan held a conference in Peshawar with all the organizations and experts in attendance. The aim was to discuss how to improve the situation in Afghanistan. There and then one of the foreigners took the podium and said that in the early days of the revolution, the Shiite people and Hazaras had liberated their lands earlier and I do not see anyone from them in this gathering. They are not in the list of aid recipients? Where are they? (You know that in those days, the West was so much afraid of the Union of Socialist Soviet Republic that whoever raised his hand to fight Russians, they would give him a Kalashnikov without having to verify whose hand it was. It was not for the sake of Afghanistan but because of fear from Russians.) There and then, one of the Jihad commanders walked to the podium and said in a flagrant way that "I'm going to reply to that question". He said, "I agree with the fact that these people need to receive medicine and some foodstuffs on and off, they fought and freed their regions but Iran gave them some weapons and now they are engaged in internecine conflicts. They do not have the capacity to be helped in terms of weapons. He cautioned to the foreigner that the Hazaras were affiliated to Iran and that precaution had to be exercised. That was the main point.

They did not help us

Perhaps many of our people may think that their leaders and those in charge of receiving help for them did not want the world's donations to flow into Hazarajat; they rejected the help. No, that was not the case. They did not help us because we were condemned and it was a historical condemnation that we were suffering from.

Well, during the fourteen years of Jihad, seventy billion dollars in aid were spent, most of them in Pakistan. They used these people's blood money to make mansions and bungalows there. We did not receive a single dollar. Speaking from a natural perspective, the lands which were valuable and good for cultivation belonged to us but those lands were confiscated during the period of Abdur Rahman. The nomadic Pushtoons were commanded to go to Hazarajat and occupy your lands but they did not accept to go because Hazarajat was cold. If anything was left, it was because of the same reason. Then there were some grasses which they gave to the nomads; the Hazarajat livestock did not have the right to graze them, those of other peoples were supposed to graze on the pastures.

Wars for destroying identity

That was why we were deprived inside the country and abroad. The cold lands were for us. During the fourteen years of Jihad, the only positive development was that the nomads were no longer coming to Hazarajat; the people's crops, clover and alfalfa were not grazed by the nomads' herds. They used these for their own cows and livestock. As for our people in Kabul, given the fact that they had suffered oppression and deprivation, they armed themselves when the Marxist government collapsed. They took control of vast swathes [of the country] which was contrary to what most people expected. They didn't think that the situation would turn out in the way it did. That was why they decided to do away with them, disarm them and rip them of their identity. They fought you for two years and eight months. Here, **I assure you that if you are resolute and decide to determine your own fate, and that you are not negligent of Allah, and you remember Him, none would be able to decide about your fate, to deprive you of your right or take your weapons** (people chanting Allahu akbar). That is because we experienced it during the first, second, third and fourth wars in which every party took part in the fight against you. It was at a time when we were entrenched in the houses in the West of Kabul. But when you made up your mind, Allah helped you and you managed to



cleanse all the regions. They came from Kandahar, Herat, Takhar, Badakhshan and Helmand to take dead bodies. That was experienced.

History may repeat itself

Here I assure you that no one can do anything against you per force unless there is a traitor. If someone from amongst our own people commits treason and becomes a traitor, history may possibly repeat itself. That goes without saying. You know that in the event of Afshar, they betrayed us and we suffered as a consequence of that. You know that a conspiracy was launched against us on ۲۳ Sonbulah (۱۴ September) and a heavy loss was inflicted upon us. Had it not been due to the conspiracy, no one would be able to take, by force, a span of your trench and that of our people. As a matter of fact, we do not favor war. We did not favor it in the begging also. When they first established a government in Peshawar, they said 'we will talk about Shiites and Hazaras later'. Back then we were positioned on this side of Pul-e Charkhi at Directorate ۷. If we wanted to fight, we could have prevented Sebghatullah Mujaddadi from entering Kabul. Not only did we not do so, but we also welcomed him and his government which had denied us a share in the power and promised to talk about it later. Since we did not want a war, we entered into a negotiation and ultimately reached an agreement with Sebghatullah Mujaddadi. The agreement had not been announced yet when Ittihad forces (under Abdul Rab Rasul Sayyaf) waged a war against us. We do not want a war with any factions but we do want the rights of our people. It is our inalienable right to be involved in decision-making for the country and to have ۱/۴th (of the power). We are not interested in anyone's faces. We are working with them to resolve any issues (people chanting Allahu akbar). That is why we have sent a delegation to Taliban to talk with them. Mr. Rabbani has sent me his representative with a message that Taliban is threatening everyone. He is offering to put aside our differences and defend together. We told them that we were ready.

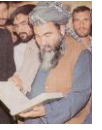
Stressing over two issues

I am telling you that you should take two things into consideration. One, you should remember God and place your trust in Him because He is the Omnipotent and no one can challenge Him. That is one thing you should keep in mind.

Another issue is that everyone, young and old, man and woman, should make sure that there is no traitor amongst you. If there is a traitor propagating amongst you, creating fear and anxiety to your disadvantage, he must be arrested and brought to justice. If you don't take notice of these two issues, history may repeat itself once again. And if you again miss this chance, it will take you another century to get back to this position. You must be mindful of this issue. And it is for the same reason that we have set up complete defense lines. We transferred one thousand or more of Junbish forces to this side of the city last night. That is because Hekmatyar informed us that he was going to withdraw his forces. We are going to see what others will be doing. They have been watching us and now we are going to watch them. We will see how far they can defend themselves. So we immediately brought Junbish forces and positioned them here. We have set up a defense line from Guzargah to Zalmai Hotel. Also, we have set up a defense line on this side of the city from the Qazi Fort up until Mount Qurigh.

We do not need weapons when our rights are respected

Don't worry at all. Rest assured that if they are going to talk with us and agree to give us our people's rights, we will not engage in a fight (with them), and as long as our people's rights are secured in this country and we have a role to play in shaping our destiny, we will not need weapons. But if someone comes forth to deny us our rights and our fate remains unknown, then this weapon is something with which we going to defend our honor and dignity; no one is going to lay it down and surrender it to anyone (people chanting Allahu akbar). We have met with the Supervising Council (Shurai Nazzār) and they are also in touch



with us about a ceasefire. They have been expressing their willingness several times. That is because they themselves have had skirmishes with the Taliban at Chahar Asyab with both sides suffering casualties. The Taliban are demanding that the territories evacuated by Hizb Islami should be returned to them and only then they would sit in a talk with the government but these people (Rabbani and Masud) have refrained from meeting their demands. As of now, they have sent delegations twice but to no avail. That is why they are in contact with us. Apparently, they are telling they are not going to fight you but you should be vigilant because you know they have conspired a lot. They have hatched conspiracies many times. That is why I am telling you to be watchful.

I have wished for my blood to be shed by your side

As for why I came here to talk to you today knowing well that you are all observing fast, a rumor has been spreading around that Hekmatyar's forces have withdrawn and they are propagating here and there in the market through their mercenaries that I too have fled the city and am no longer amongst you. That was worrying to you and I came here to talk to you and tell you not to be worried. **I am telling you right here that I have no interest at heart other than your interests. If I were to think of my own personal interests, I would not have stayed by you during the past two years and eight months** (people chanting Allahu akbar). And I assure you that assistance and aid come solely from Allah. Putting my hope in you and in divine blessing, **I have never asked Allah to go anywhere without you and leave you alone on the battlefield to save myself. Never did I wish that to happen** (people chanting Allahu akbar). I have always wished for my blood to be shed here by your side and for myself to be killed in your midst (people chanting Allahu akbar). Away from you, my life has no value.

Those who are propagating on the other side of the city (Taimani), thinking they have escaped, those who (naively) said "thanks to this government for giving us protection, otherwise where would we go?" (audience laughing), they care only about themselves. You should rest assured that we are here, standing by you and I have prayed to Allah to help me take your rights from all. That day when I have taken your rights I shall pray to Allah to grant me success, success in attaining martyrdom among you (people chanting Allahu akbar). However, we are in the month of Ramadhan, it is late now. Forgive me for having bothered you and given you trouble. And this is the month of God, the month of mercy. It is a month in which God has invited all His servants to a banquet. It is a month in which the prayers are granted and fulfilled. I appeal you to gather in the mosques at night, observe vigilance, and pray to Allah to help you so that miseries of the past do not repeat themselves.

Helping the warfront

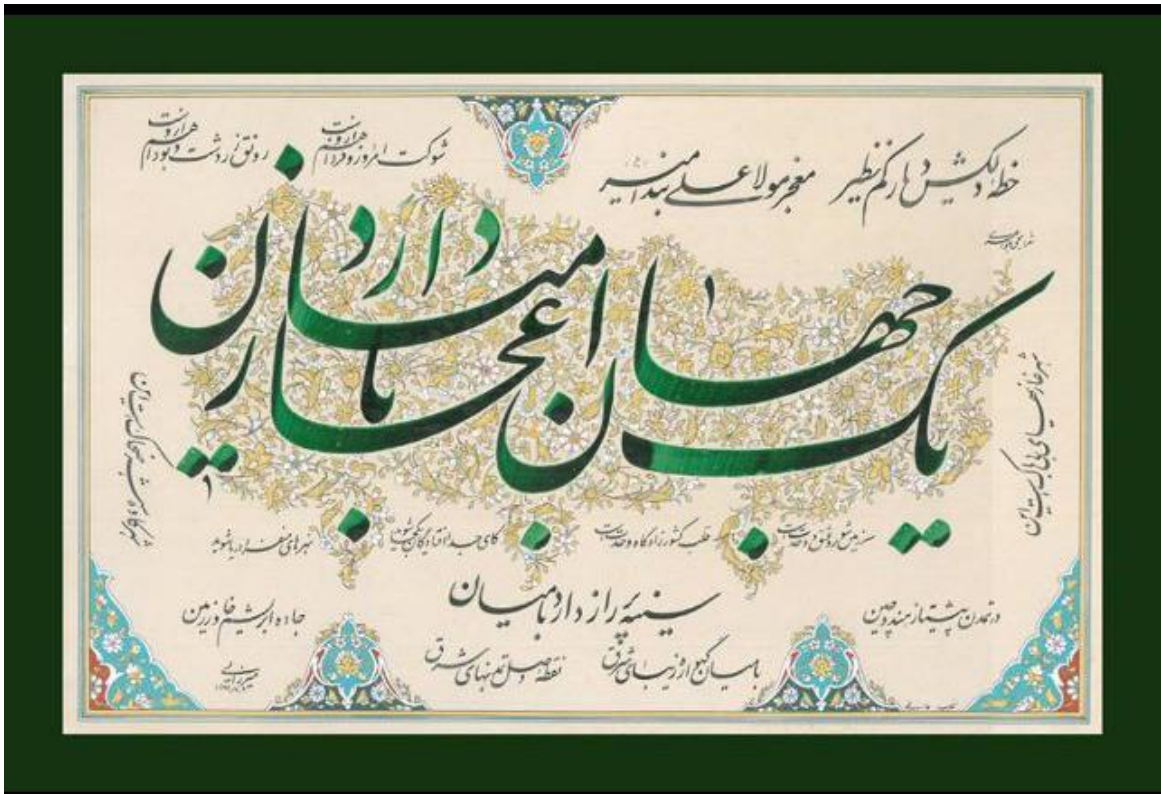
For this reason, as you used to support the trenches, helped the soldiers and attended to their needs, now too I am appealing you to protect the fortifications, help the boys, as far as you can, help and encourage them. If there are any traitors coming here and propagating something, you should immediately report to Hizb Wahdat's security committee, and arrest him so that history does not repeat itself. We are doing all we can for your convenience, your security and your right (people chanting Allahu akbar), through negotiation or mutual understanding. We have taken action inside and outside of the country, and we will do whatever we can to defend you.

Wassalamu 'alaykum warahmatullah wa barakātuh.

Endnote:

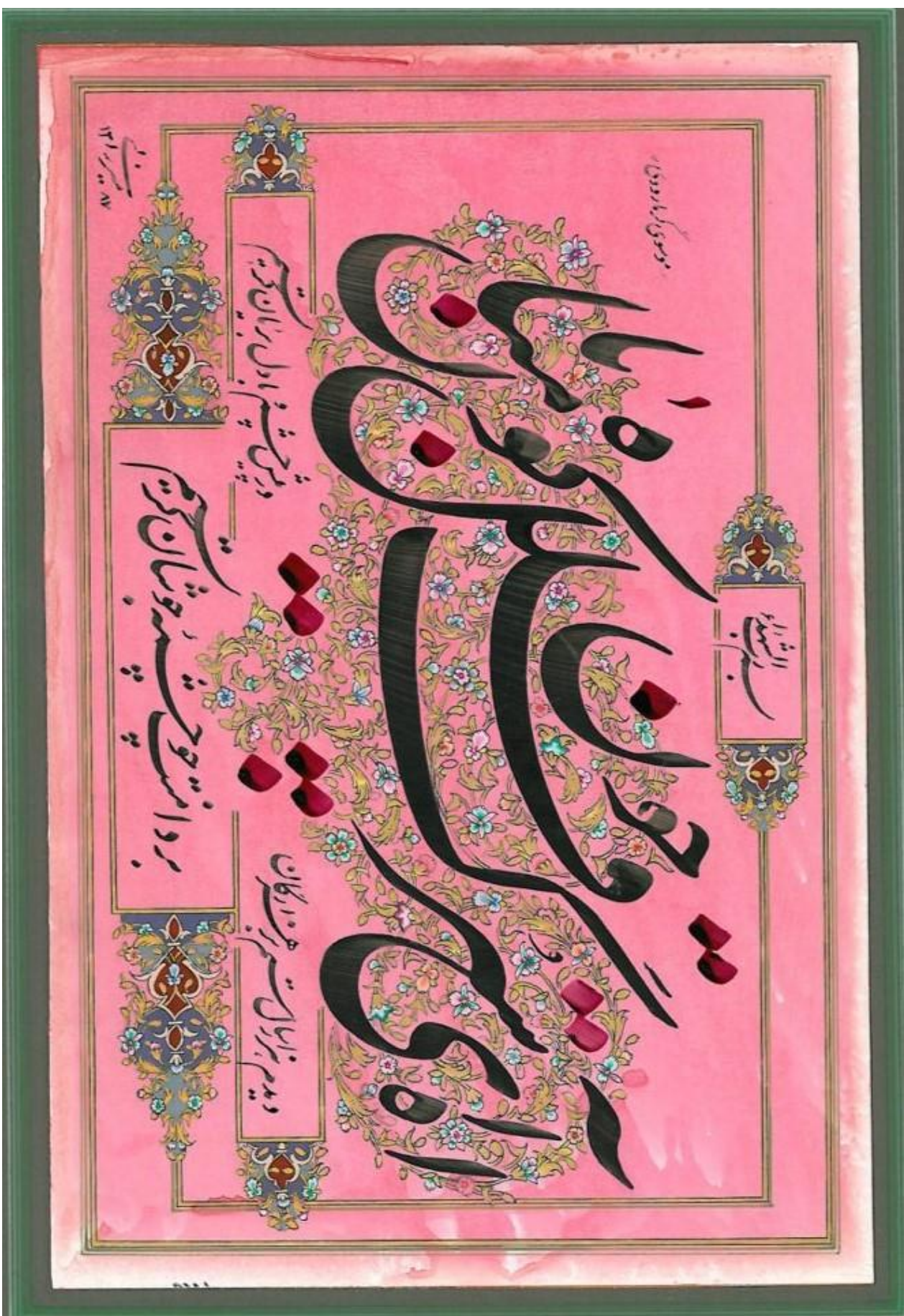
(بخش هندوگرافیک)

خوشنویسی اثر استاد میرزایی





ویژه نامه بیست و یکمین سالگرد شهادت بینانگذار جنبش عدالت خواهی افغانستان رهبر شهید عبدالعلی مزاری (ره)



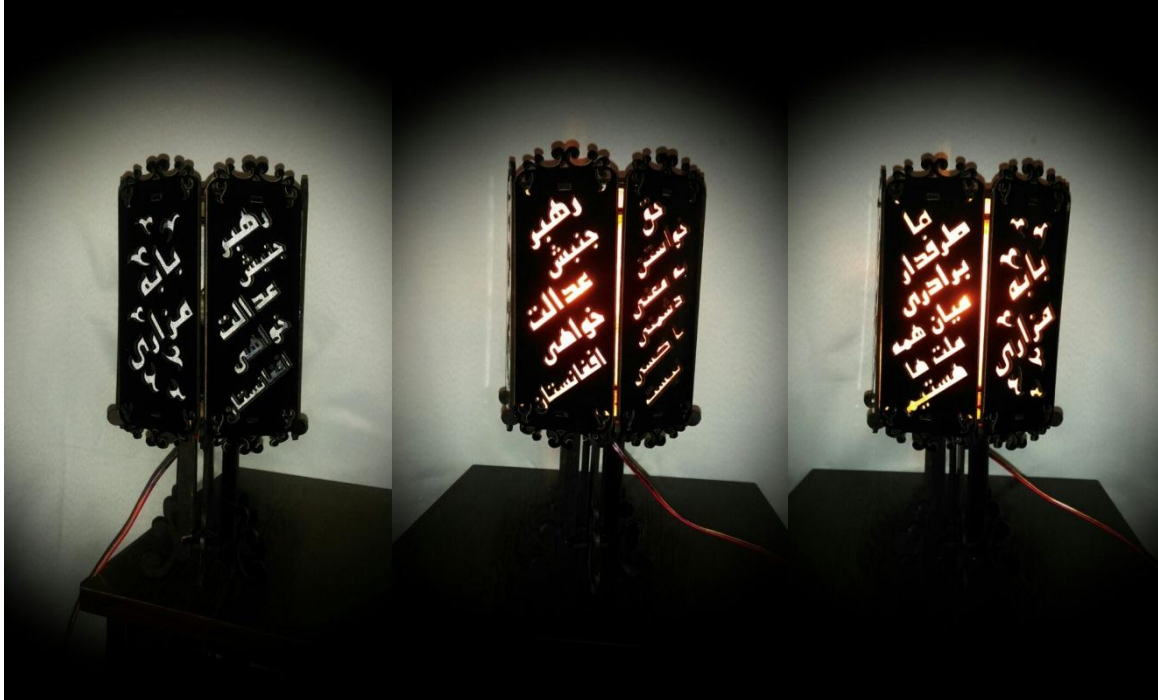
دیجیتال - خانم مریم مروج زاده



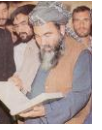
خورشید عدالت



معرق - حبيبه جعفری



هانیه اعتمادی (کلاس هفتم)



(ویژه نامه بیست و یکمین سالگرد شهادت بیناگذار جنبش عدالت خواهی افغانستان رهبر شهید عبدالعلی مزاری (ره))